بسمہ تعالیٰ

نام کتاب: تاریخ تحلیلی افغانستان از ظاهرشاه تا کرزی
نویسنده: دکتر سید علی موسوی ـ ۹۳+ ۷۰۰۲۸۱۰۲۹
mardomsalary@gmail.com
نوبت چاپ: اول
تاریخ: پاییز ۱۳۸۸ خورشیدی
شماره‌گان: ۱۰۰۰ نسخه
صفحه‌چینی (کمپوز): مطبعه بلخ / ۰۷۰۰۲۲۱۳۱۲
حق چاپ محفوظ نیست. هرگونه چاپ و روبرداری با اجازه‌ی کتبی نویسنده مجاز است.

تاریخ تحلیلی افغانستان
از ظاهرشاه تا کرزی

❖ دکتر سید علی موسوی

فهرست عناوین

محمدظاهر شاه و چهل سال سلطنت ۹
نسب‌نامه‌ی مختصر محمدزایی‌ها و خانواده‌ی مصاحبان ۱۵
بعد از مرگ نادرخان ۱۷
استبداد سیزده ساله (صدارت محمد هاشم خان ۱۳۱۲ ـ ۱۳۲۵ هـ ش) ۲۳
شاه محمود خان و آزمون دیموکراسی ۳۹
امریکا و اولین گام‌ها در افغانستان ۵۳
صدارت محمد داود خان (۱۳۳۲ ـ ۱۳۴۱ خورشیدی) ۵۷
آخرین دهه‌ی سلطنت (۱۳۴۲ ـ ۱۳۵۲ خورشیدی) ۷۹
ریاست جمهوری محمد داود خان (۱۳۵۲ـ ۱۳۵۷ خورشیدی) ۹۱
کودتای ۷ ثور آغاز فاجعه‌ی بزرگ ۱۰۵
تجاوز ارتش سرخ به افغانستان ۱۲۷
جهاد افغانستان معجزه‌ی قرن بیستم ۱۴۹
انقلاب اسلامی به بیراهه کشیده شد ۱۶۹
احزاب سیاسی نظامی ذیدخل بعد از پیروزی مجاهدین و در آستانه‌ی آن ۲۰۵
جنگ داخلی تراژیدی دردناک ۲۰۷
طالبان مولود توطئه‌ها ۲۲۹
افغانستان در اشغال امریکا ۲۵۵
افق‌های تازه در سرزمین خسته ۲۷۷
یادآوری ۲۹۱
منابع و مآخذ ۲۹۳
پیوست‌ها ۲۹۵
متن توافقانه‌ی بُن ۲۹۵
لست احزاب جدید افغانستان بعد از سال ۱۳۸۱ هـ ش ۳۱۱
متن قانون اساسی جدید افغانستان مصوبه‌ی ۴ جدی ۱۳۸۲ هـ ش ۳۱۷

دیباچه

جواهر لعل نهرو صدراعظم فقید هند جمله گرانبها و طلایی دارد:

«ملتی که از تاریخ گذشته‌اش آگاه نیست، مجبور است اشتباهات گذشته را تکرار نماید.»

متأسفانه این ملت منحصر به فرد ملت غیور افغانستان است که با عبرت نگرفتن از تاریخش بارها اشتباهات گذشته را تکرار نموده و از سوراخ‌های معلوم نه یک بار و دو بار بلکه بطور متداوم نیش خورده است. بزرگترین مشوق من برای نوشتن این سوگنامه‌ی تاریخی و رفتن به سراغ گذشته‌های تاریخی همان جمله معروف نهرو است و از خوانندگان نیز می‌خواهم این جمله طلایی را دست‌کم نگیرند.

رغبت بشر در کشف مجهولات، ذکر حقایق و واقعیت‌های اجتماعی سیاسی، دریافت اسباب و علل انحطاط فرهنگی و اقتصادی افغانستان و عوامل تجاوز سلطه‌گران خارجی و بخاک و خون کشیده شدن کشور محبوب ما، و میلیون‌ها انسان بیگناه این سرزمین نیز از عوامل دیگر تالیف این کتاب بود.

همچنان به عنوان یک نویسنده و شخصیت فرهنگی که قلم شکسته به دست مجروحم راست می‌آمد بسیار لازم بود تا رویدادهای تاریخی را که خود در زمان و در متن آن قرار داشتم به نگارش بگیرم. بویژه که در بسیاری از واقعات پسین خود شاهد صحنه‌های دلخراش آن بوده‌ام.

نخست بنا بود که افغانستان از زمان اشغال ارتش وحشی سرخ شوروی تا تجاوز بیرحمانه‌ی چشم‌آبیان امریکایی و اقمار غربی‌اش مورد پژوهش قرار گیرد، ولی پژوهش واقعات این فاصلهٔ زمانی مستلزم بررسی واقعات ماقبل آن بود چون تمام فجایع سی سال اخیر تا اندازه‌ی زیادی محصول حکومت‌های مرتجع و مستبد گذشته بوده است، بدین ملحوظ کتاب با چگونگی مرگ نادرخان و پادشاهی ظاهر شاه آغاز شده است.

در نگارش کتاب کوشش نمودم از اختصار کار گرفته تا حجم آن کوچک باشد و هم به زبان ساده و روان نگاشته شده تا متناسباً طبقات مختلف در تمام سطوح و بویژه دانشجویان علوم انسانی از آن استفاده کنند، برای همین است که از جزئیات صرف نظر و بیشتر به قطعیات و واقعات بزرگ پرداخته شده است.

با وجود کوشش بسیار در نگارش صادقانه‌ی وقایع تاریخی و تشریح رویدادها با استفاده از منابع گوناگون، ممکن است اشتباهات و کاستی‌هایی درین اثر موجود باشد که امیدوارم خوانندگان با سینه‌ی فراخ ما را در رفع آنها یاری نمایند.

ثواب این اثر ناچیز را به روح شهدای گمنام و گلگون‌کفن جهاد افغانستان که تاریخ ما را پر از افتخار و حماسه ساختند و برای ترقی، رفاه و سربلندی زادگاهم این قلب تپندهٔ آسیا تقدیم می‌دارم.

لازم است درینجا از همه دوستان که مرا در نگارش این اثر یاری نمودند و بویژه از فرزانگان فاضل دکتر محی‌الدین مهدی، عبدالحفیظ منصور و پدر بزرگوارم سید محمد علی موسوی تشکر نمایم.

کابل زمستان ۱۳۸۵ خورشیدی
سید علی موسوی سنگلاخی

محمدظاهر شاه و چهل سال سلطنت

نادرشاه چگونه کشته شد؟

در ساعت ۳ بعد از ظهر ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ هـ خورشیدی در چمن قصر دلگشاء کابل محمد نادرشاه پدر محمد ظاهرشاه و بنیانگذار سلطنت آل یحیی حین توزیع تحایف برای متعلمین توسط سه فیر گلوله‌ی یک متعلم از پای درآمد و پادشاهی افغانستان را که با خون دل و با مکر و حیله و خونریزی‌های زیاد به کمک انگلیس‌ها بدست آورده بود برای همیشه ترک گفت.

گلوله‌های تفنگچه‌ی عبدالخالق هزاره فرزند خداداد که در خانواده‌ی چرخی پرورش یافته بود درست به قلب و سینه‌ی شاه اصابت نمودند.

عبدالخالق نوجوان ۱۷ ساله و یکی از شاگردان لیسه نجات (لیسه امانی فعلی) بود که در صف دوم شاگردان ایستاده و با شجاعت تمام قلب و سینه‌ی نادرشاه را هدف گرفت. گلوله‌ها هیچکدام به خطا نرفتند و نادرشاه بعد از چهار سال سلطنت مطلقه‌ی افغانستان پیش چشم تماشاچیان به زمین افتاد.

عبدالخالق با خونسردی تمام تفنگچه‌اش را به زمین انداخته و جان دادن شاه را نظاره می‌کرد. او نوجوان گندمی رنگ با اندام متناسب ورزشی بود، تیراندازی را با دوستانش در تفریحگاه استالف آموخته بود و بدینگونه تیرش به خطا نمی‌رفت.

سرو صدا در صفوف متعلمین و همراهان شاه به وجود آمد. شاه محمودخان وزیر حرب و برادر نادرشاه که همراه شاه در محفل توزیع انعام شاهانه شرکت کرده بود با کشته شدن برادرش به طرف دیوار ارگ فرار نمود و برادر تندخو و جلاد نادرشاه یعنی صدراعظم محمد هاشم خان برای ماموریت رسمی مصروف دیدن از ولایات شمال افغانستان بود و هنگام مرگ برادرش حضور نداشت، و اما فرزند ۱۹ ساله‌ی او محمدظاهر بالای جسد بخون غلطیده‌ی پدرش افتاده و پادشاهی چهل ساله‌ی او از همینجا آغاز گردید.

و اما نادرشاه کی بود و خاندان آل یحیی چگونه به اقتدار رسیدند؟

نادرشاه فرزند محمدیوسف خان فرزند یحیی خان فرزند سردار سلطان محمد خان طلایی است که با امیر محمد یعقوب خان پادشاه افغانستان معاهده ننگین گندمک را در ۲۶ می ۱۸۷۹ با انگلیس‌ها امضاء نمودند و یحیی خان که خانواده‌ی آل یحیی به او منسوب می‌گردد، پدر زن امیرمحمد یعقوب خان بوده است.

زمانیکه محمد یعقوب خان با سلطان محمد خان طلایی مفتضحانه توسط انگلیس‌ها به هند تبعید شدند یحیی خان با پدرش یکجا بود و این

خانواده در دیره دون هند سکونت داشتند. نادرشاه و پنج برادر دیگرش محمد عزیز خان، محمد هاشم خان، شاه ولی خان، شاه محمود خان و محمد علی خان در دیره دون هند تحت اداره‌ی مستعمراتی انگلیس به دنیا آمدند و همانجا بزرگ شدند.

در کودکی و نوجوانی با فرهنگ و تمدن انگلیس مانوس گردیده و معاش‌خوار آنها بودند. فقط سال قبل از به قدرت رسیدن امیر حبیب‌الله خان بود که آنها اجازه یافتند از تبعیدگاه دیره دون به افغانستان بیایند و درین وقت نادرشاه ۱۸ ساله بود که با پدر، برادران، عمو و عموزادگانش به کابل آمدند.

آنها با فرهنگ، آداب و رسوم افغانی بیگانه بودند و بیشتر در محوطه‌ی تنگ و مادی خانواده و دربار و یا هم فرهنگ پوچ و بیگانه‌ی بریتانیا محصور شده بودند. از جانب دیگر عقده حقارت و کمبود فرهنگ مادری یعنی همان فرهنگ و ارزشهای ملی و اسلامی آنها را به اشخاص مبدل ساخته بود که تنها به خودشان و به دنیای‌شان فکر کنند و تمام ارزش‌های انسانی را با زندگی مادی و بخور و بنوش و حفظ اقتدار شخصی‌شان معامله کنند. این خانواده بعد از آمدن به کابل در دل پادشاهان عیاش و ستمگر افغانستان جاه‌باز کردند، مخصوصاً که آنها در مستعمره‌ی انگلیس تحصیل نموده بودند و اندک آشنایی با زبان‌های اردو و انگلیسی داشتند و از مکر و تدبیر نیز بی‌حصه نبودند.

به همین لحاظ خواهر نادرشاه به زنی شخص پادشاه افغانستان امیر حبیب‌الله خان درآمد و این خانواده در کرسی‌های بلند و مهم تکیه زدند تا آنکه سال‌ها بعد با مکر و حیله و یا هم کاردانی و زیرکی‌شان و تعهد و بندگی که به انگلیس‌ها داشتند بوسیله‌ی آنها در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی نادرشاه که حال رییس خاندان آل یحیی بود عنان سلطنت افغانستان را به طور مطلق به دست گرفت.

و اما قاتل نادرشاه عبدالخالق فرزند خداداد هزاره در خاندان سپهسالار غلام نبی خان چرخی پرورش یافته و متعلق به جنبش روشنفکران آزادی‌خواه افغانستان بود که برای سربلندی، عزت، شگوفایی و ترقی افغانستان مبارزه می‌نمودند. او در لیسه‌ی نجات شهر کابل تحصیل می‌نمود.

خاندان چرخی از خانواده‌های ملی و مبارز افغانستان بود که در شجاعت و غرور نام داشتند و از دشمنان دولت انگلیس به شمار می‌رفتند، از همین‌رو انگلیس‌ها این خانواده را بنام (خاندان شریر چرخی) یاد می‌نمودند.

بزرگ این خاندان غلام نبی خان چرخی بود که شخصاً یا بواسطه نام پدرش غلام حیدر خان سپهسالار در ولایات جنوبی و مشرقی و پایتخت از نفوذ وسیعی برخوردار بود.

غلام نبی خان چرخی در ۱۶ عقرب ۱۳۱۱ در پیش روی قصر دلگشاء (جاییکه یکسال بعد عبدالخالق نادرشاه را از پای درآورد) به فرمان مستقیم نادرشاه کشته و استخوان‌هایش بواسطه‌ی ضربات میل‌های تفنگ گارد

شاهی تکه تکه شدند. بردارش جنرال غلام جیلانی خان چرخی و پسران کاکایش جنرال شیر محمد خان چرخی و نایب‌سالار جانباز خان چرخی، دو پسر نوجوان غلام جیلانی خان و پسر چهارده ساله‌ی جانباز خان و دیگر مردان خاندان چرخی در قدم اول زندانی و بعدتر در سال ۱۳۱۲ دو ماه قبل از کشته شدن نادرشاه به دار آویخته شدند و یا اینکه در زندان زیر شکنجه جان دادند.

سایر اعظای این خانواده از زنان و اطفال سال‌ها در زندان بودند، بدینگونه خاندان غیور و ملی چرخی آنطور که ذکر شد بوسیله‌ی آل یحیی نابود گردید. ولی عبدالخالق که در خاندان چرخی پرورش یافته بود به پاس خدمات این خانواده و هم به سبب وطن‌دوستی و مبارزه در راه استقلال یکسال بعد انتقام چرخی را گرفت و با این عمل شجاعانه‌اش دل خاندان شاهی را به لرزه و مردم افغانستان را به تعجب واداشت.

نسب‌نامه‌ی مختصر محمدزایی‌ها و خانواده‌ی مصاحبان

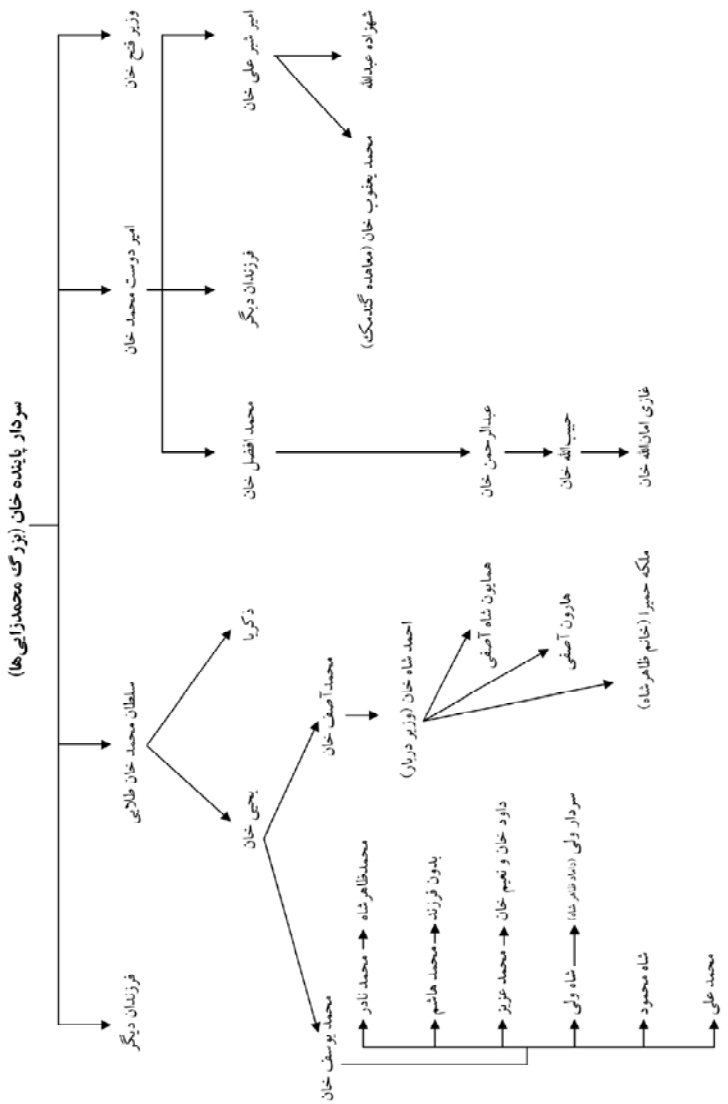

بعد از مرگ نادرخان

در ساعت ۳ بعد از ظهر آنروز که نادرشاه کشته شد، ساعت‌ها مردم کابل از این واقعه بی‌خبر بودند اما حکومت به عجله دست به کار شد و بدون اتلاف وقت اردوی آنروز افغانستان را وادار به بیعت با پسر شاه مقتول محمدظاهر شاه نمودند. حالا زمام امور در دست شاه محمودخان وزیر حرب و عموی ظاهرشاه بود. محمدهاشم خان عموی دیگر شاه به سفر رسمی دیدار از ولایات شمال افغانستان رفته بود. مرگ نادرشاه بصورت غیرمترقبه اتفاق افتاده بود. در عصر همان روز خاندان شاهی با چند فیر توپ ظاهر شاه را پادشاه افغانستان اعلان نمودند و زمانیکه محمد هاشم خان با عجله به کابل برگشت کار از کار گذشته بود و ظاهرشاه بدون تمایل هاشم خان پادشاه اعلان شده بود. او شاید خود می‌خواست سلطنت را بدست گیرد و عبدالرحمن خان دوم را در تاریخ افغانستان به ثبت رساند، هر چند این سناریو را به حیث صدراعظم افغانستان سیزده سال تمام اجرا نمود. به همین جهت برادرزاده‌ی ۱۹ ساله‌اش را که از نظر سنی هم به کمال نرسیده بود در قصر سلطنتی محبوس نمود طوریکه ظاهرشاه پادشاه افغانستان بود

ولی هیچگونه اختیار داخلی یا خارجی نداشت. حکومت به وسیله‌ی دو عمویش محمد هاشم خان و شاه محمود خان اداره می‌شد. او تحت سیطره‌ی این دو برادر بود و توسط آنها مراقبت می‌شد.

بویژه در سال‌های بعد محمد داود خان و محمد نعیم خان نیز در برابر شاه به میدان آورده شده بودند. شاه جوان ۱۴ سال عمر پرهیجان جوانی‌اش را با عقده و حقارت سپری نمود و در قصرها، تفریحگاه‌ها و حرمسراها سرگردان بود. عیاشی و خوشگذرانی او را خسته ساخته بود. می‌خورد، می‌خوابید و به کاریز میر می‌رفت. مردم از عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌هایش با زنان ماهرو داستان‌های واقعی و غیر واقعی نقل می‌کنند.

او حتی از اوقات خالی و بیکاری‌هایش برای مطالعه و خواندن و نوشتن نیز استفاده ننمود. چون کدام آثار نوشتاری یا گفتاری از او در دسترس نیست و نویسندگان و محققان که حکومت چهل ساله ظاهرشاه را مورد مطالعه قرار می‌دهند به ابهامات و مجهولات زیادی مواجه‌اند.

کاش شاه نازدانه‌ی ما فقط خاطرات هفته‌وارش را می‌نوشت تا این همه قضایای سیاسی افغانستان مجهول باقی نمی‌ماند. چون تمام قضایای سیاسی و نظامی که بعدها کشور ما بدان مواجه شد ارتباط عمیق به همین چهل سال حکومت خاموش ظاهرشاه دارد.

به هر صورت محمد هاشم خان در ۲۷ عقرب ۱۳۱۲ طی یک فرمان تشریفاتی شاه جدید به صدارت عظمی منصوب شد و بتاریخ ۳۰ عقرب

کابینه‌اش را اعلان نمود.

او سیزده سال با خشونت و قصاوت قلب حکومت نمود و بعد از ۳۲ سال بار دیگر عبدالرحمن خان زنده شد و به چهره‌ی یک انسان عقده‌مند زورگوی با ظلم و آدم‌کشی کمر افغانستان را خم کرد. مرگ برادرانش محمد عزیز خان در برلین و محمد نادرخان در کابل که هر دو بواسطه‌ی ناراضیان روشن فکر آزادیخواه صورت گرفته بود از یک طرف و عقیم بودن و عدم توانایی فرزند داشتن و تشکیل خانواده که این خود سهم مهم در کمال احساسات اخلاقی و روحی انسان دارد و همچنین دیر رسیدن به کابل و از دست رفتن پادشاهی و اینکه سلطنت این خانواده از تهداب به روی جبر و آدم‌کشی و خدمت به بیگانگان بنا شده بود و این عمارت از اساس غلط بود و به غلط بالا می‌رفت از محمد هاشم خان سنده یک گرگ خونخوار ساخته بود.

مهم‌ترین واقعه بعد از مرگ نادرشاه اعدام عبدالخالق و ده‌ها انسان بیگناه دیگر بود که به شکل بسیار فجیع به شهادت رسیدند. در میان این گروه افراد بیگناه و معصوم قرار داشتند که کوچکترین اطلاعی راجع به قتل نادرخان نداشتند. در حالیکه هیچگونه محکمه‌یی در کار نبود و امر اعدام اینها را محمد هاشم خان و شاه محمود خان با یا بدون مشوره با خاندان شاهی صادر نموده بودند. مع‌الوصف قبل از اعدام همه بطور بیرحمانه در قسمت جنوبی ارگ که شکنجه‌گاه زندانیان بود شکنجه شده بودند. انواع

مختلف لوازم شکنجه و ارحاب در آنجا وجود داشتند و شکنجه‌ها هم تحت نظارت مستقیم شاه محمود خان وزیر حرب اجرا می‌شدند.

در روز ۲۶ قوس ۱۳۱۲ برابر با ۱۷ دسامبر ۱۹۳۳ اعدام دسته جمعی کاروان عبدالخالق در میدان دهمزنگ کابل صورت گرفت و سیاهی بزرگ دیگر به دامن خانواده‌ی آل یحیی در تاریخ به ثبت رسید. یکتعداد اراکین شاهی، افسران و سربازان تماشاچی این واقعه‌ی دردناک بودند. یکتعداد مردم نیز برای آنکه ترس و ارحاب حکومت بر دل آنها بنشیند برای دیدن واقعه آورده شده بودند.

لیست اعدام شوندگان قرار ذیل بود:

شهید عبدالخالق، محمودخان معاون او، خداداد خان، مولاداد خان و قربانعلی به ترتیب پدر، کاکا و مامای عبدالخالق (حفیظه خواهر خوردسال عبدالخالق در زندان جان داد)، علی اکبر خان غندمشر کاکای محمود خان، غلام ربانی خان، مصطفی خان و عبدالطیف خان از خانواده‌ی چرخی، محمد ایوب خان معاون لیسه‌ی نجات، میر عزیز خان و میر مسجدی خان و محمود خان دوم و محمد زمان خان و میرزا محمد خان و امیر محمد خان به اتهام نشر شبنامه‌های ضد شاهی و میر سید قاسم خان وزیر معارف.

میر سید قاسم خان برای اینکه کفایت خوب برای اداره کردن شاگردان مکاتب را نداشته و از شاگردان تحت اداره‌ی وزارتخانه‌اش چنین عملی سرزده، به اعدام محکوم شده بود ولی نامبرده به وساطت فیض محمد خان

ذکریا وزیر خارجه و یا هم نیرنگ‌بازی‌های خاندان شاهی از اعدام معاف و زندانی گردید ولی صحنه‌های دلخراش اعدام شانزده اعدامی دیگر را به چشم سر می‌دید.

عبدالخالق تحت شکنجه‌های هولناک قرار گرفته بود و موقع اعدام مثل یک کلوله‌ی گوشت شده بود. گوشت ران‌هایش کاملاً شاریده و قدرت حرکت از او صلب شده ولی با این حال نام هیچ یک از رفقایش را فاش ننمود و می‌گفت به تنهایی تصمیم گرفته است نادرخان را بکشد.

درین کشتار دسته جمعی ابتداء عبدالخالق را به میدان آوردند، ناخن‌ها و چشم‌هایش را کشیدند و مُثله نمودن که حتی در برابر کفار جایز نیست درحق عبدالخالق اجرا شد. سپس بدن او را سوراخ سوراخ نموده و بعد از آن پانزده نفر متباقی را به دار آویخته در حالیکه همه قبلاً به شدت شکنجه شده بودند. ناگفته نباید گذاشت که یک محاکمه‌ی کذایی و کودکانه برای اعدام‌شوندگان ترتیب داده شده بود و قبلاً امضای یکتعداد قضات و در صدر آن فضل احمد خان مجددی روحانی سرشناس و وزیر عدلیه‌ی حکومت گرفته شده بود در حالیکه فرمان همان فرمان دربار بود و از قبل لست اعدام‌شوندگان معلوم و هیچ کس نمی‌توانست آن را تغییر دهد.

بدینگونه هر کس کوچک‌ترین شناخت و رابطه‌ی خانوادگی با عبدالخالق داشت اعدام شد و چراغ خانواده‌ی عبدالخالق و خانواده‌ی چرخی برای همیشه خاموش گردید.

استبداد سیزده ساله

(صدارت محمد هاشم خان ۱۳۱۲ ـ ۱۳۲۵ هـ ش)

محمدظاهر شاه چنانچه از نامش پیداست در ظاهر پادشاه ولی شخص اول حکومت محمد هاشم خان کاکای او بود که با معاونت برادر دیگرش شاه محمود خان تمام امور کشور را بطور مطلق اداره می‌نمودند. برای خانواده‌ی حکمران از اول شیوهٔ استبدادی عبدالرحمن خان الگو و سرمشق بود و حال بعد از مرگ برادرانش صدراعظم بیشتر خشن به نظر می‌رسید. مهم‌ترین واقعه بعد از صدارت محمد هاشم خان قتل و مجازات عبدالخالق و همراهانش بود که با قساوت تمام صورت گرفت.

در عهد محمد هاشم خان فضای ترس و ناامیدی تمام کشور را فرا گرفته و اختناق فکری و سیاسی عجیبی حکمفرما بود.

نهال ترقی و پیشرفت و آزادی‌های مدنی و سیاسی که در زمان امان الله خان و بوسیله‌ی روشنفکران آزادیخواه چون محمود طرزی غرس شده بود و تازه جوانه می‌زد با آمدن خاندان حکمران نادرشاه خشکید و در زمان صدارت برادرش محمد هاشم خان بکلی ریشه کن گردید. تعداد شاگردان معارف کشور که در زمان امان‌الله خان به هشتاد و چند هزار نفر می‌رسید

حالا بیست چند پایین آمده بود. گراف فقر بسیار بالا بود. زندان‌ها پر از زندانیان سیاسی و طبقاتی بودند. شکنجه، تبعید، تفتیش و جاسوسی از خبرهای معمول در هر گوشه‌ی کشور بود. حتی در اواخر حکومت محمد هاشم خان عطش دیکتاتوری‌اش با زندان‌های بیشمار کابل و ولایات سیر نشده و طرح اعمار زندان بزرگ پلچرخی را ریخت ولی با اتفاق افتادن جنگ جهانی دوم موفق به اعمار آن نشد و بعدها برادرزاده و دست‌پرورده‌اش محمد داود خان آن را اعمار نمود. این زندان هولناک در حاشیه شرقی شهر کابل اعمار شده و پدر نگارنده در زمان رژیم کمونیستی سال‌ها در آنجا زندانی سیاسی بود و من که به عیادت پدرم آنجا می‌رفتم از دیدن آن به وحشت می‌افتیدم.

هر چند تیرهای روشنفکران و خون‌پاک آنان ثمر خوب داده بود و بعد از مرگ نادرشاه حکومت فیصله کرد که دیگر کسی به اتهام سیاسی اعدام نشود ولی خفقان سیاسی و شکنجه‌های هولناک بدتر از مرگ و اعدام بود. دولت نظارت شدیدی بر فرهنگیان و رجال دانشمند اعمال می‌نمود. کلیه راه‌های عمومی زیر مراقبت حکومت بود. اداره‌ی جاسوسی حکومت بنام اداره‌ی ضبط احوالات در تمام بخش‌ها سر و کله می‌زد و حتی به کارهای روزمره‌ی مردم دخالت می‌نمود. جاسوس‌های حکومتی در تمام توقف‌گاه‌ها و کاروان‌سراها موجود بودند و کوچک‌ترین خبری را به دستگاه حکمران گذارش می‌دادند. کسی اجازه نداشت بدون میل حکومت از کشور خارج شود و برای سفر نمودن از یک محل به محل دیگر کشور می‌بایست اجازه کتبی می‌گرفتند.

دو برادر حکمران که از نعمت سواد هم محروم بودند به روشنفکران، دانشمندان و اهل قلم به دیده حقارت می‌نگریستند و از آنها بیزار بودند. این طبقه یا در زندان‌های مخوف پوسیدند، یا در تبعیدگاه‌های دور دست دق نمودند و یا در خانه‌های تاریک‌شان چنان در فقر و حقارت بسر می‌بردند که برای تاریخ فرهنگی کشور ما خجالت‌آور است. غلام محمد غبار نویسنده و مورخ مشهور و از فعالان سیاسی و صدها دانشمند و مبارز دیگر نمونه‌ای از آنها و مشتی از خروار است. زندانی بودن و تبعید غبار به یکی از قریه‌های ولایت فراه خود داستان عجیبی دارد.

این در حال است که صدراعظم و خاندان حکمران هر کدام به نوبه‌ی خود مال و املاک مردم را به بهانه‌های مختلف غصب می‌نمودند و به سرمایه‌های‌شان هر روز افزوده می‌شد. سران خاندان می‌توانستند مبالغ نامعلوم از خزانه‌ی دولتی بردارند و تنها بیست میلیون افغانی اختیار شخصی صدراعظم بود.

این خاندان که در هند بریتانوی غذا و پول برای‌شان از طرف انگلیس‌ها به جیره داده می‌شد حرص عجیبی به اندوختن پول داشتند. سخاوت و مهمان‌نوازی در قاموس این خاندان نبود. سرمایه هر کدام از اشخاص دست اول آل یحیی در کشورهای اروپایی به ده‌ها میلیون دالر می‌رسید و در داخل کشور هر جا قصر و خانه‌ی خوبی بود مربوط به خاندان حکمران و سرداران محمد زایی بود. تمام زمین‌های پربار و محله‌های زیبا و خوش منظر را خاندان حکمران یا با زور و سر نیزه و یا با نیرنگ و پول ناچیز بدست آورده بودند. صدراعظم باغ‌های زیبا و بزرگ در پغمان، سنگلاخ، شمالی، خلم، لغمان و

تمام مملکت داشت. این ملک‌ها که بعداً به وارث محمد هاشم خان و برادرزاده‌ی محبوبش محمد داود خان تعلق گرفت تا حال به نام‌های باغ داود در اکثر نقاط کشور مسمی است. قریب به تمام اراکین، وزرا، فرماندهان نظامی از سپهسالار، نایب سالار و غندمشر و غیره، والیان، حکمرانان محلی حتی حکمران یک قریه‌ی کوچک از خاندان محمدزایی بودند و بنام سردار یاد می‌شدند. همین که گفته می‌شد سردار آمد یا سردار تو را احضار نموده است معلوم بود که این یکی نیز از همان دسته است که با خون و گوشت مردم عیش و نوش می‌کند. حقارت آنچنان دامن‌گیر مردم مظلوم افغانستان شده بود که کودکان کوچک‌شان را برای آنکه شخصیت و اقبال بد هند می‌گفتند این طفل چهره‌ی محمدزایی دارد یا گفته می‌شد فقط حکومت برای محمدزایی‌ها سزاوار و پسندیده است. حتی سال‌ها بعد در دهه‌ی شصت که ما زندگی می‌کردیم در روستاها در بین مردم عامه چنان معمول بود که شخصی اگر ذهن و حافظه‌ی خوب و تدبیر بزرگ داشت می‌گفتند شبیه محمدزایی‌ها است. در حالیکه ما از این خاندان نه دانشمندی سراغ داریم نه نویسنده، نه شاعر، نه داکتر و نه مؤلفی. نادرشاه و برادرانش بیسواد یا کم‌سواد بودند. برادرزادگان نیز کدام تحصیل بالایی نداشتند. فقط سال‌ها بعد که بساط این خاندان از افغانستان چیده شد بعضی‌های‌شان که در خارج تولد شدند و آنجا رشد کردند دانشنامه‌ها یا درجه‌های علمی گرفتند، آنها هم تا هنوز کدام مفکوره‌ی ابتکاری را برای پیشرفت کشور ارایه نکرده‌اند.

اختناق و استبداد مذهبی نیز در زمان صدارت محمد هاشم خان بیداد می‌کرد. حکومت فقط اندیشه‌ی مذهبی را می‌پسندید که به نفعش و آله‌ی

دستش برای قلع و قمع مردم محسوب می‌شد. جمعی از ملاهای بیسواد و لاشخوار حکومت، سلطان را سایه خدا معرفی می‌کردند و روحانیون مبارز و آگاه و علمای دینی در زندان‌ها بسر می‌بردند و یا در خانه تحت تعقیب بودند و هر از چند گاهی به دربار احضار می‌شدند.

شیعیان که ربع نفوس افغانستان را تشکیل می‌دادند هیچگونه آزادی مذهبی نداشتند. همیشه سر و کله یک مشت افراد ظالم و رشوه‌خوار بنام محتسب در مناطق شیعه‌نشین پیدا بود که از مردم مسلمان نماز خواندن را می‌پرسید و سوال می‌شد ده یار بهشتی کدام‌اند و سوره‌ی فاتحه چند حرف و کلمه دارد. بعد با تازیانه آنها را می‌زدند و یا در واحدهای اداری احضار و زندانی می‌نمودند و آنهاییکه رشوه می‌دادند خریطه محتسب پر از زر و سکه می‌شد و منطقه را ترک می‌کردند در حالیکه این محتسبان فاسق اکثراً بیسواد بودند و به سوالات ساده مردم هم پاسخ داده نمی‌توانستند.

مساجد و تکیه‌خانه‌های شیعیان مسدود بوده و مراسم عاشورا و سایر مراسم مذهبی ایشان در نهان انجام می‌یافت و مردم از ترس جواسیس حکومتی چند کیلومتر دورتر از محل برگذاری مراسم دینی و مذهبی‌شان پاسبان ایستاد می‌نمودند و پاسبان حتی به مجرد دیدن یک بقال ساده از ترس اینکه مبادا جاسوس حکومت باشد خبر را به محل برگذاری مراسم می‌داد و دفعتاً مراسم تعطیل و مردم پراگنده می‌شدند و یا چراغ‌ها خاموش شده و مردم در زیر زمینی‌ها مراسم مذهبی‌شان را انجام می‌دادند.

هرچند در زمان محمد هاشم خان تعداد شاگردان مکاتب اندکی نسبت به زمان نادرشاه افزایش یافت ولی زبان آموزش و تدریس زبان پشتو اعلان شد

و در تمام کشور تعمیل گردید. حالانکه زبان خواندن و نوشتن اکثر مردم افغانستان فارسی بود. آقای ورسجی در کتاب تاریخی خود «افغانستان و جنگ سرد قدرت‌های بزرگ» می‌نویسد که این اقدام دولت نه بر غنای زبان پشتو افزود و نه بر زبان فارسی رمقی باقی ماند. این عمل دولت بیشتر بخاطر ایجاد نفاق در بین مردم افغانستان صورت می‌گرفت و به همین لحاظ تعصبات زبانی را در کشور به وجود آورد و خرمن اتحاد مردم ما را آتش زد.

از طرف دیگر این اقدام به مثابه‌ی خودکشی فرهنگی تلقی می‌گردید. چون مردم ما را از لحاظ ادبیات و سخن به دامن همسایه‌ی غربی ما که در آنجا هر روز ادبیات فارسی غنی‌تر می‌شد انداخت.

در بسا نقاط کشور حکومت خود در براه انداختن جنگ و جدال قبیلوی نقش داشت. همچنان که از آغاز، خاندان حکمران با کمک انگلیس و قبایل دو طرف خط دیورند به قدرت رسیده بود، قبایل جنوب را تحریک به حمله به مردم شمال کابل نمودند و آثار شوم تعصبات آن زمان و مظالم که به مردم شمال وارد آمد تا هنوز گلوی کشور ما را می‌فشارد. در سیزده سال سلطنت محمد هاشم خان اختناق سیاسی چنان در کشور سایه افگنده بود که هیچ حزب و سازمان سیاسی فعال در کشور موجود نبوده از مجامع فرهنگی و اتحادیه‌های صنفی خبری نبود. اکثر سیاستمداران در تاریکی‌های زندان و تبعیدگاه‌ها بسر می‌بردند.

حتی مجالس شخصی مردم مثل عروسی‌ها و یا عزاداری‌ها در تفتیش حکومت قرار داشت. کسی نمی‌توانست به سفارت‌خانه‌های دول خارجی سری بزند. حکومت که به انگلیس‌ها نزدیک بود به کسی اجازه نگاه کردن

به سفارت شوروی را هم نمی‌داد. مگر سفیر بریتانیا و اتشه‌ی نظامی‌اش در کابل دست بالا در تحولات سیاسی کشور داشت. هر چند بریتانیا به نحوه‌ی دیموکراتیک اداره می‌شد و پارلمان قوی داشت ولی در تمام مستعمرات خود دیکتاتورانه عمل می‌کرد. در هند بریتانوی استبداد حکمفرما بود و در افغانستان نیز انگلیس‌ها حامی استبداد بودند.

جهان نیز درین دوره که سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم بود جهان دیکتاتورها بود و دیکتاتور افغانی در پهلوی دیکتاتور آلمان، ایتالیا، جاپان، روسیه و روسای امپریالیست انگلیس و امریکایی سلسله‌ی دیکتاتورها و آدمکشان دنیا را تشکیل می‌دادند. در آلمان هیتلر نازی بر مبنای اندیشه ژرمن فوق همه به حکومت رسیده بود و جهان را تهدید می‌کرد که در آخر هم به خاک و خون کشید. در ایتالیا موسیلینی رژیم فاشیستی را براه انداخته بود و در جاپان آتش مفکوره‌ی امپراطوری بزرگ که تمام چین و خاور دور را در بر بگیرد زبانه می‌کشید. استالین نیز در شوروی بر مبنای استبداد خشن تک‌حزبی حکومت می‌کرد.

انگلیس و سایر دول اروپایی در مستعمرات خود آدم‌کشی و جبر و طاغوت را سرلوحه‌ی خویش قرار داده بودند و در امریکا ترومن حکمفرمایی می‌کرد که چیزی کمتر از هیتلر نداشت و قصاوت قلبی‌اش را در آخرین لحظات جنگ دوم جهانی به نمایش گذاشت. در حالیکه شکست متحدین دیگر قطعی شده بود فرمان بمباردمان اتومی را صادر کرد و در یک چشم به هم زدن صدها هزار انسان در هیروشیما و ناکازاکی جاپان سوختند و محو گردیدند.

شگفت‌انگیز نبود که در چنین دوره‌ی سیاه در کشور ما نیز محمد هاشم خان فرمان‌روایی می‌کرد و در پهلوی تمام عوامل دیگر فضای دیکتاتورمآبانه جهانی نیز بر دل و دماغ صدراعظم تندخو تاثیر می‌نمود ولی اینکه چرا صدراعظم دیکتاتور در پهلوی یکی از دیکتاتورها در جنگ جهانی دوم ایستاده نشد و افغانستان را بیطرف اعلان نمود، عوامل بیشمار دارد و یکی آن تدبیر صدراعظم برای حفظ پادشاهی خاندان حکمران می‌باشد. صدراعظم از یک طرف می‌ترسید مبادا آلمان رو به جلو پیروز جنگ گردد و از یک طرف هم خود را از چنگ انگلیس نمی‌توانست برهاند و تعهد این خاندان به انگلیس هم تعهد تاریخی بود. یکبار انگلیس را حاکم جان و مال مردم ما نموده و با استقلال کشور ما بازی نمودند تا خود به پادشاهی برسند و در طول حاکمیت نامیمون‌شان چنان استبداد، تحجر و عقب‌گرایی را براه انداختند که مردم ما را به دامن کمونیزم انداختند که در آن وقت دم از روشنفکری و انقلاب سوسیالیستی و دیالیکتیکی می‌زد و از عدالت اجتماعی و حقوق کارگر و دهقان حمایت می‌نمود.

تجاوز شوروی به افغانستان برعلاوه‌ی خواب‌های طلایی سردمداران کرملین برای رسیدن به آب‌های گرم و نفوذ در جنوب آسیا و نیرنگ برژنسکی (مشاور امنیتی کارتر رییس جمهور امریکا) مبنی بر کشانیدن پای شوروی در تلک افغانی ریشه در مظالم و استبداد خاندان آل یحیی نیز داشت. این خاندان در قدم اول بوسیله‌ی انگلیس‌ها به میان آمد، سپس استبداد را شیوه‌ی کار خویش قرار داد و زمانیکه از عصیان و خیزش عموم مردم ترسید به اردوگاه کمونیزم پیوست. کمونیستان افغانی که دیروز در اثر

استبداد این خاندان و سوءاستفاده از قرائت‌های دینی ناآگاهانه به اندیشه‌ی کمونیزم گراییده بودند امروز در عمق دولت نفوذ کرده بودند. و در واقع رهبران کمونیستی از بطن خاندان حکمران متولد شدند و روزی رسید که طفل شوم، مادرش را از پای درآورد. آیا مسؤولیت ویرانی کشور ما و خون میلیون‌ها هموطن بیگناه به دوش مادری که کمونیزم را زایید و پرورش داد نیست؟

و حال بار سوم است که این خداندان باز سر و کله‌شان همراه با هزاران سرباز موبور چشم آبی پیدا شده و و این بار نه انگلیس و نه شوروی بلکه امریکاست که با استقلال و هویت و شرف و آزادی ما بازی می‌کند. اینست نتیجه‌ی یک اشتباه سیاسی که ده‌ها سال دست از سر ما بر نمی‌دارد و چرا به تحریک دشمنان خارجی (انگلیس‌ها) شاه مترقی، معتدل و مردم دوست خویش امان‌الله خان را از بین بردیم، هر چند او نیز مانند تمام انسان‌ها اشتباهات کوچکی داشت ولی هرگز روا نبود چنان حاکم وطن‌دوست و استقلال‌طلب را فراری کنیم و کشور را صدها سال به عقب برانیم، به قرن وسطی بکشانیم و نادرشاه‌ها، تره‌کی‌ها، ملاعمرها و... را که لیاقت خرچرانی را هم نداشتند حاکم جان و مال و ناموس و مقدرات کشور خود سازیم.

راستی به گفته نهرو (جواهر لعل نهرو صدراعظم دانشمند و فقید هند بود) ملتی که از تاریخ خود بی‌خبر است مجبور است اشتباهات گذشته را تکرار نماید و این ملت منحصر به فرد ما ملت افغانستان هستیم که همیشه اشتباهات گذشته را تکرار می‌کنیم و ده‌ها بار از یک سوراخ نیش می‌خوریم و عبرت نمی‌گیریم.

بحث روی عوامل انحطاط کشور هدف این نوشتار نیست بلکه راجع به حوادث و اتفاقات سیزده ساله‌ی صدارت محمد هاشم خان تحلیل تاریخی می‌شود.

از نظر سیاسی دوره‌ی صدارت محمد هاشم خان دوره استبداد، خشونت، خفقان و دیکتاتوری محسوب می‌گردد. دوره‌ی که در آن رجال سیاسی و مردم به طور کل سرکوب گردیدند و در تحت شکنجه یا تبعید بسر می‌بردند. یکی از عادات پست در این دوره‌ی سیاه زندان نمودن‌های خانوادگی بود. دولت وقتی می‌خواست از سران خانواده‌های بزرگ یکی را زندانی کند همه‌ی اهل و عیال آن شخص را زندانی می‌نمود و در زندان‌های کابل زنان و اطفال به چشم می‌خوردند که وضع رقت‌باری داشتند. آزادی بیان و عقیده وجود نداشت و در فضای خفقان کسی نمی‌توانست حرف دلش را بگوید. بجز از جریده‌ی اصلاح که زبان دوم صدراعظم بود، کدام جریده و مجله‌یی در کشور به نشر نمی‌رسید. جریده‌ی اصلاح نیز دروغگویی، تزویر و توجیه‌های کور را از حد گذشتانده بود و مطالب آن از نظر تاریخی و ادبی شرم‌آور است.

خفقان چنان سنگین بود که سفرهای داخل کشور نیز نیاز به عریضه نمودن و گرفتن گذرنامه و روادید داشت. خاندان شاهی که به سیصد نفر بالغ می‌شدند در تمام کشور حکمران و سردار بودند. سرکاران دیگر نیز افتخار می‌کردند که خود را نزدیکان و خویشاوندان خاندان شاهی معرفی کنند. وضع اقتصادی مردم نیز نگران‌کننده و خراب بود. کم‌زمینان به مرور زمان بی‌زمین و زمین‌داران کم‌زمین می‌شدند. از یک طرف به ملک، خانه و زمین خاندان حکمران و چند نفر وابسته‌گان آنان هر روز افزوده می‌شد و از

طرف دیگر قحطی‌ها جان کودکان، بزرگ‌سالان و زنان را می‌گرفتند و مردم در برخی نقاط کشور علف می‌خوردند.

و این در حالی بود که رجال حکومت تا گلو در عیش و نوش فرو رفته بودند. ازین آشفته بازار چند سرمایه‌دار بزرگ استفاده می‌نمود و به سرمایه‌های‌شان افزود می‌گردید. در راس آنها عبدالمجید خان زابلی بود که نزدیک به صدراعظم و خاندان شاهی بود و هم وزیر مالیه، تجار بزرگ و موسس بانک ملی. او به همکاری دولت توانست پول‌های گزاف به دست آورد و تجارت خارجی کشور را منحصراً در دست داشت. هر چند امروز او پدر اقتصاد نوین کشور و بانک‌دار مشهور پنداشته می‌شود ولی پول گزاف او حاصل اشک یتیمان و گرسنگان و عرق کارگران و مزدوران بود و بس. صدراعظم در بخش معارف و فرهنگ و همچنان صنایع دست به یک سلسله اصلاحات بسیار جزئی زد که این اصلاحات خام و بسیار قشری بودند. او اصلاً نمی‌خواست سواد مردم بالا برود و به تعداد باسوادان افزوده شود. او پیشرفت صنعتی را نیز نمی‌خواست. به نظر او اداره نمودن یک ملت گرسنه بسیار آسان‌تر و لذت‌بارتر از حکومت بر یک جماعت سیر و غنی بود. می‌گویند او به برادرزاده‌اش ظاهر شاه گفته بود ملت را باید گرسنه نگهداشت تا مانند یک دسته مرغان گرسنه و تشنه برای یک مشت جواری از عقب تو بدوند و با انداختن یک دانه جواری ده‌ها مرغ خیز بزنند، در غیر آن مرغان سیر بسیار سر و صدا و کیغ و کاغ کرده باعث اذیت تو می‌شوند.

همه‌ی اینها که گفته شد در آخرین سال‌های حکومت محمد هاشم خان تغییر نمود. جنگ جهانی دوم که آغاز آن در سال ۱۹۳۹ میلادی بود و ختم

آن در ۱۹۴۵ چهره‌ی دنیا را به طور عجیبی تغییر داد. تحول بزرگ در زمین در حال شکل‌گیری بود. از طرفی هم مردم به ستوه آمده بودند و خطر یک انقلاب جدی دولت را تهدید می‌نمود. بدین لحاظ صدراعظم خشن و تمامیت‌خواه می‌بایست یک سلسله کارهای برخلاف تمایلش را انجام می‌داد. او می‌بایست قدم‌هایی در قسمت اقتصادی، اجتماعی، معارف و صنعت برمی‌داشت تا فکر ناراضیان را ظاهراً بدان‌ها جلب می‌نمود. ازینرو تعداد شاگردان معارف در سال‌های اخیر صدارت محمد هاشم خان به نودهزار شاگرد رسید که معادل زمان امان‌الله خان بود. یکتعداد دانشجویان افغانی به خارج اعزام گردیدند و تعدادی از متخصصین خارجی در کابل شروع به کارهای صنعتی و تکنولوژی معاصر نمودند. چندین دانشکده در چوکات دانشگاه کابل تاسیس گردید. و در ولایات چند نیز مدارسی تاسیس شدند.

کارخانه‌های نساجی و پشمینه‌بافی، قند، چرم‌سازی و غیره در چند نقطه‌ی کشور و تعداد بند برق نیز شروع به کار کردند. صدراعظم خود را مرد خدمتگار به وطن جلوه می‌داد و می‌خواست بعنوان فردی که پیشرفت افغانستان را می‌خواهد معرفی شود. زبان آموزشی در مناطق غیر پشتون‌نشین دوباره فارسی اعلان شد. گویا محمد هاشم خان به اشتباهش پی برده بود. صدراعظم که تا دیروز با زنان تعصب شدید داشت حال پیشرفت و آزادی زنان را آرزو می‌نمود. بدین لحاظ در سال ۱۹۴۱ دبیرستان زنانه را در شهر کابل تاسیس نمود. معاهداتی را با اکثر کشورهای جهان به امضاء رسانید و چندین سفارتخانه در کابل آماده‌ی فعالیت شدند.

واقعات دیگر دوره‌ی صدارت محمد هاشم خان قرار ذیل است:

در سال ۱۹۳۱ که معاهده‌ی عدم تعرض میان افغانستان و شوروی به امضاء رسیده بود طرفین به آن وفادار بودند، بدین لحاظ کدام خطری از جانب اتحاد شوروی احساس نمی‌شد، اما حکومت ناراضیان مسلمان آسیای میانه را به شوروی تسلیم و سند ناجوانمردی دیگر را در تاریخ افغانستان مهمان‌نواز به ثبت رسانیدند. اما افغانستان در تحت قیمومیت انگلستان بود. بدین لحاظ افغانستان جزء بلوک انگلیس به شمار می‌رفت. حتی زمانیکه آلمان قدرت بزرگ جهانی شد خواست افغانستان را از ساحه‌ی نفوذ بریتانیا برهاند و از آن علیه متفقین استفاده نماید بسیار به افغانستان نزدیک شد و افغانستان نیز از متخصصین آلمانی در بخش‌های مختلف پروژه‌های رفاه و صنعت استفاده نمود ولی آلمان هرگز به هدف خود نرسید و فعالیت‌هایش بدون سود بود.

در سال ۱۹۳۵ به تعداد یکصد و پنجاه نفر کارشناسان جرمنی وارد افغانستان شدند و چنانچه گفته شد در بخش‌های مختلف مصروف کار شدند.

در سپتامبر ۱۹۳۹ مصادف با ۱۳۱۸ شمسی جنگ دوم جهانی میان متحدین (آلمان، ایتالیا، جاپان) و متفقین (فرانسه، انگلیس، روسیه و بعداً امریکا) به وقوع پیوست. جهانگشایی آدولف هیتلر به اروپا باعث تحولات بزرگ در جهان شد. در آگست ۱۹۴۰ صدراعظم تیزهوش بیطرفی افغانستان را درین جنگ اعلان نمود. (چون مردم افغانستان از انگلیس نفرت داشتند و جرمن‌ها را دوست داشتند از این رو صدراعظم نمی‌توانست با صراحت از انگلیس پشتیبانی نماید ولی در نهان سرو کارش با انگلیس‌ها بود. از طرف

دیگر صدراعظم می‌ترسید مبادا هیتلر فاتح در جنگ برنده شود و آنروز اگر افغانستان از انگلیس صریحاً پشتیبانی کند وای به حال افغانستان!)

این بیطرفی صدراعظم نیاز به یک لوی‌جرگه یا مجلس بزرگ نمایشی داشت تا مردم آن را تایید نماید. از طرف دیگر روسیه و انگلستان که حال بنا بر منافع مشترک ضدنازی با هم موقتاً دوست شده بودند اصرار داشتند که متخصصین و کاردانان آلمانی باید از افغانستان خارج گردند تا مبادا آنها به نفع هیتلر از افغانستان دست به کار نشوند و بدین صورت به دولت افغانستان فشار می‌آوردند. حتی آنها مایل بودند جرمنی‌ها به آنها تحویل داده شوند که این مسأله در قاموس غیرت مردم افغانستان نمی‌گنجید. بنابراین در اکتوبر ۱۹۴۱ اتباع جرمنی با اخذ ضمانت از شوروی و بریتانیا مبنی بر مصونیت آلمانی‌ها از افغانستان خارج گردیدند (نگارنده در سفر که در سال ۲۰۰۵ به آلمان داشتم و با مقامات رسمی آلمان صحبت می‌نمودیم بعضی آلمانی‌ها واقعات تاریخی را بیاد می‌آوردند و از افغانستان تشکر می‌کردند که در آن آشفته‌بازار مهمانان جرمنی‌شان را به دشمن تسلیم ننمودند.)

در نوامبر ۱۹۴۱ جرگه‌ی سران (لوی‌جرگه) تشکیل و بیطرفی افغانستان در جنگ تایید گردید.

در سال ۱۹۴۵ که بعد از شکست آلمان در خاک شوروی و شرکت امریکا در جنگ، تصرف فرانسه، انگلستان و اکثر کشورهای اروپایی توسط هیتلر، استعمال بمب‌های اتمی امریکا به جاپان و بلاخره به خاک و خون مبدل شدن و اشغال آلمان و قتل پنجاه میلیون انسان جنگ دوم جهانی پایان یافت، تحول بزرگ در جهان پدید آمد و افغانستان نیز جزئی از پیکر جهانی

بود که در آن نیز تغییرات سیاسی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیر بود.

با پایان رسیدن جنگ وضع سیاسی اجتماعی و اقتصادی جهان دیگرگون شد. نقشه‌ی جغرافیایی کشورهای زیادی تغییر نمود. اکثر کشورهای مستعمره آزاد گردیدند و بریتانیای کبیر که آفتاب در مملکت آن غروب نمی‌کرد دیگر به حاشیه رانده شده و مصروف مشکلات داخلی خود گردید و در سیاست‌های جهانی جای خود را به برادر بزرگش امریکا داد.

حال در افغانستان نیز دوست بریتانیای کبیر صدراعظم محمد هاشم خان می‌بایست جای خود را به برادر نرمخو و ملایم مزاجش شاه محمود خان می‌داد.

شاه محمود خان و آزمون دیموکراسی

۱۳۲۵ ـ ۱۳۳۲ خورشیدی ، می ۱۹۴۶ ـ سپتامبر ۱۹۵۳ میلادی

محمد هاشم خان بعد از سیزده سال حکومت مستبدانه و عقب‌گرا جایش را به برادر کوچکش شاه محمود خان خالی کرد و محمد ظاهر شاه چند صباحی بطور موقت تبارز پیدا نمود. طی یک فرمان رسمی، ظاهر شاه کاکای خشن‌اش محمد هاشم خان را از صدارت عظمی برکنار و کاکای دیگرش شاه محمود خان را مقرر نمود. فرمان شاه برای تبارز بیشتر اینسو و آنسو قرائت می‌شد و به چاپ می‌رسید. شاه در سال ۱۹۴۶ برای اولین‌بار از ارگ بیرون آمد و با مردم افغانستان تماس گرفت. او در جریان این سال به ولایات مختلف افغانستان سفر نمود و با مردم صحبت کرد و خودش را به عنوان یک شاه با اختیار و مسؤول جلوه داد. انبوهی از فرمان‌ها پررنگ شاه مبنی بر اصلاحات سیاسی و اجتماعی نیز درین راستا صورت می‌گرفت.

در ثور ماه ۱۳۲۵ برابر با می ماه ۱۹۴۶ کابینه‌ی شاه محمود خان که به پاداش هفده سال ظلم و شکنجه‌اش در تصدی وزارت حربیه به لقب سردار سپهسالار شاه محمود خان غازی مفتخر بود اعلان شد.

درین کابینه اشخاص تحصیل کرده و جوان که به نحوی تحت نفوذ خاندان آل یحیی بودند نیز شامل شده بودند. هر چند پست‌های کلیدی

چون وزارت خارجه، حربیه، داخله و ازین قبیل در قبضه‌ی خاندان حکمران بودند.

و اینکه چرا محمد هاشم خان کنار رفت و شاه محمود خان با روش ملایم‌تر و چهره دیموکرات مآبانه روی کار آمد نکات ذیل در خور توجه است:

۱ـ پایان جنگ جهانی دوم و مشکلات بزرگ دامنگیر اروپا و سپس انکشافات سیاسی و اجتماعی سراسری در جهان همانند تشکیل سازمان ملل و آزادی مستعمرات غول‌های اروپایی در تمام جهان و هم مبارزات نزدیک به پیروزی در دیگر قسمت‌های جهان.

۲ـ از بین رفتن قدرت قبلی انگلستان به عنوان تک ابر قدرت فرمان‌روای جهان و جای خالی کردن به امریکا به عنوان ابر قدرت بزرگ دیگر غربی. زیرا انگلیستان در جنگ جهانی دوم بسیار ضعیف شد و زیر بناهای اقتصادی‌اش از بین رفتند و هم مستعمراتش را از دست داد. حال در جهان دو قطب شرق و غرب به رهبری شوروی و امریکا مطرح بود.

۳ـ مسأله پشتونستان یا قبایل دو طرف خط دیورند و جنگ‌های نامفهوم بین مسلمانان و هندوها که بوسیله‌ی انگلیس دامن‌زده می‌شدند.

پایان استعمار دوصد ساله‌ی انگلیس و کمپنی هند شرقی در هندوستان مطرح بود و به دنبال آن تجزیه‌ی هند پیش‌بینی می‌شد. افغانستان که در قسمت اراضی تحت اشغال انگلیس و هند بریتانوی قرار داشت بسیار مهم بود و محمد هاشم خان به نظر خانواده‌ی شاهی نمی‌توانست این دیپلوماسی را پیش ببرد.

۴ـ شاه محمود خان به لحاظ غریزه‌ی قدرت‌طلبی زیاد که در وجود هر انسان مخصوصاً اشخاص مستبد بیشتر جلوه‌گر است نیز می‌خواست صدراعظم باشد با وجود که خود محمد هاشم خان، داود خان، نعیم خان و افراد تند خانواده مخالف این مسأله بودند.

۵ـ وقت آن رسیده بود که ظاهر شاه گوشه‌نشین نیز یک اندازه محوریت پیدا کند و متبارز شود. ظاهرشاه خود شخصاً علاقمند بود از انحصار کاکاها بیرون شود ولی دفعتاً نمی‌خواست شخص دیگر از بیرون خانواده را صدراعظم مقرر نماید و تقرر شاه محمود خان یک قدمی بود به سوی خارج شدن از انحصار کاکاها، هرچند او بعد از خارج شدن از انحصار کاکاها به انحصار پسران کاکا درآمد و تا آخر شاه ظاهری بود.

۶ـ مهم‌تر از همه تنفر و انزجار مردم از حکومت هفده‌ساله‌ی مصاحبان که جز ظلم و خشونت و نوکری به بیگانگان چیز دیگر در اندیشه‌ی‌شان خطور نمی‌کرد عامل عمده در تغییر سیاست خانواده بود. در رژیم‌های استبدادی فقط مهره‌ها تغییر می‌کنند مانند دانه‌های شطرنج، ساز و کار همان استبداد و حکومت مطلقه است. درینجا نیز حکومت مهره‌یی را تغییر داد و لباس نرم‌تر به اندام گرگ پوشاندند.

به گفته‌ی غبار، شاه محمودخان ماسک عطوفت و محبت پوشیده و گویا پس منظر هفده ساله‌اش را فراموش نموده بود و به گفته ورسجی استبداد همان استبداد بود، فقط استبداد انعطاف‌ناپذیر به استبداد انعطاف‌پذیر تبدیل شده بود و بعضی اندیشمندان تظاهر دیموکراسی و روی کار آمدن شاه محمود خان را یک سناریوی آزمایشی قلمداد می‌کنند تا جامعه‌ی

افغانستان را امتحان کنند و طبق حساسیت موجوده سیاسی مردم برنامه‌های بعدی‌شان را بریزند.

دیموکراسی طرح‌شده از سوی شاه محمود خان که در آن انتخابات بلدیه یا شهرداری و بعد انتخابات شورای ملی بدون دخالت دولت و به شکل سری و آزاد صورت گرفت و هم آزادی مطبوعات و فعالیت احزاب سیاسی طوری عیار شده بود که ملت استبداد گذشته را فراموش و دیموکراسی قشری فعلی را هدیه‌ای از سوی خاندان شاهی قلمداد نمایند و ازینرو مدیون و ممنون حکومت باشند. در حالیکه شعور سیاسی ملت افغانستان خیلی بالا بود. مردم دیموکراسی طرح‌شده از سوی دولت را حداقل حق طبیعی‌شان قلمداد نموده و تمام حکومت و سلطنت خانوادگی را تحت سوال قرار دادند و حکومت زمانیکه ترسید ریشه‌های سلطنتی در خطر است در فاصله‌ی زمانی کوتاه همان روشن استبدادی گذشته را در پیش گرفت. باز همان آش بود و همان کاسه، همان شکنجه و زندان و توطئه و خفقان و همان زورگویان قبلی.

بدین صورت شاه محمود خان با چهره و مزاج ملایم‌تر و با شعارهای مترقی و دیموکراتیک و روش انعطاف‌پذیر روی کار آمد و کابینه‌اش را تشکیل داد. او دست به یک سلسله اصلاحات سطحی و مزورانه زد. محبوسین زنانه و مردانه ولایت کابل رها شدند. سپس در سال ۱۹۴۶ زندانیان سیاسی آزاد گردیدند. در اپریل ۱۹۴۶ دانشگاه کابل تاسیس گردید و در ساحه‌ی معارف یکتعداد اصلاحات به وجود آمد. در نوامبر همین سال افغانستان رسماً عضو سازمان ملل متحد شد. مع‌الوصف افغانستان قبلاً در سال

۱۹۳۴ جامعه ملل را پذیرفته بود و در سال ۱۹۴۸ افغانستان اعلامیه جهانی حقوق بشر را امضاء نمود و روابط افغانستان با جهان خارج بیشتر توسعه پیدا نمود. بدین صورت وضع افغانستان در داخل امیدوارکننده و در خارج موقعیت دیپلوماتیک بهتر پیدا نمود. بعضی کشورها مانند امریکا در افغانستان سفارتخانه ایجاد نمودند و بعداً قرارداد پروژه‌ی هلمند با امریکا به امضاء رسید. در ۱۹۵۲ تفحص پطرول در شمال کشور با انحصار استخراج آن توسط شوروی قرارداد شد و شوروی درین زمینه قرض هشت میلیون دالری به افغانستان پرداخت. هر چند اولین قرض باسود افغانستان قرض بیست و یک میلیون دالری است که از طرف امریکا به افغانستان پرداخته شد و اولین بار امریکا مزه‌ی تلخ قرض را به طمع افغانستان چشانیده است.

دیپلوماسی با اتحاد جماهیر شوروی رو به انکشاف بود. وصل لوله‌ی نفت بین مزار شریف و شهرک ترمز به عهده روس‌ها گذاشته شد. همچنان روس‌ها دو سیلو در کابل و پلچرخی و یک شفاخانه در جلال‌آباد اعمار نمودند.

با آنکه حاصل گندم در افغانستان کم می‌شد وضع زراعت و مالداری نیز در افغانستان نگران‌کننده و قحطی و گرسنگی بیشتر می‌شد. در سال ۱۹۴۶ اولین بار گندم از مرزهای جنوبی وارد افغانستان شد و این اولین توریدِ مواد غذایی در افغانستان است که ما را نیازمند به خارج ساخت. در همین دوره یکتعداد آزمایشگاه، مکاتب و کتابخانه‌ها تاسیس شدند. چند جاده و خیابان اعمار گردید و رادیو تلگراف ساخته شد. این‌ها همه از انکشافات دوره شاه محمود خان است.

ولی مهم‌ترین انکشاف سیاسی اجتماعی دوره‌ی شاه محمود خان انتخابات شهرداری‌ها است که برای اولین مرتبه در تاریخ افغانستان بطور آزاد و دیموکراتیک بدون تقلب و مداخله‌ی دولت صورت گرفت و در طی چند سال نمایندگان واقعی مردم خدمات نسبتاً زیادی داخل شهری نمودند. یکسال بعد در سال ۱۳۲۷ خورشیدی و ۱۹۴۸ میلادی انتخابات دورهٔ هفتم شورای ملی نیز بصورت آزاد و با رای مستقیم و سری مردم به شکل دیموکراتیک برگزار گردید و با ز هم دولت با سعه‌ی صدر توام با نگرانی و بدون مداخله با آن برخورد نمود. مگر اینکه یکتعداد وابستگان خویش را داخل مجلس نمود و حتی از اثر نفوذ دولت اعضای رییسه شورای ملی از جمع وابستگان خاندان حکمران برگزیده شدند. آقای عبدالهادی داوی شاعر نویسنده و از مبارزان مشروطه‌خواه که حال منشی ظاهرشاه و از وابستگان خاندان سلطنتی بود نیز از فرمانداری ده‌سبز داخل شورا و سپس به ریاست شورای ملی رسید.

اما از میان یکصد و هفتاد یک «۱۷۱» وکیل شورا اشخاص روشنفکر مبارز و حزبی و همچنان اشخاص بیطرف از میان متنفذین، ملاک و روحانیون نیز بسیار بودند. از جمله داکتر محمودی داکتر مجرب و خوش‌برخورد و رهبر حزب خلق و میر غلام محمد غبار مبارز و دانشمند و رهبر حزب وطن نمایندگان ولایت کابل در شورای ملی دوره‌ی هفتم بودند.

بدین صورت شورای ملی با ۱۷۱ نماینده به شکل دیموکراتیک تشکیل گردید و قوه‌ی مقننه از قوه‌ی اجرائیه مجزا گردید و این تحول بزرگ بعد

از حکومت دیموکراتیک و مترقی‌خواه امان‌الله خان غازی یک قدم بزرگ بود.

حکومت منتظر اقدامات شورای ملی بود و به آن با نگرانی می‌نگریست با آنکه امیدوار بودند که مخصوصاً با روی کار آمدن رییس شورا از اصحاب خاندان حکمران شورای ملی بجز چند امور تشریفاتی کار مهمی نخواهد کرد، ولی به سرعت روشنفکران ریاست اکثر کمیسیون‌های داخل شورا را کسب کردند.

اولین اقدام شورای ملی محکوم نمودن نطق شاه در مورد پشتونستان بود که در جلسه‌ی افتتاحیه شورا ایراد گردیده بود. شورای ملی سیاست مستقل و ملی افغانستان را در مورد پشتونستان اعلام کرد و شاه را محکوم نمود. سپس شورای ملی لوایح و موادی را به تصویب رسانید که برای ترقی و رفاه افغانستان مؤثر بود و برای دولت و چند شخص فرصت‌طلب و عیاش دستگاه حکومتی چون زهر می‌نمود. مجلس بودیجه‌ی دولت را مورد کنکاش قرار داد، بودیجه‌ی که بیست سال از ملت مخفی نگهداشته شده و امروز کمتر از پنجصد میلیون افغانی یعنی خیلی ناچیز بود و اکثراً برای مصارف لوکس و تزئینات چند نفر محدود به مصرف می‌رسید. همچنان شورای ملی پروژه‌ی هلمند را مورد بررسی قرار داد که بهای آن برای افغانستان خیلی سنگین بود و افغانستان را زیر قرض غول امپریالیسم قرار می‌داد و اولین بار با پروژه‌ی هلمند پای امریکا داخل افغانستان شد. مجلس وزرای برنامه‌ریزی، اقتصاد، مالیه و فواید عامه را در قسمت پروژه‌ی هلمند محکوم نمود و آنها را به دیوان عالی کشور معرفی نمودند.

اقدمات مجلس، شاه محمود خان و دستگاه سلطنت را تکان داد. حالا شورای ملی نه تنها توجیه‌کننده‌ی مظالم حکومت نبود، بلکه تمام سلطنت را به چالش گرفته بود. خاندان سلطنتی احساس می‌نمود که گور خود را با دست خود کنده است. شورای ملی حتی حکم احضار صدراعظم را صادر نمود که موی بر بدن شاه و صدراعظمش راست شد.

همچنان در سال ۱۹۵۱ قانون مطبوعات به تصویب وکلا رسید که اقدام مهمی از سوی شورای ملی پنداشته می‌شد. هرچند این قانون چندان عملی نشده ولی در تاریخ معاصر بسیار مهم پنداشته می‌شود. مطبوعات طبق آن با آزادی بیان می‌توانست تمام بخش‌های حکومت را زیر مراقبت قرار دهند، افشاءگری کنند و مورد سؤال قرار دهند.

در قسمت بین‌المللی افغانستان با مسایل نوین جهانی مواجه بود. هندوستان از زیر چکمه‌ی استعمار انگلیس نجات یافته و در ۱۸۴۷ بساط کمپنی هند شرقی از نیم قاره‌ی هند جمع شد ولی در ماه جون همین سال انگلیس با سیاست زیرکانه همیشگی‌اش هندوستان را به دو بخش تقسیم نمود و پاکستان فعلی به وجود آمد تا جای پایی برای انگلیس‌ها باشد. در ۱۹۵۰ انگلیس از اکثر مستعمراتش چون مصر، عراق، سودان و خلیج فارس خارج شد ولی خطوط مرزی بیشمار مورد مناقشه بین کشورها را باقی گذاشت تا در آینده طبق سیاست «نفاق بیانداز حکومت کن» انگلیس بتواند همیشه جای پای خودش را محفوظ نگهدارد. بطور مثال خط دیورند مورد مناقشه‌ی پاکستان و افغانستان یادگار شوم انگلیس‌هاست. کشمیر مورد مناقشه‌ی پاکستان و هندوستان میراث شوم انگلستان است. مسأله‌ی

کردستان، منازعه‌ی دریای فرات و از همه مهم‌تر غده‌ی سرطانی بنام اسرائیل در خاورمیانه باز هم محصول شیطنت انگلیس است. بسیاری نویسندگان چنین فکر می‌کنند که با روی کار آمدن شاه محمود خان افغانستان از تحت نفوذ انگلیس خارج شده و در ساحه‌ی استراتیژیک شوروی قرار می‌گیرد ولی نگارنده بدان باور ندارم.

به نظر من افغانستان درین دوره به دامن امریکا افتاد که جانشین انگلیس تلقی می‌گردید هر چند انگلیس نفوذ قابل ملاحظه‌اش را حفظ کرده بود، چنانکه در قسمت پشتونستان آن را تعمیل نمود. فقط در زمان محمد داود خان بود که افغانستان به ساحه‌ی استراتیژیک قطب شرق رانده شد با آنکه قطب غرب و مخصوصاً امریکا به شکل مرموزانه و مخفی در تمام تحولات افغانستان ذیدخل بود، ولی غلبه‌ی صفحه‌ی شطرنج به دست روس‌ها بود و محمد داود خان زمانی از خواب بیدار شد که دیگر دیر شده و کار از کار گذشته بود. همچنان در قسمت بین‌المللی افغانستان در زمان شاه محمود خان عضو سازمان ملل متحد شد و هم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را امضاء نمود که این خود انکشاف بزرگ تلقی می‌گردید.

مسأله‌ی مهم دیگر که نباید آن را فراموش کرد ظهور یکتعداد احزاب سیاسی و نشر جراید در زمان شاه محمود خان است با آن که با شکست دیموکراسی محدود و امتحانی شاه محمود خان تمام احزاب سیاسی سرکوب و رهبران آن زندانی شدند. جراید توقیف و فضای خفقان دوباره از سر گرفته شد ولی همین احزاب سیاسی بودند که در شکل‌گیری جریان‌های ایدیولوژیک و سیاسی که سال‌ها بعد به ظهور رسیدند بسیار مهم بودند. در

داخل دانشگاه کابل نیز دانشجویان به جنبش افتادند و در سال ۱۹۵۰ دست به تشکیل اتحادیه‌های دانشگاهی زدند. از گروه‌های سیاسی و احزاب که درین دوره تأسیس شدند می‌توان از حزب ویش زلمیان، حزب خلق، حزب وطن، جریان روحانیون شیعه، حزب اتحاد، اتحادیه‌ی محصلین کابل و جریان مولوی‌های تند سنی مذهب نام برد که در سال‌های بعد همه سرکوب گردیدند. حزب خلق به رهبری داکتر عبدالرحمن محمودی و اشخاص دیگر شکل گرفت و خود داکتر به وکالت شورای ملی رسید. در دور هشتم شورای ملی که دوباره استبداد جای دیموکراسی را گرفت جریده‌ی حزب بنام ندای خلق توقیف و داکتر محمودی با اعضای دیگر حزب خلق زندانی شدند.

در حزب ویش زلمیان یا جوانان بیدار عبدالرؤوف خان بینوا، گل پاچا خان الفت، فیض محمد انگار و یکتعداد اشخاص پشتون قرار داشتند. نور محمد تره‌کی اولین رییس رژیم کمونیستی نیز عضو این حزب بود.

با سرکوب شدن دیگر احزاب اکثر رهبران حزب ویش زلمیان نیز زندانی گردیدند از جمله گل پاچا الفت که وکیل شورا در دوره‌ی هفتم نیز بود.

حزب وطن به رهبری میر غلام محمد غبار در کابل تأسیس شد. سرور خان جویا و میر محمد صدیق فرهنگ تاریخ‌نگار نیز درین حزب بودند. شخص اخیر برادر سید قاسم رشتیا بود. ایشان قرابت و نزدیکی با خاندان حکمران داشتند. اعضای این حزب نیز همه بازداشت شدند، مگر فرهنگ با وساطت اشخاص ذینفوذ در حکومت از حبس رهایی یافت و از گذشته‌اش ندامت کشید.

حزب اتحاد مخفیانه توسط خواجه محمد نعیم خان کابلی فرمانده‌ی پولیس ولایت بلخ و بعداً ولایت کابل و علامه سید اسماعیل بلخی شاعر مبارز تشکیل گردید. عده‌ای از صاحب‌منصبان نظامی نیز درین حزب تعهد داشتند. اعضای این حزب تصمیم داشتند در نوروز ۱۳۲۹ شاه محمود خان را در محفل سال نو در کارته سخی به قتل رسانند و سپس به طرف زندان دهمزنگ راه‌پیمایی نموده زندانیان را آزاد کنند و با سیل مردم معترض به سوی ارگ شاهی روانه شوند و ریشه‌ی‌خاندان را از بیخ برکنند. ایشان برنامه‌ی‌شان را بسیار به شکل سری پیش می‌بردند چنانچه در قرآن کریم امضاء نموده و آن را در یک چاه آب انداخته بوند تا هیچ کس از این تصمیم مطلع نباشد. اما یک نفر بنام گلجان وردکی که تازه توسط یکی از اعضای بلندپایه‌ی حزب جذب و ضمانت شده بود از این تصمیم آگاه بود. گلجان راز مهم حزب را به صدراعظم گزارش داد. قبل از عملی شدن نقشه‌ی حزب اتحاد، همه رهبران آن توسط حکومت دستگیر و سال‌ها در زندان دهمزنگ زندانی بودند. مگر گلجان وردکی از حکومت مکافات گرفت و مکافات بزرگتر را از پسرش! چون دیری نپایید که بخاطر تجاوز به عروسش توسط فرزندش کشته شد.

جریان‌های مبارز شیعه نیز در داخل مساجد و تکیه‌خانه‌ها حلقات سیاسی داشتند و فعالیت می‌کردند. به همین طور روحانیون سنی مذهب نیز فعالیت‌های سیاسی داشتند و در تنویر افکار مردم ذیدخل بودند.

در دانشگاه، اتحادیه محصلین کابل به ریاست میر علی احمد خان شامل فعالیت داشت. ایشان با دیگر دانشجویان عضو اتحادیه در سال‌های بعد

زندانی شدند و از حق تحصیل محروم گردیدند. گفته می‌شود ببرک کارمل و حسن شرق نیز در این اتحادیه بودند.

حکومت نیز در آن سال‌ها برای انحراف اذهان مردم، حزب دیموکراتیک ملی را تأسیس نمود که یک حزب اشرافی و درباری بود.

رهبران این حزب داود خان وزیر حربیه، عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد، فیض محمد خان ذکریا وزیر معارف و قبلاً وزیر خارجه و علی محمد بدخشانی معاون صدراعظم بود. این حزب نیز بعد از چند صباحی از کار افتاد و نتیجه نداد. بدین ترتیب چراغ دیموکراسی محدود و آزمایشی که به دیموکراسی افغانی معروف است توسط مؤسس آن شاه محمود خان خاموش شد و انتخابات دور هشتم شورای ملی در یک فضای خفقان، ارعاب و تقلب برگزار شد و سناریوی استبداد همچنان ادامه یافت. اما در روابط خارجی مهم‌ترین مسأله در زمان شاه محمود خان مسأله پشتونستان بود. وقتیکه انگلستان شبه قاره هند را ترک کرد در ۳ جون ۱۹۴۷ هندوستان تجزیه شد. در جولای ۱۹۴۷ انگلیس یک رای‌گیری قلابی را در منطقه‌ی تجزیه شده براه انداخت و مسلمانان پشتونستان را به نام اسلام و قرآن فریب داد.

چنانچه گیتا کتاب هندوها را یکطرف و قرآن کریم را طرف دیگر گذاشته بودند و رای گیری به همین شکل مزورانه بود. مسلمانان قطعاً به قرآن و هندوها مسلماً به کتاب خودشان رای می‌دادند نه برای سرنوشت قبایل باید خود قبایل تصمیم می‌گرفتند در حالیکه تمام مردم پاکستان از سندی و پنجابی که درین انتخابات قلابی حق رای داشتند. بدین ترتیب

مسأله پشتونستان برای انگلیس‌ها با این رای‌گیری پایان یافت. در ۱۴ اگست ۱۹۴۷ پاکستان فدرال به وجود آمد و در ۱۹۵۰ بریتانیا رسماً پاکستان را مدافع منافع و وارث امپراطوری خویش در جنوب آسیا اعلان کرد و دَین این وراثت را تا امروز پاکستان به وجه احسن ادا می‌کند.

خاندان حکمران در نتیجه‌ی فشار انگلیس‌ها و آب و نمک که از آنها خورده بود پاکستان را به عجله به رسمیت شناخت و سفیرش را در کابل قبول کرد، اما جا داشت که حکومت کمی صبر می‌کرد و از حوصله‌مندی کار می‌گرفت تا مسأله‌ی پشتونستان و مشکلات مرزی حل می‌شد بعداً با مشوره با مردم افغانستان درین مورد تصمیم می‌گرفت.

ولی نگرانی و دغدغه‌ی حکومت از همسایه‌ی نوینش و هم از مردم افغانستان موجود بود و می‌خواست مشکلات قبایل با دیپلوماسی حل گردد لذا در نوامبر ۱۹۴۷ یک جوان نوکار و بی‌تجربه بنام نجیب‌الله به عنوان نماینده‌ی فوق‌العاده و تام‌الاختیار شاه! که صرف به لحاظ خویشاوندی با خاندان سلطنتی تعین شده بود از جانب افغانستان مقرر شد تا درین زمینه با مقامات پاکستان مفاهمه نموده و به توافق برسند. ولی رقیبان طرف مذاکره نجیب‌الله اشخاص مجرب و آب‌دیده چون محمد علی جناح گورنر ژنرال پاکستان، لیاقت علی خان صدراعظم و ظفرالله خان وزیر خارجه‌ی پاکستان بودند.

اینها نجیب‌الله را چون خام دیدند آنقدر این طرف و آن طرف سرگردان و مصروف نگهداشتند تا موافقتنامه‌ی افتضاح‌آمیز بین دو طرف به امضاء رسید. این اولین بار بود که افغانستان کهن از پاکستان جدید شکست خورده

و موافقتنامه‌ی نجیب‌الله خان شبیه معاهدات ننگین شاهان گذشته افغانستان بود. با وجود همه نجیب‌الله خود را پیروز به حساب می‌آورد و مسأله‌ی پشتونستان را ختم شده تلقی می‌کرد. لذا از او عین بازگشت مثل یک فاتح پذیرایی شد. پاکستان همینطور افغانستان را مصروف نگهداشت و سر حاکمان افغانستان را گرم کرد تا خودش را طی یکی دو سال تقویه نموده و به مشکلات داخلی‌اش فایق آمد. لهذا در سال ۱۹۴۸ مناطق آزاد قبایلی را تحت قلمرو خود درآورد و عبدالغفار خان بزرگ پشتونستان را زندانی نمود. حتی در ۱۹۴۹ مناطق پشتونستان و ولایت پکتیای افغانستان را بمباران نمود و حکومت بدین شکل در مسأله‌ی پشتونستان نیز شکست خورده و سرافگنده گردید.

امریکا و اولین گام‌ها در افغانستان

مداخله و سیاست مرموز امریکا در افغانستان بسیار پیچیده و گنگ اما در عین حال برای سرنوشت مردم افغانستان تعیین‌کننده بوده است و برای سرمایه‌داران امپریالیست امریکایی موفق و کارساز.

شماری از نویسندگان راجع به نقش امریکا در تحولات سیاسی افغانستان سطحی فکر کرده و فقط بعد از تجاوز ارتش سرخ در افغانستان متوجه دست‌های امریکا می‌شوند، در حالیکه این دست‌های مرموز ده‌ها سال قبل قابل مشاهده بود و چشم‌های تیزبین آن را می‌دید.

در واقع امریکا وارث امپراطوری بزرگ انگلیس و استعمار پیر است و دیپلوماسی امریکا در افغانستان و جنوب آسیا باید از زمان جنگ جهانی دوم مورد بررسی قرار گیرد. ما به این باور هستیم که بعد از جنگ جهانی دوم و پیروزی متفقین جهان به دو قطب شرق وغرب تقسیم شد و امریکا برای دفع کمونیزم رو به گسترش در جهان سیاست بسیار عمیق و پیچیده را اختیار نمود. در دوران صدارت شاه محمود خان افغانستان عملاً به تلک امریکا گرفتار شد. هرچند در عهد محمد داود خان افغانستان به دامن شوروی افتاد ولی این تغییر روش خاندان سلطنتی برای منافع مردم افغانستان نه بلکه برای حفظ بقای سلطنت صورت می‌گرفت. اما تا آنجا که مربوط مردم افغانستان

بود، مردم افغانستان از انگلیس‌ها متنفر بودند وافغان‌ها سه جنگ بزرگ با انگریزها در طول کمتر از صد سال انجام داده است از اینرو وقتی پای امریکا به میدان آمد مردم با آن کمتر حساسیت نشان دادند. چون مردم از یکطرف با امریکایی‌ها آشنایی نداشتند و نمی‌دانستند که آنها وارث استعمار پیر و به گفته مرحوم امام خمینی(رح) شیطان بزرگ است. از طرف دیگر همیشه برای انسانها پدیده‌ی نو پسندیده است و هم‌چنان امریکا آنروز با شعار دیموکراسی و حقوق بشر و زمزمه‌های آزادی و ترقی به میدان آمده بود و مردم از اسارت و استعمار بیزار شده بودند. لذا زمانیکه امریکا اولین گام را در افغانستان نهاد مردم حساسیت خاصی از خود نشان نداده ولی روشنفکران داخل شورای ملی به حقیقت پی برده، مناسبات افغانستان را با امریکا در قبال پروژه‌ی هلمند مورد سوال قرار دادند و حداقل چهار وزیر دولت را محکوم و به دیوان عالی کشور معرفی نمودند.

نخستین روابط سیاسی افغانستان با امریکا به سال ۱۹۳۶ بر می‌گردد که در ۲۶ مارچ همان سال دول موصوف با هم به مفاهمه پرداختند. شش سال بعد در جولای ۱۹۴۲ اولین نمایندگی امریکا در کابل تاسیس گردید. اما پای امریکا در افغانستان با پروژه‌ی هلمند گذاشته شد. در مارچ ۱۹۴۶ دولت افغانستان یک قرارداد با شرکت کنودسن امریکایی به امضاء رساند و طبق این قرارداد کمپنی مذکور در بدل ۱۷/۵ میلیون دالر سدی در منطقه هلمند ایجاد می‌کرد که با آن هزاران هکتار زمین آبیاری و قابل زرع می‌گردید و هم منطقه از برق و تسهیلات دیگر برخوردار می‌شد. لذا کار در منطقه شروع شد ولی برخلاف وعده‌های امریکا کار پروژه‌ی هلمند نیمه تمام

گذاشته شد و افغانستان دامنگیر یک مشکل جدی گردید. در حالیکه پول مورد نیاز پروژه قبلاً توسط افغانستان پرداخته شده بود. از طرف دیگر اراضی زراعتی حاصله از پروژه‌ی هلمند بسیار کمتر از آن بود که پیش‌بینی می‌شد.

وقتی امریکا پای افغانستان را درین مرداب گرفتار کرد افغانستان نمی‌توانست از پروژه صرف نظر کند برای اینکه تمام هست و بود بانکی‌اش را صرف کرده بود و هم مردم یخن دولت را گرفته بودند لذا در ۱۹۴۹ دولت افغانستان مجبور شد یک قرضه‌ی بیست و یک میلیون دالری با سود ۳/۵ فیصد از امریکا بگیرد تا برای اتمام پروژه‌ی هلمند صرف نماید.

این اولین قرضه‌ی افغانستان است و اولین بار امریکایی‌ها مردم افغانستان را با قرض گرفتن آشنا ساختند. در سال ۱۹۵۰ دولت افغانستان قرارداد دیگری با شرکت مذکور مبنی بر احداث بند برق در منطقه‌ی هلمند و ارغنداب امضاء نمود و در فبروری ۱۹۵۱ موافقتنامه‌ی همکاری اقتصادی و تخنیکی میان افغانستان و ایالات متحده صورت گرفت. در بخش دیپلوماسی که همیشه موازی با مسایل اقتصادی پیش می‌رود نیز امریکا و افغانستان اولین بار در ۱۹۴۸ سفرای همدیگر را در کابل و واشنگتن پذیرفتند. امریکا در سال‌های بعد در مسأله‌ی پشتونستان بین افغانستان و پاکستان میانجی بود و این میانجیگری سال‌های ادامه داشت. بدینگونه اولین گام‌های امریکا در افغانستان اینچنین آغاز شد. در دوران جنگ سرد که افغانستان درگیر مسایل پشتونستان بود، هرچند افغانستان می‌خواست جانب امریکا را بگیرد ولی امریکا از دوست استراتیژیک‌اش پاکستان نگذشت و

کمک به افغانستان را منوط به دست کشیدن از پشتونستان دانست. لهذا افغانستان جبراً بخاطر بلندپروازی‌های ناسنجیده داود خان به دام شوروی و بعد به دام کمونیزم افتاد. بدینصورت تجاوز ارتش سرخ به افغانستان معلول بلندپروازی‌های داود خان و سیاست مدبرانه کاخ سفید نیز بود.

صدارت محمد داود خان
۱۳۳۲ ـ ۱۳۴۱ خورشیدی

آزمون دیموکراسی شاه محمود خان به شکست مواجه شده بود. خاندان حکمران از اول دیموکراسی و مردم‌سالاری را به شکل آزمایشی مطرح نموده بودند و هدیه‌ای از طرف دربار برای مردم افغانستان می‌دانستند. حال که به گفته‌ی خودشان مردم افغانستان لیاقت این هدیه‌ی گرانبها را نداشتند هدیه‌شان را می‌بایست پس می‌گرفتند. شاه محمود خان در بین خانواده‌اش نیز سرافگنده بود چون در برنامه‌هایش شکست خورده بود، ولی توجیه می‌کرد که او می‌تواند دوباره به روش استبداد حکومتش را ادامه دهد. معهذا هنوز از قدرت کنار نرفته بود که تمام احزاب سیاسی را غیرقانونی اعلان و اکثر رهبران سیاسی را به زندان افگند. جراید و نشریه‌ها را توقیف و ممنوع‌الانتشار اعلان نمود. دوباره ظلم و استبداد جای آشتی و مردم‌سالاری را گرفت. شورای ملی دوره‌ی هشتم به قسم غیردیموکراتیک تاسیس شد.

با این حال بازی شاه محمود خان در فلم سلطنتی به اتمام رسیده و حال می‌بایست افراد جدید خانواده نقش‌نمایی می‌کردند. اشخاص جوان خانواده نیز دیگر حوصله‌ی‌شان برای به قدرت رسیدن بسر رسیده بود.

وقت نزول کاکاها فرا رسیده و نوبت پسران کاکا بود. شخص ظاهر شاه

نیز می‌خواست از انحصار کاکاها بیرون آید ولی بدبختانه برخلاف تمایلش به انحصار پسران کاکا درآمد. داود خان نیز که آتش قدرت‌طلبی در وجودش زبانه می‌کشید، می‌خواست زمام حکومت افغانستان را به تدریج به دست گیرد.

شاه محمود خان به سرنوشت مشابه برادرش محمد هاشم خان مواجه شد و مجبور به کنار رفتن از قدرت شد. طوریکه استعفاء نامه‌اش قبلاً کنار تخت خوابش گذاشته شده بود و او چاره‌ای جز امضاء کردن در پای آن نداشت.

بدین ترتیب شاه محمود خان با یک کودتای خانوادگی در سال ۱۳۳۲ که توسط ظاهرشاه و محمد داود خان طرح‌ریزی شده بود از قدرت برکنار و محمد داود خان صدراعظم افغانستان گردید.

صدارت ده ساله‌ی محمد داود خان چهار ویژگی عمده داشت: سیاست تند پشتونستان خواهی و انکشاف اقتصادی افغانستان که داود خان در صدر برنامه حکومتش قرار داده بود. استبداد و دیکتاتوری حکومتی که در نهاد داود خان وجود داشت و او آن را از رهبران شوروی الهام می‌گرفت و بلاخره لغزیدن افغانستان بسوی شوروی که ناشی از عدم توجه‌ی غرب به افغانستان و وابستگی کشور به شوروی بود. این چهار ویژگی در حکومت داود خان با همدیگر ارتباط داشتند و باید بطور جداگانه هر کدام بررسی شود.

داود خان به محض رسیدن به صدارت افغانستان مسأله‌ی پشتونستان را جدی گرفت. خط دیورند را غیرقانونی اعلان و سرزمین‌های آنطرف خط

می‌پنداشت. هندوستان از هر عاملی که بر علیه پاکستان و از جمله مسأله‌ی پشتونستان بود حمایت می‌کرد. چنانکه در قضیه‌ی جدا شدن پاکستان شرقی ذیدخل بود تا کشوری بنام بنگلادیش به وجود آمد و به همین خاطر هند در قضیه‌ی پشتونستان با افغانستان بود و درین زمینه همکاری می‌نمود.

برای مسکو نیز منافع ملی افغانستان مدنظر نبود. شوروی در جستجوی یک منفذ آبی به بحر هند بوده و این آرزوی دیرین سردمداران مسکو از قدیم‌الایام مشهود بوده است. شوروی فقط بحران را در منطقه افزایش می‌داد تا جای پایی به افغانستان بیابد و بعداً پاکستان را مورد تهدید قرار داده به آبهای گرم هند برسد و هندوستان هم متحد شوروی بود. شوروی ملاحظه می‌کرد که پاکستان به هیچوجه به اردوگاه کمونیزم نخواهد پیوست. بدین صورت ملاحظات ایدیولوژیک را هم کنار گذاشت تا موانع بهر صورت رفع شود و همکاری‌های استراتیژیک را با پاکستان مطرح کرد، ولی پاکستان دیگر از دست رفته بود و شوروی مجبور بود در کنار افغانستان بایستد.

پیش‌بینی روس‌ها درست از آب درآمد و افغانستان که همه شرکای سیاسی و اقتصادی را از دست داده بود و از نظر انکشاف اقتصادی که داود خان بر آن مصمم بود و به اثر نیازمندی‌های بیش از حدش نخست شریک استراتیژیک شوروی شد و چون در کنار کمک‌های اقتصادی و نظامی همیشه عقیده و فرهنگ نیز صادر می‌شوند و هم شوروی به جنبش‌های کمونیستی که تازه سر برآورده بودند بصورت مخفیانه کمک می‌نمود و داود خان نیز بصورت جاهلانه آنها را تبارز و انکشاف می‌داد. همین بود که

از نظر ایدیولوژی نیز افغانستان به سوی قطب شرق لغزید و شوروی از افغانستان همین را می‌خواست و این افغانستان بود که در همه عرصه‌ها بازنده‌ی میدان بود. در آغاز نزاع بین افغانستان و پاکستان بر سر پشتونستان داود خان بسیار مغرور بود و خود را پیروز تلقی می‌کرد. تندروی در نهاد داود خان موجود بود و او با تربیه‌ی عمویش پرورش یافته لهذا مصمم، جدی و قاطع به مشاهده می‌رسید.

داود خان معتقد بود که تصمیم شرط اول موفقیت است و هر چه را که او اراده کند بدان خواهد رسید. ما هم این سخن داود خان را می‌پذیریم که تصمیم شرط اول موفقیت است اما نخست باید هدف معلوم باشد که آیا معقول و یا محتمل است یا نه و برای رسیدن به هدف روش و ساز و کار درست لازم است و موفقیت زاییده تصمیم عاقلانه، تدبیر و بلند بردن ظرفیت و کیفیت داخلی است. تازه در ادبیات سیاسی واقعیت‌گرایی بسیار مهم است و پاکستان کشوری بود که می‌بایست با چشم باز بدان نگریسته می‌شد.

پاکستان از نظر نفوس چند برابر افغانستان و از نظر جغرافیا تقریباً دوچند افغانستان و از نظر ارضی و راه داشتن به بحر پیشگام‌تر و از نظر اقتصادی صد سال جلوتر از ما بود.

دیموکراسی، مدنیت، وسایل ارتباط جمعی، خط آهن، تلفن و تلگراف، برق و جاده، روزنامه و جراید فرهنگی که از استعمار مستقیم انگلیس به میراث مانده بود در پاکستان موجود و افغانستان به نسبت حکومت استبدادی و دیکتاتوری و استعمار غیرمستقیم از همه‌ی آنچه گفته شدند محروم بود.

داود خان هیچکدام اینها را مدنظر نگرفته و به نسبت خوی و خلق مستبدانه با کسی مشورت هم نمی‌کرد و حتی نزدیکانش هم جرئت نداشتند او را نصیحت و یا از کاری باز دارند.

بدینصورت داود خان با یک پیش‌بینی غلط و مغرورانه شروع به حرکت ضدپاکستانی نمود. او قبلاً در سال ۱۹۵۵ با ایجاد نمایشی جرگه‌ی سران جواز این کار را گرفته بود. اعضای جرگه‌ی سران توسط حکومت منصوب شده و در مقابل طرح داود خان جرئت مخالفت را نداشتند.

جرگه دو مادهٔ عمده را به تصویب رسانید:

یکی بصورت همه جانبه تلاش گردد تا پشتونستان وابسته به افغانستان شود.

دوم نیروهای افغانستان مسلح گردند و آمادگی نظامی داشته باشند.

با اخذ این جواز داود خان شروع به جنگ سرد علیه پاکستان نمود. تحرکات ادامه یافت تا اینکه به دستور داود خان مردم به نمایندگی‌های پاکستان در کابل، جلال‌آباد و قندهار حمله نمودند و پرچم پاکستان را فرود آورده و به آتش کشیدند. مناسبات دیپلوماتیک بین دو کشور متوقف و اوضاع آشفته گردید. اینبار کشورهای اسلامی به میدان آمدند و پیشنهاد میانجیگری را نمودند. در نتیجه‌ی مذاکرات موضوع پشتونستان فراموش شد و موضوع توهین به پرچم بسیار مطرح بود تا موضوع پشتونستان و افغانستان قبول کرد از پاکستان پوزش بطلبد و دوباره بیرق پاکستان را با احترام در نمایندگی‌های پاکستان بلند نماید.

هر دو عمل داودخان، هم سوختاندن بیرق و هم ندامت و پوزش

عجولانه بود و سودی برای داود خان نداشت در حالیکه میانجیگران کمتر به مسأله پشتونستان اهمیت می‌دادند.

در سال ۱۹۵۶ در اثر میانجیگری دول اسلامی روابط با پاکستان بهبود یافت. سکندر مرزا رییس جمهور پاکستان مرد انعطاف‌پذیر بود و می‌خواست قضیه از طریق مذاکره و تفاهم حل گردد. درین سال سکندر مرزا به افغانستان آمده و طی مذاکرات با جانب افغانی به توافقات نایل آمد. داود خان از ادعای قبلی، الحاق پشتونستان به افغانستان گذشت و از خود نرمش نشان داد. متقابلاً پاکستان خودمختاری پشتونستان را پذیرفت. همچنان پاکستان حق انتقال کالا را از طریق بندرهای آبی پاکستان برای افغانستان پذیرفت و در ترانزیت کالاهای افغانی نیز سهولت ایجاد شد و روابط افغانستان و پاکستان روال عادی را بخود گرفت. بدبختانه حکومت سکندر مرزا توسط یک کودتای نظامی توسط جنرال محمد ایوب خان در ۲۸ اکتوبر ۱۹۵۸ سقوط نمود. محمد ایوب خان مرد خشن و رهبر یک حکومت کودتایی بود. برای او دعوای پشتونستان غیرقابل درک بود. برعلاوه او خود پشتون و از اهالی صوبه سرحد پاکستان بود و خود را رهبر پشتون‌ها می‌دانست. داود خان که او نیز رهبر پشتون‌ها تلقی می‌گردید با به قدرت رسیدن جنرال ایوب خان با چالش جدی مواجه شد. اکنون دو رهبر پشتون در دو طرف خط دیورند مقابل هم قرار گرفتند. پاکستان موضع خشن در مقابل افغانستان اتخاذ نموده و حکومت افغانستان به نگرانی افتاد. حکومت، شاه ولی خان عموی شاه و صدراعظم را موظف ساخت تا به پاکستان برود و نزاع را با جانب پاکستانی حل نماید. شاه ولی خان موضع

جدی پاکستان و خشونت جنرال محمد ایوب خان را با چشم سر مشاهده نمود. ایوب خان از موضع برتر پاکستان با شاه ولی خان صحبت می‌نمود. برای او آرزوی داودخان مبنی بر ایجاد یک پشتونستان وسیع آرزوی خیالی و خام بود. او که خود پشتون بود استدلال می‌کرد که حال یک پشتون رهبر پاکستان است و تعداد پشتون‌های آن طرف سرحد نسبت به پشتون‌های افغانستان از نظر جمعیت بیشتر است. بدینصورت کابل از موضع خشن محمد ایوب خان کاملاً آگاهی یافت و روابط دو کشور یکبار دیگر تیره شد.داود خان که از جانب شوروی نیز تحریک می‌شد و اطمینان حاصل می‌نمود و هم از شوروی و چکوسلواکیا اسلحه دریافت نموده بود بر موضع ضدپاکستانی‌اش افزود. در مقابل پاکستان بوسیله‌ی امریکا تجهیز شده و هواپیماهای امریکایی در قالب پیمان سیتو اجازه داشتند از فرودگاه‌های آن کشور استفاده نمایند.

در سال ۱۹۶۱ نیروهای افغانی از مرز پاکستان گذشت. نیروهای قبایلی پاکستان نیز به دفاع پرداخته و داخل مرز افغانستان گردیدند و تا دریای کنر پیش آمدند.

پاکستان اقدام به بستن کنسولگری و نمایندگی‌های بازرگانی افغانستان در شهرهای پشاور و کویته کرد. افغانستان به پاکستان ضرب‌الاجل صادر نمود و در ۳ سپتامبر ۱۹۶۱ مرز خود را بست. بدینصورت تنها راه ترانزیت افغانستان مسدود شد و همین مسأله پاکستان را در موضع برتر قرار داده بود و پاکستان همیشه از همین نقطه‌ی ضعف ما استفاده نموده است. وضع اقتصادی در افغانستان خراب شده می‌رفت و کالاهای افغانی بدون صادر

شدن به خارج در داخل کشور انبار ماندند. میوه‌های تر فاسد می‌شدند و افغانستان راه صادراتی دیگر نداشت. داود خان نقطه‌ی ضعف کشورش را نادیده گرفته و این مشکلات را پیش‌بینی ننموده بود.

شوروی که تنور منازعه را گرم کرده بود خوب می‌دانست افغانستان نیازمند به آن کشور است و خود را آماده جابجایی در افغانستان می‌کرد. شوروی از موضع افغانستان پشتیبانی و کمک‌های اقتصادی‌اش را گسترش داد و چگونگی طرح پروژه‌های اقتصادی را به دست گرفت. بیشتر این کمک‌ها در قسمت احداث راه‌ها به مصرف می‌رسید که برای افغانستان اولویت نداشت و از نیازمندی‌های درجه سوم محسوب می‌شد.

چون هنوز کدام جاده‌ی قیرریزی شده بین شوروی و کابل و مناطق جنوبی وجود نداشت لذا شوروی به صورت یک اقدام ظاهرانه چند هواپیما را به افغانستان فرستاد تا کالاهای انبار شده‌ی افغانی را به شوروی انتقال دهد (این واقعه قبل از احداث شاهراه سالنگ است) این اقدام به هیچوجه چاره‌ساز نبود و افغانستان واقعاً در مضیقه‌ی اقتصادی و ترانزیتی قرار گرفته بود.

داودخان که شکست را پیش‌بینی می‌کرد به فکر چاره افتاد تا راه جدید ترانزیت را جستجو کند. او راه ایران را بدیل می‌دانست ولی ایرانیان در اثر فشار امریکا چندان تمایلی نشان نمی‌دادند. لذا داود خان در سال ۱۹۶۱ برادرش محمد نعیم خان را که وزیر خارجه بود به امریکا فرستاد. او با جان ایف کنیدی رییس جمهور ایالات متحده به مذاکره پرداخت تا بلکه موضع امریکا را در قبال افغانستان تغییر دهد. امریکا که نفوذ روسها را در افغانستان

حس می‌کرد و هم پاکستان را دوست استراتیژیک و نماینده‌اش در جنوب آسیا می‌دانست هر نوع همکاری با افغانستان را مشروط به صرف نظر کردن افغانستان از قضیه‌ی پشتونستان اعلان نمود.

محمد نعیم خان احداث راه انتقال کالا از ایران را به کنیدی پیش کش کرد. کنیدی راه ترانزیت از ایران را قبول داشت ولی تمایلی به همکاری درین زمینه نشان نمی‌داد. او می‌گفت این راه به طول ۳۶۰۰ میل بسیار طولانی و پرمصرف است لذا یگانه راه سازش با پاکستان است. ولی این سخن برای حکومت افغانستان غیر قابل قبول بود و داود خان به راهی که رفته بود جرئت برگشتن را نداشت فلهذا وزیر خارجه بدون دست‌آوردی از امریکا برگشت.

برای داود خان همه راه‌ها مسدود شده بودند. در حالیکه اوضاع در افغانستان هر روز آشفته‌تر می‌شد، جنجال در داخل حکومت افغانستان و خاندان سلطنتی نیز اوج می‌گرفت. شاه بعد از بستن مرز با پاکستان از صدراعظم ناراضی بود. انتقاد شاه از داود خان توام با خشم شاه ولی خان عموی ظاهرشاه و سردار ولی خان داماد ظاهر شاه بود. ژنرال سردار ولی خان که در ارتش جایگاه به سزا و فرماندهی قوای مرکز را به عهده داشت هسته‌ی مرکزی مخالفت با داود خان را به دست گرفته بود. داود خان تنها به میانجیگری شاه ایران در قضیه‌ی پشتونستان چشم دوخته، ولی جنرال ایوب خان مصالحه‌ی آبرومندانه را به نحوی که افغانستان می‌خواست رد نمود. بدین ترتیب برای داود آخرین راه حل‌ها نیز مسدود شد و داود خان در مسأله‌ی پشتونستان ناکام و تنها ماند.

ویژگی دیگر حکومت داود خان تلاش برای انکشاف اقتصادی بود. او واقعاً انکشاف اقتصادی و ترقی افغانستان را می‌خواست ولی متأسفانه معیارهای او برای انکشاف افغانستان اشتباه بود. سه عامل عمده باعث می‌شد که طرح انکشافی افغانستان ناکام بماند.

یکی مسأله‌ی قومیت‌گرایی و نژادپرستی او بود که او انکشاف اقتصادی را برای پشتون‌ها و در مناطق پشتون‌نشین می‌خواست. در ساختار اداری حکومت، دانشگاه و ارتش نیز مایل نبود کسی بجز پشتون شامل شود. عدم تعمیم انکشاف اقتصادی یکی از عوامل ناکامی او بود. دوم استبداد منشی و دیکتاتوری داود خان بود. او با اشخاص دانشمند، مبتکر و تحصیل‌کرده‌ها مشورت نمی‌کرد و به راه که می‌رفت تا آخر ادامه می‌داد گرچه می‌دانست راهش اشتباه و به ترکستان می‌انجامد.

عامل سوم دخالت روس‌ها در پروژه‌های انکشافی بود. روس‌ها وقتی نیازمندی افغانستان برای‌شان مسلم شد و دانستند که همه کمک‌ها از آدرس شوروی صورت می‌گیرند، پروژه‌های اقتصادی را طبق میل خودشان طرح و پیاده کردند و اولویت‌ها و نیازمندی‌های اساسی را مدنظر نگرفته و یا اینکه عمداً نمی‌خواستند افغانستان به انکشاف اقتصادی برسد.

دو عامل دیگر نیز در جای خود باعث می‌شدند که با مصرف و سرمایه‌گذاری بیشتر نتیجه‌ی کمتر و نامطلوب بدست آید. یکی عدم ارائه‌ی دقیق آمار نیازمندی‌ها، اولویت‌ها، نفوس و جغرافیای ارضی بود که این هم بر می‌گردد به استبداد و تعصبات نژادی صدراعظم. و اینکه او عجولانه و بدون در نظر داشت آمار حرکت می‌کرد و همان بود که اکثراً نتایج مطلوب

بدست نمی‌آمد. دوم عدم انکشاف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان بود که نتیجه‌ی صدها سال جبر و ستم سلاطین داخلی و تجاوزگران خارجی بود. بیسوادی، عدم مشارکت مردم، تحجر، ارتجاع و عصبانیت‌های مذهبی و قومی درین زمره‌اند و حکومت هم عمداً نمی‌خواست مردم در بخش‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی به پیشرفت و انکشاف برسد در غیر آن دستگاه سلطنتی دیگر جایگاهی نداشت و این عمارت از بنیاد غلط بود. بدون دیموکراسی، مدنیت و انکشاف فرهنگی، انکشاف اقتصادی میسر نمی‌شود و داود خان اشتباه کرده بود که می‌گفت اول انکشاف اقتصادی و سپس دیموکراسی.

داود خان با جدیت برنامه‌ی انکشافی پنج ساله‌ی اول را براه انداخت. در برنامه‌ی پنج ساله گسترش زمین به میزان ۱۱۲۵۹۰۰۰ جریب طرح‌ریزی شده بود و در عمل دیده شد که نتایج حاصله بسیار کمتر از آن است.

برنامه‌ی اول اقتصادی در ماه میزان ۱۳۳۵ برابر با سپتامبر ۱۹۵۶ زیر نظر وزارت مالیه آغاز و بعد از تاکید صدراعظم و اعضای کابینه به اجرا گذاشته شد. متاسفانه کشور ما کدام تجربه‌ی قبلی در اجرای چنین برنامه‌ها نداشت و صدراعظم و اعضای کابینه هم کدام اطلاعاتی در قسمت پروژه‌های اقتصادی نداشتند. وزیر مالیه که تحصیل کرده‌ی ترکیه و در امور تهیه و تدارک نظامی درس خوانده بود در همه چیز کورکورانه به پیش می‌رفت.

در برنامه‌ی اقتصادی دوره‌ی اول هشت و نیم میلیارد افغانی سرمایه‌گذاری جدید صورت گرفته و تخصیص این مبلغ در بخش‌های کاری قرار ذیل بود.

زراعت و آبیاری ۵۰ درصد، مواصلات و مناقلات ۱۴ درصد، خدمات عامه ۷ درصد، صنایع و معادن فقط ۲ درصد. در جریان تطبیق برنامه‌ی پنج ساله حکومت با مشکلات جدی مواجه شد. با وجود اعتبار صد میلیون دالری برای کارهای انکشافی که شوروی در اختیار افغانستان قرار می‌داد و کمک‌های دیگر اتحاد شوروی، حکومت به کمبود هزینه مواجه بود و به همین ملحوظ عبدالملک عبدالرحیم زی وزیر مالیه‌ی افغانستان به امریکا سفر کرد تا کمکی دریافت نماید، اما کدام پاسخ مثبتی از جانب امریکا نشنید. او مرد باجرئتی بود، متعاقباً پیش‌نهاد کرد که دارایی‌های محمد هاشم خان عمو و مربی داود خان از خارج آورده شده و به مصرف پروژه‌ی انکشافی برسد.این پیشنهاد او نیز برآورده نشد تا اینکه وزیر مالیه استعفاء داد. شاید به لحاظ همین پیشنهاد بود که وی در جنوری ۱۹۵۷ به جرم تقلب و بی‌کفایتی زندانی شد. درین جریان معلوم شد محاسبات و آمار اصلاً دقیق نبوده و حکومت مشت در تاریکی می‌زده است. داود خان به نقش کلیدی آمار، و سنجش در به نتیجه رسانیدن برنامه‌های انکشافی پی برد. بناءً وزارت جدید پلان یا برنامه‌ریزی به وجود آمد و صدراعظم که به انکشاف اقتصادی عشق می‌ورزید شخصاً این وزارت‌خانه را تحت اداره‌اش گرفت.

در پایان دوره‌ی اول انکشافی معلوم شد سرمایه‌گذاری مجموعی بیشتر از نتایج بدست آمده بوده است، و در اجرای برنامه‌های انکشافی تغییرات به وجود آمده و به جهت‌های دیگر رفته است. بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها که می‌بایست در قسمت زراعت و آبیاری مصرف می‌شد حال در قسمت سرک‌سازی و تولید برق به مصرف رسیده است با آنهم نتایج دلچسب و

امیدوارکننده بود. دل هندوکش در حال شگافته شدن بود تا تونل سالنگ از آن بدست آید. جاده‌های کابل ـ قندهار، کابل ـ تورخم، کابل ـ قزل قلعه به شمول شاهراه سالنگ، قندهار ـ سپین بولدک و قندهار ـ هرات و قره تپه احداث و تکمیل می‌گردید.

بند برق نغلو، برق درونته، برق ماهی پر و مزار شریف پیشرفت می‌نمود. تفحصات نفت و گاز روی دست گرفته شده بود و تولید ذغال سنگ افزایش می‌یافت.

با ختم پروژه‌ی انکشافی پنج سال اول، داود خان با اشتیاق برنامه‌ی پنج ساله‌ی دوم را روی دست گرفته و شروع به کار کرد. داود خان در بخش انکشاف اقتصادی با جدیت حرکت می‌کرد تا به عنوان یگانه دست‌آوردش به رخ مردم بکشد. ولی کودتای نظامی در پاکستان و حکومت ژنرال ایوب خان و سپس منازعات بین دو کشور و مسدود شدن راه انتقال کالا آفتی برای داود خان شد. تا اینکه در جریان برنامه‌ی دوم پنج ساله داود خان بر اثر مشکلات اقتصادی و سیاسی و نارضایتی‌های داخلی مجبور به استعفاء شد.

ویژگی سوم حکومت سردار محمد داود خان خوی و خلق استبدادی او بود. داود خان شخص دیکتاتور و انعطاف‌ناپذیر بود. چون از کودکی تحت سرپرستی عمویش محمد هاشم خان قرار گرفته و محمد هاشم خان برادرزاده‌اش را چون خودش بار آورده و تربیت استبدادمنشانه‌ی او بیشترین تاثیر را در روح و روان داود خان بجا گذاشته بود.

از طرف دیگر داود خان در طول زندگی‌اش با حکومت‌های ارتباط داشت که بوسیله‌ی احزاب قدرتمند اداره می‌شدند و افراد متقدر و مستبد

در راس آنها بودند. قدرت تک حزبی دیگر کشورها نیز بر روان داود خان تاثیر می‌نمود. مخصوصاً داود خان از شوروی الهام می‌گرفت و از دیکتاتور مشهورش جوزف استالین تقلید می‌کرد.

داود خان زمانیکه در مراسم تدفین رهبر شوروی جوزف استالین شرکت نمود نظم، اقتدار و مدرنیته‌ای را مشاهده کرد که بوسیله‌ی حزب کمونیست اداره می‌شد. او در برگشت از شوروی آرزوی یک حکومت مشابه را در سر می‌پرورانید و می‌خواست شیوه‌ی حکومتش را همچنان عیار نماید. از نظر سیاسی حکومت داود خان یک حکومت مستبد و غیر دیموکراتیک تلقی می‌گردد. داود خان در شکست دیموکراسی محدود شاه محمود خان دست داشت و برای او دیموکراسی آن دوره هم قابل قبول نبود. زمانیکه او به قدرت رسید تمام فعالین سیاسی و فرهنگی زندانی، تبعید و نظر بند گردیدند. احزاب سیاسی فعالیت نمی‌کردند و غیر قانونی بودند. آزادی بیان وجود نداشت و نوشتار و گفتار سانسور و عاملین آن گرفتار و زندانی می‌گردیدند. کدام انتخابات آزاد شورای ملی و یا شهرداری براه نیفتاده بود.

اعضای شورای ملی و اعضای جرگه‌ی سران توسط حکومت دست‌چین شده بودند. او بصورت مطلق حکومت می‌کرد و در تمام بخش‌های دولتی از وزرا، وکلا و قضات کسی جرئت سخن گفتن را در مقابل حرف قاطع صدراعظم نداشتند. هیچ مجمع فرهنگی، اتحادیه‌ی صنفی و شورای محلی بصورت آزاد فعالیت نمی‌کرد. در قریه‌ها و قصبات افغانستان نیز خان و ملک، ملا و ژاندارم حاکم بودند که به حکومت وابسته بودند و آنها شیره‌ی

مردم را می‌کشیدند و به گرده‌ی مردم تازیانه می‌زدند.

و اما ویژگی آخر حکومت او لغزش افغانستان بسوی شوروی و قطب شرق است.

داود خان شیوه‌ی حکومتی‌اش را بسان شوروی عیار نموده و در داخل از کمونستان که تازه سربرآورده بودند حمایت می‌کرد و آنها را به عنوان افراد مترقی و روشنفکر رشد می‌داد. از جانب دیگر امریکا متحد پاکستان بود و نمی‌خواست در روابط با پاکستان یار دیرین خویش را آزرده خاطر سازد، با آنکه در قدم نخست داود خان افغانستان را به امریکا پیشکش نموده بود.

جنگ سرد میان دو قطب مخالف شرق و غرب ادامه داشت و کشورهای فقیر و در حال توسعه مجبور بودند برای بقای حکومت‌شان به یکی ازین دو قطب بپیوندند. بدینترتیب افغانستان به قطب شوروی که هم برای افغانستان نزدیک بود و کمک‌ها بلاواسطه از آمو دریا می‌گذشت و هم انقلابی و پیشرو بود پیوست. انقلاب کمونیستی با شعارهای فریبنده‌ی حقوق کارگر و دهقان و طبقه‌ی محروم به سرعت جهان را می‌نوردید. کمونیزم در جنوب و شرق آسیا، چین و هند، کشورهای خاورمیانه، آفریقا، شرق اروپا و حتی در قلب امریکا و در کوبا نفوذ کرده بود. لذا به زعم داود خان شوروی بهترین انتخاب بود و یگانه نگرانی داود خان که سرنگونی حکومت‌های سلطنتی و ارتجاعی توسط شوروی‌ها بود نیز با روی کار آمدن خروشچف رفع گردید.

خروشچف به فکر قطب هم پیمان بود. برای او سیاست خارجی کشورها مهم‌تر از روش حکومتی و ایدیولوژیک آنها بود. او به داود خان

وعده‌ی قاطعانه داد که کمونیست در افغانستان تربیه نکند و از هیچ کمونیست در افغانستان طرفداری ننماید. او برخلاف استالین عقیده داشت فقط دوستی استراتیژیک نه ایدیولوژیک می‌تواند در برابر غرب راه‌گشا باشد.

ولی او دروغ می‌گفت و مخفیانه کارخانه‌های کمونیست‌سازی را در افغانستان احداث نموده بود. احزاب کمونیست مخفیانه شکل گرفته بودند و مسکو از آنان پشتیبانی می‌کرد. از طرف دیگر در پهلوی کمک‌های اقتصادی و انکشافی و نظامی و رفتن دانشجویان به کشورهای کمونیستی و آمدن مشاورین فنی و نظامی آن کشورها به افغانستان تهاجم فرهنگی و ایدیولوژیک آنان به کشور ما اجتناب‌ناپذیر بود.

در مقابل امریکا به ایجاد پیمان‌های نظامی در مقابل شوروی مشغول بود و دست و پای شوروی را می‌خواست با این پیمان‌ها ببندد. بعدها معلوم شد این پیمان‌ها کارساز و موفق بوده‌اند. پیمان ناتو «سازمان همکاری اتلانتیک شمالی» در سال ۱۹۴۹، پیمان سیتو «سازمان پیمان جنوب شرق آسیا» در ۱۹۵۴ و پیمان سینتو «پیمان بغداد» در ۱۹۵۵ علیه شوروی منعقد گردیدند. در برابر همه‌ی اینها شوروی پیمان ورشو را در سال ۱۹۵۵ ایجاد نمود.

افغانستان جزء هیچ یک از این پیمان‌ها نبود، ولی پاکستان عضو پیمان سیتو و بعداً سینتو شد و در قالب همین پیمان هواپیماهای امریکا می‌توانستند از خاک پاکستان استفاده نمایند. امریکا و متحدینش به پاکستان کمک‌های گزاف اقتصادی می‌نمودند. همچنان غرب به پاکستان سیل تسلیحات

می‌فرستاد. در نقطه‌ی مقابل افغانستان از کمک کشورهای ثروتمند غربی و حتی کشورهای عربی و اسلامی محروم بود. افغانستان فقط از کمک‌های شوروی فقیر مستفید و در قضیه‌ی پشتونستان نیز شوروی از افغانستان حمایت می‌نمود.

در سال ۱۹۵۵ خروشچف به افغانستان آمد و از ۱۶ تا ۱۸ دسامبر با داودخان به مذاکرات صمیمی و سری پرداخت. او ضمن آنکه به داود خان وعده کرد که از ایدیولوژی و گرایشات کمونیستی در افغانستان دفاع نمی‌کند سه مسأله‌ی دیگر را خاطر نشان ساخت. اعتبار صد میلیون دالری برای امور انکشافی در افغانستان، حمایت از افغانستان در نزاع پشتونستان و کمک‌های نظامی شوروی به افغانستان .

اما کمک‌های نظامی شوروی که حد و مقدار آن معلوم نبودند بر مبنای یک برنامه‌ی سری پیش می‌رفتند. فقط در ۲۹ اگست ۱۹۵۶ داودخان فاش ساخت که او از شوروی و چکوسلواکیا اسلحه خریداری نموده است.

بدین ترتیب تسلیحات کهنه‌ی شوروی وارد افغانستان شد و در زمره‌ی کمک‌های شوروی به افغانستان به حساب آمدند.

در پنج سال اخیر نوسازی ارتش افغانستان توسط شوروی صورت گرفت و اردوی افغانستان مدرنیزه شد. همچنان دانشجویان افغانستانی به شوروی، چکوسلواکیا، آلمان شرقی و لهستان فرستاده شدند. در مقابل مشاورین مخفی و کهنه سلاح‌های روسی به افغانستان وارد شدند. افغانستان تا سال ۱۹۶۸ میلادی یکی از پنج کشوری بود که دو سوم کمک‌های خارجی شوروی را دریافت نموده بود. چهار کشور دیگر عبارت از مصر،

هند، اندونیزی و عراق بودند.

در برنامه‌های پنج‌ساله‌ی انکشافی داودخان نیز از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ در حدود ۶۵ درصد سرمایه‌گذاری‌ها منحصر به کمک‌های خارجی مخصوصاً شوروی بود. ولی بیشتر کمک‌های شوروی در قسمت احداث جاده‌ها به مصرف می‌رسید و شوروی خود این سرمایه‌گذاری‌ها را رهبری و تنظیم می‌نمود. در ۶ جدی ۱۳۵۸ زمانیکه سیل سربازان ارتش سرخ از طریق شاهراه سالنگ وارد افغانستان و بوسیله‌ی جاده‌های احداث شده در سراسر خاک افغانستان گسترش یافتند معلوم شد شوروی از احداث جاده‌ها در افغانستان چی نیت شومی داشته است.

بدینصورت داودخان خشت‌های عمارتی را گذاشت که نتیجه‌ی آن اشغال افغانستان و قتل یک و نیم میلیارد انسان و ویرانی کامل کشور ما بود و آنگاه که شوروی مفتضحانه از دروازه خارج شد جنگ‌های داخلی و ویرانی کشور براه افتاد و بعداً زمینه برای اشغال افغانستان توسط امریکایی‌ها فراهم شد و اینبار امریکا عجولانه از پنجره وارد شد.

چگونه در آن روزها ملت ما رفت و برگشت ده‌ها و صدها هیئت به شوروی را درک نمی‌کردند؟

در جولای ۱۹۵۷ محمدظاهر شاه خود به شوروی سفر نمود و بار دیگر در اپریل ۱۹۶۱ شاهد سفر شاه به اتحاد شوروی بودیم. صدراعظم نیز به شوروی سفر می‌کرد و سران اتحاد شوروی به اینجا می‌آمدند. درین سال‌ها ده‌ها هیئت بین دو طرف رد و بدل شدند. سران حکومتی به کشورهای اتحاد شوروی به تفریح و سرگرمی و یا هم تحصیل می‌رفتند. بدینگونه در

زمان صدارت محمد داود خان نفوذ بیش از اندازه فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی روس‌ها مشهود بود.

احزاب خلق و پرچم در سال‌های آخر صدارت او هسته‌گذاری شدند و صدراعظم افتخار می‌کرد رهبری جنبش‌های مترقی و تحصیل کرده را به عهده دارد. داود خان بر اساس خوی و خلق استبدادی، عدم درک سیاسی، عدم مشوره و دوری از نظام مردم‌سالاری و قدرت‌طلبی‌های روزافزون در همه زمینه‌ها ناکام ماند و کشور را به باتلاق نیستی سوق داد. در مسأله‌ی پشتونستان شکست خورد و برنامه‌های انکشافی‌اش نتوانست مشکل فقر و مصیبت و گرسنگی افغانستان را حل کند.

او در آخرین فرصت طرح دیموکراسی حکومتی را به شاه پیشنهاد کرد، که در آن سلطنت موجود نباشد و شاه یک قدرت تشریفاتی بوده و در عوض افغانستان بوسیله‌ی یک حزب سیاسی و قدرتمند به گونه‌ی تک حزبی اداره شود و در راس آن عضوی از خاندان حکمران قرار داشته باشد.

در واقع داود خان می‌خواست لفافه‌ی حکومت را عوض کند و ساز و کار همان ساز و کار استبداد و حکومت خاندان حکمران باشد. ولی ظاهرشاه پیشنهاد داود خان را رد نمود و او مجبور شد در سال ۱۹۶۳ استعفاء دهد. منازعات خانوادگی نیز نقش بسیار مهم در استعفای صدراعظم داشت.

آنکه در مقابل داود خان تازه عرض اندام نموده بود و قدرتمند هم بود، ژنرال سردار عبدالولی خان پسر عمو و داماد شاه بود که فرماندهی قوای مرکز را به عهده داشت.

انیبار شاه و سردار عبدالولی خان نقش مهم را در برکناری داود خان ایفا

نمودند. تا اینکه ده سال بعد داود خان بر اثر فعالیت‌های سری و نفوذ که در داخل ارتش و حکومت داشت بساط ظاهرشاه را برچیده و با یک کودتای سپید، شخصاً زمام حکومت افغانستان را بدست گرفت.

آخرین دهه‌ی سلطنت

۱۳۴۲ ـ ۱۳۵۲ خورشیدی

سی سال از سلطنت محمدظاهرشاه گذشته بود. درین سی سال او بنام پادشاه بود و نقش نمادین داشت. در حالیکه زمانم واقعی امور بدست عموها و پسرعموهایش بود. بعد از استعفای محمد داود خان در سال ۱۳۴۲ ظاهر شاه خود شخصاً زمام امور را به دست گرفت و ده سال دیگر بدینصورت سلطنت کرد.

ده سال اخیر سلطنت محمد ظاهر شاه به دهه‌ی دیموکراسی و قانون اساسی معروف است. ولی برخلاف نام آن درین ده سال نه مردم‌سالاری واقعی به میان آمد و نه قانون اساسی آنچنان پیاده شد، بلکه عواقب آن کمونیستی شدن بیشتر حکومت و دخول عناصر چپی در بخش‌های مختلف حکومت از ارتش گرفته تا ادارات دیگر بود که بعدها پیامدهای ناگواری را برای کشور ما به ارمغان آورد. افغانستان نه تنها روی آسایش و رفاه را ندید بلکه این دهه پله‌ای برای عبور افغانستان به سوی ویرانی و از دست رفتن هویت ملی شد. در ظرف ده سال پنج صدراعظم روی کار آمدند و با وجودیکه افراد خارج خاندان سلطنتی نظر به عوامل زمانی توانستند به حکومت راه بیابند اما متأسفانه آنها نیز نتوانستند کاری را از پیش ببرند و باز

همان آش بود و همان کاسه بلکه بدتر از آن هم شد.

عوامل که باعث عدم تعمیل دیموکراسی و قانون اساسی و شکست و ناکارآمدی حکومت‌های این دهه شد و در نتیجه صدراعظم‌ها یکی بعد دیگری کنار می‌رفتند قرار ذیل است:

۱ـ خاندان سلطنتی با خلوص نیت دیموکراسی و نقش مردم را در تعیین سرنوشت‌شان نمی‌خواستند و براه انداختن سرو صدای دیموکراسی پارلمانی و قانون اساسی برای فریب مردم بود و می‌خواستند از آنها استفاده ابزاری نمایند.

۲ـ قانون اساسی مصوبه‌ی سال ۱۳۴۳ نواقص بیشمار فنی و اصولی داشت. قانون احزاب در آن گنجانیده نشده بود. حقوق ملیت‌ها و مذاهب در آن واضح نبوده و اقلیت‌های مذهبی، شیعیان و مذهب جعفری کنار زده شده بودند. در قسمت زبان و هویت ملی نواقص موجود بود و از این نظر برای مردم کاغذپاره‌ای بیش تلقی نمی‌شد، ولی با همه نواقص اگر عملی می‌شد دارای نقاط مثبت هم بود.

۳ـ متاسفانه صدراعظم‌های که روی کار می‌آمدند از زیر دستان خاندان حکمران بودند و خودشان وفادار به قانون اساسی نه، بلکه مخالف تعمیل آن بودند پس از آنان توقع نمی‌رفت که قانون اساسی را پیاده نمایند.

۴ـ داود خان که از قدرت کنار زده شده بود با دوستان کمونیستش چون ببرک کارمل و حسن شرق بزرگترین سوءاستفاده را از اوضاع ناهنجار می‌نمودند و در ناکامی حکومت‌های این دهه نقش بسیار داشتند.

۵ـ اعضای پارلمان همه از متحجران و وابستگان شاه بودند و از خان و

ملک و ملا و متنفذ و بروکرات تشکیل شده و وعده‌ی کمی عناصر چپی فرصت‌طلب چون ببرک کارمل و حفیظ‌الله امین و اناهیتا راتب‌زاده نیز در پارلمان راه یافته بودند، ازینرو همه به اشاره جبین شاه رای می‌دادند یا صلب اعتماد می‌کردند.

۶ـ صدراعظم‌ها فقط بنام صدراعظم بودند و صلاحیت‌های عملی نداشتند، چنانچه در امور خارجه، دفاع و وزارت داخله و اداره‌ی ضبط احوالات کوچکترین صلاحیت نداشتند.

۷ـ عدم موجودیت قانون احزاب باعث ایجاد احزاب چپی وابسته به روسیه و چین و هم نهضت اسلامی بصورت غیر قانونی شده بود. فعالیت زیرزمینی این احزاب توام با بعضی حوادث غیر مترقبه چون قحطی و خشکسالی نیز در برکناری صدراعظم‌ها نقش داشتند.

حال که داود خان کنار رفته بود و ظاهر شاه تمام قدرت را بدست داشت، داکتر محمد یوسف که تحصیلاتش را در آلمان انجام داده بود از طرف شاه صدراعظم تعیین شد. داکتر محمد یوسف در کابینه‌ی داود خان وزیر معادن و صنایع بود و اولین فرد خارج خانواده‌ی سلطنتی بود که به حکومت می‌رسید. او در ۳ مارچ ۱۹۶۳ برابر با ماه حوت ۱۳۴۲ کابینه‌اش را اعلان و در ۲۸ مارچ خط مشی حکومتش را تعیین نمود و آن عبارت بود از:

میانه‌روی در روابط خارجی و تهیه‌ی پیش‌نویش قانون اساسی جدید و در موضوعات داخلی نیز روش ملایم و اعتدال را به پیش گرفت.

در بخش روابط خارجی مهم‌ترین مسأله مناقشه با پاکستان بود که

سیاست تند داود خان باعث رکود اقتصادی و بسته شدن یگانه راه ترانزیت افغانستان شده بود. و در بخش روابط خارجی موضع جدی افغانستان در قبال پشتونستان باعث انزوای بیشتر افغانستان شده و کشور را به دامن شوروی انداخته بود. شاه این موضوع را درک کرده و از اینرو صدراعظم جدید موضع ملایم درباره‌ی پشتونستان داشت. همچنان صدراعظم داکتر محمد یوسف کمیته‌ای را به ریاست معاون صدراعظم سید شمس‌الدین مجروح مامور تهیه‌ی قانون اساسی نمود. در قانون اساسی جدید نظام شاهی مشروطه بر مبنای دیموکراسی پارلمانی در نظر گرفته شده بود. البته قانون اساسی جدید در زمان خودش یک پیروزی محسوب می‌گردید. هم مدرن بود و هم دیموکراتیک، ولی نواقص و کمبودی‌هایش را داشت و بیشتر از قانون‌های اساسی کشورهای پیشرفته‌ی دنیا برگردان شده بود تا مقتضیات فرهنگی و اجتماعی ملت افغانستان و در بسا موارد خانواده‌ی سلطنتی مداخله می‌نمود و از گنجانیدن و تسوید مواد مخالف منافع‌شان جلوگیری می‌نمودند. هرچند قانون احزاب سیاسی در پیش‌نویس قانون اساسی گنجانیده شده بود ولی شاه با آن مخالفت کرد و هیچگاه به تصویب نرسید. این یک نقص جدی به شمار می‌رفت.

ماده‌ی دیگر که اعضای خانواده‌ی سلطنتی مخصوصاً محمد داود خان و برادرش محمد نعیم با آن جداً مخالفت می‌نمودند و تلاش کردند به تصویب نرسد ماده ۲۴ قانون اساسی بود. بر مبنای این ماده اعضای خانواده‌ی شاهی حق نداشتند مقام‌های بلند دولتی را تصاحب کنند. داود خان که قدرت را از آن خود می‌دانست از اساس با قانون اساسی جدید

میانه‌ی خوبی نداشت و تصویب این ماده به قهر و مخالفت او افزود. موضوع دیگر هویت ملی و حقوق ملیت‌ها بود که باز هم اختلافاتی درین زمینه بروز نمود.

تصویب قانون اساسی جدید ایجاد برگزاری جرگه‌ی سران یا مجلس بزرگ تصمیم‌گیری را می‌نمود. بدین ملحوظ لوی جرگه بتاریخ ۲۹ سنبله ۱۳۴۳ برابر با ۹ سپتامبر ۱۹۶۴ بعد از ده روز مفاهمه و گفتگو قانون اساسی جدید را تصویب نمود که در آن نظام شاهی مشروطه بر مبنای دیموکراسی پارلمانی، مذهب رسمی حنفی و هویت ملی افغان و زبان رسمی پشتو و دری، بدون فعالیت احزاب سیاسی مورد تصویب قرار گرفته و توسط محمد ظاهر شاه توشیح گردید.

چنانچه اشاره شد داکتر محمد یوسف در امور داخلی نیز روش ملایم داشت، او امر تفتیش زندان‌ها را صادر نمود و محبوسین سیاسی از زندان رها شدند. این زندانیان در حکومت محمد داود خان نظر به عوامل مختلف زندانی شده بودند و آزادی‌شان نقاب از حکومت دیکتاتوری داود خان برمی‌داشت. این مسأله نیز به نوبه‌ی خود سیاست منفی داود خان را در قبال داشت و داود خان در تلاش براندازی حکومت داکتر محمد یوسف جدی‌تر شد و هم صدراعظم‌ها که قبلاً از زیر دستان شاه و داود خان بودند چون داود خان را در برابرشان می‌دیدند به اندام‌شان لرزه می‌افتاد و تاب ماندن در حکومت را از دست می‌دادند.

یک سال بعد از تصویب قانون اساسی انتخابات دوره‌ی دوازدهم شورای ملی برگزار شد و طوری که صاحب‌نظران ادعا دارند، انتخابات

دیموکراتیک و بدون مداخله‌ی دولت صورت گرفت. در شورای ملی دوره‌ی دوازدهم بیشتر محافظه‌کاران و متنفذین راه یافتند ولی عده‌ی از عناصر تحصیل کرده و هم اشخاص چپ‌گرا چون کارمل و حفیظ‌الله امین نیز راه یافتند ولی این گروه در اقلیت قرار داشتند.

پس از آغاز دور دوازدهم شورا داکتر محمد یوسف در اکتوبر ۱۹۶۵ مجدداً توسط شاه نامزد صدارت اعلان شد ولی مطابق قانون اساسی رأی اعتماد پارلمان را باید می‌گرفت. داکتر محمد یوسف فقط چهار روز بعد از اینکه رای اعتماد گرفت مجبور به استعفاء شد. متاسفانه حادثه‌ی دلخراش ۳ عقرب ۱۳۴۴ و درگیری خونین با تظاهرات‌کنندگان به وقوع پیوست. در دانشگاه کابل جریان‌های فکری به وجود آمده و دانشگاه مرکز فعالیت‌های سیاسی بود، با آنکه محصلان به پختگی سیاسی نرسیده و هر کس می‌توانست از آنها استفاده نمایند.

در دانشگاه بیشتر عناصر چپی فعالیت داشتند و ببرک کارمل که با داود خان روابط نزدیک داشت در رأس قرار داشت. حادثه چنان آفریده شد که دانشجویان می‌خواستند به داخل پارلمان حضور یابند و شاهد جلسه‌ی پارلمان و رای اعتماد از نزدیک باشند. توقع دانشجویان هر چند غیر قانونی بود ولی برخورد عبدالولی فرمانده‌ی قوای مرکز در مقابل آنان وحشیانه و غیر قانونی‌تر بود. برخورد پولیس با دانشجویان به خونریزی انجامید و در نتیجه سه دانشجو کشته و عده‌ی زخمی و زندانی شدند و تظاهرات‌کنندگان متفرق گردیدند. هر چند حادثه‌ی خونین ۳ عقرب توسط محمد داود خان، ببرک کارمل و سردار عبدالولی بوجود آمد، ولی نتیجه فوری آن استعفای

محمد یوسف خان صدراعظم جدید بود و داود خان از آن بیشترین استفاده را کرده و وانمود ساخت که حکومت‌های بعد از او ضعیف و ناپایدار است. داکتر محمد یوسف بعد از چهار روز رأی اعتماد گرفتن مجبور به استعفاء گردیده و محمد هاشم میوندوال که وزیر مطبوعات در کابینه‌ی قبلی بود به مقام صدارت برگزیده شد. میوندوال توانست خشم دانشجویان را فرو نشاند. او به دانشگاه کابل رفت و با محصلان به سوگواری پرداخت و وعده داد تا عاملین قتل چند محصل را به محاکمه خواهد کشاند. استعفای داکتر محمد یوسف و سپس عذرخواهی میوندوال پیروزی بزرگ برای جنبش دانشجویی محسوب می‌شد. میوندوال از قشر روشنفکران سنتی و از نزدیکان شاه بود. او با آنکه ترقی خواه بود اما به فرهنگ ملی و ایدیولوژی دینی اعتقاد داشت و از این نظر با تفکرات چپی که در ان روزها معمول شده بود مخالفت نشان می‌داد.

حزب دیموکراتیک مساوات میوندوال نیز مجموعه‌ی از تفکرات دینی و ملی توام با تفکرات مدرنیته بود و بیشتر یک حزب التقاطی به شمار می‌رفت تا یک حزب ملی.

میوندوال واقعاً می‌خواست تا از یکطرف رضایت شاه و خاندان سلطنتی را با خود داشته باشد و از طرف دیگر با دانشجویان مراوده و هم از طریق سفر به ولایات پایه‌های مردمی‌اش را حفظ کند. او تحت شعار «به سوی مردم خود می‌روم» به ولایات سفر کرد و با مردم به مفاهمه پرداخت. از اینرو مردم از او خوشحال بودند. اما مشکل جدی میوندوال خاندان سلطنتی بود. او صلاحیتش را در بخش‌های مهم حکومت که زیر سلطه‌ی اعضای

خاندان حکمران بود نتوانست تعمیل نماید. در حالیکه طبق ماده‌ی ۲۴ قانون اساسی خانواده‌ی سلطنتی حق نداشتند در موقف‌های بلند حکومت باشند و داود خان و طرفدارانش هم نمی‌خواستند میوندوال در حکومت موفق باشد.

از طرف دیگر مسؤول وقوع حادثه‌ی ۳ عقرب داود خان، ببرک کارمل و سردار عبدالولی بودند. میوندوال نتوانست هیچکدام اینها را به محاکمه بکشاند و این قدرت را هم نداشت، لذا دانشجویان نیز ناراضی ماندند و همه‌ی این عوامل و مخصوصاً مخالفت خاندان شاهی باعث شدند که محمد هاشم میوندوال پس از دو سال در نوامبر ۱۹۶۷ از صدارت عظمی کناره‌گیری نماید و با کناره‌گیری‌اش بیشترین سود و پیروزی را داود خان برد.

داود خان به سلطنت خاطرنشان می‌ساخت که صدراعظم تا با او میانه‌ای خوبی نداشته باشد ناموفق خواهد بود و شاه نیز این موضوع را درک می‌کرد. پس شخصی می‌بایست به حکومت برسد که هم نزدیک به داود خان و قشر چپ باشد و هم گوش به فرمان شاه و از اعضای درجه دوم خاندان حکمران و این شخص جز نور احمد اعتمادی کسی دیگر نبود.

او منصوب به خانواده‌ی مصاحبان دیره دون، نزدیک به داود خان و از نظر تفکر متعلق به روشنفکران چپی و کمونیستان بود. هر چند به قانون اساسی جدید اعتقاد نداشت و مخالف آن بود و راز پایداری‌اش به مدت سه سال و هفت ماه در پست صدارت همینها بودند. او یگانه صدراعظم این دهه است که نظر به اسلاف و اخلافش به مدت بیشتر حکومت نمود.

متأسفانه از صدراعظم که خود مخالف قانون اساسی باشد چگونه توقع خواهد رفت که طبق قانون اساسی حکومت نماید و یا بخواهد مردم‌سالاری

و دیموکراسی را تحقق بخشد. در حالیکه او برخورد دوگانه با جریان‌های اسلامی و جریان‌های سکولار داشت و در واقع از تبعیض یا آپارتاید سیاسی کار می‌گرفت. احزاب چپ به نحوه‌ی عالی می‌توانستند فعالیت نمایند و هم در حکومت راه داشته آزادانه فعالیت نمایند و از آنها به عنوان اشخاص ترقی خواه حمایت می‌شد، در حالیکه نهضت اسلامی سرکوب گردیده و از آنها بنام عامل ارتجاع یاد می‌شد و این در حالی است که ارتجاعی‌ترین گروه‌ها مانند حضرت‌ها، پیرها، خوانین و ملوک از طرف حکومت حمایت و جزء درباریان محسوب می‌شدند. اعتمادی جنبش‌های نوین اسلامی را سرکوب نمود و این مسأله بیشتر باعث فعالیت‌های مخفیانه و زیرزمینی آنها شد. مع‌الوصف گروه‌های چپی نیز بیشتر نظر به عدم موجودیت قانون احزاب فعالیت زیرزمینی داشتند و همیشه این نوع فعالیت‌ها برای کشور و منافع ملی مضر است و دست بیگانگان را برای مداخله باز می‌نماید.

احزاب این دوره عبارت بودند از حزب دیموکراتیک خلق با دو جناح خلق و پرچم و با تفکرات کمونیزم روسی، حزب دیموکراتیک ملی یا شعله‌ی جاوید وابسته به تفکر کمونیزم چینایی و نهضت اسلامی افغانستان یا سازمان جوانان مسلمان هماهنگ با خواسته‌های اخوان‌المسلمین مصر و با شعار بیداری اسلامی و بازگشت به اسلام نخست که در بعضی کشورهای اسلامی ظهور نموده بودند. و در کنار آن جریان‌های اسلامی از شیعه و سنی مبارزات اسلامی می‌نمودند، همچنان افغان ملتی‌ها به عنوان حزب سوسیال دیموکرات نیز فعالیت نموده و نژادپرستی قبیلوی و فاشیسم پشتون را شعار می‌دادند. ولی دانشگاه و مراکز اکادمیک بیشتر میدان تاخت و تاز احزاب

چپی بود و بعداً نهضت اسلامی که در عکس‌العمل به احزاب چپی فعالیت داشت نیز قوت گرفته بود. مهم‌ترین کار احزاب تظاهرات خیابانی که بعضاً به خشونت می‌انجامید و نشر جراید حزبی بودند و در تظاهرات‌ها دانسته می‌شد که کدام حزب از نفوذ بیشتر برخوردار است. ولی هم در پارلمان دور سیزدهم و هم در حکومت و دانشگاه، چپی‌ها خیلی موفق‌تر نسبت به سایرین بودند. تا اینکه در سال سوم حکومت نور احمد اعتمادی در جریده‌ی پرچم متعلق به جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق شعری در وصف لنین رهبر انقلاب بلشویکی روسیه منتشر شد. شعر از بارق شفیعی بود و مقام لنین را بالاتر از پیامبر جلوه داده بود و این مسأله در کشور دینی و سنتی غوغا و انقلاب بپا می‌کرد که چنان هم شد.

روحانیون و ملاهای متحصن در جوزای سال ۱۳۴۹ در مسجد پل خشتی جمع شدند و هر روز به تعدادشان افزوده می‌شد تا اینکه نیروهای امنیتی آنها را بزور از مسجد خارج و تبعید نمودند. قشر مذهبی در مقابل حکومت تحریک شد و اشخاص مذهبی، حضرات، پیرها و شیوخ نیز با آنها پیوستند. عوام نیز از حکومت ناراض بودند تا اینکه حکومت نور احمد اعتمادی نیز سقوط نمود و در ماه می ۱۹۷۱ داکتر عبدالظاهر به فرمان شاه صدراعظم افغانستان شد. در سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ خشکسالی در مناطق غربی و شمال کشور بیداد می‌نمود که منجر به قحطی و گرسنگی عده‌ی بیشمار مردم شد و حکومت نتوانسته بود وضعیت را به طور شایسته مدیریت نماید. داکتر عبدالظاهر نیز نظر به مشکلات عدیده مجبور به استعفاء شد و یکسال و اندی بعد محمد موسی شفیق در سال ۱۹۷۲ به مقام صدارت رسید. او

فارغ‌التحصیل علوم دینی از دانشگاه الازهر مصر بود و حقوق بین دول را در امریکا تحصیل نموده بود که بعضی‌ها او را نابغه‌ی افغانستان تلقی می‌نمایند. موسی شفیق هم تحصیل کرده بود و هم معتقد، مفکوره اسلامی داشت و چهره‌ی مدرن. آخرین صدراعظم توانسته بود کم کم مشکلات ناشی از خشکسالی و قحطی سال‌های اخیر را مرفوع و مدیریت نماید و در روابط خارجی می‌خواست با همسایه‌ها و دول اسلامی به تفاهم رسیده روابط حسنه برقرار کند.

در تقسیم آب دریای هیرمند با ایران به توافق رسید و عباس هویدا صدراعظم ایران به کابل آمد و موافقه‌ی همکاری به امضای دوطرف رسید. او روابط با ایران را بهبود بخشید و می‌خواست مشکل پشتونستان را نیز در مذاکره با طرف پاکستان حل و فصل نماید. داود خان و طرفدارانش با تحریک روس‌ها مشکل را جدی گرفتند. آنها موسی شفیق را متهم به وطن‌فروشی نمودند. داود خان می‌پنداشت که حکومت با ایران به توافق رسیده و اگر با پاکستان نیز به توافق برسد دیگر چیزی برای تبلیغ و پشتونستان خواهی او باقی نخواهد ماند. پشتونستان و قدرت دو چیز عمده‌ای بود که داود خان به آن عشق می‌ورزید.

از طرف دیگر کمونیستان نیز از داود خان استفاده ابزاری نموده و آنرا پلی ساختند برای رسیدن به رژیم کمونیستی که چنان هم شد. نخست داود خان توسط نیروهای کمونیست که در تمام بدنه‌ی حکومت نفوذ نموده بودند به پیروزی و سپس با کودتای ۷ ثور داود خان به وسیله‌ی همان نیرو به زوال رسید. بعضی صاحبنظران سازمان اطلاعات ارتش سرخ «GRU»

را در به قدرت رسانیدن داود خان سهیم می‌دانند. اگر این مسأله واقعیت نداشته باشد نقش غیر مستقیم شوروی را در کودتای داود خان نمی‌توان انکار نمود. چون کودتاچیان تحصیل کرده‌های شوروی و از اندیشه‌ی کمونیزم تغذیه می‌شدند و مسلح با اسلحه‌ی جدید روسی بودند.

داود خان نیز کمونیست نبود واز قشر چپ استفاده‌ی ابزاری می‌نمود تا به قدرت رسیده و هم حمایت روس‌ها را با خود داشته باشد. این یک بازی سیاسی است و سرانجام موفقیت نصیب یکی می‌شود. در قدم اول داود خان موفق شد و در قدم بعدی کمونیست‌ها و اما بازی خانوادگی چنان بود که ظاهر شاه برای تفریح و استراحت در اسکیای ایتالیا «شهر ناپل» رفته بود که داود خان همراه با افسران نظامی دست به کودتا زدند و بساط سلطنت را برچیدند. گرچه عده‌ی فکر می‌کنند که کودتا حاصل سازشی در خانواده سلطنتی بوده اما واقعیت اینست که داود خان به هر نحوی که می‌شد می‌خواست خود در راس حکومت قرار داشته باشد ولو با براه انداختن کودتا این هدف بدست می‌آمد.

صبحگاه ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، جولای سال ۱۹۷۲ با کودتای سپید و بدون خونریزی، داود خان به حکومت رسید و نظام جدید را جمهوریت اعلان نمود. بدینترتیب ظاهرشاه بعد از چهل سال سلطنت توسط پسر کاکای بلندپروازش با یک شوخی تاریخی از مسند شهنشاهی افغانستان پایین آورده شد و ظاهرشاه بارها می‌گفت داودخان را برای این عملش نمی‌بخشد.

ریاست جمهوری محمد داود خان

۱۳۵۲ـ ۱۳۵۷ خورشیدی

چنانچه تذکر رفت داود خان با یک کودتای سپید و بدون خونریزی به کمک افسران و صاحب‌منصبان که اکثراً عضو جناح خلق و پرچم بودند در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ برابر با ۱۷ جولای ۱۹۷۳ میلادی به قدرت رسید و حکومتش را جمهوری نامید.

داود خان هر چند در تمام بدنه‌ی حکومت شاه نفوذ داشت، ولی ثقل نفوذ او در ارتش بود ودر به ثمر رسانیدن کودتا افسران اردو که قبلاً در تشکیلاتی بنام سازمان انقلابی قوای مسلح گرد آمده بودند نقش فعال داشتند. این سازمان در سال ۱۹۶۴ زیر نظر GRU یا سازمان اطلاعات ارتش سرخ شکل گرفته بود. مخصوصاً جناح پرچم که بیشتر افسران مربوط این گروه بودند و حسن شرق معاون داود خان که ارتباط صمیمی با ببرک کارمل رهبر جناح پرچم داشت و بعد از محمد داود خان دومین شخص پرقدرت در جمهوریت محمد داود خان محسوب می‌شد پلی ارتباطی میان داود خان و حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بود. ازینرو احزاب چپی پیروزی داود خان را پیروزی خود قلمداد نموده و درین عرصه تبلیغات عظیمی را براه انداخته بودند.

طوریکه ذکر نمودیم هر دو طرف از همدیگر استفاده ابزاری می‌نمودند و در همکاری‌شان صادق نبودند. داود خان در نظر داشت با فریب‌کاری سیاسی اولاً توسط کمونیستان به قدرت رسیده و بعد آنها را از صحنه خارج نماید و همینطور نمود تا سرنوشتش به مرگ انجامید.

گفته می‌شود داود خان بیشتر به میر اکبر خیبر و بعد به ببرک کارمل علاقه داشت و کمتر با تره‌کی رهبر جناح خلق علاقه نشان می‌داد. چون تره‌کی و رفقایش آشکارا دین و خداوند را انکار می‌کردند و به کمونیزم عشق می‌ورزیدند. حتی در یک ملاقات بین تره‌کی و محمد داود خان که آن را حسن شرق ترتیب داده بود وقتیکه تره‌کی بطور مستقیم خداوند را انکار نمود و از داود خان تشکری کرد که دروازه‌ی کشور را بروی کمونیستان روسی باز نموده است داود خان به خشم آمده و از تره‌کی روی گردانید و دیگر هرگز با او ملاقات ننمود.

داود خان به خداوند معتقد بود و روس‌ها نیز به او وعده داده بودند در ساحه‌ی ایدیولوژیک به افغانستان دست درازی ننمایند ولی چون بر خلاف وعده‌شان عمل نمودند و در تمام عرصه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ایدیولوژیک در حکومت داود خان نفوذ نمودند دیگر برای داود خان دیر شده بود و نمی‌توانست خود را از چنگال کمونیزم برهاند.

بدین ترتیب داود خان در اولین بیانیه‌اش پس از به قدرت رسیدن ادبیات کمونیستی را بکار برد و بعد از آن در تمام سخنان سران دولت جمهوری کلمات کمونیستی بکار برده می‌شد و زمانیکه کابینه‌ی تحت رهبری شخص خودش تشکیل شد حسن شرق معاون داود خان و از سیزده وزیر کابینه

حداقل هفت تن آنان عضو حزب دیموکراتیک خلق و اکثراً از جناح پرچم بودند و اتحاد جماهیر شوروی اولین کشوری بود که دولت جمهوری محمد داود خان را برسمیت شناخت. اما نهضت اسلامی در مقابل احزاب چپ که فعلاً در محور قدرت قرار داشتند بسیار صدمه‌پذیر شده و نگرانی نهضت اسلامی توام با نگرانی کشورهای همسایه بود. حال شک کشورهای اسلامی و قطب غرب و هم سیاستمداران داخلی به یقین تبدیل شده بود که داود خان به قطب کمونیزم پیوسته است و یک شهزاده‌ی سرخ است لقبی که وابستگان شوروی در افغانستان بدو داده بودند.

امریکا از به قدرت رسیدن داود خان و روابط آن با شوروی نگران شده بود و عربستان سعودی و ایران که متحدین امریکا در منطقه بودند نیز نگران بودند و نگرانی پاکستان مخصوصاً در مسأله‌ی پشتونستان از همه کشورها بیشتر بود، ازینرو همه با نگرانی تحولات افغانستان را دنبال می‌کردند.

در اول سنبله‌ی ۱۳۵۲ محمد داود خان خط مشی دولت جمهوری‌اش را اعلان و در آن اصلاحات وسیع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را برای مردم وعده داد.

در بخش داخلی مهمترین دغدغه‌ی داود خان نهضت اسلامی و نیروهای سنتی بود که اکنون او را خارج از دین قلمداد می‌نمودند و هم یک عده عناصر حکومت سابق که داود خان آنها را به اتهام کودتا دستگیر نمود.

در ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۳ برابر با ماه اسد ۱۳۵۲ محمد هاشم میوندوال صدراعظم اسبق و رهبر حزب دیموکراتیک مترقی، خان محمد مرستیال نایب الحکومه‌ی سابق جلال‌آباد، عبدالرزاق فرمانده‌ی نیروی هوایی و

عده‌ای از وکلای پارلمان به اتهام کودتا دستگیر شدند و فردای آن روز اعلان شد که میوندوال خودکشی نموده است. معلوم نیست که آیا واقعاً طرح یا وقوع کودتا صحت داشته است یا نه ولی از قرار معلوم کمونیستان داخل وزارت داخله که با میوندوال حتی در زمان صدارتش دشمنی می‌ورزیدند در قتل او دخیل بودند.

در قسمت سیاست خارجی محمد داود خان برای رفع نگرانی کشورهای همسایه و ذی نفوذ در مسایل افغانستان و ایجاد دیپلوماسی جدید برادر و نماینده‌ی خاصش محمد نعیم را به یک سلسله سفرهای خارجی سوق داد.

محمد نعیم خان در ۲۹ سنبله‌ی ۱۳۵۲ به هند سفر نمود. منظور این دیدار به غیر از مسایل دیپلوماتیک یک صف‌آرایی جدید و ایجاد جنگ سرد با پاکستان بود. او بتاریخ ۶ حمل ۱۳۵۳ به عراق، ۱۲ حمل ۱۳۵۳ به لیبی و از آنجا به الجزایر سفر نمود و سپس در ۲۴ حمل ۱۳۵۳ به مصر رفت و از آنجا به عربستان سعودی و در ۱۷ ثور ۱۳۵۳ از ایران دیدار نمود. در قسمت روابط با بنگله‌دیش و هند افغانستان به رهبری داود خان چون به پشتونستان علاقه‌مند بود می‌خواست تا موضع افغانستان تقویت گردد و قرار قاعده‌ی «دشمن دشمن دوست محسوب می‌شود» بنگله‌دیش و هند چون دشمن پاکستان بودند دوستان قوی افغانستان تلقی می‌گردیدند. دولت جمهوری محمد داود خان با دو چالش عمده‌ی داخلی و خارجی مواجه بود. چالش داخلی نهضت اسلامی و کمونیست‌ها بودند که هر دو می‌توانستند دردسری بزرگی برای داود خان به وجود آورند.

واقعاً چنین بود که نهضت اسلامی در دانشگاه نفوذ نموده در حالیکه

پایه‌های مردمی‌اش در گوشه و کنار افغانستان به مراتب قوی‌تر بود و قرار گرفتن داود خان در کنار کمونیستان موقعیت نهضت اسلامی را در بین عوام عمیق‌تر می‌ساخت. نهضت اسلامی زنگ خطر را به گوش داود خان نواخته بود که گرایش او به طرف چپ خطرناک است و او بهای سنگینی را پرداخت خواهد نمود. چنانچه در مراسم برافراشتن بیرق افغانستان که در ماه ثور ۱۳۵۳ ترتیب یافته بود داود خان با سراسیمگی این هشدار را جدی گرفته و گفته بود که بعضی‌ها در دین او تردید می‌نمایند و او را کافر قلمداد می‌کنند در حالیکه این واقعیت ندارد.

ولی داود خان تصمیمش را گرفته بود که با اسلام‌گرایان کار را یکطرفه نماید و خاطرش را آسوده سازد تا بعداً به سراغ کمونیستان برود. همان بود که در ۲۳ جوزا ۱۳۵۳ دست به دستگیری سران نهضت اسلامی به اتهام توطئه و کودتا علیه دولت جمهوری زد، اما بعضی از سران نهضت موفق به فرار گردیدند و به پاکستان مهاجر شدند.

افتادن نهضت اسلامی به دامن پاکستان که آنروز دشمن افغانستان بود از همین جا شروع گردید و این یک اشتباه تاریخی داود خان بود.

دغدغه‌ی داخلی دیگر داود خان کمونیستان بودند. داود خان که تا اکنون از آنها به عنوان آله‌ی دست برای رسیدن به قدرت استفاده نموده بود به فکر آن بود که کمونیستان می‌توانند در آینده خطر جدی باشد لهذا مایل نبود آنها بسیار قوی شوند تا یکروز دردسرآفرینی نمایند. ولی آنها برخلاف تصور داود خان به جای غیر قابل برگشت رسیده بودند و در تمام بدنه‌ی حکومت نفوذ نموده و از جانب دیگر حامی قوی چون شوروی داشتند،

کشوری که افغانستان تا به گردن در عرصه‌های اقتصادی و نظامی وابسته به آن بود. چالش خارجی که داود خان می‌بایست با آن دست و پنجه نرم می‌کرد موجودیت دو قطب مخالف شرق و غرب بود. جنگ سرد میان امریکا و شوروی شروع شده بود و کشورهای غربی به رهبری امریکا با متحدانش چون پاکستان، ایران و عربستان سعودی داود خان را متعلق به قطب مخالف یعنی قطب شوروی می‌دانستند. ازینرو بر علاوه‌ی آنکه با داود خان کدام همکاری نکردند در صدد ضربه زدن آن برآمدند. مخصوصاً که داود خان با رسیدن به قدرت دوباره پشتونستان خواهی را شروع کرد و غرب در کنار پاکستان قرار داشت نه در کنار افغانستان. سال‌های اول جمهوریت محمد داود خان برای هر دو جناح حزب دیموکراتیک خلق سال‌های طلایی بود. آنها تا توانستند تحت نظر مستقیم سازمان استخبارات شوروی «K.G.B» در حکومت نفوذ نمودند. جناح پرچم پست‌های بلند دولتی را تصاحب نموده و جناح خلق بیشتر در ارتش و پلیس نفوذ کرده بودند.

محمد داود خان که یکبار دیگر از امریکا و قطب غرب مایوس شد بیشتر از پیش وابسته به شوروی گردید. تعداد مشاوران نظامی شوروی در افغانستان افزایش یافت در حالیکه کمک‌های اقتصادی شوروی سالیانه به صد میلیون دالر می‌رسید. محمد داود خان از ۱۴ تا ۱۸ جوزای ۱۳۵۳ برابر با جون ۱۹۷۴ یک سفر رسمی به اتحاد شوروی نمود و در آنجا با استقبال گرم رهبران شوروی مواجه شد. اما دکترین داود خان در قسمت پشتونستان توسط شوروی چندان استقبال نشد، چون شوروی اکنون پاکستان را به

حیث یک دشمن تلقی نمی‌کرد. هر چند جنگ سرد شروع شده بود ولی پاکستان به رهبری بوتو روابط خوب‌تر از قبل با شوروی آغاز نموده و هم شوروی در میان قبایل آن طرف سرحد نفوذ نموده بود. هرچند پل ارتباط میان حزب (خدای خدمتگاران) به رهبری خان عبدالغفار خان و بعد پسرش عبدالعزیز خان و شوروی‌ها شخص محمد داود خان بود ولی شوروی ترجیح می‌داد مستقیماً خود با رهبران قبایل در ارتباط باشد.

داود خان در بازگشت از شوروی بعضی از سران نهضت اسلامی را دستگیر نمود، ولی از شانس خوب عده‌ی از رهبران نهضت چون برهان‌الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، احمد شاه مسعود، محمد یونس خالص، مولوی جمیل الرحمن و مولوی حبیب الرحمن و... توانستند فرار نمایند و به پاکستان مهاجرت کنند. در حالیکه داود خان عملاً نهضت اسلامی را به دامن پاکستان انداخت اما برای پاکستان این واقعه یک فرصت طلایی محسوب می‌شد. پاکستان از رهبران نامبرده‌ی نهضت اسلامی استقبال گرم نمود و آنها را مورد شفقت قرار داد در حالیکه قبلاً داود خان نیز عده‌ی از ناراضیان حکومت پاکستان را در افغانستان پذیرفته و با آنان همکاری می‌نمود.

موقع مناسب برای پاکستان جهت کوبیدن داود خان پیدا شده و موج عظیمی از تبلیغات سیاسی و فرهنگی توسط پاکستان مانند رادیوی کویته علیه داود خان به راه افتاده بود. پاکستان از نظر تبلیغاتی مستقیماً نقاط ضعف داود خان را مورد حمله قرار می‌داد که همانا دیکتاتوری و تعصب‌گرایی داود خان بود. در حالیکه اقوام ساکن افغانستان در حکومت و امتیازات

دولتی حصه نداشتند و مخصوصاً تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌ها و حتی پشتون‌ها در آتش تعصب قومی می‌سوختند و از تمام مزایای معیشتی محروم بودند و مثال آن مناطق مرکزی تشیع‌نشین بود که مانند مردمان عهد حجر زندگی می‌کردند. داود خان دم از حقوق مردمان پشتون و بلوچ در آن طرف سرحد می‌زد و این مسخره‌آمیز بود و منابع پاکستانی با سیل از تبلیغات می‌گفت داود خان باید در قدم اول به حقوق اقوام افغانستان توجه کند بعد در قسمت حقوق اقوام بلوچ و پشتون پاکستان بیاندیشد.

در قسمت نظامی پاکستان پول کافی در اختیار رهبران نهضت قرار داده و ناراضیان محمد داود خان را در شهر اتک ولایت پنجاب آموزش نظامی می‌داد. نتیجه‌ی آن قیام‌های لغمان و پنجشیر به رهبری حبیب‌الرحمن و احمد شاه مسعود در سال ۱۳۵۳ بود. هرچند این قیام‌ها به شدت سرکوب گردیدند اما به همت و وقار محمد داود خان به شدت ضربه وارد نمود. داود خان اکنون با یک جنگ داخلی در سرزمین خودش مواجه شده بود و مجالی برای اندیشیدن به پشتونستان نداشت.

در سال بعد یعنی ۱۳۵۴ قیام‌های گروه‌های اسلامی افزایش نموده به پنجشیر، لغمان، سرخرود و اورگون گسترش یافت. زنگ خطر به گوش داود خان نواخته شده و داود خان بر سر دوراهی انتخاب قطب شرق یا قطب غرب قرار گرفته بود.

فشار نهضت اسلامی و کشورهای پیرامون آن از بیرون و خطر قدرت گرفتن کمونیستان در داخل داود خان را به تغییر یک استراتیژی عمیق وامی‌داشت، اما این تصمیم بسیار سخت و خطرناک بود و از عهده‌ی کسی به

جز داود خان که همیشه‌ی تصمیم قاطع و بدون مشورت می‌گرفت برنمی‌آمد.

هیچکس تصور نمی‌کرد افغانستان که تا گلو غرق در منافع شوروی است با یک چرخش صد و هشتاد درجه‌ای از چپ به طرف راست تغییر نماید.

معلوم نیست چرا داود خان ایران را اولین منزل تغییرش از چپ به راست انتخاب نمود ولی واضح است که در همسایگی افغانستان دو کشور ایران و پاکستان در قطب مخالف شوروی قرار داشتند، اما داود خان با پاکستان در یک جنگ رویاروی بود در حالکیه با ایران روابط دیپلوماتیک حفظ شده بود ازینرو اولاً ایران و بعد پاکستان انتخاب شد.

در ماه حمل ۱۳۵۴ برابر با اپریل ۱۹۷۵ داود خان به ایران سفر کرد و ضمن گفتگوهای سیاسی یک قرارداد اقتصادی با ایران امضاء نمود که در آن ایران قرضه‌ی دو میلیارد دالری به افغانستان می‌پرداخت. داود خان معلوم نیست در این سفر چی گفت و چی کرد چون اکثراً به تنهایی مذاکره می‌نمود و به تنهایی تصمیم می‌گرفت اما در بازگشت از ایران داودخان چهره‌ی دیگری داشت. او در هرات به شوروی هشدار داد و کمونیزم را ایدیولوژی وارداتی خواند و بعداً کمونیستان را از خود دور کرد. اکثر کمونیستان مشهور الحال از قدرت افتادند و در ارتش نیز دست به تصفیه کاری جدی زد. اما کمونیستان در خفا قدرت و افراد خود را داشتند که داود خان از آن بی‌اطلاع بود و هم کادر نظامی سیاسی متعلق به داود خان اشخاص بی‌کفایت و نالایق بودند و دشمن می‌توانست به دلخواه خودش هر کاری را انجام دهد بویژه که اکثر آنها در ارتش و تحصیل کرده‌ی شوروی بودند و سازمان کی‌جی‌بی و مشاوران نظامی شوروی در کشور بسیار بودند

و طرح‌های اقتصادی نیز هنوز در دست شوروی بودند. داود خان وقتی زیادی بکار داشت تا از دامن شوروی خود را نجات دهد. چنانچه حتی در سال ۱۹۷۸ که حکومت داود خان سقوط نمود تعداد مشاوران نظامی شوروی در داخل قوای مسلح به ۵۰۰۰ تن می‌رسید.

محمد داود خان در قدم بعدی با پاکستان به مفاهمه پرداخت و گویا مسأله‌ی پشتونستان را بکلی فراموش نموده بود. در جوزای ۱۳۵۵ رهبر پاکستان به کابل آمد و از او استقبال گرم شد و در مقابل محمد داود خان نیز بعد از سفرش به سریلانکا از کولمبو وارد اسلام آباد پایتخت پاکستان شد و مورد پذیرایی گرم طرف پاکستان قرار گرفت. روابط میان کابل و اسلام آباد بهبود یافت. در حالیکه نهضت اسلامی بعد از یک سلسله قیام‌ها چند پارچه شده بود. احمد شاه مسعود که رهبری قیام پنجشیر را به عهده داشت از گلبدین حکمتیار مسؤول نظامی نهضت ناراض بود.

طوریکه مسعود می‌گوید، حکمتیار قصد ترور او را در پاکستان داشت ولی موفق نشده و او برای همیش پاکستان را ترک نمود. اختلاف میان این دو تن که بعدها سبب جنگ‌های خونین در تاریخ معاصر افغانستان شد شاید از همین‌جا سرچمشه گرفته باشد.

بهر حال بریدن داود خان از چپ و لغزش به طرف راست نگرانی شوروی را با خود داشت. تصفیه‌ی عناصر چپ از دولت و ارتش و اعلان عدم فعالیت احزاب، شوروی را به داود خان مظنون نموده بود. شوروی‌ها درک کرده بودند که داود خان از دست آنها رفته است ولی داود خان بطور علنی آن را اذعان نمی‌کرد.

داود خان در داخل مصروف تقویت موقعیت خود بود. تصویب قانون اساسی جدید در سال ۱۳۵۵ نمونه‌ی آن می‌باشد. این قانون اساسی بر مبنای تک حزبی به تصویب رسید که حزبی را بنام «غورزنگ ملی[1]» عرضه می‌نمود که در راس آن شخص داود خان قرار داشت. حزبی را که سال‌ها پیش داود خان به ظاهرشاه پیشنهاد نموده و از طرف ظاهرشاه در آن موقع رد گردیده بود که موجب استعفای داود خان از صدارت عظمی در آن زمان شد. قانون اساسی که به داود خان قدرت بزرگی را می‌داد و ثمره‌ی آن غورزنگ ملی بود در یک لوی جرگه‌ی نمایشی داود خان را به مدت شش سال رییس جمهور افغانستان تعیین نمود.

در داخل کشور دو جناح حزب دیموکراتیک خلق افغانستان که اکنون عرصه بر آنها تنگ شده بود و در خارج رهبران شوروی تصمیم نابودی داود خان را گرفته بودند. اتحاد دو جناح خلق و پرچم با حقوق مساویانه پنجاه پنجاه در داخل حزب دیموکراتیک خلق به رهبری نور محمد تره‌کی و معاونیت ببرک کارمل که تحت نظر سازمان جاسوسی شوروی کی‌جی‌بی انجام پذیرفت جزء این نقشه بود.

اتحاد این دو گروه که در ماه اسد ۱۳۵۶ در کابل صورت پذیرفت ازدواج نامیمونی بود که بین‌شان فیصله شد که هر چه عاجل باید جهت سرنگونی حکومت داود خان اقدام صورت گیرد. در ماه فبروری ۱۹۷۸ برابر با دلو و حوت ۱۳۵۶ محمد داود خان به یوگوسلاویا، هندوستان و پاکستان سفر نمود و در اپریل ۱۹۷۸ برابر با حمل ۱۳۵۷ به کشورهای

---

[1]ـ غورځنګ واژه‌ی پشتو است به معنی جنبش و حرکت.

عربستان سعودی، کویت، مصر و لیبیا سفر داشت. داود خان به فکر خود جای اتحاد شوروی را در استراتیژی افغانستان پر نموده بود و در میدان داخلی می‌کوشید رهبران کمونیست را به نحوی دستگیر و از بین ببرد. اما کاخ کرملین و کمونیستان مخصوصاً بعد از جنگ لفظی داودخان با برژنف قبر داودخان را در کشور خودش کنده بودند.

واقعه چنین بود که در ۱۳ اپریل ۱۹۷۷ برابر ۲۳ حمل یک سال قبل از قتل داود خان رهبر شوروی از داود خان دعوت رسمی نموده بود و حین مذاکره لیونید برژنف که انحراف داود خان را از قطب شوروی می‌دانست به داود خان هشدار داده و می‌گوید کارشناسان اقتصادی ناتو در افغانستان جاسوسان مصمم مدافع امپریالیسم است و باید از افغانستان خارج شوند. اما داود خان در جواب می‌گوید:

آنچه گفته شد هیچگاه از طرف افغان‌ها پذیرفته نخواهد شد و این دخالت در امور افغانستان است. ما به شما اجازه نمی‌دهیم که برای ما تصمیم بگیرید که کی را استخدام کنیم و کی را نکنیم. اگر ضرورت باشد افغانستان فقیر باقی خواهد ماند اما آزاد در عمل و تصمیمش.

بعد از آن داود خان به قهر از جا بر می‌خیزد و بدون خداحافظی به سوی دروازه‌ی خروجی حرکت می‌کند و تنها بعد از اصرار معاون وزارت خارجه‌ی افغانستان به بسیار سردی با برژنف وداع می‌کند. در حالیکه برژنف خواهان ملاقات خصوصی می‌شود ولی داود خان می‌گوید نیازی بدان نیست. این یکی از صحنه‌های شجاعت رهبران افغانستان در مقابل بزرگترین کشورهاست ولی داود خان باید منافع مردم افغانستان را در نظر

می‌گرفت و ازین برخورد عجولانه و مغرورانه اجتناب می‌کرد، مگر داود خان اولین کسی نیست که دروازه‌ی افغانستان را بروی روس‌ها باز نمود.

یک سال بعد از این واقعه میر اکبر خیبر از رهبران جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق در ۲۷ حمل ۱۳۵۷ ترور شد اما قاتلان خیبر معلوم نشد کی‌ها بودند. در ۱۹ اپریل ۱۹۷۸ برابر با ۲۹ حمل ۱۳۵۷ کمونیستان مراسم تدفین خیبر را با یک نمایش حزبی برگزار نموده و قدرت‌شان را به حکومت محمدداود خان نشان دادند و با هشدار گفتند که برای هر قطره خون خیبر انتقام خواهند گرفت.

داود خان که از قبل تصمیم زندانی نمودن رهبران کمونیست را داشت بهانه‌ای خوبی پیدا کرد. رهبران حزب دیموکراتیک خلق چون تره‌کی و کارمل را در ۲۴ اپریل یعنی چهارم ثور دستگیر و زندانی نموده در حالیکه حفیظ‌الله امین مسؤول نظامی جناح خلق در منزلش تحت نظارت قرار گرفته بود. او شب هنگام دستور و نقشه‌ی کودتا را به اعضاء و وابستگان حزب در ارتش صادر نمود. در حالیکه محمدداود خان به زعم خود رهبران کمونیست را به چنگ آورده بود اما ساده برخورد کردن با آنها، عدم کفایت و شایستگی رهبری قوای مسلح و ابتکار حفیظ‌الله امین رهبر کودتا، سید محمد گلاب‌زوی پیام‌رسان کودتا به قوای مسلح و محمد اسلم وطنجار و سرهنگ عبدالقادر بازوان کودتا در روز ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ برابر با ۷ ثور ۱۳۵۷ حکومت آخرین عضو خانواده‌ی آل یحیی را سرنگون نموده و سنگ تهداب فاجعه‌ی بزرگ را در کشور ما گذاشتند. بخون غلطیدن محمد داود خان و ۳۲ تن اعضای خانواده‌اش آغاز به خون غلطیدن میلیون‌ها انسان این سرزمین بود.

کودتای ۷ ثور آغاز فاجعه‌ی بزرگ

بعد از آنکه لغزش محمد داود خان به طرف راست برای شوروی قطعی گردید، آنها مجالی بیشتر برایش ندادند چون یقیناً افغانستان از نظر نظامی و اقتصادی وابسته به شوروی بود و کمونیستان در ادارات دولتی و در قوای مسلح افغانستان نفوذ داشتند. از نظر ایدیولوژیک و فرهنگ، تفکر مارکسیزم لیننیزم در بین جوانان مخصوصاً طبقه روشنفکر و دانشگاهی گسترش یافته بود. شوروی‌ها قادر بودند هر موقع تصمیمی سرنوشت‌ساز در مورد افغانستان اتخاذ نمایند.

هر دو جناح حزب دیموکراتیک خلق نیز بیشتر به فکر قدرت بودند تا اینکه حامل یک فرهنگ و ایدیولوژی مشخص باشند و چشم و گوش بسته در اختیار روس‌ها قرار گرفتند و مانند مهره‌های شطرنج قربانی بازیگران کرملین گردیدند. از طرف دیگر مدیران نظامی و فرماندهان قوای مسلح افغانستان بی‌کفایت، عیاش و مفت‌خوار بودند و بیشتر برای بخور و بپاش ساخته شده بودند تا برای نظام و ارتش که مدافع منافع ملی و تمامیت ارضی باشند. غلام حیدر رسولی وزیر دفاع چنان مست و بیحال بود که بعد از دستگیری تره‌کی و کارمل بجای آمادگی کامل محفل جشن و موسیقی بپا کرد و روز کودتا بجای برخورد قاطعانه با دستپاچگی تمام، زمانیکه از

وزارت دفاع بیرون شد خودرو حاملش تصادم نمود و سرش کمی زخم برداشت، تا فرقه‌ی هشت آمد و بعد مانند دزدان با رییس ارکانش پنهان گشتند تا که فردای آن روز ذلیلانه دستگیر گردیدند. می‌گویند تانک‌ها تا نزدیکی ارگ رسیده بودند و رسولی هنوز از کودتا بیخبر بود. داود خان نیز با تمام زیرکی و صلابت با برادرش محمد نعیم در کاخ ریاست جمهوری برای آینده‌ی بهترشان می‌اندیشیدند و چنان غافل ماندند تا در همانجا محاصره و به مرگ تسلیم شدند.

کمونیستان هرچند ماه‌ها بود که آماده‌ی سرنگونی داود خان بودند ولی مرگ میر اکبر خیبر و دستگیری رهبران حزب دیموکراتیک خلق وقوع کودتا را تسریع کرد و آن زمانی بود که رهبری بدست حفیظ‌الله امین افتاد. در آن شب امین نیز در خانه‌اش واقع خوشحال مینه‌ی کابل تحت نظارت بود ولی با ابتکار نظامی توانست شب هنگام نقشه‌ی کودتا را طرح و توسط رفیقش گلاب‌زوی به افسران و حلقات نظامی کودتاچی برساند.

فردای آنروز کودتا به پیروزی رسیده بود و از رادیو کابل ساعت هفت بعد از ظهر بعد از نغمه‌ی اتن «یک نوع رقص و پایکوبی قبیلوی پشتون‌ها» صدای حفیظ‌الله امین به گوش می‌رسید و بعد صدای سرگرد «جگرن» اسلم وطنجار و سرهنگ «دگرمن» عبدالقادر که پایان قدرت خانواده‌ی نادری را اعلان می‌نمودند. محمد داود خان که تا آخرین لحظه تسلیم کودتاچیان نشد توسط یک افسر بنام امام‌الدین همراه برادرش محمد نعیم و خانم محمد داود و فرزندانش محمد عمر، ویس، خالد، زرلشت و شینکی و دیگر اعضای خانواده‌اش به قتل رسیدند و این اولین فاجعه‌ی کودتای هفت ثور بود. با قتل

محمد داود خان حکومت افغانستان عملاً به دست حزب دیموکراتیک خلق افتاد و نور محمد تره‌کی بنام نابغه‌ی شرق و رهبر کبیر انقلاب و شاگرد زیرک و خونخوارش حفیظ‌الله امین فرمانده‌ی شجاع انقلاب لقب گرفتند. هرچند مردم افغانستان یقیناً می‌دانستند در افغانستان یک رژیم کمونیستی به قدرت رسیده و جهان مخصوصاً ایالات متحده‌ی امریکا نیز این واقعیت را درک کرده بود ولی کمونیستان افغانی و چپ‌گرایان در افغانستان به سه بخش تقسیم می‌شدند. بویژه بعد از قتل و کشتار و فجایعی که خلقی‌ها در ماه‌های اخیر انجام دادند این جریان‌ها بیشتر نمودار بودند!

دسته‌ی اول کمونیستانی بودند که بیشتر از کمونیست بودن و وفادار بودن به تفکرات مارکس و لینین، اشخاص قدرت‌طلب محسوب می‌شدند. آنها کمونیست بودند ولی چنان تشنه‌ی جاه و قدرت که خلاف معتقدات کمونیزم و حتی وجدان انسانی حرکت می‌کردند. این دسته بیشتر در حزب دیموکراتیک خلق جمع شده و مخصوصاً در حلقه‌ی تره‌کی و امین می‌چرخیدند.

دسته‌ی دوم یک تعداد ستمدیدگان بودند که حقوق‌شان در اثر تبعیض‌های نژادی، لسانی و طبقاتی زیر پا شده بود. آنها از عدم موجودیت عدالت اجتماعی رنج می‌بردند و هر چند در باطن کمونیست نبودند و نه عقیده به مارکسیزم داشتند، اما می‌خواستند در زیر چتر کمونیزم به حقوق‌شان برسند.

و اما دسته‌ی سوم تحصیل‌کردگانی بودند که خود را روشنفکر تلقی می‌کردند و از روشنفکری همان تراشیدن ریش و بستن نیکتایی و پویشدن

شلوار را سهم برده بودند در حالیکه نه دانشمند بودند و نه روشنفکر، بلکه مطالعات بسیار سطحی و قشری داشتند. اینها کمونیست بودن را مترقی بودن می‌دانستند در حالیکه مسلمان بودن را عقب‌ماندگی تصور می‌کردند. با وجود آن تمام نفوس آماری این سه دسته کمونیستان افغانی از بین جمعیت ۱۸ میلیونی افغانستان زیادتر از نیم میلیون نبود، حتی اگر گرایشات کمونیستی را با آن اضافه نماییم. و اما رژیم کمونیستی افغانستان که چهارده سال با زور اجنبیان و با اعدام، شکنجه و بمباردمان حکومت کردند و فجایعی را مرتکب شدند و یا اسباب آنرا فراهم کردند که در تاریخ معاصر افغانستان نظیر ندارد، همان رژیم حزب دیموکراتیک خلق افغانستان است و دو دسته‌ی دیگر کمونیستان که از آنها نامبرده شد دچار همان سرنوشت اسف‌باری شدند که دیگر مردم افغانستان شد. در حزب دیموکراتیک خلق نیز دو جناح برجسته‌ی خلق و پرچم وجود داشت که به شکل نوبتی زدند و کشتند و ویران کردند و هر دو اسیر بادار شان شوروی بودند و اختلاف‌شان بیشتر در گرفتن مقام‌های اول و دوم حکومت بود نه بیشتر از آن. جناح‌های حزب دیموکراتیک خلق که برای نابودی محمد داود خان و ایجاد رژیم کمونیستی با هم متحد شدند پس از پیروزی و تک‌روی‌های حفیظ‌الله امین دوباره از هم جدا و تا شکست و نابودی‌شان به همین گونه بودند. خلقی‌ها از لحاظ زبانی بیشتر پشتون بودند و در ارتش و قوای مسلح نفوذ داشتند در حالیکه خارج از اردو از ساختار حکومتی دور بودند. اینها کمونیستان دو آتشه، تند، سرخ و انقلابی محسوب می‌شدند، در حالیکه پرچمی‌ها بیشتر متعلق به اقوام غیر پشتون، بروکرات و در ادارات دولتی و نزدیک به داود

خان بودند. نرم مزاج و بیشتر طرفدار سازش بودند تا تند و انقلابی. این تقسیم‌بندی بصورت نسبی ذکر می‌گردد در حالیکه استثناآت در عضویت افراد در هر دو جناح خلق و پرچم وجود داشت.

مشکل دیگر کمونیستان افغانی این بود که آنها عضو بریده از خانواده‌ی افغانستان بودند و جای پایی در جامعه‌ی افغانی نداشتند. مردم افغانستان مردم سنتی و وفادار به مذهب و فرهگ و عنعنات دیرینه‌ی‌شان هستند در حالیکه اشخاص که امروز به قدرت رسیده بودند اشخاص بریده از فرهنگ و آداب مردم افغانستان بودند و آمده بودند تا طرز حکومت و ایدیولوژی را از مارکسیزم لیننیزم رونوشت کنند و بدون هیچ‌گونه تغییری آنرا در افغانستان تعمیل نمایند. در حالیکه فراموش نموده بودند که دین و فرهنگ اسلام که در دل فولاد رخنه می‌کند در دل سخت‌تر از فولاد مردم افغانستان اثر قابل توجه‌ای نداشته است. چگونه امید می‌رود ایدیولوژی کمونیزم در آنان ریشه بداوند. مع‌الوصف افغانستان فرهنگ، جغرافیا، اقتصاد، آب و هوا و طبیعت جداگانه از روسیه دارد و نمی‌توان ایدیولوژی لینین را در اینجا پیاده کرد. هر چند می‌دانیم که تفکر مارکسیزم مال اصلی روس‌ها نیز نبوده، بلکه آنرا از متفکران اروپای غربی به ودیعه گرفته و با ایجاد تغییراتی در سرزمین اتحاد شوروی پیاده کردند.

عدم مانوسیت کمونیستان با جامعه و فرهنگ افغانی و تلاش برای مبارزه با آن باعث قیام مردم افغانستان علیه آنان شد و چون آنها مردم را با قوه‌ی قهریه سرکوب نمودند و بر داعیه‌ی‌شان اصرار نمودند مردم نیز بر انقلاب و مخالفت‌شان اصرار ورزیدند تا کار به مداخله‌ی قشون سرخ و سرانجام فرار

مفتضحانه‌ی شوروی‌ها انجامید. اگر نگاه به فرمان‌های عجولانه و غیر عاقلانه‌ی حزب دیموکراتیک خلق تا آمدن روس‌ها که مجموعاً ۸ فرمان است کنیم درمی‌یابیم که چگونه این فرامین مردم را به انقلاب سوق داد بدون آنکه چند روزی عملی گردند. و در واقع اینها می‌خواستند ره صد ساله را یک شبه طی کنند و در اعمال و عقیده‌ی‌شان کاتولیک‌تر از پاپ بودند و اگر تره‌کی توسط شاگرد وفادارش امین خفه نمی‌گردید شاید شمار فرمان‌هایش از صد بالا می‌فت و غوغای کمونیزم‌نمایی‌اش به ماه می‌رسید. فرمان شماره یک مورخ اول می ۱۹۷۸ مبنی بر تشکیل شورای انقلابی متشکل از ۳۵ عضو اصلی و علی‌البدل که تره‌کی به عنوان دبیر کل شورا و صدراعظم افغانستان اعلان شد و به تعقیب آن فردا فرمان شماره ۲ صادر گردید که در آن ببرک کامل به مقام معاون شورای انقلابی و معاون نخست‌وزیر و ۱۹ تن دیگر به عنوان وزیر در کابینه‌ی جدید معرفی شدند. حفیظ‌الله امین معاون نخست‌وزیر و وزیر خارجه شخص دوم حکومت، عبدالقادر وزیر دفاع، نور محمد نور وزیر امور داخله، اسلم وطنجار وزیر مخابرات و معادن، عبدالکریم میثاق وزیر مالیه، غلام دستگیر پنجشیری وزیر تعلیم و تربیه و صالح محمد زیری وزیر زراعت و اصلاحات اراضی تعیین و هم اسدالله سروری ریاست اداره‌ی خون آشام اطلاعات و امنیت موصوف به (اگسا) که مخفف پشتوی «د افغانستان د گتو ساتکونکی اداره» یا اداره‌ی حافظ منافع افغانستان است را بدست گرفت. این دو فرمان پشت سر هم نشان می‌دادند که موقف‌های حکومتی میان دو جناح خلق و پرچم تقسیم شده و هنوز هم تقسیم پنجاه پنجاه کم و بیش بجای خود باقیست، تا

آنکه دیری نپایید که اتحاد هر دو جناح از هم پاشید و جناح پرچم در اقلیت قرار گرفته و رهبران جناح پرچم از مقام‌های حساس برکنار و اکثراً به عنوان سفیر به خارج فرستاده شدند. ببرک کارمل به عنوان سفیر به چکوسلواکیا فرستاده شد.

فرمان شماره سوم مورخ ۱۴ می ۱۹۷۸ درباره‌ی لغو قانون اساسی سال ۱۳۵۵ و ایجاد محاکم ملکی و نظامی و بهبود وضع کارمندان دولت و معلمان بود.

به اساس فرمان شماره چهار مورخ ۱۲ جون رنگ پرچم سه رنگه افغانستان به رنگ سرخ کمونیستی و نشان ملی که محراب و منبر بود به نشان خلقی تغییر نمود و در ضمن تساوی حقوق اقوام و ملیت‌ها در این فرمان اعلان شد.

فرمان شماره پنج مورخ ۱۲ جون ۱۹۷۸ تابعیت افغانی ۲۳ نفر اعضای خانواده‌ی سلطنتی را سلب کرد و فرمان شماره شش مورخ ۱۲ جولای ۱۹۷۸ درباره‌ی معاف دهقانان از قروض سی‌ملیارد افغانی (معادل یک ملیارد دالر) و در اختیار گذاشتن زمین‌های گرو شده به مالکین اصلی‌شان بود.

فرمان شماره هفت مورخ ۱۷ اکتوبر ۱۹۷۸ تساوی حقوق مرد و زن مطابق منشور حقوق بشر، جلوگیری از ازدواج‌های اجباری و جهزیه‌های کمرشکن و منع ازدواج دختران نابالغ را اعلام می‌کرد. فرمان شماره هشت و مشکل‌آفرین‌ترین مورخ ۲ دسامبر ۱۹۷۸ در مورد اصلاحات اراضی بود که توزیع رایگان زمین به ۲۷۰ هزار خانواده‌ی دهقان و محدود کردن حد نصاب مالکیت زمین به سی‌هکتار را وعده می‌داد و تره‌کی بیشتر از آن

درنگ نکرد تا فرمان‌های بعدی را صادر نماید چون اختلاف در درون دستگاه خلقی و بین تره‌کی و امین به وجود آمد و هم قیام‌های مردمی و اعدام‌های دسته جمعی به وقوع پیوست تا آنکه امین به قدرت رسید. صدوراین فرامین و کوشش برای تعمیل آن نشان می‌دهد که چگونه انارشیزم و بی‌نظمی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در کشور به وجود آمد. ایجاد محاکم ملکی و نظامی دست سوءاستفاده‌گران قدرت و عقده‌مندان را برای شکنجه و اعدام باز نمود در حالیکه بسیاری از این زندانی نمودن‌ها و اعدام‌ها بدون محاکمه و در تاریکی صورت می‌گرفت و تغییر پرچم به رنگ سرخ، کمونیست بودن رژیم را ثابت می‌ساخت و در بین مردم چنان شایع شد که کافران قدرت را گرفته است و بیرق سرخ بیرق کفر است در حالیکه نشان ملی که به شکل محراب و منبر و نماد فرهنگی و دین مردم بود به نشان خلق تبدیل شده بود که برای مردم افغانستان نامطلوب بود. کشتن و تصاحب ملکیت‌ها و سلب تابعیت اعضای خانواده‌ی سلطنتی نیز یک عده طرفداران آنها را به شدت خشمگین می‌ساخت. از فرمان شماره هفت چنان سوءاستفاده صورت می‌گرفت که ماموران حکومت به خانه‌های مردم در محفل عروسی به اکراه وارد می‌شدند و دیگ‌های پخت و پز را واژگون می‌کردند و کسی را اجازه نمی‌دادند برای دختران‌شان مهریه و جهزیه تعیین نمایند. در بسیاری نقاط زنان و دختران جوان را بزور به طرف مدرسه می‌بردند تا سواد را فرا گیرند و پیرمردان و پیره‌زنان را بسوی سوادآموزی می‌کشانیدند و در آن آموزشگاه‌های مختلط، آموزگار یک جوان خلقی بی‌دین بود که به خدا و قرآن و معتقدات مردم صریحاً حمله می‌کرد و هیچ

کس حاضر نبود در آن مدرسه‌ها و آموزشگاه‌ها شرکت کند. مردم افغانستان به سواد و دانش علاقه‌مند بودند به شرطیکه در آن نزاکت‌های اجتماعی مدنظر گرفته می‌شد و از آن سوءاستفاده صورت نمی‌گرفت و به معتقدات و مقدسات مردم حمله و توهین صورت نمی‌گرفت و بزرگان کمونیست را به سطح پیامبران بالا نمی‌بردند!

در یکی از روستاهای کشور روحانی ده به من می‌گفت که یک معلم خلقی نزد من آمد و گفت آیا تو سواد داری؟ گفتم: بلی؛ سواد دارم و از نعمت علم و دانش تا حد متعارف برخوردارم. معلم خلقی گفت آنچه تو می‌دانی سواد و علم و دانش نیست. بعد کاغذی را به من نشان داد و گفت: علم اینست!

در آن کاغذ تصویر یک بوزینه بود که در کنار همجنسش بالای چوب نشسته و تصویر انسان‌های عصر غارنشینی و عصر زراعت و عصر ماشین و تراکتور را به من نشان داده و همچنان کمون اولیه و فیودالیزم و کمونیزم و نسبت انسان به بوزینه را به من تشریح کرد که من از آن هیچ سر در نیاوردم.

این نمونه‌ای از کوشش رژیم کمونیستی برای با سواد ساختن مردم افغانستان بود.

در قسمت غصب زمین از مالکین اصلی و دادن آن به دهقانان بی‌زمین، مالک و دهقان هر دو ناراض بودند. دهقانان نمی‌خواستند بوسیله‌ی یک قانون کمونیستی زمین‌دار شوند. تازه معلوم نبود مالکیت‌شان چند ماه دوام خواهد کرد؟ در بسا موارد در یک دست دهقان قباله‌ی زمین و در دست دیگرش تنفگ می‌دادند تا از آرمان سوسیالیزم دفاع نماید و دهقان مسلمان

حاضر نبود جانش را در راه بدست آوردن زمین فدا کند.

اصلاحات اراضی و غصب مالکیت مردم چنان آشوبی بپا کرد که برعلاوه‌ی زمین‌داران و به گفته‌ی کمونیستان فیودالها تمام مردم را بر علیه حکومت بسیج نمود. حکومت هر کسی را با هر تفکری که مخالف رژیم خلقی بود نابود می‌کرد ولی ثقل فشار بالای توده‌ی مردم و مسلمانان بود. فرمان جهاد نور محمد تره‌کی علیه اخوانی‌ها یعنی مسلمانان از عجایب تاریخ است! این عوامل همه دست به دست هم داده مردم را به شورش و قیام واداشتند و از شهرها متواری نمودند. با آنکه قیام‌های شهری هر از چند گاهی به وقوع می‌پیوست و به شدت با قتل عام هزاران نفر سرکوب می‌گردیدند در روستاها مردم بر حکوت غلبه داشتند و قریه‌ها از ماموران و نهادهای دولتی در ماه‌های اخیر تصفیه شده بودند.

کشتار دستگاه خلقی تنها محدود به مسلمانان نبود، بلکه تمام افراد خارج از محدوده‌ی حزب دیموکراتیک خلق و بعدتر حتی پرچمی‌ها را شامل می‌شد. در پهلوی طرفداران نهضت اسلامی، شعله‌ای‌ها، ستمی‌ها، افغان‌ملتی‌ها، طرفداران شاه سابق، روحانیون، طریقتی‌ها و... نیز زندانی، شکنجه و نابود شدند. در ماه اگست ۱۹۷۸ ژنرال عبدالقادر وزیر دفاع و از رهبران کودتای هفت ثور، شاهپور احمد زی رییس ستاد مشترک، سلطان علی کشتمند وزیر برنامه‌ریزی، ژنرال محمد رفیع وزیر فواید عامه و عده‌ی دیگر به اتهام خیانت با توطئه‌ای از قبل برنامه‌ریزی‌شده‌ی حفیظ‌الله امین دستگیر و زندانی شدند. دستگیرشدگان بیشتر با پرچمی‌ها در ارتباط بودند. قبلاً هم در اواخر جون همان سال رهبران پرچم چون ببرک کارمل از

وظایف‌شان خلع شده بودند. ببرک کارمل به عنوان سفیر به پراگ تبعید شد و بعد با حلقه‌ی دوستان پرچمی‌اش خودشان را به مسکو رسانیدند.

قطعی است که در رژیم خلقی تمام فرمان‌ها از آدرس حفیظ‌الله امین صورت می‌گرفت و تره‌کی تنها به القاب نابغه‌ی شرق، استاد بزرگ، و رهبر کبیر بسنده کرده بود و بسیار خوشحال بود وقتی که چهره‌ی مضحک خود را در صدر اخبار تلویزیون و جراید با القاب بزرگ مشاهده می‌کرد. تره‌کی به حفیظ‌الله امین باور و اعتماد داشت و امین نیز زیرک و چالاک بود و رقبایش را در عمل انجام شده مواجه می‌ساخت. با وجود همه تره‌کی تا چند روز قبل از خفه شدن توسط شاگرد وفادارش امین از کارهای او راضی بود. آنها برای قتل عام مردم و ویرانی کشور دست به دست هم داده بودند. تره‌کی به کمک بعضی ملانماهای دربار که در هر حکومتی فاسقی وجود دارد علیه مردم اعلان جهاد داده بود.

و هموست که فرمان می‌داد: کسی که در تاریکی علیه ما توطئه می‌کند در تاریکی محوش کنید. و حفیظ‌الله امین فرمانده‌ی شجاع انقلاب می‌گفت: برای ما سه میلیون سوسیالیست در افغانستان کافیست. بدینترتیب از نظر امین پانزده میلیون افغانی غیر سوسیالیست می‌بایست اعدام می‌شدند تا سه میلیون سوسیالیست در مدینه‌ی فاضله‌ی کمونیزم که خلقی‌ها تصور نموده بودند باقی می‌ماندند.

خشونت، اختناق، وحشت، ترور و اعدام‌های بدون محاکمه کشور را بسوی یک آینده‌ی تاریک رهنمون می‌شد. سیاه چال‌های مرگ موسوم به پولی گون وحشتناک بود. جاییکه قبلاً زمین توسط تراکتورها حفر می‌شد و

بعد زندانیان که اکثراً جرم و گناه‌شان معلوم نبود در آن حفریات قرار داده شده و زیر خاک می‌شدند و تنها صدای که از لابلای سنگ و خاک بلند می‌شد صدای الله اکبر آن شهیدان گمنام بود. بیاد می‌آورم که در حدود ۱۳ نفر از فقیرترین انسان‌های مسلمان و کارگر که از سنگلاخ به طرف کابل برای پیدا نمودن روزی حلال روان بودند از یک کامیون در قسمت میدان شهر بوسیله سازمان اگسا پایین آورده شدند و تا هنوز که ده‌ها سال از آن می‌گذرد خبری از ایشان نیست و بطور قطع بوسیله‌ی دستگاه خلقی به شهادت رسیده‌اند. در میان آنها پسر عموی پدرم که راننده بود و ده‌ها تن از فقیرترین انسان‌های که دست و پای‌شان از شدت کار و تلاش ترکیده بودند، قرار داشتند. و عجیب است که حزب دیموکراتیک خلق شعار حمایت از حقوق کارگران و دهقانان را سرمی‌داد، و در واقع آنها از قدرت سوءاستفاده کرده و هوس‌ها و امیال پست‌شان را تحت لفافه‌ی شعارهای پرزرق و برق پیاده می‌کردند و بیشترشان مصروف دزدی، یغما و تصاحب اموال و منازل مردم بودند.

اسدالله سروری رییس اداره‌ی اطلاعات و امنیت آن وقت موسوم به اگسا و سید داود ترون رییس ژاندارم و پولیس و بعدتر رییس دفتر تره‌کی و از سرسپردگان امینی چنان آدم‌کشی را براه انداخته بودند که تصور آن تکان دهنده است. و عبدالله امین برادر حفیظالله امین که در شهر کندز کارخانه‌ی قند را مقر خود اختیار کرده بود عین نقش برادران خلقی‌اش را در کشتار و غارت در دیگر نقاط ایفا می‌کرد. او بوسیله غارت اموال مردم و رشوه‌ستانی سرمایه زیادی در اختیار امین قرار می‌داد تا او با نقش پررنگ‌تر

در کشتار مردم و رقبای سیاسی‌اش تلاش نماید.

درین دوره‌ی سیاه دانشمندان، علما، متنفذین و رجال سیاسی زیادی به هادت رسیدند. از آن جمله می‌توان از آیت‌الله سید سرور واعظ، آیت‌الله شیخ محمد امین افشار، آقای ناصر، آقای مصباح، آقای عالم، محمد اسماعیل مبلغ، موسی شفیق و نور احمد اعتمادی [۱] نخست وزیران اسبق و حدود صد تن از اعضای خانواده حضرت مجددی نام برد که دستگیر و بطور نامعلوم به شهادت رسیدند.

شهادت بزرگان و علمای افغانستان افزون‌تر از آن است که نام گرفته شدند. اما دستگاه خلقی در به عهده گرفتن مسؤولیت این کشتارها یا سکوت می‌کرد و یا از آنها به عنوان خاین و مرتجع نام می‌برد و همه رهبران مجاهدین را ملاک و خوانین و زمین‌دار و فیودال و مخالف اصلاحات و طرفدار نظام سلطنتی قلمداد می‌کردند. در حالیکه می‌دانیم اشخاص مانند گلبدین حکمتیار، برهانالدین ربانی، احمد شاه مسعود، صبغت‌الله مجددی، آیت‌الله محمد آصف محسنی، عبدالعلی مزاری، محمد اکبری، آیت‌الله بهشتی، یونس خالص، مولوی محمد نبی محمد، عبدالرسول سیاف و پیر سید احمد گیلانی که به عنوان رهبران انقلاب اسلامی افغانستان محسوب می‌گردند یا استاد و محصل دانشگاه و یا هم نویسنده، عارف، روحانی و مولوی ساده بودند و فقط شخص اخیر یک اندازه ارتباط محترمانه با سلطنت داشت. بدین ملحوظ انقلاب اسلامی افغانستان یک

---

[۱]ـ سفرانچوک دیپلومات شوروی و هیئت همراهش می‌خواستند رژیم ملایم‌تر از رژیم خلقی‌ها را به رهبری نوراحمد اعتمادی که به شوروی نزدیک بود به قدرت برسانند، اما حفیظ‌الله امین با قتل سری نوراحمد اعتمادی این را برنامه را خنثی نمود.

عصیان مردمی و ملی علیه تفکر و اعمال رژیم کمونیستی محسوب می‌گردد و بیشترین عامل آن را قتل و کشتار مردم بواسطهٔ دستگاه خلقی و بعد تجاوز ارتش سرخ به افغانستان تشکیل می‌دهد. گذشته از آن اگر همه قتل‌عام‌ها و اعدام‌ها را یک طرف بگذاریم چگونه یک افغانستانی مسلمان تحمل خواهد کرد زمانیکه ببیند به تمام معتقدات و مقدسات او توسط رژیم کمونیستی توهین می‌شود. یک دختر جوان کمونیست به صراحت می‌گفت: «من در مقابل تصویر لینن ادای احترام می‌کنم در حالیکه قرآن در زیر پاهایم قرار دارد.» و در رژیم که بسم الله گفتن در آن جرم باشد و پاداش آن اعدام آیا باز هم ملت انقلاب نکند؟ این عوامل همه باعث خیزش و قیام‌های ملی گردید که مردم با دستان خالی و با تیشه و تبر بپا خاستند و با توپ و مسلسل و بمب بخون کشانیده شدند و سرکوب‌های خشن نتیجه‌ی عکس داد و قیام‌های روز به روز گسترش می‌یافتند.

بتاریخ ۲۳ـ۲۷ حوت ۱۳۵۷ مردم هرات قیام نمودند و ساحه‌ی آن به ولایات فراه، نیمروز، غور، بادغیس و فاریاب رسید. مردم قهرمان هرات به شهر تسلط یافته و فرقه‌ی ۱۷ را تسخیر کردند و انواع سلاح‌های سبک و سنگین را به غنیمت گرفتند. رهبری قیام بدست اسماعیل خان بود و همه اقشار مردم در آن سهم داشتند. شدت و وسعت این قیام چنان سران رژیم کمونیستی را به واهمه انداخت که تره‌کی فوراً خواستار پیاده شدن ارتش سرخ به افغانستان شد و این اولین درخواست تجاوز یک ارتش بیگانه به کشور ما بعد از تجاوز انگلیس‌هاست.

بلاخره قوای مسلح افغانستان به کمک شوروی توانستند این قیام را بعد از

چند روز سرکوب نمایند. در حالیکه مردم ضربه‌ای شدیدی را بر پیکر رژیم وارد نموده بودند. صدها میل اسلحه را به غنیمت گرفته و تلفاتی بر دشمن کمونیست وارد کردند. اما جویبار خون در شهر هرات براه افتاد و در حدود سی هزار نفر مردم مسلمان به شهادت رسیدند. در ۲ سرطان ۱۳۵۸ مردم کابل از ساحه‌ی چنداول قیام کردند و الله‌اکبر گویان به عساکر دستگاه خلقی که آنها را محاصره نموده بودند حمله‌ور شدند تا اینکه به شدت سرکوب شدند و نتیجه‌ی آن به شهادت رسیدن دو و نیم هزار نفر بود. در ۱۴ اسد ۱۳۵۸ افسران مسلمان در بالاحصار کابل دست به قیام زدند و به بیرحمی تمام سرکوب و نابود شدند. قیام‌ها تنها محدود به کابل و هرات نبود در اکثر مناطق افغانستان مردم قیام کردند و به قتل رسیدند که می‌توان از سرکوبی قیام در چارکنت و دره‌صوف و قیام مردم کنر و قتل عام بیرحمانه ۱۱۷۰ نفر در دهکده‌ی کراله کنر بطور نمونه نام برد. درین زمان بیشتر مناطق روستایی توسط مردم مسلمان آزاد شده بودند در حالیکه احزاب جهادی در پاکستان و ایران شکل گرفته و هنوز بسیار ضعیف و مصروف تقویت سازماندهی سیاسی، نظامی و مالی‌شان بودند. کنرها، نورستان، دره‌صوف، و چارکنت و هم مناطق مرکزی هزاره‌جات تحت فرماندهی آقای بهشتی، استاد اکبری، سید محمد حسن جگرن و رییس غریب داد آزاد شده و دامنه‌ی شورش و قیام در سال ۱۹۷۹ به ولایات پکتیا، غزنی، ارزگان، ننگرهار، بادغیس، کاپیسا، بلخ، بدخشان و هرات رسیده بود. احزاب جهادی شکل گرفته که توسط امریکا، پاکستان، ایران و کشورهای عربی کمک می‌شدند و مخصوصاً امریکا که موقعیت حساس را درک کرده به سراغ احزاب آمد متشکل از دو جناح نهضت

اسلامی یعنی حزب اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی، جبهه نجات ملی به رهبری حضرت صبغت‌الله مجددی، حرکت اسلامی افغانستان به رهبری آیت‌الله محمد آصف محسنی، حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی و سازمان نصر به رهبری استاد عبدالعلی مزاری بودند و بعدتر اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان به رهبری استاد عبدالرسول سیاف، محاذ ملی به رهبری پیر سید احمد گیلانی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به رهبری محمد اکبری و حزب اسلامی به رهبری محمد یونس خالص از جمله احزاب سیاسی نظامی دیگر بودند که به کاروان احزاب و سازمان‌های جهادی پیوستند.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به رهبری حضرت امام خمینی که در ۲۲ دلو ۱۳۵۷ به وقوع پیوست نیز نقش بزرگ در ایجاد انقلاب اسلامی افغانستان داشت و در حالیکه برای مردم مسلمان افغانستان روشنی بخش و امیدوارکننده بود برای رژیم کمونیستی نگران‌کننده و نامطلوب پنداشته می‌شد.

بعدتر جمهوری اسلامی ایران مرکز سازماندهی احزاب جهادی شیعه و بود و باش بیش از دو میلیون مهاجر افغانی محسوب می‌گردید. اما جمهوری اسلامی همانقدر که برای رژیم خلقی خطرناک بود علمدار مبارزه علیه امریکا نیز محسوب می‌گردید. امریکا در خاورمیانه بزرگترین طرفدارش ایران را از دست داده و قبلاً در ویتنام شکست مفتضحانه را پذیرفته و اینک افغانستان نیز به دامن قطب شرق افتاده بود. از اینرو موقعیت سیاسی به نفع اتحاد شوروی بود و امریکا این بهبود موقعیت اتحاد شوروی را تحمل

نمی‌توانست و لحظه‌شماری می‌کرد تا پای دشمن کمونیست را در تله‌ی افغانستان بیاندازد. و اما امریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران جز پاکستان در منطقه کسی را نداشت. از همین سبب مجبور بود تمام برنامه‌های سیاسی نظامی‌اش را با مهره‌ی پاکستان به پیش ببرد. پاکستان با آنکه امریکا را بجای امپراطوری انگلیس بادار بدیل خویش می‌پذیرفت و در مقابل حکومت داود خان و بعد رژیم کمونیستی مخالفان را در کشورش جا داده بود و بسیاری احزاب جهادی در پاکستان به وجود آمدند و در همانجا تقویت، تجهیز و در جبهات افغانستان گسیل می‌گشتند اما در صورت که رژیم کمونیستی در معامله با پاکستان حاضر می‌شد پاکستان نیز کدام ارجحیت به احزاب جهادی نمی‌داد. سفر ضیاءالحق به کابل و ملاقات با تره‌کی و امین دال بر مدعای ماست. پاکستان رژیم کمونیستی افغانستان را به رسمیت شناخته بود و با سران رژیم در کابل و پغمان به گفتگو پرداخت تا موافقه‌ی سران رژیم را در به رسمیت شناخت خط دیورند حاصل نماید. اما تره‌کی و امین تمایلی در موافقه‌ی خط دیورند از خود نشان ندادند. پاکستان بار دیگر روابط را با افغانستان قطع و شروع به توطئه کرد. قتل سفیر امریکا در کابل نیز امریکا را در فعالیت‌هایش سرعت داد. در ۲۴ دلو ۱۳۵۷ مصادف با ۱۴ فروری ۱۹۷۹ آدولف دابز سفیر امریکا در کابل اختتاف و بعد در جریان درگیری گروگان‌گیران و پولیس به قتل رسید. معلوم نیست عامل قتل دابز کی‌ها بودند؟ خود امریکا، پاکستان، حفیظ‌الله امین یا مخالفان امین ولی معلوم است بیشترین سود را امریکا و پاکستان از آن بردند تا دیگران. دو هفته بعد زبگینو برژنسکی مشاور رییس جمهور امریکا در امور

امنیت ملی در مارچ ۱۹۷۹ تصویب کرد که امریکایی‌ها باید بیشتر به افغانان که مصمم‌اند استقلال کشور خود را حفظ کنند همدردی نشان دهد. از این بعد کمک‌های نقدی، نظامی و سیاسی امریکا به احزاب جهادی از طریق پاکستان شروع گردیده و آموزش نظامی افراد علیه رژیم کمونیستی تسریع داده شد.

در کابل شگاف در دستگاه خلقی عمیق‌تر شده بود. اختلاف میان تره‌کی و امین به حدی رسیده بود که برای از بین بردن همدیگر دنبال فرصت می‌گشتند ولی قدرت بیشتر در دست حفیظ‌الله امین بود و سید داود ترون سر سپرده‌ی امین که رییس دفتر تره‌کی بود تمام حرکات تره‌کی را به امین گزارش می‌داد. تا هنوز شوروی و هیئت آن به رهبری ایوان پاولوفسکی معاون زیر دفاع شوروی نتوانسته بودند میان امین و تره‌کی آشتی و اعتماد به وجود بیاورند. اما روس‌ها به امین مظنون شده بودند. تبلیغ پرچمی‌ها بر اینکه امین سرسپرده‌ی سازمان سیا و تحصیل کرده و جاسوس امریکاست نیز تا اندازه‌ی در دشمنی شوروی با امین مؤثر واقع شد، اما شوروی‌ها نگرانی‌شان را به رخ امین نمی‌کشیدند و امین نیز سرسپرده‌تر از تره‌کی به روس‌ها بود و چندین مرتبه خواهان مداخله نظامی ارتش سرخ به افغانستان برای تقویت موقعیت رژیمش شده بود.

در سپتامبر ۱۹۷۹ تره‌کی در کنفرانس یا همایش سران کشورهای غیر متعهد در هاوانا پایتخت کوبا شرکت کرد و در حاشیه‌ی کنفرانس با ضیاءالحق و ابراهیم یزدی رؤسای جمهور پاکستان و ایران ملاقات نمود. در بازگشت تره‌کی توقفی در مسکو داشت و با برژنف و ببرک کارمل

ملاقات نمود. مسکو به تره‌کی خاطرنشان نمود که حفیظ‌الله امین نامطلوب است و باید برداشته شود. سران کرملین در مورد امین اسناد ارائه کردند و تره‌کی در آن جلسه‌ی محرمانه امین را دانه‌ی سرطانی انقلاب توصیف کرد و می‌خواست در بازگشت کار را با امین یکطرفه کند. و اما ترون که همراه با تره‌کی بود تمام گزارشات را قبل از رسیدن تره‌کی به کابل به حفیظ‌الله امین مخابره می‌کرد و امین نیز بساط نابوی تره‌کی را در کابل مهیا کرده بود.

تره‌کی به کابل رسید ولی یک روز بعد از رسیدن و قبل از آنکه دست به کار شود حفیظ‌الله امین حامیان تره‌کی و عاملان نقشه‌ی نابودی‌اش را از مقام‌های‌شان برکنار نمود. اسلم وطنجار وزیر دفاع، شیرجان مزدوریار وزیر داخله، اسدالله سروری رییس اگسا و سید محمد گلاب زوی وزیر مخابرات از مقام‌های‌شان برطرف گردیدند. این اشخاص که بنام گروه چهار نفری یا Gang of Four مسمی شده‌اند سه نفرشان به خانه‌ی سفیر شوروی پناهنده شدند، اما شیرجان مزدوریار زندانی شد. حفیظ‌الله امین در حالیکه از برنامه‌ی که علیه او ریخته شده بود نجات پیدا کرد اما با برنامه‌ای تعیین شده‌ی دیگر مواجه شد. پوزانوف سفیر شوروی در کابل به همدستی تره‌کی حفیظ‌الله امین را به کاخ ریاست جمهوری دعوت و می‌خواستند دانه‌ی سرطانی را از بطن رژیم خلقی ریشه‌کن کنند، ولی باز هم نتیجه برعکس بود. حفیظ‌الله امین در قدم اول آمدن به کاخ را نپذیرفت ولی به اصرار پوزانوف که هنوز به او اعتماد داشت و هنوز نمی‌دانست دشمنانش در خانه‌ی او پنهان گشته به بسیار احتیاط و با آمادگی کامل به کاخ ریاست

جمهوری آمد تا با تره‌کی و پوزانوف مذاکره نماید. آنها برای امین تله گذاشته بودند ولی در آنروز یعنی ۲۳ سنبله ۱۳۵۸ سید داود ترون از یاران امین کشته شد و حفیظ‌الله امین نجات یافت.

حفیظ‌الله امین بعد از فرار از کاخ کلیه ارتباطات استادش تره‌کی را با بیرون قطع نمود و در ۲۴ سنبله تره‌کی را از قدرت برکنار و در کاخ ریاست جمهوری محبوس نمود. حفیظ‌الله امین رهبری حزب دیموکراتیک خلق، ریاست شورای انقلابی و نخست‌وزیری رژیم را بدست گرفت. تره‌کی به مدت ۲۲ روز در کاخ ریاست جمهوری محبوس بود و هنوز به شاگرد زیرک و دوست‌داشتنی‌اش باور داشت که او را عفو خواهد کرد. در بیرون کاخ گفته می‌شد که تره‌کی صاحب بیمار است، ولی سرانجام در ۱۶ میزان ۱۳۵۸ برابر با ۷ اکتوبر ۱۹۷۹ تره‌کی به دستور حفیظ‌الله امین با بالشت خواب خفه گردید و جسدش را در قول آب چکان کابل دفن کردند، ولی شب هنگام مردم قبرش را نبش و استخوان‌هایش را آتش زدند و این است سرانجام زمامدار ظالم و وطن‌فروش! اما امین که حکومت صد روزه‌اش را آغاز کرده بود همه‌ی مظالم و جنایات را به دوش استادش تره‌کی انداخت و خود را مبرا اعلام کرد و سه کلمه‌ی مصونیت، قانونیت و عدالت را شعارش قرار داد. در حالکیه مردم می‌دانستند تره‌کی و امین با مساعی مشترک در قلع و قمع مردم عمل می‌کردند و اختیار بیشتر به دست امین بود تا بدست تره‌کی. آمار اعدام‌شدگان خیلی بیشتر از آن بود که امین اعلان کرد ولی نام ۱۲ هزار نفر اعدام‌شدگان در رژیم خلقی که به گردن تره‌کی انداخته شد در دیوارهای وزارت داخله نصب گردیدند و این عمل وضع

عجیبی را در جامعه‌ی افغانستان به وجود آورد و مردم با سراسیمگی به وزارت داخله می‌رفتند تا نام جگرگوشه‌گان‌شان را در لست اعدام پیدا کنند. نُه روز بعد چون امین درک کرد ارائه این لست نتیجه‌ی عکس داده است و مردم او را مقصر اصلی می‌دانند لست‌ها را پایین آورده و مردم را منع کرد. شواهد اعدام ۳۸ هزار نفر از اقشار مختلف جامعه را در رژیم خلقی نشان می‌دهد. در حالیکه در حکومت صد روزه امین کشتار و شکنجه به همان منوال سابق ادامه داشت. مخفف (اگسا) به (کام) یعنی کمیته‌ی امنیت ملی تبدیل شده بود که ریاست آن را شخص بنام محمد عزیز اکبری به عهده داشت. حفیظ‌الله امین نتوانست مردم را که از شهرها فرار و به روستاها در حال مبارزه علیه رژیم کمونیستی بودند به شهر برگرداند. انقلاب واقعی شروع شده بود و حرف‌ها علیه امین نیز بسیار بودند. پرچمی‌ها او را جاسوس امریکا و سرسپرده‌ی سیا می‌دانستند. امین تحصیل کرده دانشگاه کولمبیای امریکا بود. شایعه بود که او با گلبدین حکمتیار هم‌پیمان شده است. چون هر دو از یک قبیله‌ی پشتون بنام خروت بودند. بعدها کودتای مشترک حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و جناح خلق به رهبری شاه نواز طنی علیه حکومت داکتر نجیب‌الله این اتهام را تقویت می‌نمود. روس‌ها و خلقی‌ها او را دانه‌ی سرطانی و قاتل رهبر کبیر انقلاب قلمداد می‌کردند و امریکا او را قاتل دابز سفیرشان می‌دانستند و عوام مردم افغانستان او را جلاد بی‌رحم نام داده بودند. امین چنان مغرور شده بود که دست به گریبان بادارش شوروی دراز نمود و چون دانست در توطئه علیه او پوزانوف سفیر شوروی دخیل بوده است او را شخص نامطلوب اعلان کرد

و از شوروی خواستار تعویض وی شد. سران کرملین که قمار را در بازی با امین تا اکنون باخته بودند با روپوش خویشتن‌داری وارد شدند. شوروی سفیرش را تعویض و رژیم حفیظ‌الله امین را به رسمیت شناخت و به او اطمینان مساعدت بیشتر را داد تا صد روز بعد به خواهش امین سیلی از سربازان ارتش سرخ از هوا و زمین به افغانستان سرازیر شدند و در قدم اول امین را به دهن اژدها فرستادند. بدین ترتیب حکومت صدروزه‌ی امین با مرگش توسط سربازان ارتش سرخ به پایان رسید اما حکومت افغانستان تحت رهبری ببرک کارمل تحت اشغال ارتش سرخ شوروی قرار داشت و این سناریو همچنان ادامه یافت.

تجاوز ارتش سرخ به افغانستان

موقعیت استراتیژیک و جغرافیای سیاسی ممتاز افغانستان همواره برای این کشور پر دردسر و برای جهانگشایان و اشغالگران پراهمیت و باارزش بوده است. معهذا برای هر دو طرف فلاکت و بدبختی آفریده است. نه مردم افغانستان از این موقعیت استراتیژیک خدادادی به نحو احسن که برای سعادت و رفاه مردم افغانستان مفید باشد استفاده توانسته و نه اشغالگران درین سرزمین به آرزوهای خام خویش رسیده‌اند.

ما وقتیکه از افغانستان به عنوان قلب آسیا و نبض سیاسی جهان یاد می‌کنیم، یک سخن احساساتی محض نیست بلکه واقعیت اینست که افغانستان در قدیم نقطه‌ی اتصال تمدن‌ها و قدرت‌های بزرگ چین، روسیه، ایران، هند، یونان و روم شرقی بوده و به نحوی تسلط بر آن تسلط بر اوضاع آسیای میانه، جنوب آسیا، خاورمیانه و شرق اروپا محسوب می‌شده است. زمانی راه طلایی ابریشم که چین را به اروپا وصل می‌کرد از افغانستان می‌گذشت و بعد از اسلام همواره تسلط بر خراسان (افغانستان کنونی) تسلط بر ایران، هند، چین و آسیای میانه تلقی می‌گردید و در رویارویی تزار و انگلیس افغانستان خط اول مقابله دو امپراطوری توسعه‌طلب بود. سپس افغانستان محل خیز تسلط بر آبهای گرم هند و نفت خلیج فارس پنداشته

می‌شد و امروز اگر آسیای میانه را یک بوتل پر از ذخیره منابع و انرژی فرض کنیم که قدرتهای انرژی خوار جهان برای به تسلط درآوردن آن از هیچگونه اقدامی دریغ نمی‌کنند، افغانستان به مثابه‌ی دهنه‌ی این بوتل است. از نظر سیاسی نیز افغانستان امروز نقطه‌ی تقاطع قدرت‌های رقیب هستوی و بزرگ چون روسیه، ایران، هند، چین، امریکا و اتحادیه‌ی اروپاست.

این موقعیت استراتیژیک سبب شده است در افغانستان همیشه جنگ و بحران حکمفرما باشد تا صلح و امنیت و همواره حکومت‌های مستکبر و دست نشانده و استعماری در آن حکومت کرده است تا اراده‌ی مردم و حکومات ملی و مستقل و بدینسان همیشه در فقر، تنگدستی، جهالت و وحشت نگهداشته شده است که نتیجه‌ی مستقیم جنگ، استعمار و رژیم‌های خودکامه و ظالم بوده است. با این حال همواره اشغالگران و استعمارگران در طول تاریخ نتوانسته‌اند از آن استفاده چندانی نمایند و هر آتشی را که در افغانستان شعله‌ور نموده‌اند در قدم اول دامن خودشان را سوزانده است و تجاوزگران گور خویش را به دست خویش در افغانستان حفر کرده‌اند.

زمانی اسکندر مقدونی جهانگشای نامی در هندوکش به بن بست رسید و مجسمه‌ی درون خالی قدرتش در افغانستان شکست. و زمانی هم چنگیز خان با تلفات سنگین و شکست‌های پیاپی مواجه و سپس سلسله‌اش در فرهنگ غنی آن ذوب گردید. انگلیس‌ها سه بار به افغانستان حمله کردند و هر بار با شکست و روسیاهی فرار کردند. تپه‌ها و دامنه کوه‌های افغانستان مدفن هزاران سرباز انگلیس است. آنها تا هنوز جنگ میوند، بالاحصار کابل و کوه آسمایی و قتل مکناتن، برنس و کیوناری را فراموش نکرده‌اند و

خاطرات آخرین سرباز انگلیس داکتر برایدن که باتن مجروح افغانستان را ترک کرد در ذهن‌ها باقیست.

در واپسین سال‌های قرن بیستم افغانستان گورستان روس‌ها و سربازان ارتش سرخ گردید و نتیجه‌ی تجاوز بیرحمانه و بیشرمانه‌ی ارتش سرخ برای شوروی سیزده هزار کشته، سی و پنج هزار زخمی و میلیاردها دالر خساره‌ی مادی بود. در حالیکه مردم افغانستان نیز در این جنگ چندین برابر شوروی خساره و بهای گزاف پرداختند.

قبل از آنکه چگونگی تجاوز ارتش سرخ شوروی به افغانستان و حوادث و پیامدهای آن را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهیم لازم است بدانیم که اتحاد شوروی سوسیالیستی به رهبری لیونید برژنف چرا و روی چی عواملی به افغانستان حمله کرد.

۱ـ رژیم کمونیستی و دست نشانده‌ی شوروی در کابل با مداخله‌ی مستقیم روس‌ها به پیروزی رسیده بود. حیات رژیم وابسته به کمک‌های اقتصادی، نظامی و فرهنگی شوروی بود. تره‌کی و امین چندین مرتبه وقتیکه از نظر نظامی به بن‌بست رسیدند تقاضای هجوم ارتش سرخ را به افغانستان کردند.

۲ـ جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل و ناراضیان جناح خلق که در مسکو گردهم آمده بودند برای رسیدن به قدرت شوروی را تشویق به لشکرکشی به افغانستان می‌نمودند.

۳ـ رژیم کمونیستی به رهبری حفیظ‌الله امین به قطب غرب نزدیک می‌شد و ارتباطاتی با پاکستان و ایران برقرار نموده بود. چنانچه آقاشاهی وزیر خارجه پاکستان در ۳۱ اکتوبر ۱۳۷۹ به امریکا گزارش می‌دهد که

امین با شوق و حرارت از روابط دوستانه با غرب سخن می‌گوید. شوروی با ترس از اینکه افغانستان به رهبری امین مانند مصر عربی به رهبری انور سادات به دام امریکا نیفتد و چندین دهه زحمات شوروی به هدر نرود به افغانستان حمله و رژیم دست نشانده‌ی جدید را روی کار آورد. آنچه را قبلاً و با تجاوز خونین در مجارستان و چکوسلواکیا نیز انجام داده بود.

۴ـ مجاهدین افغانستان قوت گرفته بودند و سیل اسلام‌خواهی بعد از پیروزی جمهوری اسلامی ایران موج می‌زد. شوروی می‌پنداشت که اگر اینبار حکوت اسلامی نه شرقی و نه غربی به افغانستان مسلط گردد، با نزدیکی جغرافیایی و فرهنگی که میان افغانستان و کشورهای آسیای میانه موجود است بزودی مرز شوروی به نزدیکی‌های شهر مسکو خواهد رسید. احتمالاً برای جلوگیری از آن شوروی دست به اشغال افغانستان زد. چنانچه گروموف فرمانده ارتش سرخ در افغانستان خیزش اسلامی را در ایران و افغانستان عامل اشغال افغانستان می‌داند.

۵ـ جمهوری خلق چین با شعارهای انقلابی‌تر و عملی‌تر به یک قدرت بزرگ جهانی مبدل شده بود و موقعیت ایده‌آل کمونیزم و سوسیالیزم خواهان جهان را از شوروی ربوده بود. مخصوصاً که روابط آن با امریکا خوبتر و با شوروی تیره‌تر می‌شد. اشغال افغانستان توسط شوروی، چین کمونیست را نیز زیر فشار قرار می‌داد.

۶ـ ایالات متحده‌ی امریکا که مفتضحانه و با تلفات سنگین در ویتنام شکست خورده بود هیبت و صلابتش را از دست داده و در جهان شرمنده خاطر بود. در حالیکه شوروی در حمایت از کمونیستان آزادیخواه ویتنام

خود را پیروز و مغرور حس می‌کرد. امریکا برای اینکه پای رقیبش را در تلک افغانستان بیندازد و ویتنام شوروی را در افغانستان بسازد غیر مستقیم تلاش کرد ارتش سرخ به افغانستان سرازیر شود و آن روز آغاز نابودی شوروی باشد چنانچه برژنسکی بدین موضوع اعتراف می‌کند.

۷ـ شوروی مشتاق رسیدن به آب‌های گرم هند بود وعشق روس‌ها به آن سابقه‌ی دیرینه دارد. شوروی با رسیدن به اقیانوس هند به منابع عظیم بحر هند و خلیج فارس دست می‌یافت و راه آسان و کوتاه برای عرضه‌ی تولیداتش مهیا می‌گشت. در حالیکه هند متحد شوروی بود و موانع فقط افغانستان و پاکستان پنداشته می‌شد. پاکستان نیز کشوریست که مساحت طولی آن زیاد و عرض آن کوتاه می‌باشد. شوروی می‌پنداشت که اگر افغانستان را اشغال کند تسخیر پاکستان چند ساعت را در بر خواهد گرفت.

شاید یکی ازین عوامل یا همه‌ی آنها باعث گردید که روز ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۹ برابر با ۶ جدی ۱۳۵۸ به تعداد ۸۵۰۰۰ سرباز روسی از هوا و زمین به افغانستان سرازیر شدند و این روز در تاریخ افغانستان بنام روز سیاه ثبت گردید. روس‌ها قبلاً مقدمات اشغال را فراهم نموده بودند و حفیظ‌الله امین مهره‌ی سوخته روس‌ها از این مهمانان شوم دعوت نموده بود. امین که قبلاً با ترفند امنیتی روس‌ها به قصر تپه‌ی تاج بیگ منتقل شده بود در آن شب مسموم و با ورود سربازان روسی به قصرش تیرباران شد و جسدش تا امروز مفقود است.

ببرک کارمل با تانک‌ها، چرخبال‌ها، هواپیماهای نظامی، خودروهای زرهی و هزاران سرباز سرخ وارد کابل شده و در شامگاه ۶ جدی پایان

سلطه‌ی امین را اعلان نمود و به گفته‌ی خودش به مسملانان مستضعف افغانستان درود و شادباش گفت و هر چه جنایت بود آن را به دوش امین انداخت و خودش را مبرا دانست. او حفیظ‌الله امین را فاشیست، جاسوس، سفاک، دیکتاتور، جبار، عوام فریب، جلاد، آدمکش و شیاد تاریخ قلمداد نمود. ببرک کارمل در مورد امین هر چه می‌گفت راست بود ولی این نکته را فراموش کرده بود که او و رفقایش نیز شریک جرم امین بودند و امروز او با مساعی امین به قدرت رسیده است. این گفته‌ی بعضی مقامات شوروی نامانوس به نظر می‌رسد که گویا تصمیم حمله به افغانستان غیرمتقربه و در دایره‌ی محدود برژنف رهبر شوروی، اندروپف رییس کی‌جی‌بی، استینوف وزیر دفاع و گرومیکو وزیر خارجه اخذ شده باشد. چون شوروی تصمیم حمله به افغانستان را با مشوره‌ی جناح پرچم و ناراضیان جناح خلق که در مسکو گرد هم آمده بودند و همچنان دعوت امین و قبلاً تره‌کی طرح نموده بود. لشکر چهلم شوروی در آسیای میانه برای اشغال افغانستان آماده شده بود و ژنرال پاولوفسکی در راس هیئت نظامی قبلاً مقدمات ورود سربازان را فراهم نموده بود. اما حفیظ‌الله امین اغفال شده و ارتش سرخ را برای تقویت خویش و نه برای مرگ خویش دعوت نموده بود. در حالیکه عکس قضیه مصداق پیدا نمود. قبلاً عرض نمودیم که در اکتوبر ۱۹۷۹ یا میزان ۱۳۵۸ یک تیم کارشناسان نظامی شوروی به ریاست ژنرال پاولوفسکی به کابل آمد تا مقدمات اشغال را فراهم سازد و در اواخر ماه نوامبر همین سال امین تقاضای ارسال ده هزار سرباز ارتش سرخ غرض امنیت پایتخت را نموده بود. قبلاً در قیام مردم هرات تره‌کی همین تقاضا را از روس‌ها نموده بود

ولی در آن روزها زمینه‌ی اشغال علنی افغانستان مساعد نبود.

هجوم اشغال‌گران روس به افغانستان جهان را شوک عصبی داد. این ملت افغانستان بود که حیثیت سیاسی‌شان را از دست داده بودند و کشورشان در آتش می‌سوخت. کشورهای جهان آن روز برای منافع دراز مدت‌شان فکر می‌کردند و قدرت‌های بزرگ تصمیم‌های‌شان را گرفتند. پرنده‌ی اقبال به شانه‌های دولتمردان پاکستان نشست و پاکستان از هر سو مورد توجه جهانی قرار گرفت. با آنکه کشورهای جهان تصامیم‌شان را نسبت به افغانستان اخذ کرده بودند ولی واکنشی ناچیز در مقابل تجاوز شوروی از خود نشان دادند. ایالات متحده‌ی امریکا در عکس‌العمل حمله‌ی شوروی قطع فروش غله به شوروی را اعلان کرد و همراه با ۵۹ کشور دیگر بازی المپیک ۱۹۸۰ را که در روسیه میزبانی می‌شد تحریم نمودند. در آن موقع جیمی کارتر از حزب دیموکرات رییس جمهور امریکا بود که همیشه نسبت به جمهوری‌خواهان ملایم‌تر حرکت می‌کنند. شاید علت واکنش ضعیف امریکا همین مسأله بود. ولی برای امریکا و دیگر غول‌های قدرت فقط منافع مادی‌شان که از آن بنام منافع ملی یاد می‌کنند اهمیت دارد. فرق نمی‌کند که دیموکرات یا جمهوری‌خواه باشد یا تندرو و میانه‌رو باشند. چنانچه همین رییس جمهور میانه‌رو و دیموکرات در بیانیه‌ی سالانه‌اش در سال ۱۹۸۰ جدیت نشان داد و گفت: ما با یکی از شدیدترین مبارزه‌طلبی‌های تاریخ کشور خود مواجه هستیم. تهاجم شوروی به افغانستان تهدیدی است بر صلح جهانی و روابط شرق و غرب و ثبات منطقه و جریان نفت. سپس افزود: از کنگره تقاضا می‌کنم مجموعه‌ی کمک‌های

اقتصادی و نظامی را که برای پاکستان پیشنهاد شده است تصویب کند.

این بیانیه به مثابه‌ی اعلان جنگ با شوروی بود و برژنسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر که دکترین نظامی‌اش در مورد افغانستان تحقق پیدا نموده بود و بعد از شکست روس‌ها در مصاحبه‌اش با خوشحالی فریاد می‌زد که ما انتقام ویتنام را از روس‌ها گرفتیم و کمونیزم جهانی را به زانو درآوردیم، در اوایل فبروری ۱۹۸۰ به پاکستان آمد تا آغاز جنگ را اعلان کند که پایانش شکست روس‌ها، پیروزی امریکا، پیشرفت و شگوفایی پاکستان و بدبختی و ویرانی افغانستان پنداشته می‌شد. او به دره‌ی خیبر آمد و با یک تفنگ چینایی بسوی افغانستان نشانه گرفت و درین حال از خبرنگاران خواست از او یک عکس یادگاری و معنی‌دار بگیرند و من آن را چنین معنی می‌کنم که امریکا به شوروی گفت: من ترا از مرزهای پاکستان به شکست مواجه می‌سازم در حالیکه تسلیحات چین و پول اعراب با من است و میعادگاه ما افغانستان است که اگر ویران و به خاک و خون کشیده شود هیچ مانعی ندارد.

سخن از واکنش‌های جهان در مقابله با حمله‌ی شوروی بود. عربستان سعودی، پاکستان، مصر و ترکیه در مقابله با شوروی بیشترین همخوانی را با امریکا نشان دادند، اروپای غربی نیز متحد امریکا بود وعجیب اینکه چین کمونیست برخلاف ایدیولوژی‌اش شوروی را محکوم کرد و عجیب‌تر اینکه جمهوری اسلامی ایران با تمام خصومت‌های که با امریکا داشت در کوبیدن شوروی همنوا با امریکا بود و در واقع سیاست نه شرقی و نه غربی امام خمینی را دنبال می‌نمود.

شوروی اصلاً پیش‌بینی نمی‌کرد که یک اتحاد جهانی علیه تجاوزش شکل بگیرد. این ابر قدرت افغانستان را قلمرو منافع جهانی‌اش تصور می‌کرد که قبلاً انگلیس و امریکا نیز بدین نتیجه رسیده بودند که افغانستان در قلمرو منافع روس‌ها است و ما در آنجا نمی‌توانیم به پیروزی برسیم. ولی حالا شرایط تغییر نموده و یک ائتلاف بین‌المللی علیه شوروی شکل گرفته بود. چنانچه به تاریخ ۴ جنوری ۱۹۸۰ قطعنامه‌ی سازمان ملل متحد بر محکومیت تجاوز شوروی در افغانستان با ۱۰۴ رای موافق و ۱۸ رای مخالف و ۲ رای ممتنع به تصویب رسید و از شوروی خواسته شد خاک افغانستان را هر چه عاجل ترک نماید.

و مهم‌تر آنکه چهار عضو دایمی شورای امنیت که ابر قدرت‌های جهانی پنداشته می‌شوند و حق وتو دارند و پنجم آن شوروی است نیز در مقابل شوروی قرار گرفته بودند.

سردمداران کرملین نیز ظاهراً تصریح می‌کردند که نیروهای‌شان علیه ملت‌های دیگر بکار گرفته نشده است و آنها به دعوت افغان‌ها آمده‌اند تا از حکومت دیموکراتیک‌شان حمایت نمایند و به مجرد سرکوب نمودن مخالفان و خاموش شدن آشوب‌ها خاک افغانستان را ترک خواهند کرد. ولی خوابیدن آشوب‌ها کار ساده‌ای نبود. مردم افغانستان آگاهانه یا ناآگاهانه در معرض یک آزمون تاریخی قرار گرفته بودند و به چشمان سر تجاوزگران خارجی را می‌دیدند که خاک‌شان را اشغال نموده و حیثیت، آبرو و استقلال‌شان زیر پا شده است، چاره‌ای جز دفاع از سرزمین‌شان نداشتند هرچند نتیجه‌ی آن کشته شدن، مهاجر شدن و ویران‌شدن خانه‌ها و

شهرهای‌شان باشد و حال که ائتلاف بین‌المللی علیه شوروی شکل گرفته بود و کمک‌های اقتصادی و نظامی بسوی‌شان سرازیر شده بود بهترین فرصت برای دفاع از سرزمین‌شان بدست آمده بود. ولی افسوس که ازین موقع دیگران بیشترین استفاده را نمودند و افغانستان با تحمل ویرانی و کشتار دشمنی را از دروازه خارج نمود تا دشمن دیگر از پنجره وارد گردد. با وجود ائتلاف جهانی علیه شوروی از بخت سیاه روس‌ها در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در ۱۹۸۱ رونالد ریگان ستاره‌ی هالیوود از حزب جمهوری‌خواه وارد قصر سفید شد و هنرمندی‌هایش را که در فلم تمثیل می‌کرد در میدان عمل علیه کمونیزم و شوروی عرضه نمود. او در دشمنی با کمونیزم و اتحاد شوروی شهرت داشت.

پدرخوانده‌ی جروج دبلیو بوش بود و چو او شریر و آدم‌کش و به حقوق بشر و این‌گونه مسایل نمی‌اندیشید و تمام قشر مغزش را جنگ و تشکیل امپراطوری بزرگ تشکیل می‌داد. او جنگ بین امریکا و شوروی را جنگ بین خوبی و بدی می‌دانست و شوروی را شیطان و شریر معرفی می‌کرد. ریگان سرمایه‌داری غرب را تمام خیر و شوروی را تمام شر (قلمرو بدی‌ها) قلمداد می‌نمود و در مقابل آن موضع شوروی نیز سرسخت و کینه‌توزانه بود و پاسخ می‌داد که امپریالیزم امریکا ریشه تمام فسادها در کره‌ی ارض است. در لندن خانم تاچر صدراعظم بود که خواهر ریگان محسوب می‌شد و اروپای غربی همه با امریکا همدست بودند. در پاکستان ضیاءالحق حکومت تندرو و دیکتاتوری را تحت نام دولت مصطفی به راه انداخته بود و ذوالفقار علی بوتو را که از طریق آرای مردم به حکومت رسیده بود اعدام نموده و بجایش رژیم

کودتایی تاسیس و خود را تحت لفافه‌ی دولت مصطفی پنهان می‌ساخت. ضیاءالحق که با هجوم شوروی به افغانستان پرنده‌ی اقبال به شانه‌اش نشسته بود تندرو و خونخوارتر از دوستان امریکایی‌اش در قصر سفید بود و شیخ‌های عرب که بندگان حلقه به گوش غرب محسوب می‌گردند و اصولاً تاج و تخت‌شان را مدیون غرب می‌پندارند با تمام ثروت و نفت‌شان در مقابل شوروی استعمال شدند. موضع چین و ایران نیز معلوم بود اولی خود را کمونیزم اصیل معرفی می‌کرد که می‌بایست جای روس‌ها را بگیرد و دومی با آنکه با امریکا مخالف بود ولی کمونیزم را خطرناک‌تر از آن می‌دانست و اشغال ایران توسط روس‌ها را در گذشته‌ی تاریخ‌شان نمی‌توانستند فراموش نمایند. از طرف دیگر مسایل ایدیولوژیک نیز باید مدنظر گرفته می‌شد و شعار انقلاب اسلامی ایران نه شرقی و نه غربی و صدور اسلام در جهان بود. و کشورهای اسلامی بصورت عموم به لحاظ اشتراک دین و مذهب با مردم افغانستان، مخالف روس‌ها بودند. بدین ترتیب جنگی در جهان بپا شد که مرکز ثقل آن افغانستان بود و هر چند این جنگ به جنگ سرد موسوم است اما در واقعیت برای افغانستان گرم‌تر و سوزنده‌تر از تمام جنگ‌ها بود و برای قدرت‌های بزرگ سرنوشت‌سازتر از جنگ‌های جهانی اول و دوم. مگر نتیجه‌ی این جنگ پایان یک امپراطوری جهانی بنام اتحاد شوروی و چندین واقعه‌ی مهم ازین قبل نبود؟

سربازان ارتش سرخ در افغانستان سرازیر شده بودند. آنها در هر جا پیدا بود. در میدان‌های هوایی، شاهراه‌ها، مراکز نظامی و حتی ادارات دولتی و این در واقع روس‌ها بودند که دولت را اداره می‌کردند و دخالت آنها در

تمام عرصه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی و اجتماعی آشکار بود. از ببرک کارمل و حزب دیموکراتیک خلق و پرچمی‌ها جز نام و شعارهای عوام‌فریبانه خبری نبود. مردم از او به عنوان شاه‌شجاع ثانی یاد می‌کردند به تفاوت اینکه شاه‌شجاع کشور را به انگلیس‌ها و او به روس‌ها معامله نموده بود. مردم متفق‌القول به جهاد علیه رژیم کارمل و تجاوزگران شوروی تاکید می‌کردند و این یک مشت وطن‌فروشان بودند که از تجاوزگران به عنوان مهمان و دوست یاد می‌نمودند.

ببرک کارمل و پرچمی‌ها خود را از جنایات تره‌کی و امین و خلقی‌ها مبرا می‌دانستند ولی بزرگترین نقطه‌ی ضعف‌شان در برابر ملت، حضور متجاوزان و اشغالگران بود که مردم به چشم سر آنها را در هر جا می‌دیدند و این چیز پنهان شدنی نبود. با آن هم ببرک کارمل با شعار اصلاحات شروع به کار نمود. او تمام کشتارها و اعدام‌ها در گذشته را به دوش حفیظ‌الله امین انداخت و این یک واقعیت تاریخی است که کارمل نسبت به امین میانه‌روتر و ملایم‌تر بود ولی در مقابل روس‌ها هر دو غلام حلقه به گوش بودند و با خوش‌خدمتی می‌خواستند خاطر ارباب‌شان را آزرده نسازند.

ببرک کارمل با کمک روس‌ها طرفداران خاص حفیظ‌الله امین را دستگیر و زندانی نمود و خلقی‌ها را بجز از چند نفر که مخالف امین بودند از حکومت خارج ساخت. چنانچه بسیاری از خلقی‌ها از رژیم کارمل ناراضی بودند و برخلاف پرچمی‌ها که بیشتر از اقوام غیر پشتون تشکیل شده بود تمام صلاحیت‌های حکومت را بدست گرفته بودند. رژیم کارمل

توزیع و مصادره‌ی زمین را که بنام اصلاحات اراضی معروف شده بود از بین برد. اصلاحات اراضی که در رژیم خلقی‌ها ایجاد شده بود بیشترین نارضایتی مردم را در قبال داشت و مخصوصاً زمین‌داران و خوانین را به مخالفت با رژیم واداشته بود. در رژیم ببرک کارمل نقش حزب دیموکراتیک خلق کمرنگ‌تر و سازمان اجتماعی بنام جبهه‌ی ملی پدر وطن ایجاد گردید. گفته می‌شد که این جبهه هزاران عضو دارد و در دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها و اجتماعات سیاسی فرهنگی نقش داشتند. واضح بود که اعضای جبهه‌ی ملی پدر وطن افراد حزبی، روشنفکران کمونیست و بی‌دین و بیشتر جوانان و زنان بی‌حجاب و فریب‌خورده بودند. «کام» که یک اداره‌ی جاسوسی در زمان امین بود و جای «اگسا» را گرفته بود و بیشترین کشتار و شکنجه در زمان امین توسط این اداره صورت می‌گرفت در رژیم ببرک کارمل ملغی گردید و به جای آن اداره‌ای بنام «خاد» ایجاد گردید. خاد اداره‌ی جدیدی بود که توسط روس‌ها ایجاد گردیده و نام کامل آن خدمات امنیت دولتی بود که وظیفه‌ی پاسداری و حفظ رژیم کمونیستی را به عهده داشت. خاد توسط مشاوران روسی اداره می‌شد و چون کی‌جی‌بی مخوف و پیشرفته بود و تمام امکانات را در دست داشت و در تمام ادارات و عمق زندگی مردم نفوذ نموده و در هر عرصه‌ای مداخله می‌نمود. ریاست خاد به عهده‌ی داکتر نجیب‌الله از دوستان نزدیک کارمل و نفر دوم رژیم پرچمی بود و اعضای افغانی آن اشخاص زبده و پرقدرت بودند. «خاد» بعداً بیشتر از «کام» جنایت آفرید و تمام اعدام‌ها، شکنجه‌ها و آزار و اذیت مردم مسلمان را رهبری می‌نمود. زندان‌های ریاست‌ها مخوف خاد، شکنجه‌گاه

صدارت عظمی و زندان پلچرخی پر از زندانیان بیگناه بودند که به طرز فجیعی شکنجه می‌شدند و بعد از اقرار گرفتن روانه‌ی اعدام می‌گردیدند و یا به ده‌ها سال زندان محکوم می‌شدند.

بیاد می‌آورم که پدرم در آخرین روزهای رژیم ببرک کارمل در کابل دستگیر شد و بعد از ۹ ماه سردرگمی سر از زندان پلچرخی درآورد، از انواع مختلف شکنجه‌های فزیکی وروانی صحبت می‌کرد و آثار شکنجه را در بدنش مشاهده می‌کردیم. پدرم می‌گفت شکنجه‌ها از نوع بی‌خوابی، کشیدن دندان‌ها و ناخن‌ها، زدن با شلاق و دنده و مشت و لگد، شکنجه با ولتاژ برق و نگاه داشتن در اتاق‌های تاریک و نمناک بصورت تنهایی بود. پدرم بعد از ۹ ماه شکنجه به جرم مخالفت با رژیم و قیام مسلحانه ضد دولتی توسط دیوان (ز) محکمه‌ی اختصاصی انقلابی به ۱۸ سال حبس محکوم شد که مدت دو و نیم سال را در بلاک ۳ زون پلچرخی که بلاک وحشتناکی بود و مخصوص زندانیان سیاسی سپری نمود. من آن زمان هشت ساله بودم و هر وقت با مادرم به دیدن پدر می‌رفتیم از وحشت زندان و دیدن آن همه قفل‌ها و سلول‌های تاریک می‌لرزیدم.

همینطور هر کس نام خاد را می‌شنید لرزه به اندامش می‌افتاد و نام خاد توام با شکنجه و اعدام بود. مخصوصاً ریاست‌های استخباراتی خاد در شهر کابل بیشترین دستگیری‌ها را داشت.

همینکه ارتش سرخ در افغانستان مستقر شدند شروع به کشتار و ویرانی نمودند. آتش جنگ افروخته شده بود. آنها هر افغان وطن‌دوست را به گلوله می‌بستند. تمام مناطق آزاد شده توسط مجاهدین را بمباردمان

می‌کردند. هر منطقه‌ای که مقاومت می‌کرد از زمین و هوا مورد تهاجم قرار می‌گرفت و با آتش و خاکستر یکسان می‌شد و چون در آنجا دست می‌یافتند خانه‌ها را آتش می‌زدند و توچی می‌پرسی از انسان‌ها، آنها حتی حیوانات را بطرز فجیعی می‌کشتند و بهتر است بگویم:

همچو سربازان هیتلر تاختند

هر طرف کشتند و ویران ساختند

ارتش سرخ به تمام مناطق به بهانه‌ی خواباندن آشوب، قوای نظامی می‌فرستادند و این قوا متشکل بود از صدها تانک و خودرو زرهی و هزاران سرباز شوروی و کم و بیش سربازان وابسته به رژیم کمونیستی و اداره‌ی خاد، وزارت داخله و وزارت دفاع به کمک طیاره‌های بمب‌افگن سوء ۲۴ و میگ ۲۱ و بمب‌های خوشه‌ای و ناپالم، چرخ‌بال‌های توپ‌دار و موشک‌باران قوی توسط اسلحه‌ی ثقیل اسکاد، لونا، اروگان، بیم چهل، بیم سیزده و... و واقعاً مقابله با آن مشکل بود چون این ارتش با تمام امکاناتش بیرحم و خونخوار نیز بود.

با آمدن یکی از قوه‌های روسی در دره‌ی سنگلاخ ما شاهد موشک باران قبلی و بمباردمان سنگین بودیم، آنها بعد از مقاومت شجاعانه‌ی مجاهدین و تلفات بسیار وقتی دره را گرفتند، خانه‌ها را آتش زدند، انسان‌های بجا مانده و حیوانات را کشتند و انواع مختلف ماین‌ها را کاشتند و بسیار جگرسوزانه است که بگویم یک جوان معیوب گنگ را که از فرار جا مانده بود به درختی حلق‌آویز نموده بودند و این بود کارنامه‌ی سیاه روس‌ها در افغانستان.

آن روز که مردم شجاع کابل الله‌اکبر گویان قیام نمودند در ذهن‌ها

همیشه باقیست و ارتش سرخ درک کرد که افغانستان ترکستان نیست تا یک شبه اشغال و هفتاد سال زیر یوغ سردمداران کرملین باقی بماند. در سوم حوت ۱۳۵۸ مردم کابل علیه روس‌ها و رژیم کمونیستی به قیام برخاستند. قیام با فریاد الله‌اکبر در شب شروع شده بود و فردا مردم از هر طرف با بیل، کلنگ، جبل، تبر و ساطور به تجاوزگران هجوم بردند و بسیاری از ادارات و ماموریت‌های پلیس را تسخیر نمودند ولی قوای روسی و کمونیستان با تانک‌ها و شلیک گلوله از هر طرف به مردم هجوم برده قیام را با قاطعیت سرکوب نمودند و هزاران نفر را قتل عام کردند. قیام‌ها در تمام نقاط افغانستان از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب همچنان ادامه داشت و پاسخ روس‌ها به آن خون و آتش بود. چند ماه بعد از قیام سوم حوت محصلین دانشگاه کابل به قیام برخاستند و باز اعضای حزب دیموکراتیک خلق و سربازان رژیم، آنها را با گلوله پاسخ دادند و دانشگاه کابل را با خون رنگین ساختند. ناهید شهید دختر شجاع افغانستان درین تظاهرات دانشگاهی به شهادت رسید و خواهر شاعره‌ی هموطن چنان سرود:

من زنم از تبـار افغـانـان همره رهروان راه خدا
میروم تا که زنده گردانم نـام ناهیدها، ملالی‌هـا[1]

مهم‌ترین هدف شوروی و رژیم کارمل فرو نشاندن آتش مقاومت بود ولی این آتش اوج گرفته و خاموش نمی‌گردید. مراکز کوهستانی آزاد شده بودند. روستاها و قصبات در اختیار مجاهدین بودند و حکومت جز در شهرها و مراکز ولایات در دیگر مناطق سیطره نداشت. شاهراه‌ها برای ارتش

[1]ـ شعر از سیمین غزل از دفتر شعر مقاومت افغانستان

سرخ ناامن و پرتلفات بود. مردم به کاروان‌های نظامی روس‌ها و مراکز استقرارشان حمله می‌کردند. تانک‌ها و موترهای آذوقه و مواد سوخت‌شان را به آتش می‌کشیدند و با خود سلاح به غنیمت می‌آوردند. روس‌ها برای سرکوب مردم در اطراف قوه‌های نظامی فرستادند. این قوه‌های نظامی از هوا و زمین هر چند گاهی بسوی شمال افغانستان، پنجشیر، مناطق مرکزی و هزاره‌جات، بطرف جنوب و جنوب شرق، قندهار، خوست و اورگون در حرکت بودند و همیشه با مقاومت برمی‌خوردند و برای شکستن مقاومت از هیچگونه تخریب دریغ نمی‌کردند. مردم که در برابر تانک و توپ و طیاره تاب مقاومت را از دست می‌دادند به کوه‌ها و مغاره‌ها فرار می‌کردند و شب هنگام بر روس‌ها حمله نموده آنها را تار و مار می‌کردند و دوباره به پناهگاه‌های‌شان می‌رفتند. بمباردمان روس‌ها شب و روز ادامه داشت. آنها مساجد و مکاتب را ویران کرده، پل‌ها را نابود، خانه‌ها، درختان و زمین‌های زراعتی را با خاکستر یکسان می‌نمودند. بزودی افغانستان به یک ویرانه‌ی واقعی تبدیل شد. زیر بنای اقتصادی کشور از بین رفت و کشور خالی از سکنه گردید. چنانچه بیش از شش میلیون نفر از اثر جنگ به کشورهای همسایه پاکستان و ایران پناهنده شدند و صدها هزار افغان که وضع بهتری داشتند به کشورهای عربی، اروپا و حتی به امریکا رسیدند. کسانیکه باقی ماندند در شدت فقر و بیچاره‌گی به سر می‌بردند و شب و روز را در جنگ و گرسنگی و رفت و آمد در قبرستان سپری می‌نمودند. صدها هزار از هموطنان ما از اثر بمباردمان و ماین و یا جنگ روبرو با ارتش سرخ معیوب شدند. چنانچه پا و دست یا شنوایی و بینایی‌شان را از دست دادند که تا

اکنون به وضع رقت باری به سر می‌برند. بارها گفتیم که این ملت مظلوم افغانستان بود که بیشترین مصایب را متحمل شدند ولی با غیرت تمام از کشور و استقلال‌شان دفاع کردند و روس‌ها را مفتضحانه از سرزمین‌شان بیرون راندند. امریکایی‌ها، عرب‌ها و پاکستانی‌ها با دوستان قدرت‌پرست افغانی‌شان اعم از رهبران، فرماندهان جهادی و سرمایه‌داران در صحنه‌ی جنگ و در خط اول مقاومت حضور نداشتند. آنها بیرون از افغانستان در جمع و تقسیم منابع و پول که از خارج دریافت می‌کردند با هم جار و جنجال داشتند و فقط با تبلیغ و حزب‌سازی و شایعه‌های تند صحنه‌ی جهاد را تماشا می‌نمودند و از آن برای منافع مادی‌شان سوءاستفاده می‌کردند. هیچ یک از رهبران به اصطلاح جهادی در داخل افغانستان حضور نداشت و هیچ فرماندهی در خط جبهه قرار نمی‌گرفت. آنانی که آمدند و شهید شدند اولاً دعوای فرماندهی نداشتند و ثانیاً امروز دیگر در بین ما نیستند و به ملکوت اعلی پیوسته‌اند.

آنانکه دم از جهاد می‌زدند و در واقع جهادشان در راه خدا و استقلال کشور نبود، بلکه برای قدرت و پول جهاد می‌نمودند ولی تا دیروز مورد لطف و حمایت قدرت‌ها قرار نمی‌گرفتند بعد از اشغال افغانستان مورد لطف کریمانه‌ی غرب و چین و کشورهای اسلامی قرار گرفتند. بدون شک مردم ما برای بیرون راندن دشمن از خاک‌شان نیازمند کمک‌های خارجی و مخصوصاً امریکا بودند ولی خارجی‌ها به آزادی افغانستان و ارزش جهاد ملت ما ارج نمی‌نهادند، بلکه خواسته‌های استراتیژیک خودشان را علیه شوروی اعمال می‌کردند و هر کدام برنامه‌ی خصمانه‌ی مخصوص خودشان را داشتند.

حال برای رهبران و مسؤولین جهادی امکانات مادی فراهم شده بود. لباس، غذا، پول و سلاح فراوان در اختیار داشتند و مردم نیز پشتیبان‌شان بودند و پایگاه مردمی قوی برترین پشتوانه‌ی جهاد بود، ولی چیز مهم که کم داشتند اتحاد، سازماندهی تشکیلاتی و بینش سیاسی فرهنگی بود که متأسفانه رهبران تحت تاثیر امیال پست‌شان قرار گرفته و هر سه رکن را فراموش کردند و قوی‌ترین ضربه را رهبران و فرماندهان جهادی بر پیکر جهاد و ارزش‌های ملی و اسلامی ملت مظلوم ما وارد کردند.

همینکه ارتش سرخ نتوانستند در کوتاه مدت مجاهدین افغانستان را از صحنه نظامی بیرون کنند و سربازان‌شان را دوباره به شوروی عودت دهند بزرگترین شکست برای روس‌ها و بزرگترین پیروزی برای امریکا، پاکستان و مجاهدین بود.

در جون ۱۹۸۱ پنج ماه بعد از به قدرت رسیدن ریگان پرنده اقبال که بعد از هجوم ارتش سرخ به افغانستان و به قدرت رسیدن جمهوری‌خواهان افراطی در واشنگتن به شانه ضیاءالحق و ژنرالان پاکستان نشسته بود عملاً نتیجه داد و امریکا موافقت نمود که ۱/۳ ملیارد دالر کمک نظامی و ۱/۶ ملیارد دالر کمک اقتصادی به پاکستان نماید و همچنان وعده چهل بال جت F16 را به پاکستان داد و دست پاکستان را در توزیع و اولویت کمک‌های هنگفت نظامی و اقتصادی به مجاهدین افغانستان بازگذاشت. گویا تمام اختیارات با پاکستان و سازمان آی‌اس‌آی بود. چنانچه پاکستان بیشترین منفعت را ازین حصه برداشت و به مجاهدین از گاو غدود اهداء نمود و غدود را هم به کسانی که مثل گلبدین حکمتیار از اشخاص با اعتماد

آی‌اس‌آی محسوب می‌شد سپرد. درین موقع پاکستان بعد از رژیم صهیونیستی و مصر سومین کشوری محسوب می‌گردید که بیشترین کمک‌های امریکا بدان اختصاص داده شده بود.

ولی آنچه از تجاوز ارتش سرخ نصیب ما شد یک و نیم میلیون شهید، شش میلیون آواره، صدها هزار معیوب، به ویرانه مبدل شدن کشور و فرو ریختن تمام داشته‌های اقتصادی و سرمایه‌های فرهنگی بود. چنانچه ما را به عهد حجر بازگرداند. و آنچه را شوروی نصیب گردید هلاکت سیزده هزار سرباز ارتش سرخ و ده‌ها هزار زخمی، اتمام داشته‌های اقتصادی و رکود صنعت و ثروت روس‌ها و پاشیدن امپراطوری بزرگ شوروی بود که شرق و غرب جهان را فرا گرفته بود. کودکان مجاهد ما در ترانه‌های خویش می‌خواندند و کسی صدای‌شان را نمی‌شنید.

از غریو بمب از برق تفنگ
در میان آتش و طوفان جنگ
کشور زیبای ما ویرانه شد
خلق ما بی‌خانه و کاشانه شد
یورش دشمن همی افزون شده
عده‌ی قتل ز حد بیرون شده
روس‌ها با کمک طیاره‌ها
با هجوم تانک‌ها، خمپاره‌ها
بی‌محابا از زمین و از هوا
بر تمام روستاها شهرها

همچو سربازان هیتلر تاختند
هر طرف کشتند و ویران ساختند
بی خبر از عشق ما ایمان ما
جاهل از فریاد ما عصیان ما
روس‌ها ای رو به هان بدسگال
ای مترسک‌های بدخواب و خیال
سرزمین پاک ما میخانه نیست
جای هر بد مست و هر دیوانه نیست
با تمام زورها تزویرها
گم شوید از سرزمین شیرها
ورنه شمشیر شجاعت می‌کشیم
پوزه‌ات برخاک ذلت می‌کشیم
هم ز خون خویش طوفان می‌کنیم
کاخ کفر و ظلم ویران می‌کنیم
زانکه اسلام محمد دین ماست
شیوه‌ی دشمن کشی آیین ماست
ما شهادت را سعادت دیده‌ایم
این سخن از دین خود فهمیده‌ایم[1]

[1] ـ شعر از سید محمد علی جاوید از رهبران مجاهدین

جهاد افغانستان معجزه‌ی قرن بیستم

بشر در طول تاریخ پر نشیب و فرازش شاهد حوادث، تصادمات و قیام‌های متعدد و بزرگی بوده است که همه به یادماندنی و کتاب تاریخ انسان در روی کره‌ی ارض را با رنگ‌ها و حجم‌های گوناگون پر نموده است.

جنگ میان حق و باطل، حقیقت و طاغوت، عدالت و ظلم از مسلمات تاریخ است و تا درازای حیات بشر ادامه خواهد داشت اما در نهایت حق پیروز و باطل نابود می‌گردد که همانا باطل نابود شدنی است.

جای شک نیست که همیشه حق و باطل روبروی هم قرار نداشته‌اند بلکه به کثرت دیده شده است که باطل و باطل با هم مبارزه کرده‌اند ولی هیچگاه حق با حق به ستیز برنخاسته است و این فطرت و قانون حیات است که حق و باطل می‌جنگند، باطل و باطل می‌جنگند ولی هرگز حق با حق نمی‌جنگد.

از جنگ میان هابیل و قابیل، ابراهیم و نمرود، موسی و فرعون، عیسی و یهود گرفته تا قیام عظیم و انسانی رسول اکرم(ص) در مقابل جنایت، شرک و طاغوت عرب و قیام امام حسین(ع) در برابر استکبار، استثمار و استحمار دستگاه یزید و تا انقلاب‌های بزرگ در جهان چون انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب اکتوبر بلشویکی به رهبری لینن، انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام

خمینی و جنگ‌های جهانسوز اول و دوم، جنگ کره، جنگ ویتنام، جنگ الجزایر، جنگ فلسطین و لبنان، جنگ عراق و بلاخره جنگ افغانستان نمونه‌ی مبارزه و جار و جنجال همیشگی انسان‌هاست.

ولی در میان همه‌ی اینها انقلاب اسلامی افغانستان ویژگی‌ها و برازندگی‌های خاص داشت و پیچیده و ممتاز بود که اندیشیدن بدان فکر را خسته و قلم را از حرکت باز می‌دارد. گاه چنان انسان در شور و شعف می‌افتد که به این مردم اَحسنتُ می‌گوید و گاه چنان چشم انسان را خون و اشک می‌پوشاند که افسوس کردن و دریغا گفتن بدو سود نمی‌بخشد.

انقلاب اسلامی افغانستان با تمام ویژه‌گی‌هایش انقلاب مظلوم است و مظلوم‌ترین انقلاب که با تمام بزرگی و قدرت و معنویتش نتیجه معکوس به حال ملت و کشور ما داشته است و تنها اگر مسأله‌ی آخرت مطرح نبود انقلابی بود که ای کاش صورت نمی‌پذیرفت.

نخست اینکه افغانستان با تاریخ چند هزار ساله و کهن خویش در میان تمدن‌های گوناگون اسلام و عرب، چین، هند، ایران، روس و مغول قرار داشته و از همه‌ی این تمدن‌ها کمابیش بهره‌مند و متاثر شده است و این تمدن‌ها قطعاً در انقلاب اسلامی افغانستان نقش آفرین بوده‌اند در حالیکه انقلاب‌های دیگر فقط از یک یا دو تمدن تاثیر پذیرفته‌اند.

دوم افغانستان دارای یک ترکیب اجتماعی مغلق است که در آن بیش از بیست نوع ملیت و زبان موجود است. قبایل مختلف، لهجه‌های متعدد و مذاهب گوناگون در شکل‌گیری و امتداد این انقلاب نقش داشته و به آن ویژه‌گی مخصوص به خودش را داده است.

سوم افغانستان کشور کوهستانی و سنگلاخیست که به بحر راه ندارد و دارای قله‌های بلند، راه‌های صعب‌العبور و دره‌های پر پیچ و خم است که با غیرت و خشونت و بیگانه‌ستیزی مردمش توام گردیده است و راز شکست قوی‌ترین امپراطوری‌ها و پرآوازه‌ترین جهان‌گشایان در افغانستان همین است.

چهارم هر انقلاب مراحلی را می‌باید طی کند تا به مرحله‌ی تحول برسد. مراحل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و مخصوصاً انقلاب فرهنگی زیر بنای هر انقلاب است و سلامت هر انقلاب منوط به سلامت فرهنگی آنست ولی افغانستان بدون طی نمودن این مراحل بلافاصله به انقلاب نظامی دست زد و یا بهتر بگویم برای ملت ما یک انقلاب تحمیل گردید و مردم ما هنوز آماده انقلاب نظامی نبودند ولی تجاوز ناگهانی ارتش سرخ و ظلم و خشونت رژیم خلقی حفیظ‌الله امین و دسایس پاکستان و امریکا ملت ما را به میدان کشاند که مناسبش نبود.

پنجم مردم افغانستان چنان خالصانه به قیام برخاستند که مثال آن را در انقلاب‌های دیگر هیچ و یا کمتر ملاحظه می‌نماییم. گاه بیوه‌زنی که شوهرش را از دست داده بود و تمام هست و بودش چند عدد تخم‌مرغ بود و حیات فرزندان یتیمش وابسته بدان و او تخم‌مرغ‌ها را به مجاهدین هدیه می‌کرد و گاه پدری که از فرط پیری می‌لرزید تنها فرزند و یگانه امید زندگی‌اش را به لباس شهادت ملبس می‌ساخت و روانه‌ی جبهه می‌نمود. با این نیت‌های خالصانه چون انقلاب فرهنگی موجود نبود، مردم رهبران شان را نمی‌شناختند در حالیکه رهبران و فرماندهان تنها و تنها به امیال پست و

هوس‌های نامشروع‌شان فکر می‌کردند. و بلاخره انقلاب اسلامی افغانستان امپراطوری را به زانو درآورد و ایدیولوژی را از بنیاد برکند که تمام جهان را فراگرفته و قدرت و سیطره‌اش با هیچ امپراطوری دیگر مقایسه نمی‌شود. اگر به نقشه‌ی شوروی سابق نگاه کنیم بدین واقعیت پی می‌بریم. اتحاد جماهیر شوروی تمام شمال آسیا و آسیای میانه و شرق اروپا را فرا گرفته بود. در قلب امریکا نفوذ نموده بود و کوبا، ونزویلا و نیکاراگوا را با خود داشت. در آخرین مسیر شرقی جهان کوریای شمالی را تحت سلطه داشت، در جنوب شرق آسیا در هند و ویتنام حکومت می‌کرد و در جهان عرب در کشورهای عراق، سوریه، لیبی، فلسطین و مصر دوران جمال ناصر رقیب دوم نداشت و در تمام قاره‌ی سیاه نفوذ نموده بود. اتحاد شوروی بزرگ‌ترین قدرت هستوی و موشکی محسوب می‌شد و بزرگترین منابع انرژی جهان را در اختیار داشت و حتی تا امروز اروپا برای تامین انرژی سوختی خویش وابسته به روسیه است.

ولی به گفته آن مؤلف این قدرت بزرگ و جهانی با ایدیولوژی پیشرو که می‌پنداشتند هرگز به عقب برنمی‌گردد از یک مشت کرباس‌پوشان برهنه پا چنان با ذلت و خواری شکست خوردند و نابود شدند که جز در باستانگاه‌های تاریخ سیاسی جهان می‌توان آدرس آن را جستجو کرد و این بهترین ویژه‌گی و برازندگی انقلاب اسلامی افغانستان است.

متاسفانه از ویژه‌گی‌های دیگر انقلاب ما این است که تمام قیام‌ها و انقلاب‌ها دارای نتایج مطلوب برای مردم و سرزمین انقلاب‌کنندگان در کوتاه مدت و دراز مدت بوده است. ولی در افغانستان این نتایج مطلوب را

دیگران ربودند و حتی دشمنان افغانستان از آن بهره بردندو برای ملت، افسوس و یغما، اشک و آه و خون و خاکستر باقی ماند و همین.

به یک رویداد مستند و پرحرارت از زبان یک مجاهد می‌پردازیم که خود شهید زنده است و می‌بینیم که چگونه خالصانه و عاشقانه تمام وجودش را در طبق اخلاص فی‌سبیل‌الله جهاد و مقاومت و حفظ آبرو و استقلال کشور می‌گذارد و امروز بعد از همه پیروزی‌ها با جسم معیوب و روح مطمئن و سرشار از ایمان با وضع اسف‌باری زندگی می‌کند. نام این شهید زنده قاسم مجروح است و داستان مجروح شدنش خواندنی.[۱]

ارتش سرخ در یک باتلاق نظامی سیاسی فرو رفته بود. در عرصه‌ی بین‌المللی هر روز منزوی‌تر می‌گردید و در عرصه‌ی نظامی هر روز بر تلفات‌شان افزوده می‌شد. جنگ افغانستان باعث شد که شوروی شرکای سیاسی‌اش را در جهان از دست بدهد. حتی دوستان شوروی و هم‌پیمانان جهانی‌اش در قضیه‌ی افغانستان با سردمداران کرملین موافق نبودند و به خروج شوروی از افغانستان تاکید می‌کردند. شوروی و ایدیولوژی مارکسیزم لیننیزم که تا دیروز کعبه‌ی آمال ملت‌های استثمار شده و آزادی‌خواه را در جهان سوم و افریقا تشکیل می‌داد امروز مورد نفرت ملت‌ها قرار گرفته بود. چون شعار دفاع از ملت‌های مستضعف و حقوق کارگر و دهقان و طبقه‌ی فقیر و مبارزه در برابر امپریالیزم دیگر رنگ و مزه نداشت. چون خود به یک امپریالیزم جهان‌خوار تبدیل شده بود که فقیرترین انسان‌ها را در افغانستان به گلوله می‌بست و از آزادی و زندگی محروم می‌ساخت.

---

[۱]ـ به نسبت طولانی بودن داستان از ذکر آن صرف نظر شد.

جهاد و مقاومت فداکارانه‌ی ملت ما افغانستان را به گورستان روس‌ها مبدل کرده بود و ارتش سرخ جنگ را در زمین باخته بود. فقط شهرهای بزرگ و مراکز ولایات بصورت محدود در اختیار رژیم کابل بودند. فرمانداری‌ها، روستاها، کوه‌ها و قصبات، راه‌های کوچک و بزرگ، بیابان‌ها و خطوط مرزی در شرق، غرب و جنوب کشور در سیطره‌ی مجاهدین افتاده بودند در حالیکه با اهداء موشک‌های زمین به هوای امریکا به مجاهدین و پدافند هوایی آسمان افغانستان نیز برای روس‌ها ناآرام و پر از تلفات بود.

مجاهدین در قدم اول قراء و قصبات را از لوث ارتش سرخ و رژیم کمونیستی پاک کردند و سپس به علاقه‌داری‌ها و فرمانداری‌ها حمله‌ور شدند و تلفات بر دشمن وارد نموده صاحب اسلحه و مهمات گردیدند.

قطع رابطه بین شهرها و روستاها مهارت دیگری بود که روس‌ها را به دام می‌انداخت. حمله به ماشین‌آلات زرهی، تانک‌های بیردیم و زنجیردار و دیگر وسایط نظامی خبر همیشگی جنگ بود و درین راستا راکت‌های آرپی‌جی هفت کارساز بودند و تانک‌های روس را سوراخ و منفجر می‌ساختند. حمله به واحدهای اداری، حکومت را به هراس افگنده بود تا سپس مجاهدین قوت گرفتند و به شهرها هجوم بردند. شهر بامیان فتح گردید و غنایم و اسیرانی بیشماری به دست مجاهدین افتادند. در اطراف کابل مجاهدین تا چند قدمی شهر رسیده بودند و پغمان در اختیار مجاهدین بود. شهر قندهار چون دیگ بخار در محاصره‌ی مجاهدین قرار داشت و بعداً خوست فتح گردید. مناطق مرکزی و هزاره‌جات کاملاً آزاد شده بودند و میدان شهر در تیررس مجاهدین بود.

در جنگ ۱۸ روزه که تمام قوای شوروی و رژیم به دره‌ی میدان و سنگلاخ حمله نمودند، طیاره‌ها و تانک‌های ارتش سرخ یکی پس از دیگری نابود می‌شدند و روس‌ها کشته‌های‌شان را در میدان جنگ رها کردند و با ذلت فرار نمودند. درین جنگ فرمانده مجاهدین شهید غلام نبی مشتاق فرزند شجاع ملت افغانستان بود که بعداً در سال ۱۳۶۹ در حمله وسیع مجاهدین به میدان شهر به شهادت رسید. مجاهدین در مناطق شرقی نیز بر دشمن تفوق نظامی داشتند و در جبهه‌ی شمال نیز فرمانداری‌ها فتح شده بودند. روس‌ها در شاهراه سالنگ بیشترین تلفات نظامی و اقتصادی را داشتند. سالنگ که نبض تأمین امکانات نظامی اقتصادی ارتش سرخ در افغانستان به شمار می‌رفت کاملاً ناامن بود. درین میان جبهه‌ی پنجشیر حال و هوای دیگری داشت و شیر پنجشیر احمد شاه مسعود خواب را از چشم کاخ‌نشینان کابل و مسکو ربوده بود. فرمانده مشهور مجاهدین در جنوب مولوی جلال‌الدین حقانی و در مشرقی فرمانده عبدالحق و در هزاره‌جات سید محمد هادی هادی و سید حسن جگرن بودند. در شمال هم همینطور بود. جبهه‌ی شهید معلم ذبیح‌الله جانانه در مقابل روس‌ها می‌جنگید و در هرات و دشت و کوه جنوب غرب اسمعیل خان چون شیر می‌غرید و نفس در سینه برژنف و چرنینکو و اندروپف حبس می‌شد. و چی معجزه‌ای بزرگی که ملت ما در جهاد آفریدند!

جنگ چریکی چنان عرصه را به ارتش سرخ تنگ نموده بود که خاطرات جنگ ویتنام زنده می‌شد و کوهستان‌های صعب‌العبور که برای روس‌ها ناآشنا و ناملایم و برای مبارزان آزادیخواه کشور ما میعادگاه عشق و شهادت

پنداشته می‌شدند، راز شکست شوروی در افغانستان بود و درین سنگلاخ‌ها بود که خرس‌های قطبی توسط پلنگ‌های چابک شکار می‌شدند.

سربازان ارتش سرخ با ترس و هراس به هر سو نگاه می‌کردند، قدرت تفکر و اراده‌ی‌شان صلب شده بود چنانچه آرتیم بوریک روزنامه‌نگار روسی می‌گوید: «افسران و سربازان ما حتی از کودکان می‌ترسیدند». هر قدر حملات ارتش سرخ به مجاهدین شدت می‌یافت و از سلاح‌های مدرن و مخرب نظیر اروگان و بیم چهل، بمب‌های ناپالم و موشک‌های اسکاد و لونا و تانک‌های زره‌پوش و حتی طیاره‌های بمب‌افگن میگ۲۷ تا ماشین‌دارها مخرب شلکا و طیاره‌های توپ‌دار استفاده می‌کردند، مقاومت ملت ما نیز شدت می‌یافت و مجاهدین نیز از شگردهای جدیدتر استفاده می‌نمودند و سلاح‌های جدید را نیز به غنیمت می‌گرفتند و یا از خارج در اختیارشان قرار می‌گرفت. مجاهدین دارای کلاشنکوف‌های جدید و پیشرفته‌ی زیکویک و دافع هوا، راکت‌های تانک‌شکن، موشک‌های سکر۲۰ و سکر ۶۰، موشک‌های چشم سرخ و بعداً موشک‌های استینگر، مهمات فراوان و مواد غذایی و مواد سوخت و حتی پول فراوان بودند و کیسه‌های فرماندهان‌شان از دالر غرب و دینار عرب و کلدار پاکستان مملو بود.

درین میان مصارف هنگفت بودیجه نظامی ارتش سرخ در افغانستان و تامین اقتصادی رژیم کمونیستی در کابل برای شوروی کمرشکن بود. بعضی سربازان ارتش سرخ حتی سلاح‌شان را در بدل پول می‌فروختند. بعضی دیگرشان در مقابل یک توته چرس دار و ندارشان را به طرف مقابل می‌سپردند و این واقعاً خنده‌دار و برای ارتش سرخ فاجعه‌آمیز بود.

مردم لوله‌ی نفت را که از شوروی به افغانستان آمده بود و تیل ارتش سرخ را تامین می‌کرد می‌بریدند و چون مقداری تیل بر می‌داشتند برای مدت طولانی لوله باز می‌ماند و تیل به هدر می‌رفت و کاروان‌های ارتزاقی ارتش سرخ و حکومت نیز در میان راه غارت می‌شدند و آخر این ماجرا معلوم نبود که به کجا خواهد رسید. تنها در ۵ سال اول جنگ، شوروی در افغانستان ۱۲ میلیارد خساره‌ی مالی داشت. این عدد در اقتصاد ورشکسته‌ی شوروی بسیار گزاف به نظر می‌رسید. هر چند خساره‌ی مالی امریکا را در ویتنام ۱۶۰ میلیارد دالر به حساب آورده‌اند ولی ۱۶۰ میلیارد دالر در اقتصاد رو به رشد امریکا آنقدر هم بزرگ نبود ولی ده‌ها میلیارد دالر خساره‌ی شوروی در افغانستان برای شوروی عدد از پا درآورنده است.

امریکا در ویتنام ۵۸ هزار سربازش را از دست داد و شوروی در افغانستان ۱۴ هزار سربازش را و ده چند سربازان شوروی، طرفداران شوروی نیز که برای رژیم کمونیستی خدمت می‌کردند کشته شدند.

همه‌ی آنچه گذشت رهبران شوروی را در مسکو بر آن می‌داشت تا به نحوی از گرداب افغانستان نجات پیدا کنند و خروج مفتضحانه سربازان‌شان را فراهم سازند.

در مسکو لیونید برژنف در سال ۱۹۸۲ به کام مرگ فرو رفت و سپس چند صباحی کنستانتن چرنینکو به قدرت رسید. او نیز به زودی مرد و بعداً یوری اندروپف در نوامبر ۱۹۸۲ وارد کرملین شد که دو سال و چند ماه در آنجا بسر برد و او نیز به رهبران پیر و فرتوت گذشته پیوست و کرملین را به میخایل گورباچوف سپرد و بدین ترتیب در ظرف سه سال چهار رهبر در

قصر کرملین حکومت کردند چنانچه در کشور به اشغال رفته‌ی‌شان افغانستان نیز فقط در دو سال سه رهبر را به قتل رسانیدند و مهره‌ی چهارم را به ارگ راهنمایی کردند.

داود خان، تره‌کی، امین و چهارمین ببرک کارمل بود. اندروپف که قبل از ریاست جمهوری رییس کی‌جی‌بی بود دیدگاه خلاف برژنف را در مسایل جهانی داشت و طرفدار کنار آمدن با رقبای جهانی و محدودیت سلاح‌های اتمی بود. شاید بتوان به قاطعیت گورباچوف را دست‌پرورده‌ی اندروپف تلقی کرد که بعد از سلفش به قدرت رسید. با ظهور میخائیل گورباچوف تحول بزرگ در رهبری اتحاد جماهیر شوروی پدید آمد. او بعد از به قدرت رسیدن شعار گلاسنویست یا فضای باز و پروستریکا یا بازسازی اقتصادی را مطرح نمود و این یک مسأله‌ی مهم و تحول بزرگ در شوروی بود و برای امریکا مسلماً چراغ سبز پنداشته می‌شد. گورباچوف یک سال بعد در سال ۱۹۸۶ جنگ افغانستان را زخم خونین نامید که باید خاتمه داده شود.

ظهور گورباچوف تحول بزرگ را در افغانستان و جهان پدید آورد. واشنگتن می‌دانست در مسکو تحول بزرگ بوجود آمده است. ریگان چراغ سبز گورباچوف را دریافت کرده بود ولی منتظر آینده بود. به نظر امریکا و دکترین نظامی سیا و پنتاگون مقاومت افغانستان کارش را کرده بود و امریکا می‌بایست تا رسیدن به آخرین قله‌ی پیروزی به پیش می‌رفت. امریکا متردد بود که مسکو تا چی اندازه به وعده‌هایش وفادار است و مسکو می‌بایست قدمی عملی درین عرصه بردارد تا امریکا مطمئن شود که

گلاسنویست و پروستریکای گورباچوف راست است و این قدم عملی جز خروج ارتش سرخ از افغانستان نبود.

در ۱۹ نوامبر ۱۹۸۵ ریگان پرقدرت و جدی با گورباچوف ضعیف شده و نرم در ژنو ملاقات کردند. ریگان بر خروج شوروی از افغانستان تاکید می‌کرد و چنین به نظر می‌رسید که موضع شوروی ملایم و به خروج سربازانش از افغانستان مساعد است. در همین ماه نوامبر ۱۹۸۵ ببرک کارمل و اعضای دیگر حزب دیموکراتیک خلق چون دکتر نجیب‌الله رییس خاد و کشتمند صدراعظم به مسکو رفتند و در ملاقات با رهبر شوروی گورباچوف به هیئت افغانی افاده می‌کند که شوروی تصمیم خروج از افغانستان را دارد و لازمه‌ی آن اینست که کارمل باید از قدرت خلع و بجایش مهره‌ی دیگری نصب گردد.

درین راستا ببرک کارمل در چهارم اپریل ۱۹۸۶ از مقام دبیر کل حزب دیموکراتیک خلق استعفاء و به ادامه‌ی آن از ریاست شورای انقلابی نیز معزول شد و جایش را دکتر نجیب‌الله رییس اسبق خاد و فرد دوم در رژیم پرچمی گرفت و در ۴ می ۱۹۸۶ برابر با ۱۴ ثور ۱۳۶۵ دکتر نجیب‌الله رسماً رییس جمهور اعلان گردید.

ببرک کارمل که قربانی اصلاحات و گلاسنویست گورباچوف شده بود به مسکو فراخوانده شد و تا آخر عمر در آنجا بسر برد. بعد از آنکه گورباچوف جنگ افغانستان را زخم خونین خواند و بعد از ملاقات با ریگان این سومین قدم شوروی برای تفاهم و چراغ سبز بسوی غرب بود.

آقای ورسجی تحلیل‌گر سیاسی و تاریخ‌نویس می‌گوید: گورباچوف بر

دیالوگ (گفتگو) اسلام‌آباد، تهران و کابل اصرار داشت ولی امریکا مخالفت می‌کرد و اسلام‌آباد و تهران با ببرک کارمل کنار نمی‌آمدند چون او را شخص بدنام می‌دانستند که روس‌ها را به افغانستان آورده است ازینرو گورباچوف به فکر تغییر مهره‌ی سیاسی شد و دکتر نجیب‌الله را روی کار آورد.

این یکی از احتمالات است ولی در روی کار آمدن نجیب‌الله ممکن است عوامل دیگری نیز دخیل باشند.

۱ـ دکتر نجیب‌الله رییس اسبق خاد بود که جنایات بیشماری را مردم افغانستان از او به خاطر داشتند، او کمتر از کارمل نبود ولی ببرک کارمل چون مظهر اشغال افغانستان بود نام دکتر نجیب‌الله حساسیت کمتر را در جهان و افغانستان پدید می‌آورد.

۲ـ دکتر نجیب‌الله از پشتون‌های جنوب و از قبیله‌ی احمدزی بود و می‌توانست نوع رابطه با قبایل پشتون در افغانستان و دو طرف خط دیورند برقرار سازد و نفوذ پاکستان را در آن نواحی تقلیل بخشد.

۳ـ قدرت‌های بزرگ تابع شرایط موجود هستند و حالا که وقت کارمل سپری شده بود رهبر جدید با شعارها و فضاسازی‌های جدید می‌بایست روی کار می‌آمد تا رژیم کابل به حیات از رمق افتاده‌اش کمی بیشتر ادامه دهد تا بعداً شوروی ببیند چه کاری در قسمت افغانستان می‌تواند انجام دهد.

در روزهای ۲۱ـ۱۹ اکتوبر ۱۹۸۶ رهبران اتحاد شوروی و ایالات متحده بار دیگر در ریکجاویک پایتخت آیسلند ملاقات کردند و خواهان کاهش زرادخانه‌های هستوی شدند.

ملاقات‌ها ادامه پیدا کرد و در دسامبر ۱۹۸۷ رهبر میانه‌رو شوروی و

رهبر تندرو امریکا در واشنگتن به مذاکره پرداختند و هر دو طرف به هدف نزدیک‌تر می‌شدند.

در کابل دکتر نجیب‌الله در ماه قوس ۱۳۶۵ برابر به دسامبر ۱۹۸۶ سیاست آشتی ملی را اعلان و از راه حل سیاسی و مذاکرات بین‌الافغانی سخن گفت.

همزمان با اصلاحات در مسکو در کابل نیز اصلاحات براه افتاده بود و بصورت مترادف به پیش می‌رفت. نام اشرار که قبلاً از طرف رژیم کمونیستی به مجاهدین هدیه می‌شد به اپوزیسیون و برادران هموطن تبدیل شده بود. رژیم کابل هر چه بیشتر ملایم می‌شد و در جنوری ۱۹۸۷ برابر با جدی ۱۳۶۶ کابل آتش‌بس یک جانبه را اعلان نمود. البته زمینه‌سازی برای خروج روس‌ها شروع شده بود و به نظر من بعد از خروج ارتش سرخ اگر توطئه‌های خارجی و اشتباه مجاهدین نبود بهترین موقع برای تفاهم و پایان جنگ تباه‌کننده مساعد شده بود. حزب دیموکراتیک خلق که مردم از نام آن متنفر بودند به حزب وطن تغییر نام داده و دکتر نجیب‌الله شعارهای انقلابی را یک سو گذاشت و آمادگی خود را به مصالحه ملی و حکومت ائتلافی با مخالفین اعلام کرد:

«ده سال است که افغانستان در میان آتش و دود و شلیک‌ها از مسلسل‌ها گرفته تا راکت‌ها، توپ‌ها و بمب‌های طیاره‌ها و اینها می‌سوزد. بعضی‌ها می‌گویند ما افغانستان را به حمام خون مبدل می‌سازیم، ولی ما و شما شاهد هستیم که همین اکنون ملت افغانستان در حمام خون می‌غلتد. من فکر می‌کنم که فرزند واقعی این وطن و خدمتگذار واقعی به مردم خود نباید چنین غیرمسؤولانه ندا یا آواز برکشد که من افغانستان را در حمام خون

می‌جوشانم. بلکه برعکس باید دست و آستین بالا بزنیم و مردم افغانستان را از حمام خون نجات بدهیم و از این تنور داغ و سوزان بیرون بکشیم».

و کاش حرف‌های دکتر نجیب‌الله جدی و صادقانه پنداشته می‌شد و رهبران افغان درگیر جنگ بعد از خروج شوروی برای خدا و مردم و مصالح علیای کشور به میز مذاکره می‌رفتند و به یک دهه جنگ خانمان‌سوز پایان می‌دادند و مخصوصاً از وقایع فاجعه‌آمیز آینده جلوگیری می‌کردند ولی افسوس که چنین نشد و خارجیان نیز آن را نمی‌خواستند و به نوکران قدرت‌طلب‌شان نیز دستور می‌دادند تا نه به نجات و مصالح کشور بلکه به ویرانی و تباهی آن فکر کنند.

در ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ بین وزرای خارجه‌ی افغانستان، پاکستان، شوروی و امریکا مذاکراتی صورت گرفت و درین مذاکرات چهارجانبه آنها به موافقاتی دست یافتند که به قرارداد ژنو مشهور است. این قرارداد مبنی بر خروج مرحله‌وار سربازان شوروی از افغانستان بود که می‌بایست از ۱۵ می ۱۹۸۸ شروع و تا ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ یا ۲۶ دلو ۱۳۶۷ تمام سربازان ارتش سرخ از افغانستان خارج گردد. این قرارداد در افغانستان برای مجاهدین و ملت ما و در خارج برای امریکا پیروزی بزرگ بود و شرط امریکا مبنی بر تشنج‌زدایی شوروی که همانا خروج سربازان شوروی از افغانستان بود اجرا می‌شد و حال نوبت رونالد ریگان بود که باید به چراغ سبز شوروی پاسخ دهد و قدمی به سوی شوروی به پیش گذارد.

و همان بود که در جون ۱۹۸۸ ریگان به مسکو رفت و مورد پذیرایی گرم کرملین قرار گرفت. حال برای رهبر تندرو امریکا شوروی دیگر قلمرو

بدی‌ها و امپراطوری شیطان نبود.

بلی برای قدرت‌های جهانخوار ممکن است یکشبه قلمرو بدی‌ها به قلمرو خوبی ها و امپراطوری شیطان به امپراطوری خدا تبدیل گردد. بسیار هم آسان بشرط که منافع آنها ایجاب کند. در میدان سرخ خبرنگاری از رونالد ریگان پرسید: آیا تا هنوز هم باور دارید که شوروی امپراطوری شیطان است؟

ریگان: «نه خیر، من امپراطوری شیطان را برای دوران دیگر گفته بودم.» ولی به نظر ما واقعیت اینست که رهبر امریکا هنوز هم معتقد به امپراطوری شیطان بود و زیرکانه تلاش می‌کرد امپراطوری شیطان را از ریشه برکند و بجایش امپراطوری طاغوت امریکایی را در جهان مسلط سازد. در همین سال امریکا به پیروزی دیگری دست یافت و میخایل گورباچوف در سازمان ملل سخنرانی کرد و وعده سپرد که مجموع تعداد سربازان ارتش سرخ را به نیم میلیون کاهش می‌دهد و از تعداد سلاح‌ها و تانک‌هایش نیز می‌کاهد. شاید رهبر شوروی به دلایل اقتصادی این تصمیم را گرفته بود ولی برای شوروی این تصمیم خطرناک بود هر چند این سخنرانی به مزاق همه خوش آمد.

رهبر جمهوریخواه امریکا که دشمن سرسخت کمونیزم پنداشته می‌شد به هدف نابودی شوروی نزدیک‌تر می‌شد، ولی دیگر دوره‌ی ریاست جمهوری‌اش تمام شده بود و در انتخابات نوامبر ۱۹۸۸ جورج بوش معاون اسبق ریگان رییس جمهور امریکا شد. او نیز چون سلفش تندرو و جمهوریخواه بود و می‌بایست سیاست‌های ریگان را مو به مو ادامه دهد.

تلاش امریکا و غرب و همسایگان برای نابودی شوروی حقیقت است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت ولی اصلاً این معجزه جهاد افغانستان و خون شهدای گمنام این سرزمین بود که شوروی و کمونیزم جهان را از پا درآورد و جهان را از شر آن نجات داد.

بتاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ برابر با ۲۶ دلو ۱۳۶۷ آخرین کاروان نظامی ارتش سرخ شوروی و سربازان فرقه‌ی چهلم شوروی به فرماندهی بوریس گروموف خاک افغانستان را ترک کردند و از طریق پل حیرتان که زمانی پل دوستی یاد می‌شد و امروز پل فرار یاد می‌گردد از افغانستان با سرافگندی و ذلت از کشور ما فرار کردند. مردم افغانستان حماسه‌ی بزرگی آفریدند و بعد از هفتاد سال یعنی سال ۱۹۱۹ در عهد امان‌الله خان و شکست انگلیس‌ها بار دیگر در کمتر از یک قرن امپراطوری بزرگ دیگری را به شکست مواجه ساختند و خط پرافتخاری را در تاریخ معاصر جهان نقاشی کردند. شوروی مزه‌ی شکست را به خوبی چشید و آن روز برای ملت ما پیروزی بزرگ محسوب می‌شد و یک جشن واقعی بود.

حتی رژیم دست نشانده‌ی شوروی که ارتش سرخ را به کشور فرا خوانده بودند ۲۶ دلو را روز پیروزی می‌پنداشتند و دکتر نجیب‌الله آن روز را روز نجات ملی اعلان نمود و ادوارد شواردنادزی وزیر خارجه‌ی شوروی و دوست نزدیک گورباچوف که بعد از فروپاشی شوروی رییس جمهور گرجستان شد تجاوز ارتش سرخ را به افغانستان اشتباه بزرگ و اقدام ضدکرامت انسانی خواند.

جهاد افغانستان کار خودش را کرده بود و چون انفجار امید و آزادی

ملت‌ها را از بند زندان و کشورها را از بند اشغال رهانید. اتحاد جماهیر شوروی بسان مجسمه‌ی درون خالی پاشید و کمونیزم جهانی به زباله‌دان تاریخ ریخته شد. اروپای شرقی آزاد شد و کشورهای آسیای میانه و قفقاز بعد از هفتاد سال مزه‌ی آزادی و استقلال را چشیدند. دیوار برلین فروریخت و خاطر جهانیان از شر دیکتاتوری کمونیزم آسوده گشت و جهان و مخصوصاً امریکا و غرب و کشورهای همسایه و جنوب آسیا درین مورد باید مدیون ملت مظلوم افغانستان باشند.

آنچنانکه تذکر رفت در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ برابر با ۱۹ عقرب ۱۳۶۸ دیوار برلین فروریخت و هر دو آلمان بعد از سال‌های دوری و ناامیدی متحد شدند. اریک هانیکر رییس جمهور شوروی‌پرست آلمان شرق اولاً به مسکو و سپس به امریکای جنوبی گریخت و در همان نزدیکی‌ها نیکولای شاوسیسکو رهبر رومانیا توسط مردم محاصره و با همسرش تیرباران و رژیمش واژگون گردید.

شوروی سابق در آن موقع قلمرو تجاوز و استبدادش را می‌دید که یکی بعد از دیگری از دست می‌رود، چنانچه در اگست ۱۹۹۰ صدام رهبر دیکتاتور عراق به کویت حمله و آن را اشغال نمود و امریکا نوکر سابقش را که حالا جسور شده و به منافع امریکا لطمه می‌زد گوشمالی داد. امریکا ارتش عراق را از کویت خارج کرد و شوروی نظاره‌گر بود و هیچ کاری نمی‌توانست بکند. بدین بهانه ارتش امریکا پایگاه‌های نظامی‌اش را در خلیج فارس مستقر و خاورمیانه را تحت سیطره گرفت.

در ماه اگست ۱۹۹۱ در حالیکه گورباچوف رهبر شوروی در شبه

جزیره‌ی کریمه تعطیلات تابستانی خود را می‌گذارند نظامیان ارتش سرخ در مسکو کودتا و در غیاب، گورباچوف را از رهبری عزل کردند. سه شبانه روز کودتا ادامه داشت ولی بدبختانه یا خوشبختانه بوریس یلتسین رییس جمهور روسیه و مردم به طرفداری فضای باز و دیموکراسی تظاهرات نمودند. آنها مقاومت نموده و از نظامیان خواستند به کودتا خاتمه بخشیده و به گورباچوف اجازه دهند به کرملین برگردد. گورباچوف به کرملین برگشت و کودتاچیان به زندان رفتند ولی دیگر کار از کار گذشته بود و بوریس یلتسین که خود را رهبر جمهوری فدراتیف روسیه می‌خواند تمام قدرت را به دست گرفته بود. در آن روز جمهوریت‌های اتحاد شوروی اعلان استقلال کردند و بعد از ۷۴ سال اتحاد شوروی سوسیالیستی که در سال ۱۹۱۷ توسط ولادیمیر الیچ لینن پایه‌گذاری شده بود بدست میخائیل گورباچوف به همکاری رهبران کاخ سفید و خون‌بهای مردم مظلوم افغانستان فرو پاشید.

آیت‌الله محسنی از رهبران جهادی و رهبر حزب حرکت اسلامی افغانستان بعد از پیروزی مجاهدین در کابل و دو سال بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی چنین انگاشت!

«انقلاب اسلامی را فرزندان ارجمند شما به نیابت یک میلیارد مسلمان در سنگر مقدم جهاد آغاز و تا نابودی بزرگترین قدرت شیطانی و الحادی بین‌المللی ادامه داد و تاریخ جهان معاصر را ورق نوینی زد و حماسه‌ی صدر اسلام را در اواخر قرن بیست به نمایش در آورد و معجزه‌ی ایمان را بر جبین جهان مادی به اثبات رسانید، ولی در مرحله‌ی نظام‌آفرینی کادر

رهبری، از ساختن یک اداره‌ی مسلط و نافذ و جامع بین روحانیت و ماده (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی) احساس ناتوانی می‌کند.

انقلاب اسلامی، از یک طرف کمونیزم بین‌المللی را در زندان تاریخ محکوم و دیوار برلین را منهدم و اروپای شرقی و آسیای میانه را آزاد و ناامیدان درمانده‌ی قرن بیست را در پایان آن امیدوار ساخت و با رقه‌ی امید پیروزی را در دل آنان بوجود آورد و جهان اسلام را غرق غرور و شادی نمود و دل مستکبران را به لرزه افگند، ولی از جانب دیگر سران انقلاب بر هراس مردم خود نسبت به سرنوشت آینده‌ی‌شان افزوده و نه تنها مرهمی بر زخم‌های چهارده ساله‌ی‌شان که کمونیزم شوروی بر آنها وارد نموده بود، نگذاشتند که مزید بر علت شدند و حیثیت انقلاب اسلامی را مورد سؤال قرار دادند».

انقلاب اسلامی به بیراهه کشیده شد

یادآور شدیم که انقلاب اسلامی افغانستان توسط مردم مظلوم و شجاع افغانستان صورت گرفته است و این توده‌ی ملت افغانستان بودند که برای استقلال و آزادی مملکت‌شان علیه ظلم و استکبار و اشغال مبارزه نمودند، در حالیکه احزاب نظامی که به غلط بنام احزاب جهادی مسمی شدند در پاکستان و ایران دور از واقعیت‌های کشور توسط یک عده اشخاص پول‌پرست و قدرت‌طلب و به همکاری کشورهای خارجی که می‌خواستند دری در افغانستان باز کنند تا منافع‌شان تامین گردد ساخته شدند.

احزاب جهادی از درون ملت برنخاسته و مردم افغانستان فقط زمانی آنها را شناختند که با پول و امکانات وسیع به افغانستان سرازیر شدند و شعارهای تند وانقلابی سر دادند و خود را تحت لفافه‌ی اسلام و قرآن و جهاد و آزادی کشور پنهان نمودند.

کشورهای خارجی بویژه پاکستان و امریکا برای اینکه جای پایی در افغانستان بیابند و منافع درازمدت‌شان را برآورده سازند، بر ساختن احزاب متعدد تشویق و همکاری کردند و به آنها پول و امکانات فراهم ساختند و کوشش هم نمودند تا آنها را متفرق و دشمن همدیگر بارآوردند تا هر کدام به آسودگی غلام گوش به فرمان این کشورها گردند.

رقابت‌های منطقوی بین شوروی و امریکا، عربستان و ایران، ایران و امریکا، هند و پاکستان و مخصوصاً دو قطب شرق و غرب بدترین ضربه را به پیکر ملت شریف ما وارد ساخت و هر کدام ملت ما را وسیله‌ای برای درهم کوبیدن رقیب‌شان ساختند.

اگر به شخصیت و تعلیم و تربیت رهبران احزاب بنام جهادی و فرماندهان وابسته به آنان نگاه کنیم به بخوبی درمی‌یابیم که کشورهای خارجی چی انسان‌های نالایق را به عنوان رهبر به مردم افغانستان تحمیل کردند که نه شخصیت عالی و نه سواد و بینش سیاسی قابل قبول داشتند.

مهندس گلبدین حکمتیار تشنه‌ی قدرت که برای رسیدن به آن به هر دروازه و هر وسیله‌ای متوسل می‌شد، دانشجوی رشته مهندسی پول تخنیک که تحصیل‌اش را ناتمام گذاشت و به پاکستان پناهنده شد.

استاد برهان‌الدین ربانی گرچه استاد شرعیات دانشگاه کابل بود ولی کمترین تدبیر و بینش سیاسی نداشت و حتی همکاران نزدیکش اذعان می‌کنند که او آدم بی‌تدبیر و بی‌کفایت بوده است.

استاد عبدالرب رسول سیاف گرچه در علوم اسلامی و فصاحت کلام فرد لایق است ولی تعصب جاهلانه او را چنان کور کرده است که دید سیاسی‌اش در چند متر ماحولش چرخ می‌خورد و در غلامی بیگانگان چنان حلقه بگوش است که حتی نامش را به اشاره عرب‌های وهابی از عبدالرسول به عبدالرب تبدیل نمود.

آیت‌الله محمد آصف محسنی انسان معتدل و دانشمند است ولی از نظر اداره ضعیف و از زیردستانش بیخبر بوده است. او گاهی در طول چهارده

سال جهاد به افغانستان نیامد و افراد دیگر او را از سوریه آوردند تا رهبری حرکت اسلامی را به عهده بگیرد.

استاد عبدالعلی مزاری سواد کافی برای رهبری نداشت و بیشتر آدم لجباز و تکرو بود که می‌خواست رقبای سیاسی‌اش را به هر نحوی از سر راهش بردارد.

مولوی محمد نبی محمدی و مولوی یونس خالص دو مولوی که فقط بنام مولوی بودند. مولوی‌های بیسواد که گاهی هم از پنجره حجره‌ی مدرسه به بیرون نگاه نکردند و از علم و تکنولوژی خبری نداشتند و اسلامی را معرفی می‌کردند که بیشتر به درد انسان‌های ماقبل تاریخ می‌خورد.

پیر سید احمد گیلانی روحانی درباری بود که خود صفات شاه می‌کرد و از مریدان می‌خواست دست و پا و کفشش را ببوسند و پیش دروازه‌اش که آن را دربار می‌خواند برای پیر مدح و غوغا کنند و بیهوش شوند. روحانی‌ای که خودش احکام اسلامی و حلال و حرام را مراعات نمی‌کرد چی رسد به مریدانش.

حضرت صبغت‌الله مجددی گرچه پروفیسورش می‌نامیدند اما چنان بی‌کفایت و از نظر اداره ضعیف و پریشان گوی بود که در پنج دقیقه دو جمله متناقض می‌گفت و به راحتی گول می‌خورد و آلت دست این و آن می‌شد و از نظر حیا و آداب حرف زدن چنان بود که رسماً پشت تریبیون رقبای سیاسی‌اش را دشنام بی‌ادبانه می‌داد.

این‌ها بودند رهبران جهادی که می‌خواستند زعامت کشور را به دست بگیرند و آن را آزاد و آباد سازند! در حالیکه فرماندهان، اعضاء و وابستگان

آنها به اکثریت مطلق انسان‌های بیسواد، جاهل و متعصب و ظالم و آدم‌کش بودند. این رهبران گاهی هم به افغانستان سر نمی‌زدند تا ببینند افرادشان با همدیگر و با مردم چی می‌کنند و آنها شب و روزشان را در پاکستان و ایران به عیش و نوش سپری می‌نمودند. نویسنده که بیشتر در مناطق مرکزی و یا کابل سکونت داشتم واقعاتی را از شاهدان صحنه می‌شنیدم که برای هر مسلمان و هر انسان قابل انزجار است. احتمالاً در تمام نقاط افغانستان این احزاب با مردم همینطور رفتار می‌کردند.

اشرار بی‌فرهنگ چی کلمه‌ای مناسبی بود که از طرف رژیم کمونیستی به اینها اطلاق می‌شد با آنکه وابستگان رژیم خلقی پرچمی نیز خود اشرار ولی اشرار بافرهنگ بودند.

اشرار بی‌فرهنگ در اوایل انقلاب هر کسی را که سواد داشت و کمی بانظافت بود می‌کشتند. دشمن معلمان و شاگردان مکاتب بودند.

افراد ارباب غریب داد و فرمانده فروتن در مناطق مرکزی به دنبال معلمین خانه به خانه می‌گشتند تا آن بیچاره‌گان را به جرم سواد داشتن بکشند و غازی شوند.

قاری بابا فرمانده حرکت انقلاب در غزنی چنان در کشتن و تشخیص کافر و مسلمان ماهر شده بود که انسان به حیرت می‌افتید و عقل جن هم به آن نمی‌رسید. او برای تشخیص کافر از مسلمان یخن افراد را بو می‌کرد و بعد تشخیص می‌داد که فلان کافر است و آن بیچاره‌ی بدبخت بدبو را می‌کشتند. در پغمان نیز یک فرمانده بنام مولوی تسبیح چنین قوه شامعه‌ی قوی برای تشخیص کافر و مسلمان داشت! بعدها یکی از افراد شاهد صحنه

به من می‌گفت که اصلاً مسأله‌ی بو در کار نبود. مولوی تسبیح در گوش آن بیچاره‌ها می‌گفت که این مبلغ پول را می‌دهی یا بکشمت؟ اگر آن شخص می‌گفت پول ندارم یا نمی‌دهم او را در ردیف کافران و بدبویان قرار داده و به کشتارگاه ارجاع می‌کرد.

فرمانده فیضی در هزاره‌جات یک پاسگاه گرفتن محصول داشت و کاروان خودروهای مهمات که ازساحه‌ی تحت فرماندهی او می‌گذشتند سهمیه‌ی او را حتی از پاکستان جدا می‌کردند و در دشمنی و کشتن پشتون‌ها نام‌آور شده بود.

تورن امان‌الله فرمانده‌ی حزب اسلامی در ولایت میدان در کشتن هزاره‌ها مشهور شده بود و رمه‌داران هزاره که رمه‌شان را از منطقه‌ی تورن امان عبور می‌دادند به دام می‌افتادند و نابود می‌شدند و عدهٔ از رهگذران به عنوان کمونیست و عسکر گریز نیز به دام او می‌افتادند و کشته می‌شدند.

در دره‌ی سنگلاخ فرمانده‌ی پایگاه ۱۶ حرکت اسلامی فردی بنام آقای علوی، جوان مسلمان که از کابل از ترس به خدمت رفتن عسکری به سنگلاخ گریخته بود دستگیر کرده و بعد بیرحمانه پنجه‌های دستش را با ساطور قطع کردند و شخصی دیگری که در جریان فتح بامیان دستگیر شده بود در حالیکه مجاهدین او را در بامیان عفو نموده و امان‌نامه داده بودند به دام آقای علوی افتاد و کشته شد و اینست رحم و عطوفت کسانی که خود را مجاهد می‌نامیدند و از اسلام و استقلال کشور دفاع می‌کردند. اینها نمونه‌های از یک منطقه کوچک است که من شاهد بالفعل یا بالواسطه آن بودم.

این مظالم در همه نقاط افغانستان وجود داشت. از طرف دیگر نصف مسؤولیت بدبختی ملت ما که این اشرار بی‌فرهنگ را به وجود آورد (حالا بگذریم از اشرار با فرهنگ و آدم‌کشان خلقی و پرچمی که بوسیله روس‌ها به میان آمدند) به دوش امریکا، انگلیس، پاکستان، عربستان سعودی و ایران است که اینها را به وجود آورده، تشویق کردند، پول دادند، مسلح ساختند و حاکم بر مقتضیات ملت ما کردند.

امریکا دست استخبارات ارتش پاکستان را در تشخیص و توزیع کمک به احزاب جهادی و فرماندهان بازگذاشته بود و پاکستان بیشترین امکانات را خود می‌گرفت و حداقل آن را به مجاهدین افغانستان می‌داد. در حالیکه بیش از هفتاد فیصد سهمیه‌ی مجاهدین افغانستان را هم به آقای حکمتیار که بسیار به پاکستان نزدیک بود می‌داد و سی فیصد به سایر احزاب جهادی و دیگر وابستگانش. عربستان سعودی و شیخ‌های سرمایه‌دار عرب نیز بیشترین کمک را به حزب اسلامی می‌کردند و حتی عرب‌ها در صف حزب به جنگ مشغول بودند.

بعداً عربستان سعودی نوکر مخلص‌تر پیدا کرد و اتحاد اسلامی سیاف که از مذهب حنفی به مذهب وهابی عدول کرده بود، گوی سبقت را از حزب اسلامی ربود و بیشترین کمک عرب‌ها به سیاف داده می‌شد.

حرکت انقلاب اسلامی از طریق جماعت‌العلمای پاکستان و مدرسه‌ها اکمال می‌شد و از آن طریق به فوج پاکستان راه باز کرده بود و سهم‌اش را می‌گرفت.

حزب محاذ و جبهه نجات که بنام میانه‌روها و طرفداران شاه سابق کمتر

امکانات و پول از حکومت نظامی پاکستان دریافت می‌کردند و ظاهراً ناراضی بودند ولی دوستان باوفا حتی در کاخ باکینگهام و قصر سفید داشتند و پوند و دالر اخذ می‌کردند.

جمهوری اسلامی ایران که مصروف جنگ با عراق بود کمتر عطف توجه به احزاب جهادی افغانستان داشت ولی با آنهم مصارف مالی احزاب را تامین می‌کرد. مخصوصاً توجه خاص به سازمان نصر آقای مزاری داشت.

شخصی بنام مهدی هاشمی که رییس واحد نهضت‌ها در ایران بود و در سپاه پاسداران ایران نفوذ داشت و بعداً به اتهام کودتا علیه جمهوری اسلامی اعدام شد بسیار نزدیک به سازمان نصر بود و کمک‌های ویژه‌ی نظامی و پول به این سازمان جهادی در افغانستان می‌کرد. او خود در اقرارش بعد از دستگیری می‌گوید که ما سازمان نصر آقای مزاری را با جمهوری لیبی ارتباط دادیم و آنها وعده‌ی کمک کردند.

بعداً سپاه پاسداران ایران سازمانی را بنام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی افغانستان به رهبری آقای اکبری و حزب‌الله را در هرات به رهبری قاری احمدعلی یکدست بوجود آوردند. جمعیت اسلامی برعلاوه‌ی اینکه از پاکستان حق می‌گرفت ارتباطاتی با دیگر کشورها نیز داشت و از اروپا و امریکا اخاذی می‌کرد و حتی از روس‌ها باج می‌گرفت. اینها نمونه‌های است که به قاطعیت می‌توان گفت احزاب جهادی بدون رضایت ملت افغانستان در خارج و توسط خارجی‌ها ساخته شده و با زور، پول و اسلحه و امکانات بر مردم فقیر و ناآگاه ما تحمیل شدند و کاش اینها یکی دو تا می‌بودند و اتفاق می‌داشتند، بلکه هر حزبی از آستین شخصی بیرون شده و

به فرق ملت ما فرود می‌آمد.

نهضت جوانان مسلمان که توسط عده روشنفکران مسلمان سال‌ها پیش در دانشگاه کابل تاسیس گردیده بود و رهبران مبارز آن چون عبدالرحیم نیازی و حبیب‌الرحمن در رژیم‌های گذشته به شهادت رسیدند بعد از کودتای داود خان ضربه‌ی سختی خورد و از مسیر انقلابی و مردمی خویش بدور افتاد و شخصیت‌های درجه دوم آن چون حکمتیار و ربانی به پاکستان پناهنده شدند و تحت تاثیر سیاست حکومت‌های نظامی پاکستان قرار گرفتند و هم اختلاف و پراگندگی در صفوف‌شان ایجاد گردید.

در آغاز جهاد این نهضت به دو شاخه‌ی اصلی حزب اسلامی افغانستان به رهبری گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی تقسیم شد.

بعداً جمعیت اسلامی و حزب اسلامی در سنبله‌ی ۱۳۵۷ دوباره به هم نزدیک شده و در یک ائتلاف تاکتیکی حرکت انقلاب اسلامی افغانستان را به رهبری مولوی محمدنبی محمدی تاسیس کردند. ولی تفرقه و کینه در دل‌های‌شان باقی بود و دیری نپایید که از هم جدا شدند و مولود آن حزب جدیدی به رهبری مولوی محمدی بود که به همکاری مفتی محمود رهبر جمعیت العلمای پاکستان با ضیاءالحق ارتباط یافت و بدین شکل بصورت جداگانه به فعالیت‌اش ادامه داد. این گروه توسط ملاهای تندرو و کم‌سواد طرفداری می‌شد که از تطبیق شریعت اسلامی دم می‌زدند ولی گاهگاهی هم از عودت شاه سابق سخن به میان می‌آوردند.

در زمستان ۱۳۵۷ آقای ربانی با آقای مجددی هم‌آهنگ شد و جبهه‌ی

نجات ملی را به رهبری پروفیسور صبغت‌الله مجددی به وجود آوردند. این وحدت نیز ره بجایی نبرد و بعد از مدتی جمعیت اسلامی بر سر جایش باقی ماند و جبهه‌ی نجات ملی به رهبری آقای مجددی به وجود آمد و به حیاتش ادامه داد.

از حزب اسلامی نیز در سال ۱۳۵۸ مولوی یونس خالص انشعاب کرد و بدین ترتیب حزب اسلامی یونس خالص به صورت جداگانه از حزب اسلامی آقای حکمتیار مجزا شد.

احزاب جهادی در پاکستان بار دیگر هوای وحدت و اتفاق بر سرشان زد و به استثنای آقای حکمتیار احزاب جمعیت اسلامی، حرکت انقلاب، جبهه‌ی نجات، محاذ ملی و حزب اسلامی خالص ائتلافی را تحت نام اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان ساختند و رهبری آن را به پروفیسور عبدالرب رسول سیاف که تازه از زندان رژیم کمونیستی آزاد و به پاکستان آمده بود سپردند. متاسفانه این اتحاد نیز عمر کوتاه داشت و پس از چندی همان آش بود و همان کاسه و اتحاد اسلامی به رهبری سیاف باقی ماند و با حمایت وهابی‌های افراطی و شیخ‌های عرب به کار خویش ادامه داد.

در کشور همسایه ایران نیز تولید و صادرات احزاب به همین منوال ادامه داشت.

حرکت اسلامی افغانستان به رهبری آیت‌الله محمد آصف محسنی قندهاری در سال ۱۳۵۸ تاسیس گردید. در همین ایام شورای انقلابی اتفاق اسلامی با تشکیلات وسیع به رهبری آیت‌الله بهشتی در داخل افغانستان فعالیت می‌کرد. بعداً آقای عبدالعلی مزاری طی یک سفر به ایران سازمان

نصر افغانستان را با خود به ارمغان آورد.

مجاهدین خلق افغانستان که بعد از درهم شکستن همنام سیاسی‌اش «مجاهدین خلق ایران» به جبهه‌ی مستضعفین افغانستان تغییر نام داد به رهبری تعداد از روشنفکران تندرو به وجود آمد که از شخصیت‌های برجسته آن آقای هاشمی بود که در سال ۱۳۷۵ در یک سانحه‌ی هوایی در شهر بامیان کشته شد.

احزاب دیگری نیز از شیعیان وجود داشت مانند نهضت اسلامی افغانستان به ریاست علی افتخاری، پاسداران جهاد اسلامی از محمد اکبری، دعوت اسلامی افغانستان از آیت‌الله تقدسی، اتحادیه‌ی علما از آیت‌الله قربانعلی محقق، نیروی اسلامی افغانستان از سید ظاهر محقق و حزب‌الله افغانستان که توسط قاری احمد علی غور دروازی مشهور به قاری یکدست رهبری می‌شد و بلاخره سازمان اسلام مکتب توحید یا حزب امت اسلامی افغانستان به رهبری اسدالله نکته‌دان، که از روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها تشکیل یافته بود.

احزاب و سازمان‌های را که نام بردیم خود را داعیه‌داران جهاد و علم‌برداران انقلاب اسلامی افغانستان معرفی می‌کردند.

ولی چنان متشتت و پراگنده بودند و یا پراگنده شدند که تنها به چیزی که وحدت و اتفاق داشتند بی‌اتفاقی و دشمنی با هم دیگر بود. بدون شک توطئه‌های پاکستان، امریکا، انگلیس، فرانسه، عربستان سعودی، ایران و شوروی توسط شبکه کی‌جی‌بی و دستگاه مرموز خاد رژیم کمونیستی کابل در اختلافات، و تفرقه‌افگنی و جنگ‌های میان‌گروهی نقش داشتند ولی

واقعیت اینست که این مجاهدین و احزاب جهادی بودند که عرابه‌ی اصلی جنگ و کشمکش‌های داخلی را به پیش می‌بردند و مسؤولیت اصلی بدوش اینهاست نه بدوش بیگانگان. این اختلافات به عناوین مختلف و به بهانه‌های گوناگون هر از چند گاهی باعث جنگ‌های خانمانسوز گردیده و بر ملت مظلوم ما تحمیل می‌گردیدند که معجزه‌ی جهاد ملت افغانستان را کمرنگ ساخته و به حیثیت انقلاب اسلامی مردم ما لطمه بزرگ وارد نمود و طعم پیروزی به کام افغانستان تلخ گردید.

جاه‌طلبی‌های سیاسی و گروهی، تشنگی قدرت و گرفتن پول و امکانات بیشتر، اختلافات سلیقه‌ای و شخصی و دست‌اندازی‌های خارجی ریشه اصلی این کشمکش‌ها بود در حالیکه ملت افغانستان سال‌ها و قرن‌ها همانند برادران و هموطنان با همدیگر به شکل مسالمت‌آمیز زندگی کرده‌اند و در غم و شادی همدیگر شریک بوده‌اند.

نویسنده این اختلافات و تقسیم‌بندی‌های جناحی را بصورت شماره‌وار نام می‌برم و از هر کدام نمونه‌هایی نقل می‌کنم، ولی بسیار تعجب‌آور است زمانیکه پای منافع شخصی رهبران و فرماندهان جهادی به میان می‌آمد چنان با هم صمیمی و متحد می‌شدند که فکر می‌کردی آنها ارواح واحدند در بدن‌های گوناگون. دکتر سمیع حامد شاعر رنج‌کشیده‌ی کشور این واقعیت را بدینگونه تمثیل می‌کند:

دو رهبـر خفتـه در بین دو بستر　　دو عسکر خسته در بین دو سنگر
دو رهبر پشت میز صلح خندان　　دو بیـرق بر سـر گـور دو عسکـر

۱ـ تقسیم‌بندی مذهبی و اختلاف میان احزاب شیعه و احزاب سنی و

یک شاخه‌ی وهابی که در بعضی احزاب سنی مذهب وجود داشت. بطور نمونه مولوی خالص و استاد سیاف شیعه‌ها و هزاره‌ها را به توهین و تحقیر می‌گرفتند و از زبان مولوی خالص از رادیو می‌شنیدیم که می‌گفت در افغانستان یک فیصد اهل هنود وجود دارد ولی شیعه وجود ندارد. حکمتیار نیز منطق خوبی نسبت به شیعیان نداشت و تورن امان‌الله فرمانده‌ی مشهور حزب اسلامی در ولایت میدان در کشتن هزاره‌ها مشهور شده بود و مسافران شیعه مذهب را از وسط راه گرفته شکنجه و زندانی می‌کرد. کاروان‌های مجاهدین شیعه در مسیر راه پاکستان نیز بعضاً تار و مار می‌گردیدند. در مناطق هزاره‌جات کاروان‌های اکمالاتی مجاهدین پشتون نیز به همین سرنوشت دچار می‌شدند و حاجی فیضی فرمانده‌ی حرکت اسلامی در بهسود در دشمنی با سنی‌ها مشهور شده بود. احزاب شیعه نه در اولین حکومت موقت مجاهدین در پاکستان که بنام گروه هفت‌گانه مشهور شد در نظر گرفته شده بودند و نه در شورای راولپندی که دومین حکومت مجاهدین قبل از جنگ جلال‌آباد به ابتکار پاکستان بود.

در یک نمونه‌ی دیگر در ۲۷ ثور ۱۳۷۰ جنگ شدید میان حزب اسلامی حکمتیار و وهابی‌های منشعب این حزب به رهبری مولوی جمیل الرحمن مشهور به مولوی حسین در کنر آغاز گردید و در طول چند ماه ادامه داشت و به کشته شدن عده‌ی زیادی منجر گردید. بعداً مولوی جمیل الرحمن در پاکستان ترور شد.

۲ـ تقسیم‌بندی لسانی و اختلاف میان احزاب پشتو زبان و فارسی زبان مثلاً جمعیت اسلامی و مخصوصاً آقای مسعود در رأس فارسی زبانان و

آقای حکمتیار در راس پشتو زبانان قرار داشتند و هر از چند گاهی در ولایات پروان و کاپیسا و میدان و غزنی و ولایات شمال جنگ‌های لسانی شعله‌ور می‌شد. حتی کودتای شهنواز تنی و متحدش حزب اسلامی علیه رژیم کابل که به ناکامی مواجه شد و بغاوت ژنرال دوستم و ژنرال مؤمن به همکاری احمد شاه مسعود ریشه‌ی لسانی داشتند تا ریشه‌ی ایدیولوژیک و سیاسی.

۳ـ تقسیم‌بندی نژادی که هر حزبی خود را نماینده‌ی نژاد خاص می‌دانست. مثلاً جمعیت اسلامی نماینده‌ی تاجیک‌ها بود. حزب اسلامی، حرکت انقلاب، اتحاد اسلامی و... خودشان را علمداران نژاد پشتون می‌دانستند. سازمان نصر دم از هزاره می‌زد و در حرکت اسلامی بیشتر قزلباش‌ها و سادات گرد هم آمده بودند.

۴ـ تقسیم‌بندی سمتی و اختلاف میان احزاب و فرماندهان شمال، جنوب و مناطق مرکزی افغانستان نیز وجود داشت.

۵ـ اختلاف و کشمکش میان احزاب اخوانی چون حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، حزب اسلامی خالص و اتحاد اسلامی و احزاب غیر اخوانی مانند محاذ ملی، جبهه‌ی نجات و حرکت انقلاب.

اخوانی‌ها گروه دوم را طرفداران و مزدوران شاه سابق و غرب و حزب‌های خاندانی و درباری می‌خواندند و غیر اخوانی‌ها اخوانی‌ها را تندرو، اصول‌گرا و افراطی قلمداد می‌کردند و به این بهانه بطور مداوم در نزاع و کشمکش بودند.

۶ـ اختلاف و کشمکش میان احزاب تندرو (حکمتیار، یونس خالص و

سیاف) و احزاب میانه‌رو (متباقی احزاب جهادی) نیز نوع دیگری از تضادها و درگیری‌های جناحی بود.

۷ـ اختلاف و کشمکش‌ها به اساس گرایش به یک کشور خارجی مثلاً طرفداران ایران، طرفداران پاکستان، طرفداران عربستان سعودی و... این نوع اختلافات گستره‌ی وسیع داشت و بیشترین وقایع و جنگ‌های داخلی را سبب می‌شدند. بدون شک هر کشور خارجی ذیدخل در امور افغانستان گروه یا گروه‌های خاص را تحت حمایت خویش درآورده و بوسیله‌ی آنان اهداف خودشان را تعمیل می‌کردند که تفصیل آن از حوصله‌ی این فصل خارج است.

۸ـ اختلافات و کشمکش‌ها بصورت ویژه میان احزاب بر اساس عنوان حزبی و تشکیلات خاص سیاسی نیز وجود داشت.

بیشترین جنگ‌ها و کشت و خون در زمان جهاد از نوع جنگ بین احزاب جهادی بود که بیشترین بدبختی‌ها را بر ملت، تحمیل کردند. جنگ میام جمعیت اسلامی و حزب اسلامی، حزب اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی، سازمان نصر و حرکت اسلامی در تمام طول جهاد ادامه یافت و هیچگاهی پایان نپذیرفت. بطور نمونه جنگ میان جمعیت اسلامی و حزب اسلامی در پروان و غوربند و صفحات شمال.

جنگ میان حرکت انقلاب و حزب اسلامی در ولایت میدان و هلمند، جنگ میان حرکت اسلامی و سازمان نصر در بهسود، سمنگان، دره صوف و چهارکنت ولایت بلخ و فراری دادن رهبران نصر از چهارکنت و جنگ شورای اتفاق و سازمان نصر و سپاه پاسداران و شکست شورای اتفاق از

مناطق مرکزی و اسارت خانواده‌ی آیت‌الله بهشتی که به شکل فجیع صورت گرفت.

در جنوب و شرق افغانستان نیز جنگ‌های حزبی به همین منوال ادامه داشت و تلفات انسانی این جنگ‌ها بیشتر از تلفات جنگ با روس‌ها بودند. بعضاً مهم‌ترین فرماندهان و اشخاص بلندپایه احزاب درین جنگ‌ها کشته می‌شدند و یا طی یک سوءقصد و کمین جان می‌دادند.

در ۱۸ سرطان ۱۳۶۸ عده‌ای از قوماندانان جمعیت اسلامی که از گردهمایی شورای نظار برمی‌گشتند در تنگی فرخار ولایت تخار توسط سید جمال فرمانده‌ی حزب اسلامی حکمتیار در یک کمین کشته شدند. این بزرگترین قتل فرماندهان بصورت جمعی در طول جهاد بود. بعداً آمر مسعود قرارگاه سید جمال را مورد حمله قرار داده و ساحه را از اشغال حزب اسلامی آزاد نمود و سید جمال را دستگیر کردند. سید جمال در ۳ جدی ۱۳۶۸ در محاکمه‌ی که توسط آمر مسعود ترتیب داده شده بود اعدام گردید.

در جنوب نیز داستان شمال ادامه داشت و در هلمند حزب اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی به فرماندهی ملا نسیم آخوندزاده جنگ خونینی داشتند و طی دشمنی‌هایی که در همین سلسله وجودداشت ملا نسیم آخوندزاده در پشاور در یک سوءقصد کشته شده و قتل آن بدوش حزب اسلامی انداخته شد.

سید ابراهیم شاه حسینی فرمانده‌ی مشهور حرکت اسلامی در پروان و شمالی خان فرمانده‌ی محاذ ملی در ننگرهار نیز در جریان سوءقصدها و

درگیری‌های داخلی کشته شدند.

در مراحل بعدی اختلاف و چنددستگی و جنگ‌های ذات‌البینی در صفوف مجاهدین تنها مشکلات فراروی آنها نبود. خروج زودهنگام ارتش سرخ و به تعقیب آن فروپاشی اتحاد شوروی و آمدن اصلاحات وسیع در حکومت دکتر نجیب‌الله، قطع کمک‌های امریکا به مجاهدین و متکی شدن بیش از اندازه‌ی آنها به پاکستان و نبودن یک کادر علمی دارای بینش سیاسی عمیق و برنامه‌ی دارز مدت چالش‌هایی بود که مجاهدین را در مخمسه انداخته و ناکارآمد ساخته بودند.

موازی به اصلاحات در اتحاد شوروی در کابل نیز اصلاحاتی وسیع در حال اجرا بود. دکتر نجیب واقعاً با گذشته وداع کرده و بهتر بود سران جهادی «اگر اختیار و استقلال می‌داشتند که نداشتند!» اصلاحات حکومت کابل را جدی می‌گرفتند و با تشکیل حکومت وحدت ملی به زخم چندین ساله‌ی کشور مرهم می‌گذاشتند و این تراژیدی غم‌انگیز را خاتمه می‌دادند. نجیب به مذاکره و تفاهم روی آورده طرح آشتی ملی و مذاکرات بین‌الافغانی و حکومت با پایه‌های وسیع را پیشنهاد نمود و حکومت آمادگی سازش با مجاهدین را داشت و شعارهای تند علیه مجاهدین را کنار گذاشته بود. مجاهدین از زبان رژیم دکتر نجیب‌الله بنام برادران هموطن یاد می‌شدند. در سال ۱۳۶۵ جرگه‌ی سران یا شورای بزرگ افغان‌ها تدویر گردید و در سال ۱۳۶۶ باز این جرگه دایر شد تا اینکه در سال ۱۳۶۷ قانون اساسی جدید به تصویب رسید که در آن دین رسمی افغانستان اسلام قید شده بود و در پرچم افغانستان تغییرات آمده و نام دولت از جمهوری

دیموکراتیک خلق افغانستان به جمهوری افغانستان تبدیل شده بود.

حکومت زندانیان سیاسی که فقرات جنگ مسلحانه یا بمب‌گذاری و ترور نداشتند آزاد نموده، نام حزب دیموکراتیک به حزب وطن تبدیل و اعمار مساجد و تکیه‌خانه‌ها شروع شده بودند و دکتر نجیب‌الله و سران رژیم آیات قرآن و حدیث قرائت می‌کردند. مدیریت حکومت از اشخاص تندرو به اشخاص ملایم از اقوام مختلف مانند کشتمند، حسن شرق، آقای خالقیار، عبدالحمید محتاط و... سپرده شده و حتی کابل آتش بس یکطرفه را اعلان نموده و دکتر نجیب حاضر بود که از حکومت کنار رفته آن را به مجاهدین بسپارد و بلاخره طرح سازمان ملل متحد و آقای بینون سیوان نیز طرح جامع و خوبی بود.

واقعاً انعطاف رهبر که باالفعل رییس حکومت در کابل بود، هم امکانات و قوا و هم نسبت به رهبران جهادی لیاقت کاری داشت بیش‌تر از این نمی‌شود. و این از اشتباهات نابخشودنی رهبران مجاهدین بود که به اشاری اجانب طرح آشتی ملی دکتر نجیب را رد کردند و با او همکاری ننمودند، کسانیکه بر سقوط حکوت دکتر نجیب‌الله و تشکیل حکومت اسلامی پافشاری داشتند و به جای آن حکومت خون و آتش و خاکستر را به مردم هدیه نمودند.

امریکا بعد از خروج ارتش سرخ از افغانستان دیگر حاضر نبود به مجاهدین کمک مالی و نظامی نماید پس معلوم است که امریکا از گروه‌های متعدد مجاهدین به عنوان یک وسیله برای نابودی اتحاد شوروی و کمونیزم استفاده می‌نمود نه برای گرفتن حکومت و تشکیل دولت

اسلامی، و پاکستان نیز به دنبال یک حکومت دنباله‌رو به عنوان یکی از ایالت‌های خودمختار که منافع پاکستان را در منطقه تامین نماید بود که در راس آن یکی از دوستان نزدیک و دنباله‌رو پاکستان باشد.

خروج زودهنگام شوروی پاکستان را نیز حیران ساخت و به یک دست و پاچگی سیاسی نظامی انداخت. مهم‌ترین مسأله در آن روزها در میان گروه‌های جهادی در پاکستان این بود که اینها از توزیع غیرعادلانه و نامتوازن امکانات برای احزاب شکایت داشتند و از توزیع اسلحه، مهمات و پول بالاتر از هفتاد فیصد به آقای حکمتیار شکوه می‌کردند. این شکایات از پشاور تا واشنگتن نیز رسید و امریکا هیئتی را موظف ساخت تا مسأله را جستجو کند ولی قبل از تصمیم‌گیری درین مورد یک انبار مهم و بزرگ اسلحه و مهمات که برای مجاهدین در اوجری کمپ نزدیک اسلام‌آباد انبار شده بود انفجار داده شد. انفجار مهیبی که در آن ده‌ها انسان و هزاران وسایط نقلیه و میلیون‌ها دالر اسلحه و مهمات در آتش سوختند.

این ذخیره‌گاه بزرگ‌ترین انبار مهمات مجاهدین پنداشته می‌شد که بدین شکل به آتش کشیده شده و معلوم نشد عاملان انفجار کی‌ها بودند ولی ضربه‌ی سختی را به مقاومت و حامیان آن وارد نمود.

ضیاءالحق که می‌پنداشت بعد از خروج شوروی رژیم کابل تاب مقاومت را ندارد و افغانستان اینک در دستان اوست بعد از قرارداد ژنو به عجله به هفت گروه جهادی فرمان داد تا به تشکیل حکومت موقت بپردازند. حکومت موقت مجاهدین در پاکستان چنان با شتاب‌زدگی ساخته شد که نه با فرماندهان داخل افغانستان و نه با شخصیت‌های ذیدخل بحران

افغانستان مشوره گردید و حتی بدور از واقعیت‌های سیاسی نظامی، گروه‌های جهادی شیعه در آن نادیده گرفته شده بودند. صدراعظم این حکومت احمدشاه احمدزی که معاون اتحاد اسلامی استاد سیاف بود تعیین گردید. ولی ستاره‌ی بخت آقای ضیاءالحق در آن روزها وفول کرد و امریکا که کارش با ضیاءالحق به اتمام رسیده بود جاسوس وفادار و فرزند خوانده‌ی دوست‌داشتنی‌اش را به قربانگاه فرستاد. چنانچه در ۲۸ اسد ۱۳۶۷ برابر با ۱۷ می ۱۹۸۸ جنرال ضیاءالحق رییس جمهور و جنرال اختر عبدالرحمن رییس آی‌اس‌آی همراه با سفیر و وابسته‌ی نظامی امریکا در پاکستان ظاهراً در یک سانحه‌ی هوایی بهارلپور کشته شدند. هر چند سندی وجود ندارد که امریکا در کشته شدن ضیاءالحق دست داشته باشد ولی عاقلان می‌دانند که سرنوشت نوکران و جاسوسان اینست که توسط اربابان‌شان نابود می‌شوند.

کشته شدن ضیاءالحق حکومت موقت مجاهدین را در نطفه خنثی ساخت و پاکستان بعد از حکومت نظامی به دیموکراسی موقت روی آورد و در انتخابات ۱۹۸۸ میلادی خانم بی‌نظیر بوتو رهبر حزب مردم پاکستان که پدرش ذوالفقار علی بوتو توسط حکومت نظامی ضیاءالحق اعدام شده بود به قدرت رسید و نخست‌وزیر پاکستان شد. گرچه به قدرت رسیدن خانم بوتو به حکومت ژنرال‌ها و نظامیان خاتمه داد اما فرماندهی ارتش، استخبارات نظامی و آی‌اس‌آی و فوج پاکستان که سرنوشت اصلی پاکستان و حتی افغانستان و کشمیر بدست آنها رقم می‌خورد در دست نظامیان بود. بدینصورت چند ماه بعد دوباره پاکستان به تلاش ایجاد حکومت مجاهدین افتاد و بتاریخ ۲۳

فبروری ۱۹۸۹ برابر با ۳ حوت ۱۳۶۷ رهبران جهادی در شهرک حجاج راولپندی به ابتکار استخبارات و وزارت خارجه‌ی پاکستان جمع شده و دومین حکومت مجاهدین را در خارج از مرز افغانستان تاسیس نمودند.

درین شورا طرز کار چنان بود که از هر هفت گروه جهادی ۳۰ نفر در نظر گرفته شده و هر نفر دو رای داشت که یک رای را می‌بایست به رهبرش بدهد و رای دیگر را می‌توانست به شخص دلخواه خودش بدهد.

ساز و کار مغلقی که در تاریخ سابقه ندارد و فقط ابتکار آی‌اس‌آی و رهبران ما شناخته می‌شود!

سرانجام بعد از سه روز در تاریخ ۶ حوت ۱۳۶۷ صبغت‌الله مجددی رییس جمهور، استاد سیاف صدراعظم، حکمتیار وزیر خارجه، مولوی محمدی وزیر دفاع و استاد ربانی در یک مقام محقر، وزیر فواید عامه یا جاده‌سازی در دولت مجاهدین تعیین شدند.

از اول معلوم بود که شورای راولپندی بی‌نتیجه خواهد بود. زیرا از یکطرف برخلاف شرایط و فرهنگ افغانستان در خارج از کشور و توسط آی‌اس‌آی ساخته شده بود. از طرف دیگر شیعیان که بخش زیادی از عرابه‌ی انقلاب اسلامی را به پیش می‌راندند و کشورهای ذیدخل در امور افغانستان نادیده گرفته شده بودند و هم دو گروه مهم جهادی یعنی گروه حکمتیار و استاد ربانی که به مقام‌های دلخواه نرسیده بودند با پایان یافتن شورای راولپندی با آن مخالفت کردند و یا دست کم همکاری ننمودند و از طرفی هم رژیم کابل هنوز موجود و دارای اقتدار بود چگونه حکومت جاگزین آن را می‌توان ساخت؟

موازی با فعالیت‌های سیاسی پاکستان تحرکات نظامی را نیز روی دست گرفته و جنگ جلال‌آباد را آغاز کرد تا حکومت نجیب را سرنگون و یا لااقل پایتخت برای حکومت مجاهدین نزدیک مرزهایش بسازد.

جنگ جلال‌آباد در ۷ مارچ ۱۹۸۹ برابر با ۱۶ حوت ۱۳۶۷ بدون تفاهم با تمام مجاهدین و فرماندهان آغاز و تا جوزای ۱۳۶۸ ادامه داشت. سه ماه جلال‌آباد در محاصره بود و جنگ به شدت دوام داشت و به نقطه‌ی حساس خود می‌رسید. در حالیکه حکومت کابل مقاومت سرسختانه می‌کرد و امکانات وسیع را به کار می‌گرفت و شوروی نیز نیم بلیون دالر و موشک‌های اسکاد را در اختیار دکتر نجیب‌الله قرار داده بود، صفوف مجاهدین پراگنده بود و سرانجام مجاهدین با دادن تلفات بسیار به شکست مواجه شدند و به هدف‌شان نرسیدند. باید خاطرنشان ساخت که آمر مسعود با طرح پاکستان در حمله به جلال‌آباد مخالف بود و در شکست این جنگ امریکا، وی را مقصر می‌پنداشت که چرا راه تدارکاتی سالنگ را بروی رژیم کابل مسدود ننموده بود.

بعد از جنگ جلال‌آباد حکومت دکتر نجیب‌الله که پنداشته می‌شد با اخراج ارتش سرخ شکست بخورد اعتماد به نفس بیشتری یافت و صفوف مجاهدین متفرق‌تر گردید و هر کس دیگری را مسؤول شکست جلال‌آباد معرفی می‌کردند. رژیم کابل نه تنها سقوط نکرد بلکه در میادین جنگ مثل ولایت میدان، لوگر، تخار و هرات به برتری نظامی دست یافت. شبکه‌ی وسیع استخباراتی رژیم کابل و دستگاه خاد نیز در صفوف مجاهدین راه یافته بود و با فرماندهان مجاهدین ارتباط داشت و پول و اسلحه به آنان

می‌فرستاد. ما در مناطق مرکزی تفنگ‌های روسی را بر دوش مجاهدین می‌دیدیم که طی ارتباطات با حکومت نجیب به آنان سپرده شده بودند و چون تفنگ‌ها بسیار جدید و سیاه رنگ بود بنام (سیاه توس) مسمی شده بودند. در حالیکه پاکستان و احزاب هفت‌گانه سنی شیعیان را نادیده می‌گرفتند و تحقیر می‌نمودند حکومت داکتر نجیب به شیعیان نزدیک می‌شد و با جمهوری اسلامی ایران روابط نزدیک برقرار نموده بود. برادر کشتمند سفیر افغانستان در ایران بود و خود کشتمند در حکومت نجیب به مقام نخست‌وزیری و معاونیت رسیده بود. در ماه سنبله‌ی ۱۳۶۸ دکتر نجیب در کنفرانس کشورهای غیر منسلک در بلگراد پایتخت یوگوسلاویای سابق شرکت نمود. در مسیر راه در شهر مشهد مقدس توقف کوتاهی کرد و به زیارت حضرت امام رضا(ع) شتافت و با مقامات ایرانی مذاکره نمود. در انجا او با عبدالعلی مزاری نیز ملاقات نمود و معلوم نیست راجع به چی صحبت کردند و به چی تفاهمی رسیدند ولی آنچه هویدا بود عصبانیت ایران نسبت به حکومت مجاهدین در غربت پاکستان بود و هم ایران که تازه از مشکلات جنگ با عراق راحت شده بود می‌خواست در افغانستان نقش فعال‌تری ایفا کند. بدین منظور در تلاش یک نوع اتحاد میان گروه‌های جهادی شیعه بود.

بسیاری از شیعیان افغانستان از سیاست ایران نسبت به افغانستان ناراضی بودند. بویژه اینکه ایران در معامله با شیعیان افغانستان سیاست غیرعادلانه و تبعیض‌آمیز داشت. دیپلوماسی ایران در وزارت خارجه و کمک نظامی به مجاهدین در سپاه پاسداران بسیار دوگانه و ناکارآمد بود و تحولات بعدی

بحران افغانستان و ظهور طالبان نشان داد که از اثر این دیپلوماسی ناکارآمد، ایران بازنده‌ی میدان افغانستان از آب درآمد.

ایران گروه‌های مخصوص شیعه را حمایت می‌کرد و برای‌شان امکانات می‌داد. حرکت اسلامی و شورای اتفاق دو گروه عمده‌ی جهادی شیعه هرگز از طرف ایران مورد نوازش و الطاف قرار نگرفتند. حتی مقامات ایرانی به رهبران این دو گروه فحش و ناسزا می‌گفتند و آنها را سیا و امریکایی معرفی می‌کردند ولی خوشبختانه تحولات بعدی و تاریخ نشان داد که کی‌ها امریکایی و وابسته و کی‌ها ملی و مستقل حرکت کردند.

به هر صورت در سال ۱۳۶۸ احزاب شیعه به همکاری ایران با هم کنار آمدند و ائتلاف گروه‌های شیعه به استثنای حرکت اسلامی افغانستان به وجود آمد و بنام حزب وحدت اسلامی افغانستان مسمی شد و عبدالعلی مزاری رهبر سازمان نصر اولین دبیرکل این حزب تعیین گردید.

یادآور شدیم که حکومت دکتر نجیب‌الله با اعتماد به نفس بیشتری با مجاهدین می‌جنگید و در میان اقوام غیر پشتون مخصوصاً هزاره‌ها و ازبک‌ها راه یافته بود. گروهان یا کندک‌های قومی و لشکرهای ملیشیایی قومی بیشترین سنگینی جنگ با مجاهدین را به دوش می‌کشیدند و به هر سو می‌شتافتند برای حکوت دکتر نجیب فتح و ظفر به ارمغان می‌آوردند. در داخل تشکیلات رژیم کابل و حزب وطن نیز نجیب پایه‌های خویش را مستحکم نموده بود و کدام توطئه یا کودتایی نمی‌توانست او را از پای درآورد. چنانچه در ۱۶ حوت ۱۳۶۸ برابر به ۶ مارچ ۱۹۹۰ ژنرال شاه نواز طنی وزیر دفاع و شخص برجسته‌ی نظامی جناح خلق به همکاری نیروهای

حزب اسلامی حکمتیار با طرح آی‌اس‌آی پاکستان دست به کودتای نظامی علیه دکتر نجیب زدند. پاکستان که نتوانسته بود حکومت نجیب را با جنگ ساقط کند اینک با طرح کودتا می‌خواست به این هدف نایل آید. کودتاچیان از فرودگاه بگرام دست به کار شدند و ارگ ریاست جمهوری را بمباران نمودند ولی دکتر نجیب‌الله قوی‌تر از آن بود و مقاومت کرد تا سرانجام در ۱۷ حوت ۱۳۶۸ کودتا به شکست مواجه و شاهنواز طنی با عده‌ی دیگر از خلقی‌ها از فرودگاه بگرام فرار و با یک چرخبال به فرودگاه پاره چنار فرود آمدند و از پاکستان تقاضای پناهندگی کردند. حزب اسلامی و حکومت پاکستان این یاران شکست خورده را به آغوش گرم پذیرفتند در حالیکه احزاب دیگر جهادی این کودتا را محکوم کردند و دکتر نجیب آن را توطئه‌ی تنی ـ حکمتیار خواند. کودتای حزبی خلقی نشان داد که برای مجاهدین مسایل ایدیولوژیک هم آنچنان مطرح نیست بلکه آنها حتی با کمونیستان دو آتشه برای رسیدن به قدرت ائتلاف می‌کنند. از طرف دیگر کودتای نظامی شهنواز تنی و گلبدین حکمتیار و اتحاد کمونیستان خلقی و مسلمانان اخوانی بر علیه حکومت ادعای مخالفین در داخل حکومت را ثابت می‌ساخت که رسیدن به قدرت و مسایل نژادی نسبت به مسایل ایدیولوژیک چربی می‌کند و تنی و حکمتیار به جز از اشتراک نژادی کدام نقطه اشتراک دیگر نداشتند و این مسأله بر تمام سران رژیم کابل سایه افگند و آنها را به طرف هم‌نژادان مجاهدشان در آن سوی خط ایدیولوژی انداخت و مثال آن بغاوت شمال بر علیه دکتر نجیب بود. در همین ایام حکومت به فرستادن قوه‌های ملیشیایی که از فرط ظلم بنام گلم

جمع‌ها معروف شده بودند و حزب اسلامی نیز به پرتاب راکت‌های کور به شهر کابل در قتل عام مردم مصروف بودند. اینک پس از چند سال از خروج نیروهای شوروی هنوز هم حکومت دکتر نجیب‌الله پا برجا بود در حالیکه مجاهدین به یاس و ناامیدی مواجه شده و رهبران جهادی ابتکار عمل را از دست داده بودند. مجاهدین خواستند اینبار با ایجاد شورای قوماندانان به ابتکار سیاسی توسط فرماندهان دست بزنند. هر چند قبلاً نیز عده‌ای از فرماندهان در نقاط مختلف افغانستان باهم گرد آمده بودند مثلاً شورای نظار به ریاست احمد شاه مسعود، شورای ساغر به ریاست اسمعیل خان و شورای عالی جهاد به ریاست آقای هادی، ولی این شورا ظاهراً مدعی بود که عده‌ی بیشتر فرماندهان را جمع نموده که از سراسر افغانستان گرد هم آمده‌اند. بدین منظور در ۱۹ـ۱۷ ثور و بعداً در ۲ سرطان ۱۳۶۹ شورای فرماندهان در قرارگاه مولوی جلال‌الدین حقانی در ژور پکتیا برگزار گردید. شورای فرماندهان در مراحل بعدی در ۱۷ میزان ۱۳۶۹ در شاه سلیم بدخشان به اشتراک احمدشاه مسعود برگزار شد و در ختم شورا مسعود که روابط خوبی با پاکستان نداشت به دعوت نظامیان پاکستانی به اسلام‌آباد رفت و بسیار به گرمی توسط دولت پاکستان استقبال گردید و یک مقدار امکانات نیز دریافت نمود. مهد و خواستگاه رهبران و اکثر فرماندهان جهادی پاکستان و پشاور بود، امام مسعود این امتیاز را داشت که در طول جهاد فقط یکبار به پاکستان رفته و آنهم بسیار کوتاه مدت و در طی چند ساعت و این دومین و آخرین سفر مسعود به پاکستان بوده است.

به هر حال شورای فرماندهان نیز یک عمل تشریفاتی بود و بیشتر

خوراک سیاسی داشت تا جنبه‌ی عمل، و کار موثری را انجام داده نتوانست. در زمستان همین سال حمله‌ی گسترده‌ی مجاهدین به فرماندهی غلام نبی مشتاق بالای میدان شهر صورت گرفت که مجاهدین در تمام زمستان ۱۳۶۹ بصورت متحدانه از دره میدان به مرکز ولایت حمله می‌کردند و رژیم کابل در تمام این مدت سرسختانه مقاومت می‌کرد. با شهادت مشتاق مجاهدین متفرق و نیروهای حکومت به سنگرهای‌شان باقی ماندند. شهید مشتاق از فرماندهان مشهور جهاد بود و بعد از اینکه به سینه‌اش تیر خورد زخمی و یک روز بعد به شهادت رسید و بتاریخ ۲۹ حوت ۱۳۶۹ در شب نوروز در دره‌ی سنگلاخ در یک مراسم بزرگ تشییع و مدفون شد.

سال ۱۳۷۰ هجری شمسی فرا رسید و هر چند در هر دو طرف جنگ و گریز و پیروزی و شکست ادامه یافت ولی این سال برای رژیم دکتر نجیب‌الله سال خوبی نبود، چون اختلاف و چنددستگی در رژیم کابل به وجود آمده بود.

از نظر جامعه‌شناسی سیاسی هر قدرتی از درونش فاسد می‌گردد و دشمن یا آنتی‌تزش را در آغوشش می‌پروراند تا بوسیله‌ی آن نابود گردد.

در ۱۱ حمل ۱۳۷۰ شهر خوست به تصرف مجاهدین درآمد. در حالیکه سقوط خوست پیروزی مهم برای مجاهدین محسوب می‌شد اما، متاسفانه مجاهدین نتوانستند بعد از پیروزی مدیریت خوبی از خود به نمایش بگذارند. چور و چپاول در شهر صورت گرفت و اموال دولتی به یغما رفت. مسأله‌ی دیگر این بود که به تعداد ۱۲ صد نفر نظامی ملیشیایی ازبک مربوط لشکر ۵۳ ژنرال دوستم که به اسارت مجاهدین پشتون به رهبری مولوی

حقانی درآمده بود کشته شدند. در حالیکه سربازان پشتون‌تبار رژیم که اسیر شده بود آزاد گشته و دوباره به کابل برگشتند. قتل سربازان ژنرال دوستم کینه نژادی عمیق را بر دل دوستم ایجاد کرده که بعدها آتش آن از سینه‌ی این ژنرال ازبک زبانه کشید.

بزودی دولت ژنرال دوستم را موظف به حمله گسترده بالای نیروهای حزب اسلامی در لوگر کرد و لشکر ۵۳ قرارگاه حزب اسلامی را در تنگی واغ جان لوگر در هم کوبیده اشغال نمود. تنگی واغ‌جان از پایگاه‌های مهم و نیرومند حزب اسلامی آقای حکمتیار محسوب می‌شد که بدین گونه اشغال و دوستم انتقام خویش را به نحوی گرفت.

از وقایع مهم این سال انفجار عظیم در شهر اسدآباد کنر بود که تقریباً هزار کشته باقی گذاشته و در ۳۱ حمل ۱۳۷۰ اتفاق افتاد.

در ۲۵ ثور ۱۳۷۰ نیروهای جمعیت اسلامی و شورای نظار به فرماندهی احدشاه مسعود به فرمانداری خواجه غار که مقر ولایت تخار شده بود «چون تالقان قبلاً به دست مجاهدین افتاده بود» حمله و در ولایت تخار بر حکومت تفوق نظامی یافت. بر علاوه مسعود با اسرای رژیم که بیشتر نظامیان مربوط به ژنرال دوستم بودند مهربانی کرده و آنها را آزاد نمود. این روش مسعود یک شگرد سیاسی برای جلب توجه‌ی ژنرال دوستم بود در حالیکه قبلاً نیروهای ژنرال دوستم توسط مجاهدین پشتون به قتل رسیده بودند. ولی انصافاً باید گفت مسعود با تمام اسرا از هر نژاد و گروه پیش آمد خوب داشت و قتل اسیر نظامی از او به ثبت نرسیده است و با اسرای شوروی، ملیشه‌ها، سربازان حکومتی، اسرای حزب وحدت، طالبان،

پاکستانی‌ها و اعراب و حتی اشخاص چون جمعه اسک فرمانده صفحات شمال رژیم دکتر نجیب و اسدالله سروری رییس اکسا، برخورد انسانی داشته است.

گفتیم سال ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ سال‌های بدی برای رژیم کابل بودند. در جبهه‌ی سیاسی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۱ برابر با ۷ میزان ۱۳۷۰ یک هیئت از رهبران جهادی غرض اشتراک در جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد وارد نیویارک شدند و بتاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۹۱ برابر ۱۷ عقرب ۱۳۷۰ هیئتی از رهبران مجاهدین به استثنای سه رهبر تندرو (گلبدین، خالص و سیاف) اولاً به عربستان سعودی رفتند و از آنجا به دعوت سران کرملین به مسکو رفته و مورد پذیرایی گرم معاون رییس جمهور روسیه قرار گرفتند. این ملاقات به معنی به رسمیت شناختن مجاهدین از جانب وارثان اتحاد شوروی بود. در آن زمان دکتر نجیب طرفدار حکوت ائتلافی با مجاهدین بود.

بعد از سفر رهبران جهادی به مسکو در سازمان ملل متحد نیز جنب و جوش جدید به راه افتاد و آقای بینون سیوان نماینده‌ی سازمان ملل متحد در امور افغانستان رفت و آمدهایش را به کابل، اسلام‌آباد، پیشاور و تهران افزود. آقای سیوان نیز طرفدار یک حکومت ائتلافی میان نجیب و احزاب جهادی بود که به طرح بینون سیوان مشهور است. این طرح ایجاد یک دولت بی‌طرف با پایه‌های وسیع و متکی به همه طرف‌های درگیر را شامل می‌شد و دکتر نجیب در ۱۸ مارچ ۱۹۹۲ آماده شد که حکومت را بر اساس طرح سازمان ملل متحد تحویل بدهد. ولی تمایل رژیم به ملی‌گرایی

پشتونیزم از یکطرف و تبدیل لشکرهای وزارت دفاع به یک شبکه‌ی نظامی نژادی حکومت را به ورطه‌ی سقوط می‌کشاند.

لشکر ۵۳ به ریاست ژنرال ازبک تبار عبدالرشید دوستم و لشکر ۷۰ به ریاست ژنرال تاجیک‌تبار ژنرال مؤمن و لشکر ۸۰ که آن را آقای کیان اسماعیلیه سید منصور نادری اداره می‌کرد به قوت‌های فشار دهنده نژادی که حکومت را نگران می‌ساخت تبدیل شده بودند.

درین مرحله‌ی زمانی در حکومت دکتر نجیب‌الله چنددستگی و بی‌اتفاقی پدید آمده بود و رژیم به چند قوت سیاسی نظامی تقسیم می‌شد.

عبدالرشید دوستم در راس ازبک‌ها قرار گرفته و نیروی بزرگ نظامی را در شمال و کابل رهبری می‌کرد.

عبدالحمید محتاط معاون رییس جمهور، عبدالوکیل وزیر خارجه، نبی عظیمی معاون وزیر دفاع و رییس پادگان (گارنیزیون) شهر کابل، ژنرال مومن، ژنرال بابه‌جان، و ژنرال آصف دلاور رییس فرماندهی ارتش در وزارت دفاع تاجیک‌تبار بودند و به احمد شاه مسعود نزدیک و یا در حال نزدیک شدن بودند.

سلطان علی کشتمند، ژنرال خدای‌داد هزاره، ژنرال سید یونس فرمانده لشکر ۹۴ و سید منصور نادری به احزاب جهادی شیعه تمایل داشتند.

خود دکتر نجیب، ژنرال رفیع معاون رییس جمهور، اسلم وطن جار وزیر دفاع و سایر اعضای کابینه پشتون تبار و در آخرین قدم با گلبدین حکمتیار هماهنگ شدند.

به اساس همین نگرانی‌ها دکتر نجیب‌الله یک قوه‌ی ۲۵ هزار نفری را به

فرماندهی جمعه اسک که پشتون بود به شمال اعزام کرد و قبلاً هم جمعه اسک به عنوان رییس سمت یا زون شمال کشور و آمر عمومی از طرف حکومت تعیین گردیده بود. مردم و بخصوص رقبای ازبک‌تبار و تاجیک‌تبار از او کینه به دل داشتند. در ۲۵ جدی ۱۳۷۰ سربازان لشکر ۷۰ ژنرال مومن به تشویق و همکاری آمر مسعود از جابجایی قوای حکومتی جمعه اسک در قرارگاه‌های‌شان سر باز زده و دست به شورش و بغاوت زدند. دوستم و سید منصور نادری از ژنرال مومن حمایت نمودند.

احمد شاه مسعود که قبلاً با ژنرال مومن در تماس بود، ازین پس همکاری و مساعدت بیشتر می‌نمود.

بلاخره حکومت نتوانست نیروهایش را در شمال کشور جابجا کند و سه قوت مهم شمال به جای خود باقی و نیرومندتر شدند. نیروهای شمال بعد از مدتی در تبانی با احزاب جهادی و مخصوصاً احمد شاه مسعود به تاریخ ۲۰ مارچ ۱۹۹۲ برابر با آخر حوت ماه ۱۳۷۰ مزار شریف را گرفتند و بدین ترتیب شهر مهم و استراتیژیک مزار شریف که مرکز ولایات شمال کشور محسوب می‌گردد به دست ائتلاف از ناراضیان حکومت، ملیشه‌ها و مجاهدین افتاد. عبدالرشید دوستم که قوت بزرگتر در شمال محسوب می‌شد با طرفداران هم‌نژادش و سایر ژنرالان جدا شده از حکومت تشکیلاتی را بنام جنبش ملی اسلامی افغانستان پی‌ریزی نمودند که ازین پس یک حزب سیاسی نظامی قوی بر ضد حکومت تلقی می‌شد.

سقوط مزار شریف که در بسا موارد سقوط صفحات شمال کشور محسوب می‌گردد رعب و وحشت عجیبی را در کابل ایجاد کرد و پایه‌های

حکومت را متزلزل ساخت. چنانچه در ۲۲ حمل ۱۳۷۱ قوای نظامی شاهراه سالنگ به شورای نظار تسلیم شدند. در حالیکه قبلاً ولایات سمنگان و بغلان در آنسوی سالنگ و دو شهر جبل‌السراج و چاریکار در این طرف سالنگ از سیطره‌ی حکومت داکتر نجیب خارج شده بودند و در واقع صفحات شمال به صورت کل آزاد شده بود.

احمد شاه مسعود، عبدالرشید دوستم و عبدالعلی مزاری در جبل‌السراج گرد هم آمدند و ائتلاف شمال را به وجود آوردند و خود را برای گرفتن کابل آماده می‌ساختند.

گفته می‌شود که این سه رهبر تاجیک، ازبک و هزاره به توافقات درازمدت در تحولات افغانستان دست یافته بودند، تا از حقوق مشترک سه ملیت همیشه مظلوم دفاع کنند و بعدها در هم پاشیدن این اتحاد از اشتباهات بزرگ این سه رهبر و مخصوصاً احمد شاه مسعود بود که با همخوانی با رفقای اخوانی‌اش دوستان ملی و همدردش را از دست داد.

در ۲۵ حمل ۱۳۷۱ فرودگاه بگرام بزرگترین پایگاه هوایی حکومت سقوط نمود و در حالیکه در کابل ژنرالان و قوه‌های نظامی از فرمان دکتر نجیب سرباز زده و تعداد از مجاهدین در داخل شهر جابجا شده بودند. پادگان نظامی شهر کابل به ریاست محمد نبی عظیمی معاون وزیر دفاع و فرماندهی ارتش به ریاست آصف دلاور، نیروهای دوستم در اطراف فرودگاه کابل و نیروهای بابه‌جان در قسمت‌های شمال شهر کابل و خیرخانه با احمد شاه مسعود هماهنگ شدند و دیگر تحت اداره‌ی رییس جمهور نبودند. از طرف جنوب نیروهای آقای حکمتیار به پیش آمده بودند و در

ارتباط با شبکه‌ی خلقی‌ها و نیروهای نظامی پشتون در حکومت انتظار داشتند پایتخت و قدرت به حزب اسلامی تسلیم داده خواهد شد.

قسمت شرقی شهر کابل، پلچرخی و لشکر ۴ زرهدار در سلطه‌ی حرکت انقلاب افتاده بود. به طرف غرب کابل در پغمان نیروهای اتحاد اسلامی برتری داشتند و در میدان شهر لشکر صفر ۹۴ به حزب وحدت و حرکت اسلامی پیوسته بود و حزب اسلامی را در سقوط میدان شهر سهیم نساخته بودند. کوه قورغ و تپه‌ی تاج بیک و قطعه‌ی مهم استقرار موشک‌های اسکاد به دست حرکت اسلامی افتاده و در دارالامان نیز شورای نظار جابجا شده بود.

در ۲۷ حمل ۱۳۷۱ یعقوبی رییس خاد در یک برخورد درون گروهی رژیم کشته شد. دکتر نجیب که کابل را اینک از دست داده بود با مشوره‌ی نماینده سازمان ملل متحد می‌خواست از کابل به هندوستان که قبلاً خانواده‌اش را در آنجا مستقر کرده بود فرار نماید، اما قوای دولتی مخالف نجیب راه را بر او بستند و مانع فرار وی شدند. نجیب مجبور شد در تفاهم با بینون سوان نماینده‌ی سرمنشی سازمان ملل همراه با آقای توخی رییس دفتر و آقای جپسر محافظش به دفتر مرکزی سازمان ملل متحد در کابل پناهنده شوند.

ساعاتی پس از آن در ۲۷ حمل عبدالوکیل وزیر خارجه غرض مذاکره با احمدشاه مسعود به جبل‌السراج رفت و در ۳ ثور ژنرال محمد رفیع معاون رییس جمهور غرض ملاقات با گلبدین حکمتیار به سرخاب لوگر شتافت و گفته می‌شد که عبدالوکیل می‌خواست حکومت را به مسعود و رفیع می‌خواست حکومت را به حکمتیار تسلیم نمایند ولی طرفداران مسعود در کابل دست بالا داشتند.

مسعود در حالیکه گرفتن کابل برایش مثل آب خوردن آسان شده بود از خود سعه صدر نشان داده و از حمله به کابل اجتناب ورزید و از رهبران جهادی خواست با هم توافق نموده و بیایند حکومت را از جانشینان دکتر نجیب تسلیمی بگیرند. او این تقاضا را در ۳ ثور ۱۳۷۱ در یک تماس مخابره‌ای از حکمتیار نیز نمود که بجای حمله به کابل با رهبران جهادی همراه شود و با تفاهم همدیگر بیایند و حکومت را تسلیمی بگیرند، ولی برای حکمتیار گرفتن قدرت و به گفته او تصفیه‌ی کابل از عناصر کمونیستی و ملیشه‌ها بسیار باارزش‌تر از خون انسان‌ها بود که احتمال می‌رفت در اثر درگیری میان او و مسعود در کابل بر زمین جاری شود.

مکالمه‌ی مخابروی مسعود و حکمتیار که بعداً از بی‌بی‌سی پخش شد بسیار جالب است:

مسعود: تهدید کردید که به روز یکشنبه حمله‌ی نظامی به کابل بکنید و من قسمی که در گذشته هم در این گپ‌های خود صریح بودیم، حالا هم به صراحت می‌گویم که نشود خدای ناخواسته حمله‌ی شما بر کابل باعث درگیری بسیار شدیدی بین خود مجاهدین شود، چرا وقتی که یک طرف داخل کابل ساخته شود، گروه‌های مختلفی داخل کابل می‌شوند، هرج و مرج که در کابل ایجاد می‌شود، وضع خرابی که در آنجا ایجاد می‌شود، به یقین که بگویین نگویین منجر به برخوردی بین مجاهدین خواهد شد و بهتر است که شما مسأله را همین حالا به من اطمینان بدهید که روز یکشنبه حمله‌ای وجود ندارد، قسمی که من از این طرف، سر این مسایل به شما اطمینان دادم که حمله‌ای وجود ندارد که ما در فکر کارهای دیگری نشویم، ان‌شاءالله شنیده شد؟

حکمتیار: من شنیدم، ولی من از طرف خود عرض می‌کنم که این فیصله‌ی ماست به همه جبهات هدایت صارد شده. وقتی که تهدید شده، سنجیده و دقیق انتخاب شده و تا زمانی که حالتی ایجاد نشود که در نتیجه‌ی آن ضرورت عملیات را فرد فرد مجاهدین ما منتفی بشمارد، ما شاید قادر به تاخیر و تعجیل در این وقت محدث نداشته باشیم.

مسعود: معنی این گپ این است که روز یکشنبه حتماً شما حمله می‌کنید تا من آمادگی بگیرم.

حکمتیار: آمادگی برای چی؟

مسعود: آمادگی برای دفاع از مردم کابل، زن کابل، مرد کابل، خورد و کلان کابل، آمادگی برای دفاع از همین ملت مظلوم...

در ۵ ثور ۱۳۷۱ نیروهای حزب اسلامی طبق وعده‌ی قبلی به شهر کابل حمله نمودند. در حالیکه قبلاً بعضی نقاط شهر و حتی ساختمان وزارت داخله و ریاست جمهوری را گرفته بودند، ولی نیروهای حکومتی و طرفداران احمد شاه مسعود در یک درگیری شدید که کابل تا آن روز آن را به خاطر نداشت بر حزب اسلامی غلبه کردند و آنها را از شهر بیرون و تا چهار آسیاب به عقب راندند.

رهبران جهادی در پاکستان (به استثنای آقای حکمتیار که از ایشان قطب‌الدین هلال نمایندگی می‌کرد) کشورهای همسایه ایران، پاکستان و عربستان سعودی که مجال از دست‌شان رفته بود با وارخطایی به ساز و کار سیاسی توافق کردند که قدرت را می‌باید از رژیم کمونیستی تحویل بگیرند. این ساختار قرار ذیل بود:

۱ـ حکومت موقت به ریاست حضرت صبغت‌الله مجددی، نخست‌وزیری از حزب اسلامی، وزارت دفاع از جمعیت اسلامی، وزارت خارجه از محاذ ملی، وزارت کشور از اتحاد اسلامی، دیوان عالی از حرکت انقلاب، وزارت کشاورزی از حرکت اسلامی و همینطور... به حزب وحدت و جنبش ملی سهم نداده بودند.

۲ـ بعد از گذشت دو ماه، حکومت انتقالی چهار ماهه به ریاست برهان‌الدین ربانی با همان ترکیب و مقام‌های سابق برای احزاب دیگر.

۳ـ در مدت همین چهار ماه شورای حل و عقد (شورای علما و اهل خبره) به شکل یک مجلس ملی از علمای خبره و پرهیزگار ملت تشکیل می‌گردد و رییس جمهور را انتخاب می‌نماید.

۴ـ شورای قیادی متشکل از رهبران جهادی که حکومت را تحت نظر داشته و برای حکومت مشاوره دهند.

ساختار حکومت را که اینها توافق کردند، دیده می‌شود که با وارخطایی و اضطراب ساخته شد و فوق‌العاده بی‌پایه و خام و دور از بینش‌های علمی و سیاسی و اجتماعی بوده است.

در ۷ ثور ۱۳۷۱ حضرت صبغت‌الله مجددی در راس یک کاروان ۵۱ نفری هیئت دولت جهادی از پشاور به سوی کابل در حرکت افتادند و در ۸ ثور ۱۳۷۱ برابر با ۲۸ اپریل ۱۹۹۲ در کابل در مقر وزارت خارجه قدرت را از معاون رییس جمهور و شخص قاضی‌القضات (رییس دیوان عالی کشور) در حکومت دکتر نجیب تحویل گرفتند و حال دیگر رژیم کمونیستی کابل وجود نداشت و بعد از چهارده سال رنج و مشقت جهاد اینک مجاهدین

حکومت می‌کردند.

در کابل مردم جشن گرفته و شور و شعف عجیبی همه جا را فرا گرفته بود و شب‌ها تا صبح آسمان کابل با گلوله‌های رسام که بطور شادیانه شلیک می‌شدند روشن بود.

نرخ و نوا در شهر بسیار پایین آمده و در همه جا جوش و خروش بود و مردم به همدیگر تبریک می‌گفتند، اما افسوس که این شادمانی موقتی، و طوفان تباه‌کن جنگ و برادرکشی در راه بود و این‌ها همه سکوت قبل از طوفان بودند.

احزاب سیاسی نظامی ذیدخل بعد از پیروزی مجاهدین و در آستانه‌ی آن

شماره	نام حزب و سازمان	رهبران و اشخاص معروف
۱	جمعیت اسلامی افغانستان	استاد برهان‌الدین ربانی، احمد شاه مسعود، اسماعیل خان، استاد عطاء محمد نور
۲	حزب اسلامی افغانستان	گلبدین حکمتیار، قاضی محمد امین وقاد، معلم عبدالصبور فرید، همایون جریر
۳	حزب وحدت اسلامی افغانستان	استاد عبدالعلی مزاری، آیت‌الله فاضل، استاد محمد اکبری، استاد کریم خلیلی
۴	اتحاد اسلامی افغانستان	استاد عبدالرب رسول سیاف، احمد شاه احمدزی، حاجی شیر علم
۵	حرکت اسلامی افغانستان	آیت‌الله محمد آصف محسنی، سید محمد علی جاوید، سید حسین انوری، سید محمد هادی هادی

۶	حزب اسلامی مولوی خالص	مولوی محمد یونس خالص، مولوی جلال‌الدین حقانی، فرمانده عبدالحق
۷	جبهه نجات ملی افغانستان	پروفیسور صبغت‌الله مجددی و سران خانواده‌اش
۸	حرکت انقلاب اسلامی افغانستان	مولوی محمد نبی محمدی، ملا نسیم آخوندزاده، حاجی موسی خان هوتک
۹	محاذ ملی افغانستان	پیر سید احمد گیلانی، اعضای خانواده‌اش و فرمانده شمالی خان
۱۰	جنبش ملی اسلامی افغانستان	عبدالرشید دوستم، رسول پهلوان و غفار پهلوان

جنگ داخلی تراژیدی دردناک

هر نظام و حکومت که به وجود می‌آید می‌بایست مشروعیت خویش را از منابع مخصوص و مشخص به دست آورد، این منابع مشخص تابع زمان، مکان، دین، فرهنگ و برداشت‌های منطقی مختلف است که به حکوت‌ها مشروعیت می‌دهند و شهروندان را در چوکات قوانین مخصوص خود نگه می‌دارند.

برداشت ما از حکومت اسلامی اینست که نظام اسلامی مشروعیت خویش را از جهت فوقانی و مقبولیت خویش را از جهت تحتانی اخذ می کند و قوانین آن به دو بخش ثابت و پایدار و ناثابت و تابع زمان و مکان تقسیم می‌شوند.

مشروعیت حکومت اسلامی که ما از آن بنام مشروعیت فوقانی یاد کردیم همان مشروعیت الهی ناشی از سرچشمه‌ی وحی بر مبنای قرآن، سنت، عقل ونقل صحیح می‌باشد ولی این‌ها به تنهایی کافی نیستند و مکمل این مشروعیت رای مردم و خواسته‌های آنانست و حکومت در اسلام باید پایه و اساس مردمی داشته باشد و قوت و تداوم خویش را از متن جامعه و از حداکثر مردم بدست آورد که ما از آن به عنوان مقبولیت حکومت نام بردیم.

در فقدان این دو منبع تعریف حکومت، دولت، جمهوریت، امارت و یا نظام اسلامی صدق نمی کند و دروغ و مزخرف است.

بدون شک بهترین حکومت که بشر می‌تواند آن را در تاریخ خویش تجربه

نماید حکومت اسلامی است که انسان‌ها بار باری آن را تجربه کرده‌اند و یک نمونه‌ی کوتاه‌مدت آن حکومت اسلامی به رهبری حضرت علی(ع) در چهار سال آخر عمر آن حضرت است که تمام زیبایی‌های یک حکومت اسلامی را در بر داشته و در پیوست با حکومت و مدینه فاضله‌ی پیامبر اسلام بوده است.

نوع دیگر حکومت، نظام است که مشروعیت اسلامی نداشته اما اسلوب، فضایل و مزایایی را در خورد پرورش داده تا بدین طریق به بقایش ادامه دهد. بطور مثال عدالت اجتماعی، دیموکراسی و قسط اقتصادی را مراعات نموده است. این حکومت باطل مسلماً بهتر و متداوم‌تر از حکومت استبدادی است و جوامع مختلف بشری در زمان‌های مختلف آن را تجربه کرده‌اند و تجربه خواهند کرد.

ناپسندترین نوع حکومت همانا حکومت استبدادی است که در جهت مخالف عدالت حکومت می‌نماید. این حکومت استبدادی که نه مشروعیت و نه مقبولیت دارد بر اساس ظلم، دیکتاتوری، توهم و نیرنگ حکومت می‌کند و پایه‌های آن استبداد اقتصادی، استبداد اجتماعی، استبداد فرهنگی، استبداد مذهبی و استباد سیاسی است.

هر چند این نوع حکومت که بشر امروز در اقصی نقاط جهان از آن رنج می‌برد قابل قبول برای انسان‌ها نیست، ولی هر چه هست یک درجه بهتر از بی‌حکومتی و انارشیزم است. بی‌ثباتی، هرج و مرج اجتماعی و انارشیزم سیاسی بدترین نوع و حتی بدتر از حکومت استبدادی است. چون در انارشیزم و بی‌حکومتی تمام فضایل، خوبی‌ها و زیبایی‌ها هر چه هست نابود می‌گردند.

هدف ما از این مقدمه‌ی طولانی درین فصل اینست تا بگوییم بهترین نظام

حکومت اسلامی است که بسیار کمیاب و گرانبهاست. وقتی از آن بگذریم حکومت باطل بهتر از حکومت ظالم و حکومت ظالم بهتر از بی‌حکومتی و هرج و مرج است و مجاهدین راه پول و چوکی نوع اخیر را به مردم عرضه داشتند در حالیکه خواهش و امید مردم افغانستان از آنها حکومت از نوع اول بود.

بدیهی است که همیشه انقلاب آسان است ولی حفظ نمودن انقلاب و ساختن نظام مشکل می‌باشد. احزاب جهادی بطور کل احزاب نظامی بودند و جز جنگ و سلاح و تخریب به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. آنها گاهی به نظام و ساختن حکومت فکر نکرده بودند. در افغانستان پس از پیروزی مجاهدین تعدد احزاب وجود داشت و این احزاب نظامی بیش از حد با هم اختلاف داشتند. سران جهادی شایستگی و کفایت حکومت داری را نداشتند، مدیران با کفایت پرورش نداده بودند و توطئه‌های خارجی و اختلافات داخلی مانع آنها برای ایجاد یک حکومت و نظام با ثبات شد. از طرف دیگر رژیم کمونیستی پیش از وقت سقوط کرد و دکتر نجیب‌الله به فکر اینکه خودش را نجات بدهد کشور را به دست گرگان خونخوار انداخت.

مردم افغانستان آن روز آمادگی تحویل‌گیری حکومت را نداشتند و هم بی‌لیاقتی‌شان را در تفاهم با همدیگر و ایجاد حکومت وحدت ملی و رفتن به سوی شگوفایی و بازسازی کشور به اثبات رسانیدند.

توطئه‌های خارجی عامل بسیار مهم دیگر این تراژیدی دردناک بود. در فردای پیروزی کشورهای مختلف توطئه‌گر که از قبل در افغانستان زمینه‌سازی کرده بودند به سراغ مردم مظلوم افغانستان آمدند و آنچه در افغانستان باقی مانده بود از بنیاد برانداختند. این کشورها نوکرانی بنام رهبر و فرمانده در افغانستان

داشتند که بوسیله‌ی آنها برنامه‌های شوم‌شان را عملی ساختند. برای غرب بعد از فروپاشی اتحاد شوروی بیشترین خطر ملت‌های اسلامی بود و اگر آنها متحد می‌شدند و دست‌آوردهایی را به جهان عرضه می‌داشتند برای امریکا و غرب بسیار ناخوش آیند می‌بود. غرب دشمنی خودش را با مسلمانان بنام خطر بنیادگرایی اسلامی یاد می‌نمود و دوست نداشت مجاهدین حکومتی را بنام اسلام در افغانستان بسازندو نوع حکومت‌شان درجهان صادر شود. در میان حکومت‌های منطقه پاکستان بیشترین نقش تخریبی را در تراژیدی جنگ داخلی اعمال می‌نمود. پاکستان به دنبال حکومت دنباله‌رو در افغانستان بود و نمی‌خواست در مرزهای شمالی‌اش حکومت با ثبات، قوی و پیشرفته دارای تاریخ کهن و با افتخار وجود داشته باشد تا روزی بر پاکستان ادعای ارضی ننموده و یا فرهنگش را بدان سوی مرز صادر ننماید. بدین لحاظ نظامیان پاکستان با تمام قوا به توطئه علیه افغانستان برخاستند و بنیاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور ما را واژگون ساختند. ولی ویرانی و بربادی کشور ما از نظر توطئه‌گران باید به دست خود افغان‌ها صورت می‌گرفت، آنانکه سلاح به دست گرفته بودند و می‌کشتند و ویران می‌کردند همگی افغانستانی بودند. تمام احزاب افغانستان پس از پیروزی انقلاب پساوند اسلامی داشتند، اما بر ضد اسلام و افغانستان به جان هم افتادند و تقسیمات قدرت و جغرافیای افغانستان به دست این احزاب صورت پذیرفت.

یکی از توطئه‌های داخلی یا خارجی متلاشی ساختن ارتش افغانستان و از بین بردن پادگان نظامی و شهربانی کابل به عنوان تامین‌کنندگان ثبات در کشور بود. چور و چپاول اسلحه و مهمات و انبارها باعث شدند هر دزد و رهزن و آدم‌کش

مسلح گردد و بدینسان شمشیر به دست زنگی مست افتاد. ترکیب و ساختار حکومت مجاهدین که در پاکستان تشکیل شده بود بسیار خام بود و با شتاب‌زدگی صورت گرفته بود. یک احتمال دیگر اینست که این ساختار شاید به اساس یک توطئه این چنین طرح‌ریزی شده بود تا باعث بحران و جنگ داخلی شود.

سه حزب افراطی چون حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی خلاص و اتحاد اسلامی سیاف از اول به بهانه‌ی موجودیت کمونیستان و ملیشه‌ها حکومت را تحریم کردند و شروع به کارشکنی نمودند.

حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی، اتحاد اسلامی و جنبش ملی اسلامی بیشترین عرابه‌ی جنگ داخلی را به پیش بردند.

آقای حکمتیار که تشنه‌ی قدرت بود و غلام حلقه بگوش پاکستان از اینکه از حکومت محروم شده بود از اول شروع به کارشکنی علیه حکومت نوپای اسلامی کرد و چنان کابل را به راکت بست که نزد شهروندان بنام راکت‌یار شهرت یافت.

آقای مجددی اینک در راس یک حکومت بی‌پایه قرار گرفته بود و حق و ناحق قیل و قال می‌کرد، اما صلاحیت نداشت و سمت و سوی حکومتش را احمد شاه مسعود تعیین می‌کرد و آقای ربانی که پس از او به قدرت رسید حاضر نبود که چوکی ریاست جمهوری را در هیچ شرایطی رها کند و مثال شده بود که او چوکی را با خود چسب زده و اینسو و آنسو می‌برد.

آقای مزاری به فکر گرفتن حقوق هزاره‌ها می‌گفت بیست هزار جوان هزاره را به کشتن می‌دهد تا حقوق خویش را بستانند و در مقابل‌اش سیاف شیعیان را

تکفیر می‌کرد و با تاخت و تاز به آنان جنگ را همیشه شعله‌ور می‌ساخت.

جنبش ملی که به رهبری دوستم از عناصر رژیم سابق و ملیشه‌های جنگجو و بی‌بند و بار ساخته شده بود با جنگ‌ها و ائتلاف‌های جدیدش به آتش جنگ داخلی مدام نفت می‌پاشید تا بیشتر شعله‌ور گردد. رهبران دیگر یا سکوت کرده بودند و یا نیروی کافی برای جنگ نداشتند. فقط آیت‌الله محسنی به وعظ و ارشاد مشغول بود و جنگ داخلی را حرام اعلان می‌نمود و چاره‌ی دیگر نداشت.

شهر کابل میان احزاب تقسیم شده و هر حزب و گروهی یک قسمت از شهر را اداره می‌کردند و هرج و مرج و خلای حکومت همه جا را فرا گرفته بود. جنگ داخلی چهره خشن و عبوس خود را به مردم می‌نمایاند و حمام خون را که دکتر نجیب‌الله بعد از سقوط حکومتش پیش‌بینی کرده بود به راستی اتفاق افتاد. نتیجه‌ی جنگ داخلی در کابل و مناظر ویرانی‌های این شهر انسان را تکان داده و وجدان انسانی را شرمنده می‌سازد. در یک تعمیر د رغرب کابل شاید بیش‌تر از صدهزار گلوله اصابت نموده بودند و در یک پایه‌ی خمیده‌ی برق شاید آثار ده هزار گلوله دیده می‌شد و این واقعاً وحشت‌ناک است و راستی مسؤول این همه ویرانی کی‌ها هستند و فردا برای مردم و پس فردا در پیش‌گاه عدالت الهی چی جواب خواهند گفت؟

تلفات جنگ داخلی تنها در کابل سی هزار کشته و صدهزار زخمی، نیم میلیون آواره و ویرانی کامل شهر کابل بود، به شکلی که در مناطق غرب و جنوب حتی یک خانه‌ی سالم دیده نمی‌شد. دیگر آن کابل زیبا که صائب تبریزی در وصفش می‌سرود به تاریخ پیوسته بود و گلشن زیبای کابل به گلخن

سیاه تبدیل شده بود.[۱]

همچنان که شهر کابل به حکومت‌های متعدد و کوچک متخاصم تبدیل شده بود در ولایات نیز وضع به همین منوال بود. با تفاوت اینکه در لغمان و لوگر و بعداً در میدان وردک حزب اسلامی گلبدین حکمتیار حاکمیت بیشتر داشت. در جنوب غرب کشور و مخصوصاً هرات و اطرافش آقای اسماعیل خان از جمعیت اسلامی حکومتی را به وجود آورده بود و ظاهراً در آنجا امنیت و نظم وجود داشت. استان‌های تخار، بدخشان، پروان، کاپیسا و مناطق دیپلوماتیک شهر کابل تحت اداره‌ی شورای نظار احمد شاه مسعود و حکومت کابل بود. شهر پلخمری و اطراف آن را سید منصور نادری اداره می‌کرد. در استان‌های شمال مخصوصاً شهر مزار شریف و شبرغان و فاریاب و سرپل جنبش ملی به رهبری ژنرال دوستم حاکم بوده و این مناطق نیز از امنیت نسبی برخوردار بودند. در جلال آباد شورای مشرقی تحت ریاست حاجی قدیر اداره‌ای را به وجود آورده و قدرت بیشتر از حزب اسلامی مولوی خالص بود و در بامیان و هزاره‌جات و قسمت غرب کابل حزب وحدت اسلامی حکومت می‌کرد. در سایر ولایات ترکیبی از احزاب و شورای جهادی وجود داشت. بدینصورت در افغانستان یک نظام ملوک الطوایفی بی‌ثبات به وجود آمده و هر رهبر، هر فرمانده و هر حاکم محلی برای خودشان حکومت می‌کردند، صلح و جنگ می‌کردند، قانون وضع می‌کردند و فتوا صادر می‌نمودند و در بسا موارد با یکدیگر به نزاع برمی‌خاستند. بدین مفهوم که کشوری بنام افغانستان و ملتی بنام افغانستانی و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی

---

[۱]ـ خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن بر دل گل می‌زند مژگان هر خارش

وجود نداشت. هر کشوری می‌توانست به آسانی به این کشور فلاکت‌زده مداخله و مقتضیات آن را بدست گیرد. بجای حاکمیت ملی حکومت‌های محلی بنام پشتون، تاجیک، ازبک، هزاره، سمت، مذهب، لسان و حزب حکومت می‌کرد و متاسفانه در جاهایی حکومت یک فرمانده‌ی ویژه وجود داشت و اینها چنان با هم مخالف و برای قدرت با همدیگر می‌جنگیدند که حداقل نتیجه‌ی آن کشتن و مجروح شدن و آواره شدن و ویران شدن بود. بزودی شهر کابل به ویرانه تبدیل و از سکنه خالی شد، ساختار اقتصادی کشور فرو ریخت و زیربناهای سیاسی، فرهنگی و ملی از بین رفت و میراث فرهنگی چند هزار ساله‌ی کشور که در باستانگاه کابل (موزه‌ی ملی) ملی، بایگانی ملی و نگارستان ملی انبار شده بودند به یغما رفتند و میلیاردها دالر سرمایه‌ی ملی و سرمایه‌های مردم چور و چپاول شد.

به غیر از کشته شدن، مجروح شدن، آواره شدن، ناپدید شدن و هتک حرمت شدن هیچ خانواده‌ای خارج از این مظالم و بدبختی نبود. کشور ما که صد سال از قافلهٔ تمدن و ترقی فاصله داشت و مجاهد نمایان این فاصله را به پنج صد سال رساندند و چی جهادی بالاتر از این!

کشورهای جهان امروز از انرژی هستوی به عنوان انرژی پاک و کم‌مصرف استفاده می‌کنند و منابع فوسیلی‌شان به اتمام رسیده‌اند ولی ما هنوز نتوانسته‌ایم از نفت و گاز و انرژی‌های فوسیلی خویش را استخراج و بهره‌برداری کنیم و تا سال‌های دراز هم نخواهیم توانست و لاف اینکه افغان‌ها مردمان شجاع و مهمان‌نواز اند کدام یک از دردهای بیشمار ما را مداوا خواهد کرد؟

گفته شد که ترکیب و ساختار حکومت مجاهدین که در پاکستان ساخته شده بود خام بود و با شتاب‌زدگی صورت گرفته بود و قوت‌های بزرگ نظامی و

سیاسی چون حزب وحدت و ژنرال‌های که علیه دکتر نجیب بغاوت نموده بودند و قدرت‌های باالفعل بودند در نظر گرفته نشده بودند. آقای مجددی که نیروی نظامی و قدرت چندانی نداشت و مصلحتاً در راس حکومت جا داده شده بود برای اینکه این دو نیروی مهم را در کنارش داشته باشد به دو عمل متوازی دست زد. اولاً به مزار شریف سفر کرد و درجه‌ی نظامی عبدالرشید دوستم را به ستر ژنرال (ژنرال ارشد) ارتقاء بخشید و به او لقب مجاهد کبیر را اعطاء و او را فرزند عزیز خواند.

چون نیروهای دوستم یک واقعیت نظامی بودند و استان‌های شمال در تحت قیمومیت آنها بوده و در کابل تپه‌ی مرنجان، مکروریان، بینی حصار و میدان هوایی را اداره می‌کردند. بعداً مجددی متوجه حزب وحدت شد که ادعا داشت نماینده‌ی بخش بزرگی از مردم افغانستان است و نیروهایش در نقاطی از شهر کابل موجود بودند.

مجددی برای حزب وحدت وزارت امنیت را اعطا نمود و بدین صورت خواست این حزب را نیز شریک قدرت بسازد در حالیکه استاد سیاف، مولوی خالص و آقای حکمتیار عملاً با حکومت همکاری نداشتند و حزب اسلامی حکمتیار در حال جنگ با حکومت بود. آقای حکمتیار حاضر نشد مقام نخست‌وزیری را که در موافقه‌ی پاکستان برای او در نظر گرفته شده بود متصدی گردد و به کابل بیاید. او برای متارکه‌ی جنگ، پاک شدن کابل از ملیشه‌ها و بقایای رژیم کمونیستی را پیش شرط تعیین کرده بود. ولی صبغت‌الله مجددی رییس حکومت و احمدشاه مسعود وزیر دفاع نمی‌خواستند این نیروهای قدرتمند طرفدار دولت اسلامی را از خود برانند و یا اصلاً توان آن را نداشتند و نیروهای

ژنرال دوستم و ژنرالان دیگر بسیار قوی‌تر از آن بود که آنها را مسعود خلع سلاح نماید، از طرف دیگر آنها کدام نیروی جدا از حکومت نبودند و این آقای حکمتیار بود که با لجاجت خود ملیشه‌ها را به عنوان یک گروه و یک حزب قانون‌مند ساخت. دوستم صریحاً می‌گفت که نیروهای او تابع وزارت دفاع افغانستان و احمدشاه مسعود است و هر امری که از آن مقام شود می‌پذیرد. بدین بهانه بود که حزب اسلامی حکمتیار به جنگ می‌پرداخت و راکت‌باران کابل همه روزه ادامه می‌یافت و مردم را به ستوه آورده بود. و اما در قسمت جنبش ملی و حزب وحدت اقدامات آقای مجددی ظاهراً با دخالت‌های احمدشاه مسعود مواجه می‌شد. مسعود نمی‌خواست در درازمدت ژنرال دوستم قدرت بزرگ و مستقل باشد و در عوض ژنرال مومن را تبارز می‌داد. و در قبال حزب وحدت وزارت امنیت سهمیه‌ی آن حزب در حکومت مجددی را به ریاست امنیت تبدیل کرد و این دو نیروی فعال و طرفدارش را که در جبل‌السراج اندکی پیش از سقوط حکومت دکتر نجیب با خود هماهنگ ساخته بود رنجیده خاطر ساخت. شاید دست‌های پشت پرده کوشش می‌نمود این دو نیرو در کنار احمد شاه مسعود نباشند و حکومت او پایدار نگردد.

آقای مزاری رهبر حزب وحدت نیز در قسمت وزارت امنیت از دوراندیشی کار نگرفت و در میان آن همه اشخاص بااعتبار و صاحب نفوذ که در حزب وحدت وجود داشت در عوض ژنرال خداداد هزاره را که از خلقی‌های سابقه‌دار بود به کرسی وزارت امنیت پیشنهاد کرد و مسعود آن را نپذیرفت.

جمهوری اسلامی ایران نیز به طرفداری حزب وحدت تمام مصلحت‌های منطقوی را کنار گذاشته و با چشم بی‌اعتمادی به حکومت مجاهدین نگاه

می‌کرد. ایران این سیاست را تا سقوط کابل به دست طالبان اجرا نمود و وقتی به خود آمد و در عمق سیاست استراتیژیکش در حمایت از احمد شاه مسعود پی برد، که کار از کار گذشته و احمدشاه مسعود در پنجشیر به محاصره افتاده بود و پاکستان و امریکا رقبای ایران بر اوضاع مسلط شده بودند.

اما پاکستان درک می‌کرد که تمام خواب‌های طلایی که در مورد افغانستان دیده بود تعبیر معکوس داده است و حکومت مجاهدین به عنوان حکومت مستقل، تابع پاکستان نیست و این پرنده از قفس پاکستان پریده است و دیگر بدست نمی‌آید. لذا به توطئه همیشگی‌اش پرداخت واین توطئه حمایت از گلبدین حکمتیار و مخالفت با حکومت مجاهدین بود. پاکستان بیشترین سرمایه‌گذاری را روی حزب اسلامی حکمتیار نموده بود و از نظر آنها محروم بودن آقای حکمتیار از قدرت دست اول در افغانستان محروم بودن پاکستان تلقی می‌شد. مجددی برای جلب اعتماد پاکستان بدانجا سفر کرد و به پاکستانی‌ها اطمینان داد که منافع‌شان در افغانستان در خطر نیست ولی در بازگشت از پاکستان در فرودگاه کابل دانست که سفر او به پاکستان بی‌ثمر بوده است. در میدان هوایی کابل به هواپیمای حامل او حمله‌ی راکتی صورت گرفت، بال هواپیما آتش گرفت ولی او جان سالم بدر برد و بلادرنگ آقای حکمتیار را متهم ساخت که می‌خواسته او را بکشد و مانند همیشه به فحش گلبدین حکمتیار بسنده کرد. آقای مجددی رییس حکومت دو ماهه‌ی مجاهدین که معیاد حکومتش رو به پایان بود از همه سو ناکام بدر آمد و حتی نتوانست امنیت را در شهر کابل پیاده نماید. راکت باران کابل ادامه داشت و تلفات جانی و مالی می‌آفرید.

در ۱۳ جوزای ۱۳۷۱ برابر با ۳ جون ۱۹۹۲ جنگ شدیدی بین حزب وحدت

آقای مزاری و اتحاد اسلامی سیاف در شهر کابل اتفاق افتاد. این جنگ با ترور سران جبهه‌ی متضعفین وابسته به حزب وحدت در جاده‌ی سیلو توسط نیروهای اتحاد اسلامی شروع شد و تلفات بسیار بجا گذاشت. کم‌کم جنگ شکل مذهبی و نژادی را بخود می‌گرفت و اتحاد اسلامی هر چه بنام هزاره و شیعه بود می‌کشت و زندانی می‌کرد و حزب وحدت هر چه بنام پشتون بود. من خودم در ایستگاه اطفائیه یا آتش‌نشانی واقع خوشحال مینه شاهد بودم که سربازان اتحاد اسلامی می‌گفتند به ایشان دستور داده شده هر کس بنام علی و حسین است توقیف کنند.

چهار جنگ به فاصله‌های کوتاه بین حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی در کابل رخ داد که تلفات بسیار و فجایع دردناک را در قبال داشتند و بعد از سقوط افشار و خوشحال خان مینه بدست اتحاد اسلامی جنگ‌ها دیگر گسترده و متداوم شده بود و همان بود که غرب کابل را به یک خاکروبه و قبرستان مبدل ساخت. در جنگ دوم حزب وحدت برتری داشت و توانست نیروهای اتحاد را تا پغمان به عقب براند. در جنگ سوم که جمعیت اسلامی طرفدار اتحاد سیاف بود، حزب وحدت سیلو و دانشگاه کابل را به اشغال در آورد ولی منطقه‌ی چنداول از اداره‌اش خارج شد. در جنگ چهارم که حملات حکومت همراه با اتحاد سیاف بالای مواضع حزب وحدت سنگین بودند نیروهای استاد سیاف حزب وحدت را از افشار و خوشحال مینه به عقب راند و در مناطق دشت برچی به محاصره افگند. آقای مزاری از مقرش دانشگاه علوم اجتماعی به دشت برچی فرار کرد و ساکنان افشار که اکثراً شیعیان بودند بی‌دفاع به دام نیروهای سیاف افتادند و نیروهای استاد سیاف که شیعیان را کافر می‌پنداشتند شروع به انتقام‌گیری

از مردم بیگناه کردند. آنها هر شیعه و هزاره را که می‌یافتند تیرباران نموده و حتی به ناموس‌شان هتک حرمت روا داشتند. در نتیجه‌ی این فاجعه تمام خانه‌ها و اموال مردم چور و چپاول شدند. خوشبختانه بسیاری از مردم افشار و خوشحال مینه قبلاً فرار نموده بودند و آنهایی که از بی‌اقبالی یا غفلت باقی ماندند به سرنوشت بدی مواجه شدند. هر چند تلقات دقیق این چهار جنگ و مخصوصاً فاجعه‌ی افشار معلوم نیست اما مسلماً ده‌ها هزار انسان کشته، معلول و یا بی‌خانمان شدند.

در ۸ سرطان ۱۳۷۱ دوره‌ی دو ماهه‌ی صبغت‌الله مجددی به پایان رسید و او قدرت را طبق قرارداد پاکستان به برهان‌الدین ربانی سپرد. گلبدین حکمتیار با مجددی میانه‌ی خوبی نداشت ولی اینک یک اخوانی به قدرت رسیده بود که حکمتیار او را مجاهد سی چهل ساله می‌نامید. اخوانی‌های خارج مرز که هر دو نفر را در زمان مبارزات‌شان کمک و راهنمایی نموده بودند نیز به حکمتیار فشار می‌آوردند که از جنگ دست کشیده و مقام صدارت را احراز نماید. بلاخره بین دو طرف موافقت صورت گرفت و گلبدین حکمتیار که خود شخصاً اعتماد نمی‌کرد به کابل بیاید و مقام صدارت را بگیرد عبدالصبور فرید را که از فرماندهان مشهورش در شمال کابل پنداشته می‌شد از طرف حزب اسلامی برای مقام صدارت معرفی نمود، و فرید در ۱۵ سرطان ۱۳۷۱ برابر با ۶ جولای ۱۹۹۲ در راس یک کاروان وارد کابل شد و از طرف مقامات بلندرتبه‌ی دولت استقبال گرم شدند. ولی عجیب است که در همان روز نیروهای حزب اسلامی شهر کابل را به شدت راکت‌باران کردند و حکمتیار برای جنگ دیگری آماده‌گی می‌گرفت و اینکه قدوم عبدالصبور فرید را با راکت‌باران کور گرامی داشتند به مردم وانمود کردند که آمدن فرید جنگ‌ها را خاتمه نخواهد بخشید. بعضی

تحلیل‌گران گفتند راکت‌باران ۱۵ سرطان توسط دشمنان آقای فرید که در داخل حزب اسلامی با او دشمنی ذات‌البینی داشتند صورت گرفته است ولی به هر صورت جنگ آقای گلبدین حکمتیار علیه دولت اسلامی با آنکه نماینده‌اش صدراعظم این دولت بود ادامه یافت و راکت‌پرانی به اوج خویش می‌رسید و شرط توقف آن این‌بار بر علاوه‌ی خروج نیروهای ژنرال دوستم از کابل، کنار رفتن احمدشاه مسعود از پست وزارت دفاع از سوی آقای حکمتیار مطرح شد.

دولت اسلامی را راکت‌پرانی به ستوه آورده بود و مردم عادی که هر روزه تلفات می‌دادند از حکومت مجاهدین بیزار شده بودند. بلاخره دولت مجبور شد بعضی شرط‌های آقای حکمتیار را بپذیرد و در ۸ سنبله ۱۳۷۱ آتش بس میان حکومت و حزب اسلامی مبنی بر خروج نیروهای دوستم از کابل و دور شدن نیروهای حکمتیار از اطراف کابل که نتوانند شهر را راکت‌باران کنند صورت گرفت و استاد ربانی که خاطرش از طرف حزب اسلامی آرام شد در ۱۰ سنبله‌ی ۱۳۷۱ برابر با اول سپتامبر ۱۹۹۲ با خاطر آرام بسوی کنفرانس سران کشورهای غیر متعهد به جاکارتای اندونیزی شتافت و توقفی هم در هند نمود. بدون شک توقف او در هندوستان حساسیت پاکستان را در مورد حکومت کابل بیشتر ساخت و پاکستان که در پرورش استاد ربانی در سال‌های مبارزات او علیه حکومت داودخان و رژیم کمونیستی زحمت کشیده بود اینک می‌دید که رقبای پاکستان او را به چنگ آورده است.

تشنج‌ها در کابل فروکش کرده بود ولی در ۸ عقرب ۱۳۷۱ دوره‌ی چهارماهه‌ی حکومت ربانی طبق قرارداد پاکستان به پایان رسید و او باید کنار می‌رفت ولی هنوز شورای حل و عقد برگزار نشده بود که سرنوشت زعیم آینده

کشور را تعیین نماید. سران افغانستان باز بجای تسامح و بردباری بجان هم افتادند. آقای ربانی حاضر نبود از قدرت کنار رفته تا خلای قدرت ایجاد نشود و مخالفان تاکید می‌کردند او باید بدون قید و شرط از قدرت کنار برود. بلاخره دیوان عالی کشور و شورای قیادی در فاصله‌ی تشکیل شورای اهل حل و عقد «شورای علمای خبره و پرهیزگار» حکومت ربانی را به مدت یک و نیم ماه تمدید کردند.

در ۱۳ قوس ۱۳۷۱ جنگ بین حزب وحدت و حکومت آقای ربانی در جاده‌ی میوند، چنداول و دهمزنگ صورت گرفت و مناسبات آقای مزاری با استاد ربانی و آمر مسعود بیش‌تر از پیش خراب شد. در همین حال شورای اهل حل و عقد در حال تشکیل شدن بود و حزب اسلامی و حزب وحدت آن را پیش از پیش ساختگی و غیرقانونی اعلام کردند و آقای حکمتیار تهدید کرد که جنگ را دوباره از سر خواهد گرفت.

شورای اهل حل و عقد بتاریخ ۹ جدی ۱۳۷۱ برابر با ۲۹ دسامبر ۱۹۹۲ شروع به کار نمود و معلوم نیست گزینش نمایندگان به چی اساس و معیاری صورت گرفت و نمایندگان از ولایات کشور چگونه در آن شرکت نمودند و اصلاً شرایط عضویت در آن شورا بر اساس انتخاب مردم، احزاب و یا علم، تقوا و پول و قدرت بود یا کدام معیار دیگر؟

سرانجام بتاریخ ۱۳ جدی ۱۳۷۱ برابر با ۳ جنوری ۱۹۹۳ شورای اهل حل و عقد که حتی مردم با نامش بیگانه بودند و باسوادان هم معنی‌اش را نمی‌دانستند و به سراغ فرهنگ عمید و غیاث‌اللغات می‌رفتند استاد برهان‌الدین ربانی را برای دو سال به حیث رییس جمهور دولت اسلامی افغانستان تعیین نمودند.

درین شورا احزاب جمعیت اسلامی، حرکت اسلامی، حرکت انقلاب

اسلامی، حزب اسلامی خالص و جنبش ملی اسلامی، شورای ننگرهار و کنر و حزب وحدت اسلامی طرفدار محمد اکبری شرکت نمودند در حالیکه حزب اسلامی آقای حکمتیار، حزب وحدت آقای مزاری، جبهه‌ی نجات ملی و محاذ ملی آن را تحریم نمودند. آقای حکمتیار به رسم اعتراض در روزهای برگزاری شورا باز هم کابل را به راکت بست. حزب اسلامی با هیچ شرایطی حاضر به سازش با دولت نبود و درین قسمت پاکستان به آقای حکمتیار کمک سیاسی، نظامی و اقتصادی می‌نمود. حتی مذاکرات میان دولت اسلامی و حزب اسلامی با میانجیگری قاضی حسین احمد امیر جماعت اسلامی پاکستان و دوست نزدیک گلبدین حکمتیار و حسن ترابی رهبر جبهه‌ی ملی و رییس پارلمان سودان که شخص اخوانی بود نیز بی‌نتیجه ماند. حالا آقای حکمتیار حزب وحدت را نیز در مخالفت با دولت در کنار خود داشت و جنبش ملی نیز تا اندازه‌ی زیادی از دولت دور شده بود. ائتلاف‌ها و ضد ائتلاف‌های جدید مبنی بر جنگ علیه یکدیگر مردم را به ستوه آورده و این رهبران به هیچ تعهد و موافقت‌نامه‌ای پابند نبودند.

استاد ربانی به اسلام آباد سفر کرد و بتاریخ ۱۶ حوت ۱۳۷۱ برابر با ۷ مارچ ۱۹۹۳ با حکمتیار به مذاکره پرداخت و در آنجا موافقتنامه‌ای را امضاء کردند که در آن آقای حکمتیار به حیث صدراعظم پذیرفته شد. آنها سپس با رهبران دیگر به مکه رفتند و در خانه‌ی خدا تعهد و سوگند خوردند که دیگر با هم نمی‌جنگند و شاید در اعماق قلب‌شان در خانه خدا تعهد کردند که بیش از پیش با همدیگر بجنگند و خدا می‌داند در آنجا چی کردند و چی گفتند. سپس رهبران به تهران آمدند و در بازگشت به افغانستان همه تعهدات‌شان را فراموش نموده باز به

اختلاف پرداختند. حکمتیار قبول نداشت در کابینه‌ی او احمدشاه مسعود به حیث وزیر دفاع باشد. از این رو تشکیل کابینه به تعویق افتاد. رهبران به هیچ تعهدی پابند نبودند و حتی قسم خوردن در مکه آنها را از جنگ علیه همدیگر باز نمی‌داشت. رهبران دوباره در اواخر ماه ثور ۱۳۷۲ در شهر جلال‌آباد به ابتکار شورای مشرقی گرد هم آمدند و چون با هم به موافقه نمی‌رسیدند شورای ننگرهار به رهبری حاجی قدیر آنان را تهدید نمود که تا به موافقه نرسند نمی‌گذارد رهبران از جلال‌آباد خارج شوند. شایعات مبنی بر زندانی شدن رهبران وجود داشت ولی مسأله‌ی اصلی پافشاری حزب اسلامی مبنی بر نبودن احمد شاه مسعود در مقام وزارت دفاع بود و چون مسعود انصراف خود را از مقام وزارت دفاع اعلان کرد مذاکرات جلال‌آباد بتاریخ ۳۰ ثور ۱۳۷۲ به پایان رسید.

کابینه‌ی آقای حکمتیار ساخته شد ولی جناب صدراعظم نه به کابل تشریف آورد و نه به حکومت اعتماد کرد و راکت‌پرانی به شهر کابل که برایش یک عمل معتادگونه شده بود ادامه یافت. وزرای آقای حکمتیار برای ملاقات با رییس‌شان به چهار آسیاب رفت و آمد می‌نمودند. مردم مظلوم افغانستان دیگر از این همه جنگ و برادرکشی و تلفات و چور و چپاول و غارت و ویرانی و هتک حرمت و گرسنگی و آواره‌گی جان‌شان به لب رسیده بودند و آرزو می‌کردند که ای کاش انقلاب اسلامی بپا نمی‌شد و مجاهدین به پیروزی نمی‌رسیدند. در شهر کابل هرج و مرج کاملی موجود بوده و هر کس می‌توانست هر کاری نماید. فقر و گرسنگی در میان توده مردم بیداد می‌کرد، در حالیکه جنگ سالاران به عیش و نوش مشغول بوده و به روی خون و خاکستر مردم بزم شادی بپا می‌کردند و بهترین موترهای لوکس را سوار می‌شدند و از دالر و کلدار حرف می‌زدند.

جنگ‌سالاران خون‌آشام به کوچکترین بهانه و به مبلغ ناچیز هر که را می‌خواستند می‌کشتند و توهین و توبیخ می‌کردند. هر سرجوخه و فرمانده برای خودش زندان خصوصی و شکنجه‌گاه و اعدام‌گاه داشت. اشخاص چون فرمانده زرداد از حزب اسلامی در مسیر راه جلال‌آباد، زلمی طوفان، ضابط نعیم و شیر علم از اتحاد اسلامی در پغمان، کمپنی و خوشحال مینه، شفیع دیوانه و قنبر لنگ از حزب وحدت مزاری در غرب کابل، دشت‌برچی و دهمزنگ و انور دنگر از جمعیت اسلامی در شمالی و در سقوط افشار که امروز بعضی‌شان زنده و بعضی‌شان به درک رفته‌اند و فرمانده زرداد تحت محاکمه در لندن است جنایاتی آفریدند که عقل و عاطفه انسانیت از آنها بیزار اند و شاهدان عینی چیزهایی از آنها نقل می‌کنند که وجدان بشری را تکان می‌دهد و آنها با رهبران و فرماندهان‌شان مرتکبین جرایم علیه بشریت و انسانیت هستند و اگر امروز عدالت انسانی نمی‌توانند آنها را محاکمه و مجازات کنند فردا عدالت الهی بدرستی که آنها را مجازات خواهد کرد و انتقام مردم بی‌گناه را از آنان خواهد ستاند. ولی متاسفانه این جنایات و جنگ و ویرانی توسط شبکه‌های تلویزیونی غرب مرتب پخش می‌شدند و دشمنان اسلام از آن علیه جهاد و اسلام سوءاستفاده می‌کردند و وقتی که آن صحنه‌های دلخراش را نشان می‌دادند می‌گفتند: این است اسلام! این است جهاد! و این است حکومت اسلامی و انقلاب اسلامی! و در تمام جهان به این وسیله نهضت‌های آزادی‌بخش و جنبش‌های اسلامی ضد استکباری را مثلاً در فلسطین، لبنان، مصر، الجزایر، آسیای میانه و... سرکوب و تضعیف می‌نمودند. هر چند دشمنان اسلام و دشمنان افغانستان این چنین توطئه می‌کردند و تحقیر و استهزا ولی واقعیت اینست که مردم افغانستان عظمت جهاد را به صفر تقرب داده

و آبروی کشورشان را بر باد داده بودند.

این رهبران و فرماندهان بلاخره توسط مردم افغانستان کمک و حمایت می‌شدند و سلاح برادرکشی را فرزندان و برادران من و تو بدوش حمل می‌کردند. ائتلاف‌های جدید میان جنگ‌سالاران ثابت می‌ساخت که برای آنها هیچ چیزی بجز رسیدن به قدرت و گرفتن پول و امتیاز مقدس نیست و عقیده، ایدیولوژی، اخلاق و سوابق نیک نزدشان دروغ است و آنها بدان باور ندارند.

در ۱۱ جدی ۱۳۷۲ برابر با اولین روز سال ۱۹۹۴ حکمتیار، دوستم و مزاری که قبلاً با هم تفاهم و مذاکراتی داشتند شورای هماهنگی را به وجود آورده و علیه دولت اسلامی با هم متحد شدند که بنام کودتای دوستم حکمتیار معروف شد.

عجیب است حکمتیار که شیعیان را محروم از قدرت در افغانستان می‌دانست و نمی‌خواست مذهب جعفری روزی در کنار مذهب حنفی، مذاهب رسمی کشور باشند، همو بود که دوستم را رهبر ملیشه‌ها و عناصر کمونیستی می‌خواند و به بهانه‌ی خروج ملیشه‌ها از کابل هزاران انسان را با راکت و گلوله کشته بود، آن روز بدون هیچ ملاحظه‌ای با آن‌ها برای رسیدن به قدرت ائتلاف کرد و این دو رهبر دیگر که بارها گلبدین را دشمن می‌خواندند چگونه امروز با او برای از بین رفتن دولت اسلامی که حداقل نظم و امنیت را در ساحات تحت اداره‌اش اعاده کرده بود همدست شدند. با کودتای شورای هماهنگی جنگ شدیدی در کابل به وقوع پیوست ولی کودتا به پیروزی نرسید و از طرف نیروهای احمد شاه مسعود سرکوب شد. بر علاوه ساحات مکروریان و میدان هوایی بدست نیروهای دولتی افتاد و در یک حمله‌ی دیگر تپه‌ی مرنجان توسط نیروهای دولتی اشغال

شد و ملیشه‌های ژنرال دوستم اسیر و فراری شدند. چون این ائتلاف یک ائتلاف نظامی و موقتی بود و حزب اسلامی و جنبش ملی با هم کینه داشتند بسیاری از نیروهای ژنرال دوستم از عقب توسط حزب اسلامی کشته می‌شدند و یکی از رازهای شکست کودتا هم همین بود.

وقتی تپه‌ی مرنجان سقوط کرد میرویس جلیل خبرنگار بی‌بی‌سی آن را حمله‌ی برق‌آسا و غافل‌کننده خواند واین به مزاق رهبران کودتاکننده خوش نیامد و هنگامی که میرویس جلیل برای مصاحبه با حکمتیار به چهار آسیاب رفت در بازگشت نیروهای حزب اسلامی او را به طور مرموزی کشت و اینها حتی به خبرنگاران هم رحم نمی‌کردند.

ناکامی کودتا رهبران کودتاچی را شرمنده خاطر ساخت و آنها به فحش و ناسزا و ارائه‌ی تصویر از استاد ربانی که زمانی ژنرال دوستم را مجاهد کبیر خوانده بود پرداختند. در حالیکه موقعیت دولت در کابل مستحکم‌تر می‌شد دور جدیدی از جنگ در کابل و دیگر نقاط افغانستان شکل می‌گرفت. مثلاً در شمال سالنگ، مزار شریف و کندز.

در ۱۱ جدی ۱۳۷۲ در همان روزی که کودتا صورت گرفت ژنرال مومن قوماندان فرقه ۷۰ حیرتان و طرفدار مسعود در یک سانحه‌ی مرموز هوایی کشته شد و دوستم از کشته شدن او به نفع خویش استفاده کرد و بعد حیرتان در قلمرو دوستم قرار گرفت و در ماه دلو ۱۳۷۲ دوستم در شهر کندز به پیروزی رسید. شهر کندز چند بار میان نیروهای احمد شاه مسعود و دوستم دست به دست می‌شد و سرانجام نیروهای دوستم با تلفات شدید کندز را ترک کردند ولی در مزار شریف دوستم توانست نیروهای شورای نظار و جمعیت اسلامی را تصفیه

نموده آنها را در کوه‌ها متواری سازد.

پاکستان که قبل از شورای هماهنگی از حکمتیار به عنوان مهره و بازوی سیاسی نظامی‌اش حمایت می‌نمود بعد از شورای هماهنگی و ناکارآمدی آن دانست که دیگر از آقای حکمتیار کاری ساخته نیست، لذا نیروی جدید را بنام طالبان برای از بین بردن حکومت افغانستان از طلبه‌های مدرسه‌های دینی در پاکستان و قبایل سرحدی، احزاب تندرو و تروریست‌های وهابی پاکستان چون لشکر طیبه، سپاه صحابه، لشکر جنگوی، انصار الاسلام و... افراط‌گرایان عرب و آسیای میانه که اکثراً با تنظیم جهانی تروریستی القاعده به رهبری اسامه بن لادن ارتباط داشتند تشکیل نمود تا حکومت تابع پاکستان را در افغانستان ایجاد کنند. طالبان به شکل دراماتیک پیشروی می‌کردند و با زور، پول و شعار اسلامی و توطئه‌های از قبل تعیین شده توسط آی‌اس‌آی پاکستان اکثر فرماندهان را خریداری نموده و در مدت کوتاه یکی از بازیگران صحنه‌ی خونین افغانستان شدند. چون طالبان در ابتداء با نیروهای حزب اسلامی مواجه بودند و به شکل مرموز نیروهای آقای حکمتیار را تصفیه و یا فرماندهان حزب اسلامی بدانها تسلیم می‌شدند دولت اسلامی از طالبان حمایت تبلیغاتی می‌نمود و استاد ربانی آنها را نیروی خودجوش مردمی خواند که قوت‌های حزب را در هم می‌کوبد.

ظاهر امر این بود که طالبان با یک کاروان تجارتی که از پاکستان به طرف ترکمنستان می‌رفت و این کاروان در مسیر راه توسط جنگ‌سالاران به غارت رفته بود با ابتکار نصیرالله بابر وزیر کشور پاکستان به میان آمد. طالبان سپین بولدک و قندهار را متصرف شدند و پاسگاه‌های اخاذی (پاتک‌ها) را برداشته و جنگ‌سالاران را سرکوب نمودند. این گروه در ظاهر از پشتون‌های متحجر و

متعصب دو طرف خط دیورند متشکل شده بود و افراد خارجی نیز در بین‌شان دیده می‌شدند و در باطن بوسیله سازمان استخبارات ارتش پاکستان و وزارت کشور پاکستان به همکاری سیاسی امریکا و پول عربستان سعودی به وجود آمده بود. در ابتدا با شعار صلح و امنیت و حذف چور و چپاول و پاتک‌سالاری و تطبیق شریعت اسلامی بسیار سریع رشد کردند و در هر کجا به پیروزی رسیدند و مردم ساده‌لوح افغانستان که واقعاً از جنگ و چور و چپاول به ستوه آمده بودند از آنها استقبال کردند.

آنها از اسلام و شریعت و حکومت خدا صحبت می‌نمودند و بودند کسانی که آنها را ملائکه‌های نجات می‌خواندند. بدینگونه طالبان با توطئه‌ی خارجی و نقاب اسلام سراسر افغانستان را تسخیر و تراژیدی جنگ داخلی را که به فاجعه تبدیل شده بود عمیق‌تر ساختند. آنها جهل و وحشت را در افغانستان تاسیس و خاطره‌ی انگیزیسیون و حکومت وسطایی مسیحیان را زنده نمودند.

طالبان مولود توطئه‌ها

در دو قرن اخیر دیده شده است که بیشترین بحران‌ها و تحولات سیاسی نظامی و به وجود آمدن رژیم‌های گوناگون جهان ریشه اقتصادی داشته است. بویژه در جهان سوم و در کشورهای فقیر و در حال توسعه جنگ‌ها، کودتاها، مرزبندی‌ها و روی کار آمدن و سقوط رژیم‌ها به وسیله‌ی غول‌های اقتصادی دنیا صورت گرفته است. ایالات متحده‌ی امریکا با داشتن وال‌استریت، مرکز تجارت جهانی و بانک جهانی بیشترین حصه را در تغییر و تبدیل رژیم‌ها به عهده داشته است. کشورهای مقتدر و ثروتمند دیگر که ابرقدرت یا نیمه ابرقدرت بوده‌اند نیز درین جنگ اقتصادی برای بلعیدن سرمایه‌های دنیا بی‌حصه نبوده‌اند. مسایلی از قبیل گسترش دیموکراسی، آزادی، حقوق بشر، صلح و کمک به همنوع که بوسیله‌ی سازمان‌هایی که همه درین کشورهای صنعتی و اقتصادی تمرکز دارند بیشتر در حاشیه قرار داشته و از این عناوین به حیث ابزار و وسیله سوءاستفاده شده است. تغییر و تبدیل رژیم‌ها، کودتاها و دیکتاتورسازی‌ها نزد این سازمان‌های اقتصادی بسیار آسان است و آنها می‌توانند یک شبه سرنوشت ملت‌های فقیر چون افغانستان را تغییر بدهند. برای شرکت‌های اقتصادی و غول‌های انرژی‌خوار دنیا کشته شدن میلیون‌ها انسان که در نتیجه‌ی این

رویدادها، جنگ‌ها و تغییر و تبدیل رژیم‌ها اتفاق می‌افتند چیز پیش پا افتاده است. آنها به کرامت انسانی نمی‌اندیشند و تنها چیزی که اندیشه آن‌ها را مشغول می‌سازد پول‌دار شدن بیشتر و بلعیدن بیشتر سرمایه‌های دنیاست. مردم دنیا شاهد بودند که دیکتاتورهایی چون پینوشه و صدام حسین در شیلی و عراق به وسیله‌ی امریکا به قدرت رسیدند، میلیون‌ها انسان را به کام مرگ فرو بردند و بلاخره بوسیله‌ی خود امریکا نابود شدند.

خاورمیانه برای آن بحرانیست و جنگ‌های همیشگی در آن شعله‌ور است و کودتاهای پیاپی و رژیم‌های گوناگون در آنجا اتفاق می‌افتد که در خاورمیانه و خلیج فارس نفت و انرژی بیشتر موجود است و در واقع این بوی نفت است که ابرقدرت‌ها را مست می‌سازد و بسوی خلیج فارس می‌کشاند. اما بلاخره این ذخیره‌ی نفت در خلیج فارس به اتمام خواهد رسید و یا بلعیدن آن مشکل خواهد شد. بعداز اینکه جستجوگران نفت و شرکت‌های نفتی غرب دریافتند که ذخیره‌ی بزرگ انرژی «نفت و گاز» در آسیای میانه موجود است دیوانه شدند و بخاطر بدست آوردن آن به تکاپو افتیدند. می‌دانیم که غرب یک جامعه‌ی سرمایه‌داری است و پول و ثروت سرنوشت سیاسی و اقتدار ملی‌شان را تشکیل می‌دهد. در همین امریکا سنا در دست روسای شرکت‌های نفتی و میلیونرها می‌چرخد و اکثر سازمان‌های اقتصادی سیاسی و اجتماعی را آنها اداره می‌کنند. تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها و منابع اطلاعات جمعی درست قدرت آنهاست. خود جورج دبلیو بوش رییس جمهور جنگجوی امریکا رییس یک شرکت نفتی است و کابینه‌ی او با داشتن افرادی چون دیک چینی، کوندولیزا رایس، رامسفیلد، زلمی

خلیل‌زاد و... در قدم اول یک کابینه‌ی نفتی به شمار می‌رود و چون نفت و جنگ با هم ارتباط ناگسستنی دارند کابینه‌ی آقای بوش هم نفتی و هم نظامی و جنگیست.

موجودیت ذخایر بزرگ نفت و گاز در آسیای میانه و چگونگی انتقال آن برای افغانستان نیز دردسر و حوادث آفرید. از جمله شرکت‌های بیشمار نفت‌خوار دو شرکت نفتی بریداس آرژانتین و یونیکال امریکا که برای نفت و گاز آسیای میانه با هم رقابت می‌کردند روابط خوبی با طالبان داشتند و در همچو وضعیت ناهنجار که در کابل خارجی‌ها نمی‌توانست در کابل اقامت داشته باشند این دو شرکت در کابل دفتر و کارکنان فعال داشته و مسؤولین‌شان در رفت و آمد میان کابل، پاکستان و آسیای میانه بودند. سه راه حمل و نقل برای عبور لوله‌های نفت و گاز آسیای میانه موجود بود. اول از طریق ترکیه که بسیار طولانی و بی‌صرفه بود و ناممکن به نظر می‌رسید. دوم راه ایران بود که به لحاظ موجودیت جمهوری اسلامی ایران و دشمنی آن با امریکا عبور نفت از آن طریق نیز مشکل به نظر می‌رسید و ایران نیز کوشش می‌کرد که افغانستان را بی‌ثبات جلوه داده تا یگانه گزینش عبور نفت و گاز از طریق ایران باشد.

سومین، کوتاه‌ترین، با صرفه‌ترین و مناسب‌ترین راه افغانستان بود که می‌توانست این انرژی سرشار را از طریق خاک خود به حلقوم شرکت‌های نفت و گاز غرب برساند، ولی اوضاع افغانستان ناآرام و بی‌ثبات بود و تضمین امنیتی وجود نداشت. آنها طالبان را به این امر مهم انتخاب کردند و در واقع با ابتکار همیشگی‌شان بوجود آوردند. پاکستان نیز که گاز

ترکمنستان را می‌خواست به کشورش انتقال دهد و راهی جز افغانستان نداشت با حکومت استاد ربانی به نتیجه نرسید و به عقیده آنها فقط طالبان می‌توانستند از عهده آن برآید.

معلوم نیست که عربستان سعودی چی منافع اقتصادی در به وجود آوردن طالبان داشت که امیر ترکی فیصل وزیر استخبارات سعودی به افغانستان آمد و طالبان را تنظیم و به آنها کمک گزاف اقتصادی نمود ولی ممکن است سعودی‌ها مسایل ایدیولوژیک را مهم‌تر می‌شمردند و می‌خواستند در مقابل ایدیولوژی روبه گسترش جمهوری اسلامی ایران و مفکوره‌های امام خمینی با ایجاد طالبان جلو آن را بگیرند. خطر رو به تزاید نقش ایران، روسیه، چین و هند در افغانستان که از جمله قدرت‌های بزرگ اقتصادی و نظامی جهان به حساب می‌روند، پیشروی ناتو به سوی قطب ورشو و باقیمانده‌های اتحاد شوروی، حرکت بسوی جهانی شدن و دهکده‌ی کوچک دنیا، طرح خاورمیانه‌ی بزرگ و دیموکرات ساختن آن و بلاخره نمایاندن چهره‌ی زشت از اسلام که در دُرّه و چماق طالبان مشاهده می‌شد و رفتن افغانستان در ساحه‌ی منافع پاکستان از دلایلی بود که ولادت این نوازد نامیمون را توجیه می‌نماید.

قطعاً طالبان با آن قیافه‌های ژولیده و وحشتناک، با آن چماق‌ها و شلاق‌های شرعی، با آن مفکوره‌های متحجر و قرون وسطایی و با آن شعارهای خشک و افراطی برای امریکا ناخوش‌آیند و نامطلوب بودند اما امریکا می‌خواست از طالبان به عنوان جاده صاف‌کن استفاده نماید و چنین نیز نمود. من در نشریه‌ای خواندم که پروژه‌ی طالبان با طرح و ابتکار

انگلیس، پشتیبانی امریکا، پول و سرمایه‌ی عربستان سعودی و کمک نظامی و تربیت پاکستان به وجود آمد و این تحلیل بسیار جالب و منطقی به نظر می‌آید و شواهد قطعی بیشماری نیز در این قسمت وجود دارد .

طالبان ابتدا با یک کاروان تجارتی پاکستان مشتمل بر ۸۰ کامیون که از هسته‌ی پشتیبانی ملی وابسته به آی‌اس‌آی که از پاکستان بسوی ترکمنستان در حرکت بود بوسیله‌ی نصیرالله بابر وزیر کشور پاکستان پدید آمد. این کاروان توسط یک دفتر محلی آی‌اس‌آی راهنمایی و مشایعت می‌شد. در اکتوبر ۱۹۹۴ خبر رسید که یک کاروان بازرگانی از پاکستان بسوی ترکمنستان در تخته پل قندهار در حرکت است. بعداً این کاروان در مسیر راه توسط جنگ‌سالاران غارت شد و نصیرالله بابر اعلان کرد یک گروه کوچک افغانی جنگ‌سالاران را سرکوب و مال‌التجاره‌ی کاروان را از دست غارتگران ستانیده و به اصلش بازگردانیده است. کسی این گروه کوچک نوخواسته را نمی‌شناخت ولی مردم به این کار نیک آنها آفرین گفتند.

در ۲۳ میزان ۱۳۷۳ برابر با ۱۲ اکتوبر ۱۹۹۴ طالبان از مرز پاکستان عبور و به پاسگاه‌های حزب اسلامی در سپین بولدک حمله نموده و آن را به تصرف درآوردند. آنها که به سرعت پیش می‌آمدند یک روز بعد استان قندهار را تصرف نمودند. مردم که از چور و چپاول، بی‌ثباتی و جور حاکمان محلی و فرماندهان به اصطلاح جهادی به ستوه آمده بودند از طالبان استقبال گرم نمودند و شعار طالبان چنان جذاب بود که در اوضاع و جو امنیتی آن زمان هر شخص را به خود جلب می‌کرد. شعارهایی چون صلح، نابودی پاسگاه‌های اخاذی و چور و چپاول و اِعمال فرامین شریعت

اسلامی و پرچم‌های سفید صلح و اصلاً نام طالب، روحانی، ملا و آخوند در جامعه‌ی افغانی نام دلپسند و دارای سابقه نیک بود. کارکردهای طالبان نیز در اوایل پسندیده و مطلوب بودند. آنها پاسگاه‌های چپاول و دروازه‌های اخذ محصول را از راه برمی‌داشتند، فرماندهان خودسر را خلع سلاح و به مجازات می‌رسانیدند، در مواقع نماز مردم را به نماز فرا می‌خواندند و دوکانداران را امر می‌کردند که دوکان‌های‌شان را در موقع نماز بدون نگهبان باز بگذارند و دیده می‌شد که کسی جرئت ندارد که مال دکاکین را دزدی نماید. اینها مسایلی بودند که مردم را بسوی طالبان کشانید و عوام‌الناس آنها را ملائکه‌های نجات لقب دادند ولی از اصل و اساس و برنامه‌های بعدی آنها خبر نداشتند.

در اول جنوری ۱۹۹۵ برابر با ۱۱ جدی ۱۳۷۳ در حدود سه هزار طلبه‌ی پاکستانی به طالبان پیوست. مدرسه‌های ایالات پاکستان و مخصوصاً ایالت سرحد و مدرسه‌های افغانی و بسا کسانی که نه ملا بودند و نه سواد داشتند و یا هواداران احزاب اسلامی بودند همه به طالبان پیوسته و صفوف طالبان را متراکم و قوی ساختند. آنها از قندهار حرکت کردند، زابل و غزنی را به آسانی تصرف کردند و بسوی میدان شهر مرکز ولایت میدان وردک پیشروی نمودند. هر کس که دستار را تا بالای گوش بسته و ریش بلندداشت طالب شمرده می‌شد و این کار برای همه آسان بود و همه به صداقت یا تقلب به این کار مبادرت می‌ورزیدند. فرماندهان نظامی احزاب یکی پی دیگر به طالبان تسلیم می‌شدند.

گفته می‌شود که در تسلیمی فرماندهان پول و ارتباط سابق آنها و دستور

آی‌اس‌آی بیشتر نقش داشته است تا ترس از طالبان و جنگ با آنان. تا حال طالبان بیشتر با قوه‌های حزب اسلامی گلبدین حکمتیار درگیر می‌شدند و مناطق را از سلطه‌ی آنان خارج می‌ساختند.

در ۲۱ دلو ۱۳۷۳ برابر با ۱۰ فبروری ۱۹۹۵ طالبان میدان شهر را گرفتند و حکمتیار با وارخطایی در مصاحبه‌ای طالبان را ساخته و پرداخته‌ی سفیر انگلیس در پاکستان خواند ولی بی‌خبر از اینکه خودش نیز درین توطئه شریک است. حال برای حکومت افغانستان و هم کشورهای جهان معلوم شد که طالبان را نباید دست کم گرفت و این طالبان است که یک طرف قضیه‌ی افغانستان را تشکیل می‌دهد.

حکومت استاد ربانی تا هنوز هم نمی‌دانست که طالبان برای براندازی حکومت او درست شده است. او تا هنوز هم طالبان را تشویق و آنها را نیروهای خودجوش می‌خواند ولی با تصرف میدان شهر دولت اسلامی درک کرد قضیه جدی‌تر از آن است که آنها تصور می‌کنند و طالبان بلاخره به کابل خواهند رسید. ولی هر چه بود مسعود به دیدار رهبران طالبان به میدان شهر شتافت و آنها را تشویق کرد تا برای براندازی گلبدین حکمتیار بسوی لوگر پیشروی کنند. این اولین اشتباه یک استراتیژیست نظامی چون احمد شاه مسعود بود که بپای خود تا قرارگاه دشمن رفت ولی از شانس خوب سالم برگشت.

بعضی رهبران دیگر از جمله سیاف نیز به دیدار طالبان به میدان شهر رفتند ولی بدون کدام نتیجه‌ای به کابل برگشتند و از طالبان به عنوان کسانی که خشک و تر را از سر راه بر می‌دارند انتقاد نمود. بلاخره طالبان از طریق

میدان شهر به کابل حمله ننمودند و به سراغ حزب اسلامی به طرف لوگر رفتند ولی به خاطر آرام و بدون کدام درگیری قابل ملاحظه در ۲۲ دلو ۱۳۷۳ برابر با ۱۱ فبروری ۱۹۹۵ لوگر را گرفتند و چهارآسیاب مقر گلبدین حکمتیار را محاصره نمودند.

حکمتیار به ناچار به طرف سروبی فرار نمود و سه روز بعد طالبان در ۲۵ دلو ۱۳۷۳ چهارآسیاب را اشغال کردند. طالبان موقتاً در چهارآسیاب باقی ماندند و چون پیروزی‌های‌شان سریع و دراماتیک بودند مغرور شده و هوای کابل کردند. طالبان در ۱۹ حوت ۱۳۷۳ برابر با ۸ مارچ ۱۹۹۵ با عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت به موافقه رسیدند. طی این موافقت‌نامه حزب وحدت به طالبان اجازه می‌داد که از طریق غرب کابل به شهر سرازیر شده و کابل را متصرف شوند.

جزئیات دقیق این موافقتنامه معلوم نیست ولی بدون شک طالبان به عهدشکنی بزرگی دست زدند و با ورود به جنوب غرب کابل، ساحات دارالامان و دشت برچی نیروهای حزب وحدت را خلع سلاح و به کشتن هزاره‌ها شروع کردند و نیروهای حزب وحدت نیز از خلع سلاح سرباز زدند. در همین آوان دولت نیز به حمله‌ی شدید به غرب کابل و نیروهای حزب وحدت مبادرت ورزید که درین حمله از چرخ‌بال‌های راکت‌انداز نیز استفاده شدند.

نیروهای دولتی به قیادت احمدشاه مسعود نیز به غرب کابل رخنه کردند. هرج مرج عجیبی در غرب کابل به وجود آمد و جنگ چندجانبه بین حزب وحدت و طالبان، حزب وحدت و نیروهای دولت، طالبان و نیروهای دولتی درگرفت که بدون شک از جنگ‌های خاطره‌آمیز بود و

تلفات شدید انسانی داشت. درین جنگ شدید بلاخره نیروهای دولتی غالب آمدند. نیروهای حزب وحدت خلع سلاح و طالبان تا چهارآسیاب به عقب رانده شدند.

آقای مزاری که طبق قرارداد و پیمان قبلی‌اش به چهارآسیاب به طالبان تسلیم شده بود در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ برابر با ۱۱ مارچ ۱۹۹۵ با منشی‌اش سید علی مزاری بطور فجیع و غیر انسانی توسط طالبان به قتل رسیدند. سخنگویان طالبان ظاهراً اظهار می‌داشتند که آقای مزاری مهمان آنها می‌باشند ولی او کشته شده بود و بطرز فجیع و ناجوانمردانه کشته شده بود تا بلاخره طالبان اعلان نمودند آقای مزاری در یک چرخبال که او را به قندهار می‌برد دست به آشوب زده و به قتل رسیده است ولی تصاویر که بعداً در شهر مزار شریف پخش شد نشان می‌داد که دست و پای او بسته شده و ملیشه‌های طالب به شانه‌ی او بالا شده و دیگری او را با کارد و کلاشینکوف نشانه گرفته است. این تصاویر نفرت و انزجار عمیق هزاره‌ها را دربرداشت و آنان در جای‌جای دست به مظاهره بر ضد طالبان زدند. آقای مزاری اولین رهبر جهادی بود که بدین طریق توسط طالبان کشته می‌شد و او درین راه تنها نبود هزاران هزاره‌ی مسلح و غیرمسلح در حال فرار یا قرار در غرب کابل و راه‌های میدان و غزنی به جرم ملیت و مذهب‌شان بوسیله‌ی طالبان کشته شدند.

طالبان اینک نقاب از چهره برمی‌انداخت و چهره‌ی واقعی ضد شیعی و ضد ایرانی و ضد بشری‌اش را برملا می‌ساخت.

بعد از عقب‌نشینی طالبان به چهار آسیاب در غرب کابل امنیت برقرار شد

و طالبان نتوانستند به شهر کابل رخنه نمایند. آنها که در جنگ اطراف کابل ناکام ماندند به طرف جنوب غرب متوجه شدند که از امنیت و ثبات خوبی برخوردار بود و اسماعیل خان نظم و امنیت قابل ملاحظه‌ای را در آنجا به وجود آورده و بازسازی ادامه داشت. حتی اسماعیل‌خان داعیه‌ی صلح و مذاکرات بین‌الافغانی را به پیش برده و شهر هرات در ۱۹ سرطان تا ۳ اسد ۱۳۷۳ میزبان مذاکرات بین جناح‌های متخاصم افغانستان بود که در آن نمایندگان شاه سابق نیز حضور داشتند. این مذاکرات که بنام شورای هرات موسوم شد بر لوی جرگه (جرگه‌ی سران) و حاکمیت ملی تاکید داشت.

ولی طالبان هر چه بود به این ساحه‌ی باامن و ثبات حمله‌ور شدند و وجه ملی و اسلامی‌شان را از دست دادند.

زیرا شعار طالبان ایجاد صلح و امنیت بود حالانکه در هرات و نواحی جنوب غرب صلح و امنیت موجود بود و هم شیوه‌ی حکومتی به شکل اسلامی و شرعی بود و اخاذی و چور و چپاول هم وجود نداشت. مردم نیز خلع سلاح بودند. پس جنگ طالبان با اسماعیل خان با شعارهای‌شان همخوانی نداشت. مسأله‌ی مهم دیگر این بود که در حمله به هرات ارتش پاکستان دخیل بود و شاهدان سربازان پاکستانی و تسلیحات آنها را مشاهده کردند. حمله‌ی طالبان به ساحات تحت اداره‌ی اسماعیل خان باعث تهاجم وسیع نیروهای اسماعیل خان بسوی هلمند از مراکز حساس طالبان شد.

نیروهای اسماعیل خان به هلمند حمله کردند و طالبان را به عقب‌نشینی وادار کرده و تا لشکرگاه پیشروی نمودند. نزدیک شدن نیروهای اسماعیل خان به قندهار مرکز فرماندهی طالبان آنها را نگران ساخته و هم حامیان

خارجی آنها را تکان داد. طالبان که پایتخت افغاستان را محاصره نموده و در مقابل پیشروی‌شان کسی را رقیب و هم‌سنگ‌شان نمی‌دانستند اینک می‌دیدند که مرکزشان در حال سقوط است. هر چند یک تعداد نیروهای اسماعیل خان در هلمند با کمین طالبان مواجه شدند ولی این کمین عقب‌نشینی سریع و تنظیم‌شده آنها را از تمام ساحات جنوب غرب توجیه نمی‌کند.

معلوم نیست چی شد که یکبار اسماعیل‌خان امر عقب‌نشینی را صادر کرد و فقط در ظرف ۲۴ ساعت نیروهای اسماعیل خان از تمام استان‌های جنوب غرب خارج شده و طالبان ولایت هلمند، نیمروز، فراه، بادغیس، هرات و فرودگاه مهم شیندند (سبزوار) را اشغال نمودند و اسماعیل خان بتاریخ ۱۶ سنبله ۱۳۷۴ برابر با ۵ سپتامبر ۱۹۹۵ از طریق بندر اسلام قلعه به شهر مشهد ایران فرار و در آنجا پناهنده شد و آنوقت طالبان تنها گروهی بود که بیشترین قسمت‌های افغانستان را اشغال نموده بودند.

خرابی روابط میان مسعود و اسماعیل خان و تقرر علاوالدین خان معاون اسماعیل خان به حیث مسؤول مالی حوزه‌ی جنوب غرب از جانب احمد شاه مسعود و کاستن قدرت اسماعیل خان در آن موقع حساس را بسیاری باعث عقب‌نشینی سریع و قهر جاهلانه‌ی اسماعیل‌خان می‌دانند. ولی به نظر نگارنده موضوع عمیق‌تر و مهم‌تر از یک قهر جاهلانه است. سقوط جنوب غرب سرنوشت افغانستان را بدست طالبان تعیین کرد و ممکن کدام توطئه خارجی و فریب دادن اسماعیل خان باعث آن عقب‌نشینی و فرار سریع بوده باشد. البته این یک احتمال است. و این احتمال زمانی قوی‌تر می‌شود که

چگونه زمانی که اسماعیل خان به اسارت طالبان افتاد و در زندان مخوف قندهار بسر می‌برد به یکبارگی خبر فرار آن پخش شد و طالبان هم موفق به دستگیری دوباره‌اش نشدند؟ البته اسماعیل خان از اشخاص مهم و زندان قندهار هم زندان بود که به شدت مراقبت می‌شد و فرار اسماعیل خان را شاید انسان‌های بسیار ساده‌لوح باور کنند.

به هر صورت سقوط شهر هرات و نابودی سیطره‌ی اسماعیل خان که بازوی پرقدرت حکومت کابل و جمعیت اسلامی پنداشته می‌شد زمین لرزه‌ای را در کابل به وجود آورد و واقعاً هراس حکومت کابل به جا بود. در ۱۷ سنبله‌ی ۱۳۷۴ یک روز پس از سقوط هرات مردم خشمگین به سفارت‌خانه‌ی پاکستان هجوم برده و آن را به آتش کشیدند. یک نفر دیپلومات پاکستانی کشته و بقیه لت و کوب شدند. دولت اسلامی افغانستان که حکومت پاکستان را مسؤول کمک به طالبان و اشغال هرات معرفی می‌کرد با پاکستان روابطش بعد از این به کلی قطع گردید. سال ۱۳۷۴ که برای طالبان پر از پیروزی و برای طرف‌های مجاهدین پر از شکست بود گذشت. طالبان درین سال به پیروزی‌های کوچک دیگر نیز از جمله در دره‌ی سنگلاخ، ننگرهار و لغمان دست یافتند و محاصره‌ی کابل را تقریباً کامل ساختند. پیروزی‌های پیاپی طالبان باعث ضعیفی دولت اسلامی و هم حزب اسلامی گردید و دو طرف ضعیف شده در تنازع برای بقای‌شان بناچار با همدیگر به تفاهم پرداختند.

آقای حکمتیار که لجاجت‌ها و ائتلاف‌های جدیدش دولت اسلامی را به پرتگاه سقوط کشانیده بود وقتی به سراغ احمد شاه مسعود و استاد ربانی که

زمانی دوستان اخوانی‌اش بودند آمد که از آنها جز رمقی باقی نمانده بود و پیروزی طالبان دیگر مسلم بود.

در ۴ جوزای ۱۳۷۵ قرارداد ماهی‌پر میان دولت اسلامی و حزب اسلامی منعقد و بتاریخ ۶ سرطان ۱۳۷۵ حکمتیار به حیث صدراعظم افغانستان سوگند یاد کرد. در کابینه‌ی جدید آقای حکمتیار وحیدالله سباوون از حزب اسلامی وزیر دفاع دولت اسلامی تعیین شد ولی اختیارات چندانی در ساحه‌ی نظامی و دفاع از کابل نداشت. حکمتیار در ۶ سرطان ۱۳۷۵ با یک کاروان بزرگ نیروهایش وارد کابل شدند و در همین روز طالبان که شعار صلح و امنیت را بلند کرده بودند کابل را چنان راکت‌باران کردند که مردم خاطره‌ی دردناک آن را فراموش نمی‌توانند. مردم کابل که با ورود آقای حکمتیار از شر راکت‌های حزب اسلامی خلاص شده بودند اینک در برابر راکت‌های کور خلف آقای حکمتیار یعنی ملاهای بیسواد پاکستانی‌الاصل طالبان قرار داشتند.

در همان روز ۶ سرطان ۱۳۷۵ واقعه‌ی دیگری نیز در شمال افغانستان اتفاق افتاد و آن قتل رسول پهلوان فرمانده مشهور و شخص دوم بعد از ژنرال دوستم در جنبش ملی بود.

رسول پهلوان که شخص مقتدر و هیبتناک بود و مردم از ذکر نامش می‌ترسیدند در مزار شریف ترور شد و نگارنده شاهد بودم در مزار شریف مردم باآنکه می‌دانستند رسول پهلوان کشته شده است ولی از ترس اینکه مبادا او زنده نباشد این خبر را در سینه‌های‌شان حبس نموده بودند.

در آن روز دوستم در ازبکستان و ژنرال عبدالملک برادر رسول پهلوان

که رییس امور خارجه‌ی دوستم بود در امریکا بسر می‌بردند و با خبر مرگ پهلوان هر دو به مزار شریف برگشتند و برای پهلوان نامی‌شان گریستند و همدیگر را به آغوش کشیدند.

رسول پهلوان که نفوذ قدرتش در شمال و مخصوصاً در مزار شریف، فاریاب و بادغیس او را به دوستم بی‌اعتنا ساخته بود با ژنرال دوستم رقابت می‌کرد و معلوم بود که دوستم در پس ماجرای ترور اوست.

ازینرو برادران رسول پهلوان ژنرال عبدالملک و گل محمد پهلوان در دل کینه از دوستم برداشته و درصدد انتقام مخفیانه از دوستم برآمدند.

ورود حکمتیار به کابل و کشته شدن رسول پهلوان در مزار شریف دولت اسلامی و جنبش ملی را بسوی یک بحران کشاند.

وقایع نشان می‌دهد که حکمتیار با هر که پیوسته است او را به مرگ و نابودی سوق داده است.

نزدیک شدنش با حفیظ‌الله امین و استاد عبدالعلی مزاری آنها را به سوی مرگ کشانید. اتحادش با حکومت استاد ربانی و رژیم طالبانی در آخرین روزهای حیات طالبان آنها را به شکست مواجه ساخت!

کشته شدن رسول پهلوان در مزار شریف صفوف فشرده‌ی جنبش ملی را متفرق ساخت و عبدالملک و گل محمد پهلوان که از نفوذ و اقتدار برخوردار بودند برای از بین بردن دوستم مخفیانه تلاش می‌کردند.

پیوستن حکمتیار به دولت اسلامی و قتل رسول پهلوان هر دو برای طالبان خوش‌آیند و ثمربخش بود.

طالبان که جنوب و غرب کشور را تسخیر کرده بودند به شرق افغانستان

روی آوردند و به حصارک ننگرهار حمله کردند، جنگ میان طالبان از یکسو و حزب اسلامی، شورای ننگرهار و دولت اسلامی از سوی دیگر در حصارک در گرفت. جنگ با طالبان بی‌فایده بود و آنها بزودی حصارک را گرفتند. چون آنها با زور دالر، کلدار، دینار، تطمیع و توطئه، برنامه و شعار، پشتیبانی ارتش پاکستان و آی‌اس‌آی و کمک سرشار سعودی‌ها و احزاب افراط‌گرا و وهابی پاکستان و کشمیری می‌جنگیدند و عجیب است که در آن موقع همه از طالبان حمایت و با آنان همکاری می‌کردند.

اسامه بن لادن میلیاردر ثروتمند سعودی و رهبر شبکه‌ی القاعده که زمانی امریکا او را در جهاد علیه اتحاد شوروی تقویه می‌کرد و روابط ویژه با او داشت به طالبان کمک اقتصادی و نظامی می‌کرد. او شبکه‌ی وسیع تروریستی و افراد آموزش دیده‌اش را که از آسیای میانه، چچن، ترکستان، کشمیر، فیلیپین، عراق، جزیره‌ی عرب، شمال افریقا و حتی اروپا گرد آورده و در خاک افغانستان تربیت می‌داد به کمک طالبان سوق داد. ارتش پاکستان، وزارت کشور، آی‌اس‌آی و رهبری پاکستان نیز از حامیان سراپاقرص طالبان بودند. عربستان سعودی نیز با طالبان همکاری اقتصادی و استخباراتی می‌نمود و امریکا نیز تربیون تبلیغاتی طالبان را بدست گرفته و آنان را آورندگان ثبات معرفی می‌کرد.

گفته می‌شود وقتیکه رابین رافل معاون وزارت خارجه‌ی امریکا به دیدار احمدشاه مسعود آمد به مسعود با کنایه گفت که گروه جدید (طالبان) سراسر افغانستان را تسخیر خواهد کرد. مسعود در جواب گفته بود او به کوه‌ها سنگر خواهد گرفت، ولی رافل که از برنامه و قدرت طالبان آگاه بود ادامه داد:

که این گروه جدید حتی بر فراز قله‌ها و شاخه‌های کوه‌ها حاکم خواهند شد. درین وقت که غیرت وطنی احمد شاه مسعود به عنوان یک رهبر افغانستانی جریحه‌دار می‌گردد به خشم آمده کلاه پکولش را به زمین می‌گذارد و می‌گوید: اگر به اندازه‌ی همین کلاه جایی برایم باقی بماند به مبارزه‌ام ادامه خواهم داد.

در همین مواقع بود که ملا محمد عمر رهبر طالبان در قندهار لقب امیرالمؤمنین را به خود گرفت در حالیکه امیرالمؤمنین لقب ویژه برای حضرت علی(ع) است و حتی مسلمانان این لقب را برای حاکمان اموی و عباسی و دیگران روا نمی‌شمارند و آنها را لایق آن نمی‌دانند. امیرالمؤمنین لقب رهبر مسلمان جامع‌الشرایط است که بر تمام جهان اسلام حکومت نماید و این لقب بر ملا عمر بلندپروازی جاهلانه و خیالی بود ولی این واقعیت را نشان می‌داد که ملاعمر تنها به افغانستان بسنده نمی‌کند بلکه داعیه‌ی جهانی دارد.

گفته شد که طالبان در حصارک به پیروزی رسیدند و در اثر توطئه‌ها و تطمیع‌ها بود که بزودی توانستند بتاریخ ۲۰ سنبله‌ی ۱۳۷۵ برابر با ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۵ شهر جلال‌آباد و سایر مناطق مشرقی را به آسانی تصرف کنند.

شهر جلال‌آباد سقوط کرده و حاجی قدیر رییس شورای ننگرهار در حالیکه قبلاً دارایی و اموالش را از جلال‌آباد انتقال داده بود بدون مقاومت فرار نمود.

طالبان به دروازه‌ی شرقی کابل رسیدند و مقاومت در سروبی و تنگی ابریشم در مقابل‌شان ناچیز بود و جلو سیل طالبان را گرفته نمی‌توانست.

احمد شاه مسعود که از عقب سنگرش در شمالی نگران بود و می‌ترسید در محاصره‌ی طالبان نیافتد و یا شاید هم کدام برنامه‌ای دیگر داشت بتاریخ ۵ میزان ۱۳۷۵ امر عقب‌نشینی نیروهای نظامی‌اش را از کابل صادر کرد. در آن روز نیروهای نظامی دولت با تسلیحات و ماشین آلات نظامی و اشخاص و خانواده‌های مربوط به شورای نظار کابل را ترک کردند. درحالیکه بسیاری از همکاران مسعود مانند استاد ربانی، مهندس حکمتیار و استاد سیاف بی‌خبر بودند.

عقب‌نشینی مسعود از کابل که آن را تاکتیکی و برای جلوگیری از خونریزی در کابل می‌خواند بسیار با عجله بود و دوستان و دشمنان مسعود را به تعجب واداشت.

طالبان که تصور نمی‌کردند نیروهای دولتی به این سرعت کابل را ترک کنند قصد نداشتند به این زودی‌ها وارد کابل شوند، ولی چون کابل را خالی و بی‌دفاع دریافتند از طریق شرق و پلچرخی به کابل سرازیر شدند و چنان شد که در ۶ میزان ۱۳۷۵ برابر با ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ کابل به تصرف طالبان افتاد، و آنها در اولین برخورد دکتر نجیب‌الله رییس جمهور اسبق افغانستان را با برادرش احمدزی به شکل غیرانسانی شکنجه داده و اعدام نمودند!

دکتر نجیب‌الله به فکر اینکه طالبان او را مورد عفو قرار خواهند داد در دفتر سازمان ملل که بعد از خروج نیروهای احمد شاه مسعود از کابل بدون پاسبان و نگهبان بود باقی مانده ولی آقای توخی رییس دفتر دکتر نجیب‌الله فرصت را غنیمت شمرده و فرار نموده بود.

اما طالبان نه تنها دکتر نجیب‌الله را مورد عفو و ترحم قرار ندادند بلکه نصیرالله بابر در قتل و شکنجه او مستقیماً ذیدخل بوده است.

نگارنده صبح روز ۶ میزان برای جستجوی وضعیت موجود مانند سایر اهالی شهر کابل به مرکز شهر رفتم. بیرق‌های سفید و خودروهای دادسن پر از طلبه‌ها با دستارهای سیاه و سفید و ریش‌های ژولیده و چرکین هر کجا نمودار بود و وقتی که به مرکز شهر رسیدیم جسد نجیب‌الله و برادرش را که در دروازه‌ی شمالی ارگ در چهارراهی آریانا به یک پایه‌ی ترافیکی آویزان شده بود مشاهده کردیم.

سر دکتر نجیب‌الله مجروح شده بود، به دهنش یک اسکناس لوله شده را داخل نموده و بین دو انگشتش یک سیگار را جاگذاری نموده بودند. بلاخره بعد از چند روز جسد نجیب‌الله و برادرش به سران قوم احمدزی تسلیم داده شده و در گردیز مدفون گردید.

در ۷ میزان استاد ربانی از جبل‌السراج اعلامیه داد که عقب‌نشینی از کابل تاکتیکی بوده و برای جلوگیری از خونریزی صورت گرفته است و اکنون پایتخت به جبل‌السراج انتقال داده شده است. ولی دو روز بعد پایتخت آقای ربانی در جبل‌السراج نیز سقوط کرد و او کرسی ریاست جمهوری را بدوشش کشیده به تخار انتقال داد.

چنانچه طالبان در ۹ میزان ۱۳۷۵ دشت شمالی را گرفت و به جبل‌السراج رسیدند و بسوی هندوکش و تونل سالنگ پیشروی کردند.

پیشروی طالبان و عقب‌نشینی سریع نیروهای احمد شاه مسعود تعجب‌انگیز بود و به انسان تلقین می‌کرد که شاید کدام تاکتیک نظامی از جانب مسعود

در کار باشد. بدون شک مسعود فرمانده‌ی زیرک و یک استراتیژیست نظامی کم‌نظیر در افغانستان بود و بارها تاکتیک‌هایی از قبیل به محاصره انداختن و قطع راه فرار دشمن و سپس حمله سریع و همه جانبه به آنها که در اصطلاح نظامی قیچی کردن دشمن یاد می‌شود از خود نشان داده است.

احمد شاه مسعود از یک طرف راه ورودی تونل سالنگ را منفجر نمود که طالبان نتوانند بدان سوی هندوکش راه یابند و از طرف دیگر مدخل ورودی دره‌ی پنجشیر را با یک انفجار عظیم مسدود کرد و با هماهنگ ساختن دوباره نیروهایش و با قیچی‌های نظامی در قسمت‌های مختلف شمالی طالبان را به دام انداخت و تلفات سختی را به آنها وارد ساخت. مناطق کوهدامن و بگرام دوباره آزاد و طالبان تا دروازه‌ی شمالی کابل به عقب رانده شدند.

در طول زمامداری طالبان خط اول جنگ در شمال کابل بود و چندین بار مسعود تاکتیک نظامی همیشگی‌اش را بر طالبان تحمیل کرد که عبارت بود از عقب‌نشینی و سپس به دام انداختن نیروهای دشمن و در نتیجه ده‌ها هزار ملیشه‌های طالب داخلی و خارجی کشته شده و ده‌ها هزار دیگر به اسارت درآمدند.

در بین اسرای طالبان نیروهای خارجی مخصوصاً پاکستانی موجود بودند که می‌گفتند دولت پاکستان و گروه‌های تروریستی آنها را برای جهاد با کافران به افغانستان فرستاده است و این بیان عجیب بود زیرا نیروهای مقابل طالبان نیز مسلمان بودند، نماز می‌خواندند و حتی مجاهدین بودند و سال‌ها در برابر ملحدین مبارزه نموده بودند. ولی تصور در بین طالبان خارجی این

بود که در آن طرف خط اذان وجود ندارد و درباره‌ی شیعیان تصور طالبان وحشتناک‌تر از این بود و می‌گفتند شیعیان کافرند و بت را می‌پرستند و همان بود که وقتی بامیان را اشغال کردند به قتل عام پرداختند و مجسمه‌ی بت بامیان «مجسمه‌ی باستانی بودا» را که هویت ملی چند هزار ساله‌ی کشور را تشکیل می‌داد و از آثار گرانبهای باستانی محسوب می‌شد در ماه حوت ۱۳۷۹ برابر با مارچ ۲۰۰۱ نابود نمودند. در حالیکه بت بامیان یک مجسمه‌ی باستانی بود و کسی آن را نمی‌پرستید و همان بود که خلفای اسلامی زمانی که خراسان (افغانستان کنونی) را فتح کردند به بت بامیان کاری نگرفتند.

در ساحه‌ی سیاسی نظامی بعد از اشغال کابل توسط طالبان مهم‌ترین مسأله ائتلاف گروه‌های مخالف طالبان در شمال کشور بود.

ژنرال دوستم و احمد شاه مسعود در ۲۳ میزان ۱۳۷۵ در سالنگ با هم ملاقات نموده و شورای عالی دفاع افغانستان را در برابر طالبان ساختند. گروه‌های دیگر از جمله حزب وحدت نیز با مسعود کنار آمدند و آنان که زمانی با همدیگر می‌جنگیدند و در اثر همین جنگ‌ها بود که طالبان در برابرشان به وجود آمد اینک با همدیگر در برابر دشمن مشترک دوست و همسنگر شده بودند.

تاجکستان، ایران و روسیه نیز که بهای عدم همکاری‌شان با مسعود را پرداخته بودند و اینک طالبان آنها را به صورت علنی تهدید می‌کرد نیز به کمک مسعود شتافتند و کمک‌های مالی و تسلیحاتی‌شان را بسوی صفحات شمال سرازیر کردند.

ائتلاف ضد طالبان بسوی قوی‌شدن به پیش می‌رفت و اسماعیل خان نیز

از ایران دوباره به افغانستان برگشته و در بادغیس علیه طالبان می‌جنگید، ولی قسمی که قبلاً تذکر رفت ژنرال ملک بعد از مرگ برادرش علیه دوستم به توطئه‌ی مخفیانه دست می‌زد و این یک چالش بزرگ بود که ائتلاف ضد طالبان را به نابودی سوق می‌داد.

در اثر تفاهم میان ژنرال عبدالملک با طالبان بود که ملک به طالبان پیوست و در ۲۹ ثور ۱۳۷۶ اسماعیل خان را که در حال جنگ با طالبان در بادغیس بود به طالبان تسلیم نمود. طالبان صدها فرمانده و سرباز اسماعیل خان را جلو چشمش تیرباران نموده خودش را به زندان قندهار منتقل کردند.

چی کنیم افغانستان کشور ائتلاف‌های موقتی است و این ائتلاف‌ها هزاران انسان بیگناه را به کام مرگ می‌کشانید و در اثر این ائتلاف جدید میان ژنرال ملک و طالبان آنها بادغیس، فاریاب و سرپل را گرفتند و بسوی شبرغان مقر دوستم شتافتند. ژنرال دوستم در مقابل طالبان مقاومت نتوانسته و شهر شبرغان به دست طالبان افتاد و دوستم از طریق حیرتان به ترمز ازبکستان فرار و از آنجا به ترکیه رفت. طالبان بسوی مزار شریف به پیش آمدند و در ۳ جوزای ۱۳۷۶ طالبان مزار شریف را اشغال کردند و دشمنان‌شان را مضطرب ساختند. ولی دو روز بعد در ۵ جوزا مردم مزار شریف بر علیه طالبان قیام نمودند و ژنرال ملک نیز که پنداشت اشتباه بزرگی را مرتکب شده است و در نزد طالبان نیز جایی ندارد به طرفداری مردم پرداخته بر علیه طالبان شورش کردند. واقعه بسیار جدی بود. قیام صورت گرفته بود و طالبان اسیر سرنوشت شوم‌شان بودند. خبرگزاری‌ها

اعلان نمودند که ده‌ها هزار طالب کشته، اسیر و اعدام شده و تمام صفحات شمال دوباره به دست مخالفان طالبان افتاده است. در میان کشته‌ها و اسیران اشخاص مشهور و بلندرتبه‌ی طالبان نیز موجود بود، ولی مهم‌تر اینکه ژنرال ملک که با یک اشتباه تاریخی و انتقام‌جویی جاهلانه‌اش از دوستم آتش را در شمال در داده بود این بار فاجعه‌ای دیگری آفرید. در حدود سه هزار اسیر طالبان که به دست نیروهای ژنرال ملک افتاده بود در دشت لیلی اعدام دست جمعی شدند!

شکست سخت طالبان در مزار شریف طالبان را به وحشت انداخت و آنها با خشم در پی انتقام و فرصت مناسب می‌گشتند. ژنرال ملک که جایی در بین مردم و جنبش ملی نداشت در ارتباط با مسعود نزد او آمد و یک عده طالبان فراری نیز از ساحات شمال کشور نزد پشتون‌های بغلان و کندز پناهنده شدند.

بتاریخ ۱۹ سرطان ۱۳۷۶ رهبران حزب وحدت، ژنرال ملک، حکومت استاد ربانی و احزاب دیگر که اینک جبهه متحد ملی نامیده می‌شدند در مزار شریف تشکیل جلسه داده، و به تشکیل یک حکومت تکنوکرات ملی به توافق رسیدند. پایتخت این حکوت شهر مزار شریف و عبدالرحیم غفورزی که وزیر خارجه در حکومت استاد ربانی بود به حیث صدراعظم تعیین گردید.

آقای غفورزی در گفتگو با تمام جوانب برای تشکیل کابینه تلاش می‌نمود. متأسفانه آقای غفورزی در فرودگاه بامیان همراه با عزیز مراد سخنگوی استاد ربانی و اعضای بلندرتبه‌ی حزب وحدت در سانحه‌ی

هوایی کشته شدند و تلاش‌ها برای حکومت تکنوکرات بی‌نتیجه ماندند ولی جبهه‌ی متحد ملی به حیات سیاسی نظامی‌اش ادامه داد. یکسال بدین منوال گذشت، در حالیکه مردم از حکومت طالبان به ستوه آمده بودند.

طالبان نام حکومت افغانستان را امارت اسلامی و نام رهبرشان را امیرالمؤمنین و اسم رادیوی افغانستان را صدای شریعت گذاشته بودند. البته رژیم طالبان حکومت نبود و بیشتر یک اداره‌ی خشن و محکم شرعی پنداشته می‌شدند. آنها نگاه کردن به تلویزیون را حرام اعلان کرده، مدارس دخترانه را تعطیل و زنان را در درون خانه محبوس ساخته بودند. در قبال مردان نیز کاکل پسران را کوتاه می‌نمودند و اگر کسی ریش خود را تراش یا کوتاه می‌ساخت او را با شلاق زده و روانه‌ی زندان می‌ساخت.

انگیزیسیون یا تفتیش عقاید به شدت اِعمال می‌شد. همه‌ی این مظالم توسط دستگاه‌های مختلف طالبانی از جمله دستگاه مخصوص تفتیش عقاید و اعمال بنام وزارت امر به معروف و نهی از منکر اجرا می‌گردید و طالبان از این نام مقدس برای سرکوب مردم و از بین بردن آزادی‌های مردم استفاده می‌نمودند. در اداره‌ی طالبان درست است که در مناطق تحت قیمومیت‌شان امنیت وجود داشت ولی این امنیت بسان امنیت در زندان بود که استاد ربانی از آن بنام امنیت قبرستانی یاد می‌نمود.

لب‌ها به هم دوخته شده بودند، رسانه‌ها و آزادی بیان وجود نداشت، کسی جرئت نمی‌کرد عقیده‌اش را بیان نماید. محاکم و مجازات‌های مانند قطع دست و پا و سنگسار نمودن و اعدام اعمال می‌شد، در حالیکه یک حکومت ظالم و نامشروع صلاحیت اِعمال حدود و اعدام را ندارد.

کسانی هم به جرم اسلحه داشتن به زندان می‌رفتند و شکنجه می‌شدند و بعضی‌ها در زیر شکنجه جان می‌دادند در حالیکه اتهام اسلحه داشتن یک بهانه برای پول گرفتن از مردم بود. پدر نگارنده چندین بار بوسیله‌ی طالبان به اتهام سلاح داشتن زندانی و بسیار شکنجه شد. در حالیکه مسأله‌ی اسلحه در زندان‌های‌شان مطرح نبود و از پدرم پول تقاضا می‌کردند.

در ساحات جنگ وقتی که طالبان مناطق مخالفان را تسخیر می‌کردند به قتل عام و کوچ اجباری مردم می‌پرداختند. قتل عام‌ها در شمال کابل، مزار شریف، فاریاب و بامیان به صورت علنی صورت می‌گرفت.

خلاصه اینکه حکومت طالبان بربریت و رفتن به زمان ماقبل تاریخ بود. توطئه‌ای که هم به اسلام و هم به افغانستان و مردمش ضربه جبران‌ناپذیر زد.

طالبان که ده‌ها هزار سربازش را در حمله‌ی قبلی مزار شریف از دست داده بودند، حس انتقام‌جویی آنان را واداشت که دوباره به کمک حامیان خارجی‌شان به سراغ مردم شمال بیایند. طالبان دوباره از بادغیس به صفحات شمال حمله‌ور شدند. یک هسته‌ی طالبان که در کندز موجود بود نیز بالای مناطق تحت اداره‌ی حکومت استاد ربانی هجوم بردند.

یکبار دیگر بتاریخ ۱۰ اسد ۱۳۷۷ شهر شبرغان و بتاریخ ۱۷ اسد ۱۳۷۷ مزارشریف به دست طالبان افتاد. طالبان اینبار در صدد انتقام‌جویی از مردم افتاده و دمار از روزگار درآوردند. آنها مردم و مخصوصاً مردم شیعه مذهب را یکجا جمع نموده و گلوله‌باران می‌کردند و بسا انسان‌های بیچاره که در داخل کانتینرها خفه گردیدند. سیاست قتل عام و گورهای دسته جمعی در شمال افغانستان بخشی از سیاست تصفیه‌ی نژادی و مذهبی طالبان بود که در دایره‌ی

رهبری طالبان اتخاذ می‌شد. ملا محمد نیازی از رهبران طالبان به صراحت اعلان می‌کرد که شیعیان کافر و کشتن آنها جایز است. طالبان به مجرد اشغال مزار شریف به سراغ کنسولگری جمهوری اسلامی ایران رفتند و نُه دیپلومات و یک خبرنگار ایرانی را در یک اتاق جمع نموده تیرباران نمودند.

ایران در واکنشی علیه طالبان آن را لشکر جهول خوانده رزمایش بزرگ نظامی را در سرحدات غربی افغانستان اجرا نمودند ولی به افغانستان حمله ننموده به جای آن به صورت جدی‌تر به حمایت نظامی سیاسی احمدشاه مسعود شتافتند.

ولی پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی بعد از سقوط مزار شریف طالبان را به رسمیت شناختند.

در حالیکه سایر کشورهای جهان هنوز هم حکومت استاد ربانی را به حیث حکومت قانونی افغانستان می‌دانستند چوکی افغانستان در سازمان کنفرانس اسلامی خالی، ولی در سازمان ملل متحد و کنفرانس کشورهای غیر متعهد از آن حکومت استاد ربانی بود.

طالبان اکنون نود ۹۰ فیصد افغانستان را به استثنای دو یا سه ولایت در شمال شرق به دست داشتند. آنان با هزاران تروریست از سراسر جهان بالای مردم افغانستان به جبر و اکراه حکومت می‌کردند. اما حکومت آنها بر جسم‌های مردم بود نه بر دل‌های مردم. بگذار آنها را هر که می‌بخشد ببخشد ولی سرزمین افغانستان و وجدان‌های بیدار انسانی هرگز آنها را نخواهد بخشید.

بخشی از کارنامه‌ی سیاه و نابخشودنی طالبان در افغانستان:

۱ـ قتل عام مردم و گورهای دست جمعی در مزارشریف، بامیان، فاریاب

و شمال کابل که هزاران انسان بیگناه به کام مرگ فرو رفتند.

۲ـ سوزانیدن باغ بزرگ افغانستان (سرزمین سرسبز شمالی) و اِعمال سیاست زمین سوخته در شمال کابل.

۳ـ قتل احمد شاه مسعود قهرمان ملی کشور و رهبران دیگر افغانستان.

۴ـ انهدام بت بامیان به عنوان مهم‌ترین آثار باستانی کشر که شناسنامه‌ی هویت تاریخی کشور ما بود.

۵ـ سوءاستفاده از اسلام و شریعت و نام بد کردن و ارائه‌ی چهره‌ی زشت از دین مقدس اسلام که به این دین آسمانی و سعادت‌بخش ضربه‌ی سختی وارد نمودند.

۶ـ زمینه‌سازی برای اشغال افغانستان توسط نیروهای خارجی و انداختن کشور به دام اشغال امریکا.

۷ـ معرفی افغانستان به عنوان تولیدکننده و صادرکننده‌ی زهر (مواد مخدر) به مردم جهان طوریکه از نام افغانی بوی تریاک و ترور به مشام می‌رسد.

۸ـ تبدیل افغانستان به لانه‌ی تروریست‌ها، جنایت‌کاران و مافیای جهانی.

۹ـ سیاست ضدانسانی در مقابل زنان مسلمان کشور و باز داشتن آنان از تعلیم و تربیت و پیشرفت.

۱۰ـ سیاست ضدانسانی در مقابل پیروان مذاهب دیگر و بروز تفرقه دینی، اپارتایت مذهبی و تصفیه‌ی نژادی.

۱۱ـ ده‌ها سال به عقب بردن کشور از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در مقایسه با کشورهای همجوار.

افغانستان در اشغال امریکا

زمینه‌سازی برای اشغال افغانستان توسط امریکا از دیرزمانی بدینسو ادامه داشته است. در زمان جنگ سرد و تشویق غیرمستقیم شوروی برای حمله به افغانستان توسط سازمان سیا و سپس ساختن گروه‌های به اصطلاح جهادی در پاکستان و جابجایی اشخاص چون اسامه بن لادن در افغانستان توسط ایالات متحده و ایجاد مقاومت و در هم شکسته شدن روس‌ها این برنامه‌ی سنجیده شده ادامه داشته و بعداً با ایجاد پروژه‌ی طالبان و تبدیل افغانستان به مرکز تروریزم و مافیای جهانی و با انفجار مرکز تجارت جهانی در نیویارک این برنامه به اکمال رسید و درختی را که امریکا سال‌ها با مغر خستن و اعصاب سودن، و با برنامه، پول، امکانات و با خون جگر پرورش داده و آبیاری نموده بود به ثمر نشست.

بعد از واقعه‌ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ ایالات متحده‌ی امریکا به رهبری جورج دبلیو بوش به بهانه‌ی نابودی تروریزم، دفاع از اتباع و منافع امریکا و تعقیب دشمنانش به افغانستان حمله نمود. در راس تروریستان مورد تعقیب امریکا اسامه بن لادن رهبر شبکه‌ی القاعده قرار داشت که افغانستان را مرکز فرماندهی کل قوایش قرار داده بود.

اما اسامه بن لادن کی بود و چکاره؟! سوالیست که باید پاسخ داده شود.

اسامه فرزند محمد از تبار شخصی بنام لادن کندی یمنی است.

پدر اسامه اصالتاً از یمن بوده و بعداً به عربستان سعودی اقامت گزیده و در دربار ملک فیصل پادشاه آل سعود به منصب وزارت رسیده و از یاران نزدیک او محسوب می‌شده است. پدر اسامه یک تاجر موفق و ثروتمند مشهور بود که بیش از بیست همسر اختیار نموده و تعداد فرزندان او را پنجاه و هفت دختر و پسر خوانده‌اند و اسامه هفده همین فرزند پدرش است که در سال ۱۹۵۳ میلادی در شهر مکه به دنیا آمده است.

اسامه تحصیلات عالی‌اش را در رشته‌ی مدیریت اقتصاد در شهر جده عربستان سعودی به پایان رسانیده و گفته می‌شود که سه همسر و سیزده فرزند دارد. اسامه در دوران تحصیل تحت تاثیر اندیشه‌های عبدالمجید مؤسس سازمان رابطه العالمیه الاسلامیه و زمانی که در آغاز جهاد به کمک مجاهدین افغانستان می‌آید در پشاور تحت تاثیر افکار عبدالله عزام مبارز فلسطینی قرار می‌گیرد. اسامه عبدالله عزام را استادش می‌خواند و بعد از چندی به عربستان می‌رود و وقتی که دوباره به پاکستان مراجعت می‌کند با روحیه‌ی دیگر و با مبلغ پول و هدایایی برمی‌گردد و آن را برای رهبران مجاهدین تحویل می‌دهد.

در آن زمان بن لادن میلیون‌ها دالر سرمایه داشت که از نظر ثروت با شهزادگان آل سعود رقابت می‌کرد.

اسامه با روحیه‌ی خستگی‌ناپذیر در کنار مجاهدین بنیادگرای عرب علیه نیروهای اتحاد شوروی در افغانستان می‌جنگید که یک شبکه‌ی وسیع را به رهبری عبدالله عزام بنام مکتب الخدمت در افغانستان و پاکستان به وجود

آورده بودند و از امکانات، تسلیحات و شبکه‌ی اطلاعاتی خوبی برخوردار بودند.

بن لادن در همین جا است که با سازمان سیا (اداره‌ی مرکزی جاسوسی امریکا) و آی‌اس‌آی (سازمان استخبارات ارتش پاکستان) آشنا شده و با تلاش خستگی‌ناپذیر و ثروت هنگفت و ارتباط نزدیک با امریکا و پاکستان به یک رهبر بزرگ عرب تبار علیه اتحاد شوروی وقت مبدل می‌گردد.

در آن زمان اعضای سازمان الخدمت به ده‌ها هزار نفر می‌رسید که در بسیاری کشورهای جهان فعالیت می‌کردند. بعد از مرگ عبدالله عزام و فرزندانش در یک حمله‌ی تروریستی در سال ۱۹۸۹ در پشاور، اسامه رهبری سازمان الخدمت را به عهده گرفته وبا سعی و ابتکارش بعدها آن را به سازمان القاعده تبدیل و از نظر کمیت و کیفیت آن را در سراسر جهان گسترش داد.

زمانی که صدام حسین دیکتاتور عراق خاک کویت را اشغال می‌نماید، اسامه به ملک فهد شاه سعودی پیشنهاد می‌کند که از چریک‌های او برای بیرون راندن عراقی‌ها از کویت استفاده شود ولی ملک فهد این پیشنهاد را نپذیرفته و برای بیرون راندن عراقی‌ها از کویت نیروهای امریکایی را ترجیح می‌دهد و اسامه ازین امر آزرده خاطر می‌گردد.

زمانی که نیروهای امریکایی در خاک سعودی مستقر گردیدند اسامه خشمگین شده شهزاده نایف وزیر کشور سعودی را خیانت‌کار به اسلام خطاب می‌کند. بعد از این روابط میان اسامه و خانواده‌ی سلطنتی خراب و اسامه عنصر نامطلوب پنداشته می‌شود.

اسامه بعداً به سودان اقامت گزید و در آنجا میلیون‌ها دالر را در ساختن شرکت‌های مختلف سرمایه‌گذاری کرده و رهبران اخوانی سودان از او به آغوش باز پذیرایی نمودند.

اسامه بن لادن در سودان نیز به فعالیت‌های سیاسی نظامی‌اش در قالب مسایل تجارتی ادامه داده و شبکه‌اش را هر روز بیشتر گسترش می‌دهد.

در سال‌های که او در سودان اقامت داشت چندین واقعه تروریستی در جهان به وقوع پیوست که امریکا آنها را بدون کدام مدارک قطعی به اسامه پیوند می‌داد. در همین زمینه امریکا در سال ۱۹۹۳ سودان را در زمره‌ی کشورهای حامی تروریزم قرار داده و در سال ۱۹۹۴ عربستان سعودی از او صلب تابعیت نمود.

حکومت سودان تحت فشار امریکا از اسامه درخواست نمود که سودان را ترک نماید و او در ماه می ۱۹۹۴ به همکاری سازمان اطلاعات ارتش پاکستان با همسران و فرزندانش سودان را ترک و به جلال‌آباد افغانستان که از پایگاه‌های مهم چریکی‌اش در زمان جهاد محسوب می‌شد مستقر گردید.

زمانی که طالبان قدرت را در افغانستان بدست گرفتند موقعیت اسامه بیشتر از پیش قوی‌تر گردیده و بعداً سازمان او نبض کمک‌های اقتصادی و نظامی برای طالبان را به دست گرفت.

اسامه افغانستان را مرکز فرماندهی و تجهیز و تربیت افرادش قرار داده و از همین جا است که برای اولین بار در اگوست ۱۹۹۴ علیه ایالات متحده‌ی امریکا اعلان جهاد می‌کند.

او هر چند پس از آن مورد خشم ایالات متحده و تحت تعقیب سیا قرار

گرفت، ولی روابط عمیق و گسترده‌اش را با آی‌اس‌آی و ارتش پاکستان حفظ نمود.

امریکا از طالبان درخواست کردند که اسامه را از افغانستان اخراج کنند ولی طالبان با این اظهارات که او یک مهمان است و یک مسلمان و طالبان نمی‌خواهند او را به کافران تسلیم نمایند، از اخراجش طفره رفته و بر بودنش در افغانستان تاکید کردند. در ۲۰ اگوست ۱۹۹۸ حمله‌ی تروریستی به سفارت‌خانه‌های امریکا در نایروبی و دارالسلام پایتخت کشورهای کنیا و تانزانیا همزمان اتفاق می‌افتد و دو صد و پنجاه و چهار کشته بجا می‌گذارند و امریکا اسامه بن لادن و سازمان القاعده را مقصر می‌شمارد و در جواب این حملات در ۲۸ اگست ۱۹۹۸ پایگاه‌های اسامه را در افغانستان و سودان مورد حمله موشکی قرار می‌دهد ولی به خود اسامه آسیبی نمی‌رسد.

اسامه بن لادن نه تنها امریکا، بریتانیا، اسرائیل، هندوستان و عربستان سعودی را به مبارزه طلبید بلکه با عملیات‌ها و سازماندهی‌هایش در قفقاز و چچن، ازبکستان و قیرقیزستان، سین کیانگ چین و ترکستان شرقی، فلیپین، اندونیزی، بنگله‌دیش، کشمیر، عراق، یمن، مصر، عربستان، سودان، سومالی، آلمان، اسپانیا، انگلیس، اتریش و ایالات متحده‌ی امریکا نشان داد که سازمان القاعده وسیع‌ترین شبکه‌ی تروریستی در جهان است و بدین صورت تمام جهان را بر علیه‌اش بسیج نمود.

در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ حادثه‌ی بزرگی در جهان اتفاق افتاد و آن حمله تروریستی به وزارت دفاع امریکا (پنتاگون) و برج‌های دو قلوی مرکز تجارت جهانی (World Trade Center) در نیویارک بود و امریکا باز

هم القاعده را در پس این ماجرا قلمداد می‌کرد و از آن پس اسامه بن لادن خبرسازترین و مشهورترین چهره‌ی جهان مطرح گردید و در واقع امریکا از او یک هیولای بزرگ تاریخ ساخت.

و در نگاه آخر قرار اظهارات پولیس فدرال امریکا (FBI) اسامه مرد لاغر اندام با قدی در حدود صد و هشتاد و هفت سانتی‌متر است. آرام سخن می‌گوید چشمانش برق می‌زند و تا حدودی از شعر لذت می‌برد. او چپ دست است، از جذبه‌ی قابل ملاحظه‌ای برخوردار و دوست دارد با اسلحه A.K47 فیگور برود.

مطابق آنچه گذشت، دست‌آویز امریکا برای جنگ در افغانستان نابودی تروریزم، دستگیری اسامه بن لادن و دفاع از اتباع و منافع امریکا عنوان شد. آنچه در عراق نیز عنوان گردید و امریکا به بهانه‌ی نابودی اسلحه‌ی کشتار جمعی در عراق و گسترش دیموکراسی در انجا حمله نمود.

و اما آنچه به نابودی تروریزم در افغانستان برمی‌گردد جنگ امریکا در افغانستان باعث نابودی تروریزم تا اکنون نگردیده است، اسامه بن لادن نیز تا هنوز زنده و شبکه‌اش فعال است و امریکا تا هنوز نخواسته و یا نتوانسته است او را دستگیر کند.

و شمار تلفات نیروهای امریکایی و ناتو از کشته و زخمی به هزاران نفر در افغانستان می‌رسد و میلیاردها دالر را امریکا درین جنگ به مصرف رسانیده است و این چگونه دفاع از اتباع و منافع امریکاست؟

و در عراق نیز وقتی که امریکا آن را اشغال نمود خبری از اسلحه کشتار جمعی و تسلیحات شیمیاوی نبود و طرح گسترش دیموکراسی امریکا در

عراق تا هنوز سه هزار سرباز امریکا و چهار صد و پنجاه هزار مردم مظلوم عراق را به کام مرگ فرستاده است!

پس معلوم شد که هدف از حمله امریکا در افغانستان و عراق آنچه کاخ سفید می‌گوید نیست، بلکه اهداف شوم دیگری در کار بوده است. به نظر بسیاری مفسرین طرح حمله به افغانستان قبل از واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر در پنتاگون تهیه شده بود و واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر بهانه و دست‌آوزی شد برای امریکا که حمله‌اش را توجیه نماید.

به نظر ما آنچه امریکا را به جنگ در افغانستان ترغیب می‌کرد اهداف ذیل بود نه تعقیب تروریست‌ها، گسترش دیموکراسی و آزادی و تامین صلح و حقوق بشر، چون مردمان غربی فرزندان‌شان را بدین منظور به کشتن نمی‌دهند و آنچه آنها را درین سرزمین خسته می‌کشاند منافع‌شان است و به گفته‌ی پالمرستون صدراعظم وقت انگلستان امپریالیزم نه دوست دایمی دارد و نه دشمنی دایمی فقط منافعش دایمی است.

۱ـ رسیدن به منابع عظیم نفت و گاز آسیای میانه و حومه‌ی خزر.

۲ـ بازاریابی برای کالاهای امریکایی در آسیای میانه و جنوب شرق آسیا در تقابل با کالاهای ارزان چینی که امریکا و غرب را به وحشت انداخته است.

۳ـ انتقال پایپ‌لاین نفت و گاز ترکمنستان به بحر هند به طول ۱۸۰۰ کیلومتر که ۸۰۰ کیلومتر آن از افغانستان می‌گذرد بوسیله‌ی شرکت‌های نفتی امریکا مانند یونیکال.

۴ـ جلوگیری از بیکاری روز افزون در امریکا و به رونق انداختن

فابریکه‌های سلاح‌سازی به وسیله‌ی تبلیغ حالت جنگی در جهان.

۵ـ فروش تسلیحات کهنه و مازاد در جهان سوم و یافتن بازارهای جدید فروش اسلحه.

۶ـ به یغما بردن معادن گران‌بها و کمیاب افغانستان مانند اورانیوم هلمند و نیمروز (دشت مارگو) و آثار باستانی کشور مثلاً نبش قبرها و زیارت‌ها که بوسیله‌ی سربازان امریکایی و ناتو صورت می‌گیرد.

۷ـ رفع بحران‌های داخلی امریکا و انتقال آن به بیرون که افکار عامه‌ی مردم امریکا را به آن مصروف بدارند.

۸ـ ساختن دشمن فرضی بنام هیولای تروریزم قسمی که در گذشته دشمنان فرضی بنام دیکتاتوری و کمونیزم ساخته بودند و جنگ‌شان را توجیه می‌کردند.

۹ـ رفع خطر بنیادگرایی اسلامی، هر چند آنها در گذشته بوسیله‌ی امریکا تشویق می‌شدند ولی حالا مثل اینکه آنها به جان صاحب‌شان افتاده است خطرناک است.

۱۰ـ گسترش ناتو به داخل مرزهای اتحاد شوروی سابق.

۱۱ـ تهدید چین، روسیه و هند و تکمیل پروسه‌ی محاصره‌ی ایران با اشغال افغانستان و عراق.

اولین تماس دیپلوماتیک افغانستان و امریکا در جولای ۱۹۹۲ میلادی صورت گرفته که تقریباً به هشتاد و چند سال پیش بر می‌گردد. تماس دو کشور بوسیله‌ی نامه‌ی امان‌الله خان به هاردینگ رییس جمهور امریکا صورت گرفت ولی امریکا در آن ایام قدرت جهانی نبود و بسیار کوچکتر

از آن بود که در اینسوی دنیا یعنی افغانستان مداخله کند و میدان آن ایام میدان تاخت و تاز انگلیس سلف امریکا بود. بعداً امریکا افغانستان را کشور بدون قانون و مردمان آن را مردمان وحشی و قانون‌گریز می‌داند و نمی‌خواهد در آنجا سرمایه‌گذاری نماید. بعد از جنگ جهانی دوم و برچیده شدن بساط استعمار پیر از منطقه و ایجاد حکوت پاکستان امریکا به جای پای سلف خود گام بر می‌دارد و پاکستان را به عنوان کشوری که می‌تواند در جنوب شرق آسیا و بحر هند منافع امریکا را تامین نماید اختیار می‌کند. هر چند ایران نیز قبل از جمهوری اسلامی به عنوان متحد استراتیژیک امریکا در منطقه و ژاندارم امریکا در خلیج فارس پنداشته می‌شد ولی پاکستان همیشه نقشی را برای امریکا بازی کرده که رژیم صهیونیستی اسرائیل برای امریکا بازی نموده است. پاکستان هم‌پیمان استراتیژیک و نماینده‌ی خاص امریکا در جنوب شرق آسیا بود و از این پس نیز خواهد بود.

قبل از تجاوز ارتش سرخ به افغانستان هرچند دولتمداران افغانستان کوشش می‌کردند به امریکا نزدیک شوند ولی امریکا افغانستان را در ساحه‌ی منافع شوروی می‌دانست و نمی‌خواست با آن نزدیک شود و در داوری‌های بین‌المللی میان افغانستان و پاکستان همیشه جانب پاکستان را می‌گرفت، امری که داود خان را عصبانی و ناامید می‌ساخت و او را بیشتر از پیش بسوی شوروی می‌کشاند و امریکا به جز از پروژه‌ی هلمند که خیال می‌کرد اورانیوم را به یغما ببرد سرمایه‌گذاری دیگری نکرد.

فقط با حمله‌ی اتحاد شوروی به افغانستان است که امریکا فعالانه در

قضیه‌ی افغانستان دست می‌آزد و درین مورد استراتیژی دراز مدت می‌سازد و دکترین زبگینوبرژنسکی کارگر واقع شده و در یک فاصله‌ی زمانی دراز مدت مورد استفاده قرار می‌گیرد. و تا اینکه نو محافظه‌کاران به رهبری جورج دبلیو بوش به عنوان تندروترین سیاستمداران قصر سفید روی کار می‌آیند و طرح جنگ جهانی و دهکده‌ی کوچک به رهبری امریکا را مطرح می‌نمایند که افغانستان مرکز این بازی بزرگ جدید می‌گردد. فعلاً کابینه امریکا یک کابینه‌ی جنگی است و بجز از جنگ انتظار دیگری از آنها عاقلانه نیست. افرادی چون بوش، دیگ چینی، رامسفیلد، خلیل‌زاد و رایس بجز جنگ و خشونت چیز دیگری را نمی‌دانند و بسیار جالب هم نیست که آنها جنگ‌شان را جنگ مقدس می‌دانند و بعضاً هم جنگ صلیبی عنوان می‌کنند، چون آنها معتقدند که نظام لیبرال صهیون دیموکراسی بهترین نظام است که بشر تاکنون تجربه کرده و بشر به آخرین مرحله‌ی رشد خود رسیده و بهتر از این نظام در تاریخ محتمل نخواهد بود و امریکا رسالت گسترش آن را در سراسر جهان دارد و دیگر بس!

امریکا قبل از ۱۱ سپتامبر از ارتجاعی‌ترین، وحشی‌ترین و دیکتاتورترین رژیم چون طالبان حمایت می‌کرد و در آن زمان نه خبری از حقوق بشر، حقوق زنان و دیموکراسی بود و نه امریکا رسالت گسترش آنها را بدوش داشت. ظاهر قضیه اینست که امریکا زمانی از طالبان فاصله می‌گیرد که آنها به اسامه نزدیک‌تر می‌شوند و مناسبات بین عربستان و ایران نیز با روی کار آمدن محمد خاتمی به عنوان رییس جمهور ایران خوب می‌شود. عربستان سعودی نیز که اسامه را رقیب سلطنت می‌بیند و نسبت به او عقده‌مند

می‌گردد از طالبان فاصله گرفته و کودک نوپای طالبان فقط به دامن پاکستان می‌ماند. پاکستان هم از خود چیزی ندارد که به طالبان بدهد. نه نفت عربستان را دارد و نه اقتصاد امریکا را و مجبور می‌شود پروسه‌ی طالبان را دو دست در اختیار اسامه بن لادن قرار دهد و از آن به بعد اتکاء طالبان فقط به منبع مالی بن لادن بود و آی‌اس‌آی برای‌شان طرح و برنامه درست می‌نمود و احزاب افراطی و وهابی و مولوی‌های دیوبندی برای‌شان نیروی بشری می‌فرستادند و سربازگیری می‌کردند. افغانستان مرکز فعالیت هزاران تروریست از سراسر جهان گردیده و سازمان القاعده به عنوان وسیع‌ترین شبکه‌ی تروریستی در جهان و مافیای بین‌المللی در افغانستان به وجود آمد که در خاور دور، آسیای میانه و قفقار، جنوب آسیا، شرق میانه، شمال آفریقا، اروپای غربی و در قلب امریکا به ایجاد پایگاه‌های مخفی و مراکز سربازگیری، طراحی عملیات، جمع‌آوری بودیجه و تامین ارتباطات شبکوی پرداختند. در پاکستان قشرهای مختلف از سکولار گرفته تا اشخاص روحانی و از سیاستمدار گرفته تا اشخاص نظامی که با برنامه آی‌اس‌آی به هم پیوند خورده بودند مانند مولانا فضل الرحمن، مولوی سمیع‌الحق، نصیرالله بابر، ژنرال حمید گل، کرنیل امام، خانم بوتو، نواز شریف، ژنرال مشرف و... به کمک طالبان، القاعده و اسامه بن لادن شتافتند. این تنها رهبران پاکستان نبود بلکه احزاب پاکستانی کشمیری چون سپاه صحابه، لشکر جنگوی، انصار الاسلام، لشکر طیبه، جمعیت العلماء و... با طالبان هماهنگ بودند و به پشتیبانی طالبان نیرو می‌فرستادند و عرابه‌ی جنگ را در افغانستان به پیش می‌بردند. امریکا چون درک می‌نمود که مرغ طالبان از

قفس‌شان پریده و به بام القاعده و اسامه نشسته است با طالبان به مخالفت پرداخت. اولین حمله‌ی امریکا به افغانستان در ۲۸ اگست ۱۹۹۸ صورت پذیرفت، زمانیکه ارتش امریکا از عرشه‌ی کشتی‌های‌شان از خلیج فارس و دریای عمان مراکز تروریستی اسامه را در خوست در جواب حملات تروریستی به سفارت‌خانه‌های امریکا موشک‌باران نمودند. طالبان در آن موقع بسیار خشمگین شدند و گروه مظاهره‌کنندگان در کابل که از طرف طالبان تحریک شده بودند سفارت امریکا را محاصره نمودند. بر در سفارتخانه‌ی امریکا در کابل چند طالب ایستاده ولی کدام دیپلومات و یا کارمند محافظ منافع امریکا در سفارتخانه موجود نبود. مظاهره‌کنندگاه سفارت را سنگ باران نمودند و شعارهای ضدامریکایی دادند و رفتند.

روز به روز مناسبات میان امریکا و طالبان خراب و گوش غرب برای سخنان حکومت استاد ربانی که در گوشه‌ی شمال شرقی افغانستان خزیده بود شنواتر می‌شد. در ماه حمل ۱۳۸۰ برابر با اپریل ۲۰۰۱ احمد شاه مسعود رهبر جبهه‌ی متحد ملی برای نجات افغانستان که در واقع فرماندهی کل نیروهای دولت اسلامی را به عهده داشت به دعوت پارلمان فرانسه به پاریس و ستراسبورگ رفت. در آنجا مسعود گفت: افغانستان به پایگاه تروریست‌های بین‌المللی مبدل شده است و اگر جامعه‌ی جهانی بدان توجه نکنند فجایعی در جهان به وقوع خواهد پیوست. در آن سفر از مسعود و هیئت همراهش پذیرایی گرمی شد. ولی جالب‌تر از آن تحلیل استراتیژیست مآبانه او بود و درست پنج ماه بعد در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود که پیش‌بینی مسعود به واقعیت تبدیل شد و نیویارک فرو ریخت. ولی دو روز قبل از آن

تروریزم وحشتناک بین‌المللی او را نیز به شهادت رسانید تا خود او شاهد این ماجرا نباشد.

محمد کریم و محمد قاسم دو تروریست عرب‌تبار با گذرنامه‌ی اتریشی و در لباس خبرنگاری قبلاً چند ماه در افغانستان بوده و با فرماندهان و رهبران مختلف مصاحبه نموده و از آنها فلم‌برداری نموده بودند.

آنها با تقاضاهای مکررشان خواهان مصاحبه‌ی تلویزیونی با احمد شاه مسعود شدند ولی بنابر مشغله‌های فراوان مسعود، تروریست‌های خبرنگار نما مدت زیادی در پنجشیر و تخار باقی می‌ماندند تا سرانجام در ۱۸ سنبله ۱۳۸۰ برابر با ۹ سپتامبر ۲۰۰۱ ساعت ۱۰ قبل از ظهر مسعود با آنها در فرمانداری خواجه بهاءالدین وعده مصاحبه گذاشت.

و سرانجام در آن روز و در آن ساعت وقت فرا می‌رسد و تروریستان به دستور اسامه بن لادن و طرح آی‌اس‌آی پاکستان با دوربین فیلم‌برداری M300 که در آن بمب جاگذاری کرده بودند احمد شاه مسعود را به شهادت می‌رسانند. دو تروریست عرب‌تبار و آقای مهندس عاصم کارمند وزارت خارجه‌ی افغانستان که در اتاق مصاحبه حضور داشتند نیز درین حمله انتحاری کشته شدند ولی آقای مسعود خلیلی سفیر دولت اسلامی افغانستان در هند که او نیز کنار احمد شاه مسعود نشسته بود شدیداً زخمی گردید.

احمد شاه مسعود استراتیژیست نظامی بی‌مانند در افغانستان و یکی از رهبران مقاومت بود که طی عمر کوتاهش با شوروی‌ها، پاکستانی‌ها و اعراب تروریست جنگید و کارنامه‌های درخشانی از خود بجا گذاشت.

او با شجاعت، مردانگی و دلاوری‌هایش و با انسان دوستی، وطن‌خواهی و مهربانی‌هایش در زمان جنگ با شوروی القاب شیر پنجشیر، آمر جهاد و ناپلیون شرق را بخود گرفت و بعد از شهادتش نیز در جرگه‌ی بزرگ ملی (لوی جرگه‌ی اضطراری) عنوان قهرمان ملی کشور را به خود اختصاص داد. البته مسعود اشتباهات سیاسی چند نیز داشت که عبارت بودند از: شکست نتایج شورای جبل‌السراج و از دست دادن شرکای چون مزاری و دوستم، عجله در اشغال کابل و اهمیت ندادن به طرح بینون سیوان، زیر بار رفتن بیش از حد به اخوانی‌ها چون ربانی و سیاف و ازین قبیل، ولی در مجموع مسعود مرد آزادی و عمل بود. گفته می‌شود که میان ترور مسعود و حملات یازدهم سپتامبر ارتباطی وجود داشته است. سرانجام یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ مصادف با ۲۰ سنبله‌ی ۱۳۸۰ فرا رسید و ساعت ۸:۳۰ صبح به وقت نیویارک هواپیمای بوئینگ مسافربری ۷۵۷ پر از مواد سوخت خود را به شدت به یکی از برج‌های دو قلوی آسمان خراش و صد و ده طبقه‌ای مرکز تجارت جهانی World Trade Center که در ساحه منهتن شهر نیویارک امریکا موقعیت داشتند زد.

هجده دقیقه بعد هواپیمای مسافربری دیگر بوئینگ ۷۶۷ به آسمان خراش دومی اصابت کرد و برج‌ها منفجر شدند و فرو ریختند.

ساعت ۹:۴۵ قبل از ظهر همان روز هواپیمای سوم مسافربری از نوع بوئینگ ۷۵۷ خودش را با شدت تمام به ساختمان مرکزی وزارت دفاع امریکا یا پنتاگون زد و ساختمان را منفجر ساخت. هواپیماهای چهارمی و پنجمی نیز که مقاصد آنچنانی داشتند یکی در ایالت پنسلوانیا سقوط کرده و

دیگری توسط جنگنده‌های قوای نظامی امریکا سرنگون گردید.

تمام هواپیماهای متذکره متعلق به دو شرکت مسافربری هوایی United Airlines و American Airlines بودند.

واقعه‌ی یازدهم سپتامبر بشریت را تکان داده و رسانه‌ها گفتند امریکا فرو ریخت.

مرکز تجارت جهانی نماد ترقی و تمدن غرب و نبض اقتصاد دنیا و پنتاگون مرکز اقتدار نظامی امریکا پنداشته می‌شدند.

در حملات یازدهم سپتامبر نزدیک به شش هزار نفر کشته و ناپدید شدند که چند صد نفر آنان مسلمان بودند و در حدود دو صد میلیارد دالر به اقتصاد امریکا صدمه وارد شد.

امریکا مسؤولیت این حادثه‌ی بزرگ را بدوش اسامه بن لادن و القاعده انداخت. جورج دبلیو بوش رییس جمهور ایالات متحده ضمن اعلان حالت اضطراری و اعلام جنگ دشمنانش را خطرناک و اشباح مانند خواند و گفت آنان در تاریکی می‌جنگند. او به تمام کشورهای جهان هشدار داد و گفت: کشورهای جهان یا با ما هستند و یا بر علیه ما یعنی با تروریست‌ها و به این معنی که راه سومی وجود ندارد. در حالیکه مردم جهان نه با امریکا بودند و نه با تروریست‌ها چون تروریست‌ها را عامل خود امریکا می‌دانستند.

بسیاری از مردم جهان تردید دارند که حمله به نیویارک و واشنگتن بوسیله‌ی تروریست‌ها انجام گرفته باشد و کاخ‌نشینان قصر سفید و سازمان سیا قبل از حمله بدون اطلاع باشند!

شایعاتی وجود داشت که در روز یازدهم سپتامبر سه هزار کارمند

یهودی که در مرکز تجارت جهانی کار می‌کردند غیر حاضر و بر سر کارشان نیامده بودند. این شایعات مبنی بر بودن سازمان جاسوسی رژیم صهیونیستی (موسات) در پس ماجرای یازدهم سپتامبر است.

از طرف دیگر پولیس فدرال امریکا و سازمان جاسوسی سیا و قوای امنیتی امریکا با آنهمه کمیت و کیفیت و ابزار دقیق و پیشرفته که در دست دارند و یک سوزن و یک چاقوی کوچک را در جیب مسافران در میادین هوایی بازرسی می‌کنند و در می‌یابند چگونه چند هواپیمای پر از مواد منفجره توانستند به راحتی پرواز کنند و خود را به برج‌ها دوقلو و پنتاگون بزنند و از چشم تیز بین آنها پنهان بمانند.

چرا امریکا از تحقیقات در مورد حادثه‌ی یازدهم سپتامبر و پروژه‌های حقیقت‌یاب جلوگیری می‌کند؟ چرا امریکا به سوالات ذیل پاسخ نمی‌دهد.

هویت خلبانان هواپیماهای مسافربری و هویت قربانیان حادثه کدام‌اند؟ آیا هواپیماها خالی بودند یا مسافر داشتند و اگر خالی از مسافر بودند چگونه طیاره‌های مسافربری بدون موجب به آسمان نیویارک و واشنگتن اجازه پرواز پیدا نمودند؟

هواپیما ربایان در کجا آموزش دیده و چگونه در سکان خلبانی قرار گرفتند؟ جعبه‌های سیاه هواپیماها که مقاوم در مقابل حریق اندو اطلاعات داخلی هواپیما در آن ثبت می‌شود کجا شد؟ چرا امریکا بعد از اشغال افغانستان نه اسامه و نه هیچیک از رهبران القاعده را دستگیر نتوانست؟

تنها مدارک را که امریکا مبنی بر دست داشتن اسامه بن لادن و القاعده در ماجرا یازدهم سپتامبر ارائه کردند فلمی است که امریکایی‌ها می‌گویند

از شهر جلال‌آباد از خانه‌ی یکی از اعضای القاعده بدست آورده‌اند و در آن فلم اسامه بن لادن و چند رهبر دیگر القاعده دیده می‌شوند که بر حملات یازدهم سپتامبر تاکید می‌کنند.

ولی آن فلم بسیار خیره است و شخصی را که امریکایی‌ها بنام اسامه در آن فلم تمثیل می‌کنند با مشخصات اسامه بن لادن به کلی فرق دراد.

فلم مستند فارنهایت ۱۱/۹ که توسط مایکل مور ساخته شده است نیز تمام داستان یازدهم سپتامبر و بهانه امریکا برای جنگ در دنیا را به چالش می‌گیرد و خیمه‌شب‌بازی بیش نمی‌داند.

ولی به هر صورت یازدهم سپتامبر بهانه خوب برای جورج دبلیو بوش و کابینه جنگ او شد تا در جهان لشکرکشی نماید ولی متاسفانه محور این جنگ جهانی مانند زمان جنگ سرد افغانستان بود. چون اسامه بن لادن و رهبران القاعده در افغانستان بودند و آن را به مرکز فرماندهی‌شان تبدیل نموده بودند.

لهذا حمله امریکا به افغانستان شامگاه ۱۵ میزان ۱۳۸۰ برابر با هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ که با بمباردمان و موشک‌باران شهرهای کابل، قندهار و جلال‌آباد و سایر نقاط استراتیژیک توام بود شروع گردید. موشک‌های کروز از پایگاه‌های دریایی امریکا در خلیج فارس و بحر هند شلیک می‌شدند و طیاره‌های بمب‌افگن و پیشرفته B52 از میادین هوایی پاکستان و ازبکستان و عرشه‌های کشتی‌های‌شان که در پایگاه‌های بحری موقعیت داشتند به پرواز می‌آمدند.

آن روزها و شب‌ها صداهای بمب و موشک سکوت شهرهای افغانستان

را شکسته بود و هر چند طالبان روحیه‌ی نظامی‌شان را باخته و وارخطا بودند ولی تلفات غیرنظامی بسیار بالاتر از تلفات نظامیان بودند. بسیاری از مردم اطراف پایگاه‌های طالبان و افراد القاعده را ترک کرده به نقاط دوردست پناهنده شدند. با وجود همه تبلیغات امریکایی مبنی بر دقیق بودن حملات‌شان این حملات آنچنان هم دقیق نبود واز مردم بیچاره قربانی می‌گرفت و متاسفانه آسمان افغانستان چنان بی‌دفاع بود که هواپیماهای امریکایی بی‌محابا و بدون هیچ ترس مانند فضای خانه خویش در آن رفت و آمد می‌نمودند و مانور می‌دادند.

امریکا که هدفش را از تجاوز به افغانستان نابودی القاعده و تروریزم عنوان می‌کرد و تا هنوز هم نتوانسته است و یا نخواسته است تروریزم را نابود کند در ظاهر امر حمله‌اش را مطابق قرارداد ۱۳۷۳ شورای امنیت می‌دانست که بتاریخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱ به تصویب رسید و جهان را به جنگ جمعی علیه تروریزم فرا می‌خواند. بمباردمان شدید امریکا ادامه داشت و روحیه‌ی نظامی طالبان و القاعده را به شدت پایین آورده بود. نیروی زمینی امریکا در چند نقطه‌ی افغانستان پیاده شده بودند. حکومت پاکستان هم با تغییر جهت یک صد و هشتاد درجه‌ای به قطب ضد تروریزم به رهبری امریکا پیوست و امریکا حتی از زمین و آسمانش در براندازی طالبان استفاده نمود. بیچاره طالبان که زمانی بوسیله اربابان پاکستانی‌شان برای جهاد در افغانستان سرازیر شده بودند اینک توسط آنها نابود می‌شدند و این سزای غلامان بیگانه است که به اشاره‌ی اربابان‌شان علیه مردم‌شان می‌جنگند و بلاخره قربانی منافع همانها می‌شوند. در گذشته دیدیم که چگونه ضیاءالحق

که مهره‌ی امریکایی در جنوب آسیا بود بوسیله‌ی خود امریکا در هوا منفجر شد و در اخیر هم صدام حسین دیکتاتور عراق که به اشاره‌ی امریکا در خاورمیانه حرکت می‌کرد بوسیله‌ی امریکایی‌ها نابود و اعدام شد.

طالبان هنوز هم در مناطق تحت قیمومیت‌شان به شدت مقاومت می‌کردند و امریکا به جبهه‌ی متحد هشدار داده بود که در جنگ زمینی به مناطق طالبان حمله ننمایند و به کابل سرازیر نشوند. چون امریکایی‌ها می‌خواستند کسانی که به تایید آنها بودند بر طالبان غلبه نموده و به افغانستان حاکمیت یابند، ولی فرمانده عبدالحق که بر علیه طالبان برخاسته بود و بوسیله‌ی امریکایی‌ها در افغانستان جابجا شده بود در لوگر توسط طالبان دستگیر و اعدام گردیده و حامد کرزی که او نیز بوسیله‌ی امریکا در جنوب پیاده شده بود بوسیله‌ی طالبان محاصره و به شاخ کوهی متواری شده بود و اگر نیروهای امریکایی به سراغش نرسیده بودند به سرنوشت عبدالحق مواجه می‌شد. جغرافیای افغانستان نیز برای سربازان امریکایی ناآشنا و کوهستان‌های افغانستان ناملایم بودند. امریکا چون دید که طالبان شدیداً مقاومت می‌کند و آنها جنگ را در زمین باخته‌اند مجبور شد با جبهه‌ی متحد هماهنگ شوند و به آنها اجازه بدهند با همکاری و مساعدت امریکا به طالبان هجوم بیاورند و این تنها راه موفقیت بود. جبهه‌ی متحد تحت حمایه بمباردمان شدید طیاره‌های بی۵۲ و موشک‌های کروز امریکا بر مواضع طالبان و تروریست‌ها هجوم بردند و بتاریخ ۱۸ عقرب ۱۳۸۰ توانستند مزار شریف را به تصرف درآورند. در ۲۰ عقرب ۱۳۸۰ طالقان بدست نیروهای جبهه متحد سقوط کرد و بتاریخ ۲۱ عقرب شهر هرات تسخیر گردید.

شامگاه ۲۱ عقرب طالبان شهر کابل را تخلیه کرده بودند و به روز سه‌شنبه ۲۲ عقرب ۱۳۸۰ برابر با ۱۳ نوامبر ۲۰۰۱ کابل بعد از پنج سال بار دیگر بدست نیروهای دولت اسلامی مجاهدین افتاد و نیروهای جبهه‌ی متحد به رهبری محمد یونس قانونی و محمد قسیم فهیم اداره و امنیت شهر را بدست گرفتند. یکروز بعد از آن شورای امنیت سازمان ملل متحد تشکیل جلسه داده و به تشکیل یک حکومت انتقالی بعد از طالبان، اعزام نیروهای حافظ صلح آیساف ISAF و برگزاری کنفرانس بین‌المللی در مورد افغانستان فیصله نمودند. بزودی بساط طالبان از مناطق مرکزی، مشرقی، جنوب غرب و ولایات میدان غزنی نیز با اندکی مقاومت به زور جنگنده‌های امریکایی و پیاده نظام جبهه متحد برچیده شد.

طالبان در شمال در ولایت کندز و در جنوب در ولایت قندهار متمرکز شده و آخرین نفس‌های خود را می‌کشیدند و به مظالم پنج‌ساله‌ی‌شان که به مردم مظلوم افغانستان روا داشته بودند فکر می‌نمودند.

اسامه بن لادن، اعضای ارشد القاعده و رهبران طالبان به پاکستان فرار کردند و یا در مناطق مرزی افغانستان و پاکستان مخفی شدند.

قندهار و کندز نیز تسخیر گردیدند و دیگر از طالبان خبری نبود و اینک افغانستان در اولین سال قرن بیست و یکم در اشغال ابر قدرت جهان‌خوار دیگر قرار گرفته بود.

هر چند بسیاری از سربازان طالبان افغانی توانستند جان خود را با چهره عوض کردن و پناه بردن به مردم حفظ کنند ولی هزاران تروریست خارجی که افغانستان را لانه‌ی امن‌شان تصور کرده بودند و ده‌ها هزار پاکستانی که

بنام جهاد وارد افغانستان شده بودند و حتی در آخرین روزها نگارنده مشاهده می‌کرد که کاروان‌های پاکستانی بوسیله‌ی احزاب و رهبران افراطی پاکستان با کارد و تبر و شمشیر برای جهاد و رفتن به بهشت به افغانستان سرازیر می‌شدند به کام مرگ فرو رفتند و خدا می‌داند که به بهشت رفتند یا به دوزخ ولی در پهلوی آنها عده‌ی بیشماری از مردم بیگناه افغانستان نیز کشته شدند. امریکا به بهانه‌ی نابودی رهبران تروریزم ده‌ها هزار انسان و هزاران سرباز خودش را نیز در افغانستان به کام مرگ کشاند. در عراق وضع فاجعه بارتر از افغانستان است. قرار گزارش رسانه‌ها از اشغال عراق توسط امریکا تاکنون چهارصد و پنجاه هزار عراقی و سه هزار سرباز امریکایی به قتل رسیده است و براستی مسؤول این قتل‌ها، این کشتارها و این ویرانی‌ها کیستند؟ چرا اسامه بن لادن و ملا عمر به خیر و عافیت زندگی می‌کنند و امریکا از آنها به عنوان مترسک‌ها برای توجیه حضور نیروهایش استفاده می‌کند؟ چرا افغانستان به دیموکراسی، امنیت و پیشرفت که امریکا وعده‌اش را داده بود نمی‌رسد؟ چرا تسلیحات کشتار جمعی در عراق که به بهانه‌ی آن امریکا آن کشور مظلوم را به خاک و خون کشید بدست نمی‌آید؟

چرا امریکا هزاران انسان را بدون محاکمه و معلوم بودن سرنوشت‌شان در زندان‌های گوانتانامو در شمال کیوبا، زندان بگرام در افغانستان و زندان ابوغریب در عراق شکنجه می‌کنند؟ و گزارش‌هایی که ازین زندان‌ها بدست می‌آید آبروی انسانیت را ریخته است. وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها که با هیچگونه ملاک اخلاقی برابر نیستند.

چرا امریکایی‌ها محافل عروسی را بمباردمان می‌کنند و بعد می‌گویند

اشتباه شده و چرا خانه‌های مردم را تفتیش می‌کنند و به نوامیس مردم هتک حرمت روا می‌دارند؟

چرا امریکا با استقلال و حاکمیت ملی کشورها بازی می‌کند و رهبران‌شان شعار جنگ‌های مقدس و صلیبی بلند کرده‌اند؟

چرا بمباردمان و حملات متعدد امریکا بنام‌های گوناگون برف کوچ، قهر کوهستان، روباه صحرا، عقاب بهاری، طوفان و... مردم بومی افغانستان را به خاک و خون می‌کشد و بس؟

چرا دیموکراسی امریکا خون و آتش است و از لوله‌ی تفنگ‌ها شلیک می‌شود؟

و چرا و چرا و چرا؟

چون امریکا به گفته امام خمینی(رح) شیطان بزرگ است و از این اختاپوس کثیف بهتر از این نمی‌توان توقع داشت!

افق‌های تازه در سرزمین خسته

افغانستان بعد از طالبان، افغانستان جدید بود که تصور می‌شد در جامعه‌ی ملل جهان تازه به دنیا آمده است. اینک افغانستان محور سیاسی بین‌المللی گردیده و گویا تمام جهان به سراغ افغانستان آمده و کشورهای جهان با همه رقابت‌ها و خصومت‌هایی که با هم داشتند آمادگی‌شان را برای کمک به مردم افغانستان بصورت دسته جمعی و متحدانه اعلام کردند.

بتاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۰۱ برابر با ۲۴ عقرب ۱۳۸۰ شورای امنیت ملل متحد راجع به اوضاع افغانستان تشکیل جلسه داده و طرح‌الاخضر ابراهیمی نماینده‌ی خاص سرمنشی سازمان ملل متحد در مورد افغانستان را به تصویب رسانیدند. طرح ابراهیمی تدویر یک همایش بین‌الافغانی، ایجاد اداره‌ی موقت، مجلس بزرگ برای تشکیل حکومت انتقالی (لوی جرگه) و پیاده شدن نیروی حافظ صلح به افغانستان تحت نظر سازمان ملل متحد را احتوا می‌کرد که به اتفاق آرای کشورهای عضور شورای امنیت به تصویب رسید و همزمان جمهوری فدرالی آلمان آمادگی خویش را برای میزبانی این همایش اعلان نمود. تا سرانجام این کنفرانس تاریخی بتاریخ ۲۷ نوامبر ۲۰۰۱ برابر با ۶ قوس ۱۳۸۰ با پیام سرمنشی سازمان ملل متحد در شهر بن آلمان رسماً آغاز و شروع به کار نمود. این همایش که به مجلس بن،

کنفرانس بن و توافق‌نامه‌ی بن مشهور است در تاریخ افغانستان فصل جدیدی را ورق می‌زد که انتظار می‌رفت درخشنده‌ترین فصل‌های تاریخ کشور ما باشد. بدون شک افغانستان جدید با همایش بن آغاز شد و خوشبینی و امیدواری مردم ما در آن روزها و در آغاز اداره‌ی موقت غیرقابل تصور بود. بسا مردم افغانستان از جمله نگارنده این دوره را فرصت طلایی برای پیشرفت و شگوفایی افغانستان می‌دانستیم به شرط که کشور ما ظرفیت آن را می‌داشت که از این فرصت طلایی و آن همه کمک‌های متنوع و گزاف به وجه احسن استفاده می‌نمود.

هر چند در آغاز همایش بن استاد ربانی به عنوان رییس جمهور افغانستان راجع به تشکیل آن ملاحظاتی داشت و معتقد بود هرگونه همایش جهانی راجع به افغانستان باید در داخل افغانستان و در کابل تدویر گردد، ولی فشار بین‌المللی او را وادار می‌ساخت به نتایج این همایش تن در دهد. جریان‌هایی که شامل همایش بن بودند قرار ذیل است:

۱ـ جریان داخل افغانستان یعنی حکومت استاد ربانی و مجاهدین به ریاست محمد یونس قانونی.

۲ـ جریان روم منصوب به سلطنت و اطرافیان محمدظاهر شاه به ریاست عبدالستار سیرت.

۳ـ جریان پشاور با ترکیب متفاوت که اکثراً از پشتون‌های افغانستان نمایندگی می‌کردند.

۴ـ جریان قبرس با ترکیب متفاوت که ریاست آن را همایون جریر داماد آقای حکمتیار به دوش داشت.

۵ـ سازمان ملل متحد و شورای امنیت با حضور دوامدار الاخضر ابراهیمی نماینده‌ی سرمنشی سازمان ملل.

۶ـ گروه ۲+۶ که متشکل از نمایندگان شش کشور همسایه‌ی افغانستان به علاوه‌ی امریکا و روسیه بود.

۷ـ اتحادیه‌ی اروپا و مخصوصاً کشور آلمان که میزبان همایش بن بود.

باید خاطرنشان کرد که تمام کشورهای جهان مگر پاکستان که عضو گروه ۲+۶ نیز بود موافق همایش بن بودند.

سرانجام بعد از هشت روز مذاکرهٔ جدی و جر و بحث‌های خسته‌کننده جوانب کنفرانس و اطراف ذیدخل به توافق رسیدند و موافقت‌نامه‌ی بن به امضاء رسید .

توافقنامه‌ی بن حکومت موقت چهار ماهه به ریاست حامد کرزی و پست‌های کلیدی که به مجاهدین داده شده بود را احتوا می‌کرد سپس می‌بایست مجلس بزرگ اضطراری (لویه جرگه‌ی اضطراری) از نمایندگان ملت تشکیل و رییس و کابینه‌ی دولت انتقالی دو ساله را تعیین نماید. تصویب قانون اساسی افغانستان، رای‌گیری آزاد سری و انفرادی، انتخابات ریاست جمهوری، بازسازی افغانستان، تشکیل ادارات سالم حکومتی و قوه‌ی قضائیه‌ی آزاد و مستقل نیز جزء توافق‌نامه بن بودند و آخرین مرحله‌ی این توافق‌نامه تشکیل پارلمان ملی بود که اکثر مواد آن بصورت نسبی و یا با کمی تاخیر عملی و موفقانه به اتمام رسید.

گفته می‌شود که اکثریت آراء را در کنفرانس بن عبدالستار سیرت بدست آورده بود ولی جامعه‌ی جهانی و فشارهای بین‌المللی مخصوصاً

امریکا بنابر شرایط افغانستان حامد کرزی را به عنوان رییس اداره‌ی موقت برگزیدند. شایعاتی وجود دارد که زلمی خلیل‌زاد جمهوری‌خواه ارشد امریکایی که نسبت افغانی دارد در به قدرت رسانیدن کرزی نقش کلیدی داشته است.

حامد کرزی فرزند عبدالاحد کرزی از اهالی ولایت جنوبی قندهار است. پدرش در زمان ظاهر شاه سناتور و از مصاحبان او بوده است.

حامد کرزی در حکومت مجاهدین معین دوم وزارت خارجه بود و باری هم به اتهام جاسوسی برای پاکستان توسط امنیت ملی حکومت استاد ربانی که ریاست آنرا مارشال فهیم در آن وقت به عهده داشت زندانی شد ولی زمانی که طالبان تسلط پیدا کردند کرزی به پاکستان فرار کرد و قسماً با طالبان همکاری داشت.

او بعداً کارمند شرکت نفتی یونیکال امریکایی که در زمان طالبان فعالیت جدی داشت می‌گردد تا اینکه با سقوط طالبان در کوهستان‌های جنوب افغانستان پیاده شده و در همایش بن رییس اداره‌ی موقت و سپس در مجلس بزرگ اضطراری به عنوان رییس دولت انتقالی اسلامی افغانستان و بعد از انتخابات، رییس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان تعیین می‌گردد.

یک روز بعد از تصویب توافق‌نامه‌ی بن این توافق‌نامه به تصویب شورای امنیت نیز رسید و در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ برابر با ۲۹ قوس ۱۳۸۰ شورای امنیت طرح پیاده شدن پنج هزار نیروی حافظ صلح سازمان ملل متحد موصوف به آیساف را به تصویب رساند و سرانجام بتاریخ ۲۲ دسامبر

۲۰۰۱ برابر با اول جدی ۱۳۸۰ انتقال قدرت از برهان‌الدین ربانی به حامد کرزی قرار توافق‌نامه‌ی بن در کابل صورت گرفت و اداره‌ی موقت به رهبری حامد کرزی رسماً به کار خویش آغاز نمود. نگارنده که در تالار وزارت کشور محل برگزاری مجلس انتقال قدرت شرکت داشتم، مراسم تحلیف توسط محمد قاسم وزیر عدلیه اجرا و حامد کرزی و کابینه‌اش چنین سوگند یاد کردند!

به خداوند دادگر و توانا سوگند یاد می‌کنم بر: رعایت دین مقدس اسلام، حفظ استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، رعایت حقوق و آزادی‌های اساسی مردم طبق اسلام، احترام به حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی، محافظت مرزها از تجاوز بیگانگان، حمایت از توافق‌نامه‌ی بن و بلاخره مبارزه با تبعیض، سپردن کار به اهل آن و تحکیم وحدت ملی.

درین مراسم که سفرای کشورهای مختلف، وزرای خارجه‌ی ایران و بلژیک که نمایندگی از همایش کشورهای اسلامی و اتحادیه‌ی اروپا می‌نمودند، الاخضر ابراهیمی نماینده‌ی سازمان ملل، رهبران جهادی، جمعی از مردم و یکتعداد عساکر امریکایی و انگلیسی و صدها خبرنگار شرکت داشتند استاد ربانی با خون‌سردی تمام قدرت را به خلفش حامد کرزی تسلیم نمود که در تاریخ افغانستان اینگونه تحویل مسالمت‌آمیز قدرت بی‌سابقه بود.

بدون شک دست‌آوردهای همایش بن بسیار ارزنده و تاریخی بوده است ولی در پهلویش کاستی‌ها و نواقصی را نیز در بر داشته است که در

جایش بیان خواهد شد.

حکومت موقت چهار ماهه، جرگه‌ی بزرگ اضطراری و تشکیل دولت انتقالی اسلامی، جرگه‌ی بزرگ قانون اساسی و تصویب قانون اساسی جامع کشور، انتخابات ریاست جمهوری برای اولین بار در تاریخ کشور، انتخابات پارلمانی و تشکیل شورای ملی کشور (مجلس نمایندگان و مجلس سران)، فعالیت احزاب، آزادی بیان و جامعه‌ی مدنی با در نظر داشت بعضی نواقص و کاستی‌های آن بزرگترین دست‌آوردهای افغانستان جدید است که در بن طرح‌ریزی شد. باید یادآور شد که در افغانستان عمق ویرانی، فاجعه و از بین رفتن زیر بناهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بسیار زیاد بوده است. چنانچه ما در همه عرصه‌ها از سطح صفر پایین هستیم و وقت بسیار و تلاش خستگی‌ناپذیر می‌خواهد تا به نقطه‌ی صفر برسیم تا آنگاه دست‌آوردهای حکومت و پیشرفت‌های کشور ما قابل دید شود. ولی با آن هم می‌توان دست‌آوردهای حکومت را در پنج سال اخیر بطور ذیل خلاصه کرد:

اعمار مکاتب، دانشگاه‌ها، شفاخانه‌ها و تعمیرات جدید.

اعمار، ترمیم و قیرریزی جاده‌های کابل ـ قندهار، قندهار ـ هرات، هرات ـ اسلام قلعه و تورغندی، کابل ـ سالنگ و پلخمری و مزارشریف و حیرتان، مزار شریف ـ شبرغان تا سرپل، کابل ـ جلال‌آباد و تورخم، طرح قیرریزی و اعمار سرک کابل ـ بامیان و سرک حلقوی که هنوز به بهره‌برداری نرسیده است و. ...

بوجود آمدن ده‌ها بانک دولتی و خصوصی و نشر پول جدید با

پشتوانه‌ی بانکی و ارزش قابل ملاحظه.

فعالیت ده‌ها شبکه رادیویی و شبکه‌های تلویزیونی آزاد و مستقل و رادیو تلویزیون دولتی در کابل و ولایات، ایجاد ده‌ها شکبه مخابراتی بیسیم، تلفن و موبایل (گوشی همراه)، چاپ و نشر هزاران جلد کتاب، مجله و نشریه به اشکال روزنامه، هفته نامه، ماهنامه و فصل‌نامه، تشکیل و فعالیت بیش از ۸۰ حزب سیاسی و صدها سازمان اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، رفتن بیش از شش میلیون کودک و نوجوان به مکاتب و ده‌ها هزار دانشجو به دانشگاه‌ها.

بازسازی تعمیرات دولتی و احیای اداری وزارت‌خانه‌ها و ریاست‌ها.

شهرک‌سازی و بازسازی اندک سرک‌های داخل شهر کابل و اتصال شبکه‌های برق‌رسانی.

ایجاد یک تعداد کم کارخانه‌جات مختلف در کابل، مزارشریف و بیشتر در شهر هرات.

ساختن دانشگاه‌های جدید دولتی و خصوصی و موسسات آموزش‌های حرفوی.

سرازیر شدن میلیون‌ها پایه رایانه (کمپیوتر لب‌تاب، دسک‌تاب)، ستلایت، تلویزیون، سی‌دی، جنراتور و ماشین‌های مدرن به افغانستان و می‌توان یک لست مشخصی را ازین قبیل ارائه کرد.

ولی با این همه آسیب‌پذیری، نواقص و کاستی‌های آنچه بنام دست‌آوردهای همایش بن و حکومت آقای کرزی عنوان می‌شود را نمی‌توان فراموش کرد. چنانچه ما فرصت‌های زیادی را از دست داده‌ایم.

پول‌های زیادی به هدر رفته است. نظام‌سازی در افغانستان صورت نگرفته، دیموکراسی نهادینه نگردیده، فساد اداری بیداد می‌کند، امنیت روز به روز خراب و کشور ما بسوی یک بحران جدید به پیش می‌رود.

در همایش بن واقعیت‌های عینی جامعه در نظر گرفته نشده بود و مواد آن بسیار به عجله به تصویب رسیدند و بیش‌تر قدرت را در بین قدرت‌خواهان تقسیم نمودند. امریکا در آن اعمال نفوذ می‌کرد و او بیشتر مصالح قومی و لسانی را مدنظر داشت نه واقعیت‌های اجتماعی ملی کشور ما را و بیشتر از آن به منافع ملی خویش می‌اندیشدند. از طرف دیگر نقش همسایگان افغانستان و همگرایی منطقوی و نقش کشورهای اسلامی و کنفرانس اسلامی در آن بسیار ناچیز بود و بدون شک افغانستان نمی‌تواند بدون رضایت خاطر همسایگان به حیات و پیشرفت خویش ادامه دهد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان نیز یکی از قوانین پیشرفته و متمدن و شایسته‌ی احترام و عمل به آن است ولی چالش‌هایی نیز دارد. در قانون اساسی ما بیشتر قدرت در رییس جمهور جمع شده است و نقش قوه‌ی مقننه و قوه‌ی قضائیه در آن ناچیز است و اصلاً تفکیک قوا در آن لحاظ نشده است. کسانی که در جرگه‌ی تصویب قانون اساسی شرکت نموده بودند از مداخله‌ی حکومت و بعضی کشورهای خارجی شکایت داشتند و همچنان ادعا دارند که رییس جمهور هنگام توشیح به آن دست‌برد زده است .

بدون شک نظام پارلمانی بهترین شکل نظام و مناسب با جامعه‌ی ناهمگون افغانستان است که در قانون اساسی در نظر گرفته نشد و بجای آن

نظامی ریاستی که همیشه دیکتاتوری و قوم‌گرایی را به بار می‌آورد در قانون جا افتاد.

کشور ما نظام تفکیک قوا و استقلال قوه‌ی مقننه و قوه‌ی قضائیه را می‌خواست که متاسفانه چنین نشد و امروز پارلمان و قوه‌ی قضائیه سایه‌وار قوه‌ی مجریه و حکومت را تعقیب می‌کند و تحت تاثیر رییس جمهور است.

هر چند در قانون اساسی زبان‌های رسمی کشور دری و پشتو مدنظر گرفته شده است ولی حکومت آقای کرزی عملاً ثابت ساخت که پشتون‌گرا و فارسی‌ستیز است و حتی در شهر مانند جلال‌آباد که یک شهر پشتون‌نشین است اکثریت مردم فرهنگ فارسی دارند و به زبان دری تکلم می‌کنند پس چرا سرود ملی که نشان‌دهنده‌ی هویت ملی ماست تنها به زبان پشتو در نظر گرفته شد و به این شکل مضحک درآمد که هرگاه نواخته می‌شود هیچیک از حضار مجلس به معنی آن پی نمی‌برد. بهتر بود سرود ملی به زبان دری که برای همه قابل فهم است و یا لااقل به شکل موزیکال یا موسیقیایی می‌بود.

در قانون اساسی ما نظام اقتصادی بازار آزاد به تصویب رسیده است در حالیکه این اقتصاد امپریالیستی در کشور ما جایی ندارد. نظامی سرمایه‌داری و امپریالیستی واقعاً یک نظام کور است که اکثریت قاطع را فقیرتر و اقلیت ناچیز را ثروتمند می‌سازد. چنانچه یکی از سیری می‌ترکد و دیگری از گرسنگی می‌میرد. نظام اقتصادی بازار آزاد یک مودل بسیار لوکس است و شایسته‌ی کشور عقب‌مانده و فقیر ما نیست. در نظام اقتصادی ما باید نظام مختلط در نظر گرفته می‌شد که مخلوط نظام سرمایه‌داری و نظام دولتی است.

مسأله‌ی دیگر به یغما رفتن میلیاردها دالر پول است که به افغانستان و به نام ملت مظلوم ما سرازیر شدند که سرمایه‌ی ملی و بیت‌المال محسوب می‌شدند و می‌بایست صرف پیشرفت و انکشاف کشور ما می‌شد ولی متاسفانه بیشتر آنها به جیب اربابان قدرت و موسسات غیردولتی رفت و دوباره از کشور خارج شد.

مقدار ناچیز آن نیز که در افغانستان به مصرف رسید صرف پروژه‌های بی‌اهمیت و کمتر مفید گردید، یعنی بیهوده به مصرف رسید و اولویت‌ها در نظر گرفته نشد.

انجو سالاری[1] امروز مشکل عمده‌ی کشور ما را تشکیل می‌دهد و گرفتن قروض خارجی با سود سرسام‌آور ممکن است در آینده کشور ما را تا گردن در بحران فرو برد و زمانی که سود آن بیشتر از خود بدهی شود و ما نتوانیم آن را بپردازیم فاجعه‌آمیز خواهد بود.

کشور ما امروز به یک کشور کاملاً مصرفی تبدیل شده است.

بازار آزاد حداقل تولیدات کشور ما را نیز از بین برده است. توجه به تاسیس کارخانه‌جات و فابریکه‌های صنعتی صورت نمی‌گیرد. معادن و ذخایر کشور ما همچنان در زیر خاک‌ها و سنگ‌ها باقی مانده و قراردادهای بهره‌برداری معادن که با شرکت‌های خصوصی خارجی امضاء شده است به نفع کشور ما نیست. اولاً که احصائیه جدید از فیصدی و کیفیت آن صورت نگرفته و بیشتر بر احصائیه‌های قدیمی پافشاری می‌گردد و ثانیاً بیشتر معادن

---

[1]ـ انجو «NGO» مخفف انگلیسی «سازمان‌های غیردولتی» است که بیشتر غربی بوده و در یغما بردن سرمایه‌های ملت‌های فقیر و استعمار اقتصادی سهم دارند.

ما پولی منرال است و چندین نوع عنصر قیمتی دارد در حالیکه ما یکی ازین عناصر معدن را به قرارداد بسته‌ایم عناصر گرانبهای دیگر چی خواهد شد.

و بلاخره اگر از انتخابات و تقلب در آن از شورای ملی و محافظه‌کاری در آن و از حکومت و قوم‌سالاری در آن سخن بگوییم آینده‌ی کشور نگران‌کننده می‌نماید.

فساد اداری و رشوه‌ستانی در تمام ادارات دولتی، بی‌کیفیتی ماموران بی‌سواد نکتایی‌دار، روند کند بازسازی و مصرف پول در پروژه‌های ناکارآمد و فرار پول و سرمایه به خارج، تولید مواد مخدر و شیوع استفاده از آن در کشور و گسترش پروژه‌های مافیایی و تعمیم و افزایش روزافزون فقر و بیکاری چالش‌های دیگریست که می‌خواهند کشور ما را بسوی بحران دیگر ببرد و نشود خدای نخواسته گذشته بار دیگر تکرار گردد.

امنیت و ثبات در کشور روز به روز خراب شده می‌رود. گراف قتل، انتحار، انفجار و اختتاف بوسیله‌ی تروریستان و حملات کور و موشک‌باران و بمباران قوای استکبار خارجی بسوی بلند رفتن است و متاسفانه کشور ما و ملت ما در بین مشت‌های تروریزم و امپریالیزم که دو روی یک سکه‌اند خورد و خمیر می‌شوند. و ما به صراحت می‌گوییم اگر امریکا و غرب می‌خواهد تروریزم را نابود کند دیگر وقت برای‌شان به اتمام رسیده است. اگر مخالفان دولت مسلمان و افغانی‌اند پس بیایند شریک حکومت و قدرت شوند و جنگ با آنها معنی ندارد و اگر چنین نیستند جنگ با آنها باید عاقلانه و منصفانه باشد و از بمباردمان خودسر و کشتن بی‌گناهان اجتناب گردد و تمام حملات زیر نظر دولت افغانستان صورت گیرد.

و بلاخره امریکا باید کارش را با تروریستان یکسره نمایدو به بهانه‌ی حضورش در افغانستان پایان دهد.

ما به استقلال کشور خود اهمیت می‌دهیم. اگر دیروز حضور سربازان شوروی برای ما غیر قبال قبول بود امروز موجودیت قوای بیشتر از سی کشور خارجی نیز قابل قبول نیست، حداقل اگر آنها کشور ما را ترک نمی‌کنند پس موجودیت‌شان توسط پارلمان باید قانونمند گردد تا معلوم گردد آنها بلاخره تا چی مدتی در کشور ما فرمانروایی خواهند کرد.

و سخن آخر هم اینکه خطوط مرزی کشور ما باید مشخص گردد و نقاط اختلاف با همسایگان باید برچیده شود تا بلاخره یک تعریف مشخص از افغانستان داشته باشیم. در کشوری که از روز تأسیس تاکنون ملاک به قدرت رسیدن و مشروعیت حکومت، توهم قبیله و وراثت خونی بوده است، انتخابات آزاد افتخار و پیروزی بزرگ پنداشته می‌شود و این پیروزی نیز مفت بدست نیامده بلکه خونبهای میلیون‌ها شهید و صدها سال مبارزه است، پس باید مردم سالاری در افغانستان نهادینه گردد، نباید با دیموکراسی بازی کرد و این شیوه‌ی مشروعیت‌دهی حکومت را با سوءاستفاده‌ها نزد مردم بی‌اعتبار ساخت.

اگر اعتماد مردم نسبت به دیموکراسی، نظام‌سازی، عدالت اجتماعی و حقوق و آزادی‌های مدنی از بین رفت تمام دست‌آوردهای ما درین چند سال بی‌نتیجه مانده و کشور ما باز به همان بحران‌های مزمن مواجه خواهد شد.

حامد کرزی باید بداند که اگر با تقلب و تزویر و حمایت خارجی‌ها به

حکومت می‌رسد، حکومتش هیچگونه مشروعیت و مبنای قانونی نداشته، ولی این مصلحت تاریخی و منافع درازمدت و علیای ملی است که مردم را واداشته است از نظام حمایت نمایند و این از باب «ترجیح اهم بر مهم» است تا مبادا کشور ما بار دیگر به گذشته‌های سیاه و خونین خویش برنگردد. پس بیایید دست به دست هم دهیم و برای آرامی و آبادی کشور خویش تلاش کنیم تا اعتبار تاریخی و عزت از دست‌رفته‌ی کشورمان را احیا کنیم.

پایان کتاب

یادآوری

نگارنده درین کتاب بیشتر به شرح نواقص حاکمان و حکومت‌های مستبد در افغانستان، مظالم و ستم‌هایی که به ملت مظلوم ما روا داشته شده است، توطئه‌های خارجی‌ها و غلامان داخلی‌شان، عوامل اشغال افغانستان در دو مرحله و ویرانی و بدبختی کشور ما و یادآوری مظلومیت‌های مردم و استبداد حاکمان و اربابان ستم پرداخته‌ام. بیشتر انتقاد کرده و به شرح نقاط منفی پرداخته‌ام، آنچه صفحات تاریخ صد ساله‌ی اخیر کشور ما را پر کرده است و نقاط مثبت و درخشان در آن بسیار کم است و یا اصلاً وجود ندارد. برای اینکه چنان نشود که ما فقط دردها را بگوییم و از راه‌های علاج غافل بمانیم نگارنده نکات چندی را به عنوان راه علاج به شکل خلاصه پیشنهاد می‌کنم. در حالیکه علاج این همه دردها به پژوهش‌های عمیق و کتاب‌های قطور نیاز دارد و بنده از آن عاجزم.

۱ـ تلاش برای وحدت، همبستگی و برادری و زدودن تمام تبعیض‌ها و تعصبات جنسی و مذهبی، لسانی و نژادی، قومی و گروهی بر مبنای اینکه همه ما مسلمان و افغانستانی هستیم وعده‌ای از اهل هنود نیز برای ما محترم و هموطن هستند و طرد جنگ و اختلاف تحت هر عنوانی که باشد.

۲ـ حفظ استقلال و حاکمیت ملی کشور و عدم وابستگی به کشورهای

دور و نزدیک، مسلمان و غیر مسلمان و خروج نیروهای خارجی از افغانستان تحت هر بهانه‌ای که باشد.

۳ـ داشتن ارتباط دوستانه با تمام کشورهای جهان بدون تبعیض و تمایز و حسن همجواری متوازن با تمام همسایگان به اساس منافع علیای کشور.

۴ـ تلاش و کار خستگی‌ناپذیر در تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، دینی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و... تا رسیدن به قله‌های ترقی و پیشرفت، محو بیسوادی، ساختن زیرساخت‌های انکشافی و استفاده از توان و انرژی ملی، ایستادن به پای خود، اعتماد به نفس و رسیدن به قله‌ی خودکفایی.

۵ـ توزیع عادلانه‌ی قدرت و ثروت به اساس عدالت اجتماعی در کشور، تخصیص عادلانه جغرافیاوی پروژه‌های انکشافی، فقرزدایی، ساده زیستی مسؤولین و انکشاف متوازن کشور.

۶ـ نظام پارلمانی بر اساس انتخابات آزاد و بدون مداخله‌ی مراجع قدرت، نهادینه کردن مردم‌سالاری، آزادی بیان، ایجاد جامعه‌ی مدنی و آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی در روشنایی قانون اساسی اسلامی و ملی کشور و تفکیک قوای سه‌گانه‌ی قضائیه، مقننه و اجرائیه و برگزیدن یا انتصاب وزرا، رؤسا، والیان و شهرداران به اساس شایسته‌سالاری و تخصص و تقوا با مراقبت و حسابدهی نزد ملت و دیوان عالی کشور.

۷ـ ساختن یک ارتش قوی، مستقل و ملی یک میلیونی که از امنیت، تمامیت ارضی و منافع افغانستان بتواند دفاع کند و به خدمت گرفتن واجدین به مکلفیت عسکری با معاش مناسب.

منابع و ماخذ

نگارنده در بیشتر تحولات و رویدادهای اخیر شاهد عینی صحنه‌های سیاسی و نظامی کشور بوده‌ام. پدر بزرگورم نیز که در پیچ و خم تحولات افغانستان فعالیت می‌نمود چشم دیدهایش را با امانت تمام برایم بازگو می‌کرد. و اما نگارنده بیشتر قطعیات و بدیهیات تاریخ هفتاد و چند ساله‌ی افغانستان را تذکر داده‌ام که آنقدر هم نیاز به مدارک و منابع ندارد. با وجود همه‌ی آنچه در فوق ذکر شدند درین کتاب از منابع و مدارک ذیل استفاده شده است.

۱ـ افغانستان در مسیر تاریخ ـ جلد دوم ـ میر غلام محمد غبار ـ کتاب خانه‌ی سبا.

۲ـ افغانستان و جنگ سرد قدرت‌های بزرگ ـ جلد اول ـ محد ابراهیم ورسجی.

۳ـ افغانستان در قرن بیستم ـ ۱۹۹۶ ـ ۱۹۰۰ از مجموعه‌ی برنامه‌های بی‌بی‌سی توسط ظاهر طنین.

۴ـ خاطرات سیاسی محمدی ری شهری وزیر خارجه‌ی ایران ـ چاپ سوم پاییز ۱۳۶۹.

۵ـ اسامه بن لادن و ماجراها ـ چاپ اول کابل ۱۳۸۱ از عبدالقیوم فدوی.

۶ـ افغانستان الگوی دیموکراسی امریکایی ـ کابل ۱۳۸۴ از و. آییژ.

۷ـ طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید از احمد رشید روزنامه‌نگار پاکستانی.

۸ـ افغانستان در آتش نفت از خواجه بشیر احمد انصاری، کتاب خانه‌ی سبا.

۹ـ مجله‌ی استقامات وابسته به حرکت اسلامی افغانستان در زمان جهاد شماره‌ی ۳۵.

۱۰ـ مجله‌ی راستی سال اول شماره‌ی ۲ دلو ماه ۱۳۸۲، کابل.

۱۱ـ مصاحبه‌ی پیتر تامسون سفیر خاص امریکا برای مجاهدین با PBS به نقل از پیام مجاهد شماره‌ی ۴۴، تاریخ ۱۸ جنوری ۲۰۰۷.

۱۲ـ مصاحبه‌ی زبگینو برژنسکی با Le Nouvel Observateur تاریخ ۱۵ جنوری ۱۹۸۸.

۱۳ـ برنامه‌های خبری رادیو بی‌بی‌سی، صدای امریکا، صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران، شبکه‌ی تلویزیونی الجزیره‌ی قطر و...

۱۴ـ شعر مقاومت افغانستان به کوشش سید ابوطالب مظفری و سید نادر احمدی، چاپ اول ۱۳۷۲.

۱۵ـ جنگ اشباح از ستیوکول ترجمه‌ی مهندس محمد اسحاق.

۱۶ـ تاریخ تحلیلی جهان از آغاز تا پایان قرن بیستم، از جان موریس رابرتس، ترجمه‌ی منوچهر شادان.

پیوست‌ها

متن توافقنامه‌ی بُن

توافق بر تشکلیات موقت، تا تاسیس یک حکومت دایمی در افغانستان.

اشتراک‌کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره‌ی افغانستان در موجودیت نماینده‌ی خاص سرمنشی ملل متحد برای افغانستان.

تصمیم خاتمه دادن به جنگ و تراژیدی در افغانستان، آشتی ملی، صلح دوامدار، ثبات و احترام به حقوق بشر در کشور.

تثبیت مجدد استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان، اعتراف به حقوق مردم افغانستان در جهت انتخاب آینده‌ی سیاسی ایشان مطابق به اساسات اسلامی، دیموکراسی و موجودیت احزاب و گروه‌های مختلف و عدالت اجتماعی.

اظهار سپاسگذاری از آن مجاهدین افغان که در طول سال‌ها از استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی کشور دفاع نموده و نقش مهمی در مبارزه‌ی ضد دهشت افگنی، ظلم و تعدی ایفاء نموده و قربانی‌های ایشان، آنها را قهرمانان جهاد، صلح، ثبات و اعمار مجدد وطن عزیزشان افغانستان گردانده‌اند.

با در نظر داشت اینکه وضعیت بی‌ثبات افغانستان ضرورت به برقراری یک تشکیلات موقت اضطراری دارد.

از جناب پروفیسور برهان‌الدین ربانی در جهت آمادگی برای سپردن قدرت به یک مقام رهبری موقت که بر حسب این توافقنامه تاسیس خواهد شد عمیقاً اظهار قدردانی می‌گردد. با درک این ضرورت که نمایندگی وسیع اقشار مختلف افغانستان در این تشکیلات موقت به شمول آن گروهایی که در مذاکرات ملل متحد برای افغانستان به آنها به اندازه کافی نمایندگی داده نشده است، تضمین شود.

بخاطر باید داشت که این تشکیلات موقت قدم اول در جهت تاسیس یک حکومت وسیع‌البنیاد، جنسیت مختلف، چندملیتی و کاملاً نماینده بوده و به هیچ وجه نمی‌تواند بعد از معیاد معینه بر سر اقتدار باقی بماند.

درک این حقیقت که تشکیل کامل قوای امنیتی جدید افغان و فعال ساختن آن شاید به وقت نیاز داشته باشد درینصورت تدابیر امنیتی دیگری که در ضمیمه‌ی شماره‌ی I این توافقنامه مفصلاً تحریر گردیده است باید اتخاذ گردد.

از آنجایی که ملل متحد یک ارگان به رسمیت شناخته شده بی‌طرف بین‌المللی است باید نقش مهم و خاصی را ایفاء کند.

تفصیل در ضمیمه‌ی II این توافقنامه در دوره‌ی قبل از تاسیس ارگان‌های دایمی در افغانستان تحریر گردیده است.

بر مواد آتی توافق صورت گرفت:

مقام رهبری

I- شرایط عمومی:

۱ـ یک مقام رهبری موقت با اخذ رسمی قدرت به تاریخ ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ تاسیس خواهد شد.

۲ـ مقام رهبری موقت متشکل از یک اداره موقت است که توسط یک رییس اداره خواهد گردید. یک کمیسیون خاص و مستقل برای دایر نمودن لویه جرگه‌ی عاجل و ستره محکمه‌ی افغانستان و هم‌چنان محاکم دیگری که ممکن توسط اداره‌ی موقت تاسیس گردد تشکیل می‌گردد، ترکیب، وظایف کار و طرز عمل حکومت برای ادارهٔ موقت و کمیسیون خاص مستقل درین توافقنامه تحریر گردیده است.

۳ـ با انتقال رسمی قدرت مقام حکومت موقت فوراً مسؤولیت امور افغانستان را بدوش می‌گیرد. به این ترتیب در طول دوره‌ی موقت از افغانستان و روابط خارجی آن نمایندگی نموده و کرسی افغانستان را در ملل متحد، نمایندگی‌های خاص آن و هم‌چنان در سایر ارگان‌های بین‌المللی و کنفرانس‌ها اشغال می‌نماید.

۴ـ یک لویه جرگه‌ی اضطراری در مدت شش ماه رهبری موقت دایر خواهد گردید. لویه جرگه‌ی اضطراری توسط شاه سابق افغانستان محمدظاهر، افتتاح خواهد شد. لویه جرگه‌ی اضطراری یک مقام رهبری انتقالی را تصویب نموده که شامل یک اداره‌ی وسیع‌البنیاد انتقالی خواهد بود این اداره در مدت دو سال از تاریخ دایر شدن لویه جرگه زمینه را برای

بوجود آوردن یک حکومت کاملاً نماینده که در نتیجه‌ی انتخابات آزاد و مناسب منتخب خواهد گردید آماده خواهد ساخت.

۵ـ مقام رهبری موقت بعد از تاسیس مقام رهبری انتقالی توسط لویه جرگه اضطراری به کار خود خاتمه می‌دهد.

۶ـ یک لویه جرگه اساسی طی هجده ماه تاسیس مقام رهبری انتقالی دایر خواهد گردید تا یک قانون اساسی را برای افغانستان تسوید نماید. برای اینکه به لویه جرگه در راه تسوید قانون اساسی کمک شده باشد اداره‌ی انتقالی در ظرف دو ماه اولین خود یک کمیسیون قانون اساسی را به کمک ملل متحد تعیین خواهد نمود.

II- تشیکل قانون و سیستم قضایی:

۱ـ تا روی کار شدن قانون اساسی جدید پیکر قانونی آتی موقتاً قابل تعمیل خواهد بود.

الف: تا جایی که مواد آن با محتوی این توافقنامه متناقض نباشد.

ب: به استثنای آن موادی که مربوط سلطنت، قوه اجرائیه و قوۀ مقننه که در قانون اساسی ذکر شده است.

ج: قوانین و مقررات موجوده، تا جایی که آنها با محتوی این توافقنامه یا با تعهدات قانون بین‌المللی که افغانستان عضو آن می‌باشد و یا با آن مواد قابل اجرایی که در قانون اساسی سال ۱۹۶۴ درج است متناقض نباشد با یک تفاوت که مقام رهبری موقت صلاحیت دارد تا آن قوانین و مقررات را تایید و یا ترمیم نماید.

۲ـ قوه‌ی قضائیه افغانستان مستقل بوده و به ستره محکمه و همچو محاکم دیگری که از طرف اداره‌ی موقت تاسیس می‌گردد مربوط است. اداره‌ی موقت به کمک ملل متحد یک کمیسیون قضایی که سیستم قضایی داخلی را مطابق اساسات اسلام، معیارهای بین‌المللی، سلطه‌ی قانون و عنعنات رسمی افغان تنظیم نماید تاسیس خواهد نمود.

III- اداره‌ی موقت:

الف ـ ترکیب:

۱ـ ادارهٔ موقت دارای یک رییس، پنج معاون و بیست و چهار عضو می‌باشد که به استثناء رییس، هر عضو می‌تواند ریاست یک واحد اداری، ادارهٔ موقت را بدوش داشته باشد.

۲ـ اشتراک‌کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره‌ی افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان را دعوت نمودند تا ریاست اداره‌ی موقت را بدوش گیرد. ذات شاهانه فرمودند: او ترجیح می‌دهد یک کاندید مناسب و قابل قبول به اشتراک‌کنندگان به صفت رییس اداره‌ی موقت انتخاب گردد.

۳ـ رییس، معاونین رییس و دیگر اعضای اداره‌ی موقت توسط اشتراک‌کنندگان مذاکرات درباره‌ی افغانستان طوری که در لست ضمیمه‌ی IV این توافقنامه درج است انتخاب گردیدند. انتخاب به اساس صلاحیت مسلکی و پستی شخصیت از لستی که توسط اشتراک‌کنندگان در مذاکرات تسلیم داده شد با در نظر داشت ترکیب نژادی، جغرافیایی و مذهبی افغانستان و اهمیت سهم زنان صورت گرفته است.

۴ـ هیچ فردی از اعضای اداره‌ی موقت نمی‌تواند در عین وقت عضویت کمیسیون خاص مستقل برای دایر نمودن لویه جرگه اضطراری را حاصل نماید.

ب ـ مراحل:

۱ـ رییس اداره‌ی موقت و یا در غیاب او معاونش مجلس را دایر نموده ریاست مجلس را به عهده خواهد داشت و آجندا را به مجلس پیشنهاد می‌نماید.

۲ـ اداره‌ی موقت تلاش خواهد ورزید تا از راه توافق به تصامیم دست یابد. برای اتخاذ هر تصمیم حداقل ۲۲ عضو باید موجود باشد. اگر به یک رای ضرورت دیده شود که درج این توافقنامه باشد تصمیم به اساس اکثریت اعضای موجود و رای‌دهنده اتخاذ گردد.

رییس اداره در صورتی رای فیصله کن خویش را بدهد که اعضاء مساویانه تقسیم شده باشند.

ج ـ وظایف:

۱ـ اداره‌ی موقت در رهبری امور روزمره‌ی کشور مورد اعتماد قرار خواهد گرفت و صلاحیت خواهد داشت تا فرامین صلح، نظم و نسق و اداره‌ی خوب افغانستان را صادر نماید.

۲ـ رییس اداره‌ی موقت و یا در غیاب او یکی از معاونین ریاست از اداره‌ی موقت طوری که مناسب است نمایندگی خواهد نمود.

۳ـ آن اعضایی که مسؤول واحدهای اداری، اداره‌ی موقت هستند مسؤولیت دارند تا مشی اداره‌ی موقت را در ساحه‌ی مسؤولیت کار خود تطبیق نمایند.

۴ـ با انتقال رسمی قدرت، دولت موقت اختیار مکمل قانونی چاپ و توزیع پول مروجه و حق کشیدن چک خاص از مؤسسات مالی بین‌المللی را دارد. ادارهٔ موقت به کمک ملل متحد یک بانک مرکزی برای افغانستان را که بتواند اکمال پولی کشور را از راه مراحل حسابی و آشکارا تنظیم نماید تاسیس خواهد نمود.

۵ـ اداره‌ی موقت به کمک ملل متحد یک کمیسیون مستقل خدمات ملی را تاسیس نموده تا مقام رهبری موقت و مقام رهبری انتقالی آینده را در تهیه نمودن لست کاندیدان پست‌های حساس اداری دفاتر، والیان و ولسوال‌ها بخاطر شایستگی و درستی آنها کمک نماید.

۶ـ اداره‌ی موقت به کمک ملل متحد یک کمیسیون مستقل حقوق بشر را که وظیفه آن مراقبت از حقوق بشر و تحقیقات تصدی از حقوق بشر و توسعه‌ی انجمن‌های داخلی حقوق بشر می‌باشد تاسیس نماید. اداره‌ی موقت هم‌چنان می‌تواند به کمک ملل متحد کمیسیون‌های دیگری را جهت پیشبرد اموری که درین توافقنامه ذکر نگردیده فعال سازد.

۷ـ اعضای اداره‌ی موقت باید بر طبق اصول روشی که بر اساس معیارهای قبول شده بین‌المللی ساخته شده کار کند.

۸ـ عضو اداره‌ی موقت که بر طبق معیارهای متذکره عمل ننماید به تعلیق سوق داده می‌شود. فیصله‌ی تعلیق یک عضو به پیشنهاد رییس و یا یکی از معاونین و دو سوم رای اکثریت اعضاء ادارهٔ موقت انجام می‌پذیرد.

۹ـ وظایف و صلاحیت‌های اعضای اداره‌ی موقت با همکاری ملل متحد بیشتر نظم و نسق خواهد یافت.

IV- کمیسیون خاص و مستقل تدویر لویه جرگه‌ی اضطراری:

۱ـ کمیسیون خاص و مستقل تدویر لویه جرگه‌ی اضطراری در ظرف یک ماه بعد از برقراری حکومت موقت تاسیس می‌گردد. این کمیسیون خاص مستقل دارای بیست و یک عضو بوده که یک تعداد آنها باید متخصصین قانون‌های عادی و قانون اساسی باشند.

اعضای کمیسیون از لست کاندیدانی که توسط اشتراک‌کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره‌ی افغانستان سپرده شده و هم‌چنان از گروه‌های اجتماعی ملی و مسلکی افغان انتخاب خواهد گردید. ملل متحد در تاسیس و اجراآت کمیسیون و یک دارالانشاء اساسی کمک خواهد نمود.

۲ـ کمیسیون خاص مستقل تصمیم آخرین را درباره مراحل و تعداد اشخاصی که در لویه جرگه‌ی اضطراری شرکت خواهد داشت اتخاذ خواهد نمود. کمیسیون خاص مستقل به تسوید قوانین و مراحلی خواهد پرداخت که مشخص کننده‌ی:

I- معیار تخصیص سیت‌های برای مردم مقیم و کوچی داخل کشور باشد.

II- معیار تخصیص سیت‌ها برای مهاجرین افغانی که در ایران، پاکستان و غیره جاها زندگی می‌نمایند و آن افغانانی که بصورت پراگنده زیست می‌کنند.

III- معیار شمولیت ارگان‌های اجتماعی ملکی و اشخاص مهم به شمول علمای اسلامی، روشنفکران و تجارانی که در داخل کشوراند و یا بصورت پراگنده زیست می‌نمایند. کمیسیون

خاص مستقل توجه خاص را به سهم زنان و دیگر اقشار افغان در لویه جرگه اضطراری مبذول خواهد داشت.

۳ـ کمیسیون خاص مستقل، قوانین و مراحل تدویر لویه جرگه اضطراری را حداقل ده هفته قبل از تدویر لویه‌جرگه با ذکر تاریخ آغاز، محل برگزاری و مدت آن چاپ و نشر نماید.

۴ـ کمیسیون خاص مستقل چنان پروسه‌ی را جهت نامزدی افراد به لویه جرگه اضطراری طرح و تطبیق خواهد کرد که به موجب آن اطمینان حاصل شود تا جریان انتخاب و یا انتساب افراد نامزد شده بی‌طرفانه و عادلانه باشد. کمیسیون خاص مستقل بخاطر حفظ ما تقدم منازعات نامزدی یک میکانیزم را جهت رفع شکایات و قوانین حل منازعات را به وجود خواهد آورد.

۵ـ لویه جرگه‌ی اضطراری، رییس دولت دوره‌ی انتقالی را انتخاب نموده، پیشنهادات، ساختار و اشخاص مهم اداره‌ی انتقالی را منظور می‌نماید.

IV- شرایط نهایی:

۱ـ با انتقال رسمی قدرت تمام مجاهدین قوای مسلح و گروه‌های مسلح تحت فرمانده و کنترول مقام رهبری موقت قرار گرفته و نظر به ضرورت قوای مسلح و قوای جدید امنیتی افغان سازماندهی خواهد گردید.

۲ـ مقام رهبری موقت و لویه جرگه‌ی اضطراری مطابق به اساسات و موادی که در دستاویزات بین‌المللی حقوق بشر و قانون بشر دوستی بین‌المللی موجود است و افغانستان نیز عضو آن می‌باشد عمل خواهد نمود.

۳ـ مقام رهبری موقت با جوامع بین‌المللی در مبارزه با دهشت‌افگنی، موادمخدر و جنایات سازماندهی شده همکاری خواهد نمود. خویشتن را متعهد به احترام به قوانین بین‌المللی و داشتن روابط مفید و دوستانه با کشورهای همجوار و جوامع بین‌المللی خواهد دانست.

۴ـ مقام رهبری موقت و کمیسیون خاص مستقل تدویر لویه جرگه اضطراری باید سهم زنان و نمایندگی عادلانه‌ی تمام جوامع نژادی و مذهبی را در اداره‌ی موقت و لویه جرگه‌ی اضطراری در نظر گیرد.

۵ـ تمام اجراآت مقام رهبری موقت موافق با قطعنامه‌ی شورای امنیت (۱۴ نوامبر ۲۰۰۱) و دیگر قطعنامه‌های مربوط شورای امنیت در رابطه با افغانستان خواهد بود.

۶ـ اصول و طرز ارگان‌هایی که تحت مقام رهبری موقت تاسیس می‌گردد با همکاری ملل متحد منظم و منسجم ساخته خواهد شد.

۷ـ این توافقنامه که ضمایم آن نیز جزء لاینفک آن می‌باشد به تاریخ پنجم دسمبر ۲۰۰۱ به زبان انگلیسی در بن صورت گرفت. متن معتبر بوده و به شکل یک نقل در آرشیف ملل متحد گذاشته شد. متن‌های رسمی آن به زبان‌های پشتو، دری و زبان‌های دیگری که توسط نماینده‌ی خاص سرمنشی ملل متحد معرفی شود تهیه خواهد گردید. نماینده‌ی خاص سرمنشی ملل متحد نقل‌های تصدیق شده انگلیسی، پشتو و دری آن را به هر یک از اشتراک‌کنندگان خواهد فرستاد.

اشتراک‌کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره‌ی افغانستان:

خانم افضلی، سید حسین انوری، هدایت امین ارسلا، سید حامد گیلانی، رحمت‌الله موسی غازی، انجنیر عبدالحکیم، همایون جریر، عباس کریمی، مصطفی کاظمی، داکتر عزیزالله لودین، احمد ولی مسعود، حفیظ الله آصف محسنی، پروفیسور محمد اسحاق نادری، محمد ناطقی، عارف نورزی، یونس قانونی، داکتر زلمی رسول، حاجی میرویس صادق، داکتر محمد جلیل شمس، پروفیسور عبدالستار سیرت، همایون تندر، سیما ولی، جنرال عبدالرحیم وردک، عزیزالله واصفی، پاچاخان خُدران.

ناظران ملل متحد:

الاخضر ابراهیمی نماینده‌ی خاص سرمنشی ملل متحد برای افغانستان.

ضمیمه‌ی I:

۱ـ اشتراک‌کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره‌ی افغانستان درک می‌نمایند که مسؤولیت بوجود آوردن امنیت، قانون و نظم و نسق سرتاسری کشور در خود افغان‌ها مضمر است، آنها تا این نقطه تعهد می‌نمایند که در حدود نفوذ و امکانات خویش خواهند کوشید تا چنان امنیت را برای تمام مردم به شمول ملل متحد و دیگر افراد، ارگان‌های دولتی و غیر دولتی بین‌المللی جابجا شده در افغانستان یقینی سازند.

۲ـ با در نظر داشت این هدف، اشتراک‌کنندگان خواهان همکاری بین‌المللی مقامات جدید افغان در زمینه تاسیس و تربیه‌ی قوای مسلح و قوای جدید امنیتی افغان می‌باشد.

۳ـ در نظر باید داشت که تشکیل و فعال شدن کامل قوای امنیتی و قوای

مسلح جدید افغان مدت زمانی را در بر خواهد گرفت لذا اشتراک‌کنندگان مذاکرات ملل متحد در مورد افغانستان از شورای امنیت ملل متحد تقاضا می‌نمایند تا اجازه‌ی جابجا نمودن موقتی قوه ملل متحد در افغانستان را تحت غور قرار دهد.

این قوه در تامین امنیت کابل و نواحی اطراف آن کمک خواهد نمود. در صورت لزوم شده می‌تواند همچو قوه به صورت تدریجی به مراکز شهری و ساحه‌های دیگری نیز توسعه یابد.

۴ـ اشتراک‌کنندگان مذاکرات ملل متحد در مورد افغانستان وعده می‌دهند که تمام واحدهای نظامی را از کابل و دیگر مراکز شهری که در آن قوه‌ی ملل متحد جابجا گردیده به عقب کشند. مطلوب خواهد بود اگر یک چنین قوه در اعمار مجدد افغانستان معاونت نماید.

ضمیمه‌ی II:

نقش ملل متحد در جریان دوره‌ی موقت:

۱ـ نماینده‌ی خاص سرمنشی ملل متحد مسؤول تمام جنبه‌های کار ملل متحد در افغانستان خواهد بود.

۲ـ نماینده‌ی خاص در قسمت تطبیق همه جوانب این موافقتنامه کمک کرده و از آن نظارت خواهد کرد.

۳ـ ملل متحد به مقام رهبری موقت در برقرار ساختن محیط بی طرف سیاسی و تدویر لویه جرگه‌ی اضطراری در شرایط آزاد و مناسب مشوره خواهد داد. ملل متحد توجه خاص را به رهبری آن اشخاص و دیپارتمنت‌های اداری که می‌تواند مستقیماً تدویر و نتیجه‌ی لویه‌جرگه

اضطراری را تحت نفوذ قرار دهد مبذول خواهد داشت.

۴ـ ممکن است از نماینده‌ی خاص سرمنشی ملل متحد و یا هیئت او جهت اشتراک در مجالس اداره‌ی موقت و کمیسیون خاص مستقل تدویر لویه جرگه اضطراری افغانستان دعوت گردد.

۵ـ اگر بخاطر کدام دلیلی اداره‌ی موقت و یا کمیسیون خاص مستقل از دایر نمودن مجلس فعال باز داشته شود و یا نتوانست در مسایل مربوط تدویر لویه جرگه‌ی اضطراری به فیصله برسد در آن صورت نماینده‌ی خاص سرمنشی ملل متحد با در نظر گرفتن اساسات توضیح شده در مورد اداره‌ی موقت و یا کمیسیون خاص مستقل، مساعی خود را در راه رفع بن‌بست و یا فیصله به کار خواهد انداخت.

۶ـ ملل متحد حق خواهد داشت تا تعدی از حقوق بشر را تحقیق نموده و در صورت لزوم اجراآت تادیبی را سفارش نماید. ملل متحد همچنان برای توسعه و تطبیق پروگرام تعلیمی حقوق بشر که در بلند بردن آگاهی در مورد احترام و فهمیدن حقوق بشر نقش دارد مسؤول می‌باشد.

ضمیمه‌ی III:

تقاضای اشتراک‌کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره‌ی افغانستان از ملل متحد:

به موجب این سند اشتراک‌کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره‌ی افغانستان:

۱ـ تقاضا می‌نماید تا ملل متحد و جامعه‌ی بین‌المللی جهت تضمین حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و وحدت افغانستان و همچنان عدم مداخله‌ی

کشورهای خارجی در امور داخلی افغانستان تدابیر لازم اتخاذ نماید.

۲ـ تشویق ملل متحد، جامعهٔ بین‌المللی مخصوصاً کشورهای اعانه‌دهنده و مؤسسات چندملیتی جهت تایید مجدد، تقویت و تطبیق تعهدشان درباره‌ی اعمار مجدد، بهبود و بازسازی افغانستان که در هماهنگی با مقام رهبری موقت صورت خواهد گرفت.

۳ـ از ملل متحد تقاضا می‌گردد تا هر چه زودتر:

I- ثبت نام رای‌دهندگان را قبل از انتخابات عمومی که بعد از پذیرفتن قانون اساسی توسط لویه جرگه‌ی قانونی، دایر خواهد شد، انجام دهد.

II- سرشماری نفوس را انجام دهد.

۴ـ تشویق ملل متحد و جامعه بین‌المللی در شناسایی نقش قهرمانانه‌ی مجاهدین که در تحفظ استقلال افغانستان و حیثیت مردم خود ایفا نموده‌اند با هماهنگی مقام رهبری موقت، ادغام دوباره مجاهدین در قوای مسلح و قوای امنیتی جدید افغانستان و اتخاذ تدابیر لازم.

۵ـ دعوت ملل متحد و جامعه‌ی بین‌المللی جهت بوجود آوردن صندوق کمک به خانواده‌ها و دیگر وابسته‌گان شهداء، قربانیان و معلولین جنگ.

۶ـ تشویق جدی ملل متحد، جامعه‌ی بین‌المللی و ارگان‌های منطقوی جهت همکاری با مقام رهبری موقت در مبارزه با دهشت‌افگنی بین‌المللی، زرع و داد و ستد مواد مخدر، تامین منابع مالی، مادی و تخنیکی برای محصولات معاوضوی به دهاقین افغان.

ضمیمه‌ی IV:

رییس: حامد کرزی

عضویت: (از آن جمله پنج تن از معاونین رییس‌اند)

وزارت دفاع، وزارت امور خارجه، وزارت امور داخله، وزارت پلان، وزارت تجارت، وزارت معادن و صنایع، وزارت صنایع کوچک، وزارت اطلاعات و کلتور، وزارت مخابرات، وزارت کار و امور اجتماعی، وزارت حج و اوقاف، وزارت شهدا و معیوبین، وزارت تعلیم و تربیه، وزارت تعلیمات عالی، وزارت صحت عامه، وزارت فواید عامه، وزارت انکشاف دهات، وزارت انکشاف شهری، وزارت اعمار مجدد، وزارت نقلیه، وزارت آب و برق، وزارت دعوت مهاجرین، وزارت زراعت و آبیاری، وزارت قضایی، وزارت هوانوردی و سیاحت، وزارت امور سرحدی، وزارت امور زنان.

لست احزاب جدید افغانستان بعد از سال ۱۳۸۱ هـ ش

شماره	نام حزب	نام رییس حزب
۱	افغان سوسیال دیموکرات (افغان ملت)	انورالحق احدی
۲	تحریک وحدت ملی افغانستان	سلطان محمود غازی
۳	تنظیم جبهه ملی نجات افغانستان	صبغت‌الله مجددی
۴	جماعت الدعوه الی القرآن و السنه افغانستان	مولوی سمیع‌الله نجیبی
۵	حزب استقلال افغانستان	غلام فاروق نجرابی
۶	حزب افغانستان واحد	محمد واصل رحیمی
۷	حزب آرمان مردم افغانستان	الحاج سراج‌الدین ظفری
۸	حزب آزادی افغانستان	الحاج عبدالملک
۹	حزب آزادی خواهان مردم افغانستان	فدا محمد احساس
۱۰	حزب اعتدال ملی اسلامی افغانستان	قره بیگ ایزدیار
۱۱	حزب استقلال ملی افغانستان	تاج محمد وردک
۱۲	حزب آزادی‌خواهان میهن	عبدالهادی دبیر
۱۳	حزب افغانستان نوین	محمد یونس قانونی
۱۴	حزب اقتدار ملی افغانستان	سید مصطفی کاظمی
۱۵	حزب امت اسلامی افغانستان	تورن نور آقا احمدزی

۱۶	حزب اسلامی افغانستان	خالد فاروقی
۱۷	حزب پیوند ملی افغانستان	سید منصور نادری
۱۸	حزب پیوند میهنی افغانستان	سید کمال سادات
۱۹	حزب تفاهم و دیموکراسی افغانستان	احمد شاهین
۲۰	حزب تحریک وحدت المسلمین افغانستان	وزیر محمد وحدت
۲۱	حزب ترقی ملی افغانستان	دکتر آصف بکتاش
۲۲	حزب تنظیم دعوت اسلامی افغانستان	عبدالرب رسول سیاف
۲۳	حزب ثبات ملی اسلامی افغانستان	محمد سیمع خروتی
۲۴	حزب جمهوریخواهان افغانستان	صبغت‌الله سنجر
۲۵	حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان	سید نورالله
۲۶	حزب جمعیت اسلامی افغانستان	استاد ربانی
۲۷	حزب حرکت ملی وحدت افغانستان	محمد نادر آتش
۲۸	حزب حفاظت از حقوق بشر و انکشاف افغانستان	بریالی نصرتی
۲۹	حزب حرکت اسلامی مردم افغانستان	سید حسین انوری
۳۰	حزب دیموکرات افغانستان	عبدالکبیر رنجبر
۳۱	حزب رفاه مردم افغانستان	میاگل وثیق
۳۲	حزب رستاخیز مردم افغانستان	سید ظاهر قائدام البلادی
۳۳	حزب رفاه ملی افغانستان	محمد حسن جعفری

۳۴	حزب رفاه اسلامی افغانستان	میر محمد آصف ضعیفی
۳۵	حزب رسالت مردم افغانستان	نور آقا رویین
۳۶	حزب سعادت مردم افغانستان	محمدزبیر پیروز
۳۷	حزب سعادت ملی اسلامی افغانستان	محمد عثمان سالک زاده
۳۸	حزب صلح و وحدت ملی	عبدالقادر امامی
۳۹	حزب صلح ملی اسلامی اقوام افغانستان	عبدالقاهر شریعتی
۴۰	حزب عدالت اسلامی افغانستان	محمد کبیر مرزبان
۴۱	حزب فلاح مردم افغانستان	استاد محمد ظریف
۴۲	حزب کار و توسعه افغانستان	ذوالفقار امید
۴۳	حزب کنگره ملی افغانستان	عبدالطیف پدرام
۴۴	حزب لیبرال آزادیخواه افغانستان	اجمل سهیل
۴۵	حزب مردم سالار اسلامی افغانستان	دکتر سید علی موسوی
۴۶	حزب ملی وحدت اقوام اسلامی افغانستان	محمد شاه خوگیانی
۴۷	حزب ملی افغانستان	عبدالرشید آرین
۴۸	حزب ملی هیواد	غلام محمد
۴۹	حزب متحد ملی افغانستان	نورالحلق علومی
۵۰	حزب ملی دریځ	حبیب الله جانبدار

۵۱	حزب مردم افغانستان	احمدشاه اثر
۵۲	حزب نخبگان مردم افغانستان	عبدالحمید جواد
۵۳	حزب نهضت حاکمیت مردم افغانستان	حیات الله سبحانی
۵۴	حزب وحدت ملی افغانستان	عبدالرشید جلیلی
۵۵	حزب وحدت اسلامی افغانستان	محمد کریم خلیلی
۵۶	حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان	حاجی محمد محقق
۵۷	حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان	محمد اکبری
۵۸	حزب وحدت اسلامی ملت افغانستان	قربانعلی عرفانی
۵۹	حزب همبستگی ملی اقوام افغانستان	محمدظریف ناصری
۶۰	حزب همبستگی افغانستان	عبدالخالق نعمت
۶۱	حزب همبستگی ملی جوانان افغانستان	محمد جمیل کرزی
۶۲	حرکت اسلامی افغانستان	سید محمد علی جاوید
۶۳	د افغانستان د سولی غورځنگ گوند	شهنواز تنی
۶۴	د افغانستان د سولی ملی اسلامی گوند	شاه محمد پوپل زی
۶۵	د افغان وطن اسلامی گوند	محمد حسن فیروز خیل
۶۶	د افغانستان د ملی وحدت ولسی تحریک	عبدالحکیم نورزی
۶۷	د افغانستان د ملی مبارزینو گوند	امانت ننگرهاری
۶۸	سازمان اسلامی افغانستان جوان	سید جواد حسینی
۶۹	محاذ ملی اسلامی افغانستان	سید احمد گیلانی

۷۰	مجمع ملی فعالین صلح افغانستان	شمس الحق نور شمس
۷۱	نهضت ملی دیموکراسی مردم افغانستان	آقای امام زاده
۷۲	نهضت ملی افغانستان	احمد ولی مسعود
۷۳	نهضت آزادی و دیموکراسی افغانستان	عبدالرقیب جاوید کوهستانی
۷۴	نهضت همبستگی ملی افغانستان	سید اسحق گیلانی

یادداشت:

۱ـ البته تعداد احزاب سیاسی در زمان چاپ کتاب بیشتر از ۱۲۰ حزب و سازمان بوده که ثبت وزارت عدلیه‌ی افغانستان شده‌اند.

۲ـ از اکثر قاطع این احزاب جز نام چیز دیگری باقی نیست، نه دفتر و نه تشکیلات منظم دارند و آدرس‌شان را به مشقت می‌توان دریافت.

متن قانون اساسی جدید افغانستان
مصوبه‌ی ۴ جدی ۱۳۸۲ هـ خورشیدی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید الانبیاء و المرسلین محمد(ص) و علی آله و اصحابه اجمعین.

مقدمه

ما مردم افغانستان:

- با ایمان راسخ به ذات پاک خداوند و توکل به مشیت حق تعالی و اعتقاد به دین مقدس اسلام،
- با درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های گذشته و مصایب بی‌شماری که بر کشور ما وارد آمده است،
- با تقدیر از فداکاری‌ها، مبارزات تاریخی و جهاد و مقاومت بر حق تمام مردم افغانستان و ارج‌گذاری به مقام والای شهدای راه آزادی کشور،
- با درک این که افغانستان واحد و یکپارچه به همه اقوام و مردم این سرزمین تعلق دارد،
- با رعایت منشور ملل متحد و با احترام به اعلامیه جهانی حقوق بشر،
- به منظور تحکیم وحدت ملی و حراست از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور،

- به منظور تاسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی،
- به منظور ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تامین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم،
- به منظور تقویت بنیادهای سیاسی و اجتماعی، اقتصادی و دفاعی کشور،
- به منظور تامین زندگی مرفه و محیط زیست سالم برای همه ساکنان این سرزمین،
- و سرانجام، به منظور تثبیت جایگاه شایسته افغانستان در خانواده بین‌المللی،

این قانون اساسی را مطابق با واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی کشور و مقتضیات عصر، از طریق نمایندگان منتخب خود در لویه جرگه مورخ چهاردهم جدی سال یک هزار و سیصد و هشتاد و دو هجری شمسی در شهر کابل تصویب کردیم.

فصل اول

دولت

ماده اول

افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه می‌باشد .

ماده دوم

دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است.

پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی‌شان در حدود احکام قانون آزاد می‌باشند.

ماده سوم

در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.

ماده چهارم

حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کند.

ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند.

ملت افغانستان مشتکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه‌یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می‌باشد.

بر هر فردی از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می‌شود. هیچ فردی از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی‌گردد. امور مربوط به تابعیت و پناهندگی توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده پنجم

تطبیق احکام این قانون اساسی و سایر قوانین، دفاع از استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و تامین امنیت و قابلیت دفاعی کشور از وظایف اساسی دولت می‌باشد.

ماده ششم

دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی،

حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تامین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همهٔ مناطق کشور مکلف می‌باشد.

ماده هفتم

دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند.

دولت از هر نوع اعمال تروریستی، زرع و قاچاق مواد مخدر و تولید و استعمال مسکرات جلوگیری می‌کند.

ماده هشتم

دولت سیاست خارجی کشور را بر مبنای حفظ استقلال، منافع ملی و تمامیت ارضی و عدم مداخله، حسن همجواری، احترام متقابل و تساوی حقوق تنظیم می‌نماید.

ماده نهم

معادن و سایر منابع زیرزمینی و آثار باستانی ملکیت دولت می‌باشند.

حفاظت و اداره املاک دولت و طرز استفاده درست از منابع طبیعی و سایر املاک عامه توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده دهم

دولت، سرمایه‌گذاری‌ها و تشبثات خصوصی را مبتنی بر نظام اقتصادی بازار، مطابق به احکام قانون، تشویق، حمایت و مصونیت آن‌ها را تضمین می‌نماید.

ماده یازدهم

امور مربوط به تجارت داخلی و خارجی، مطابق به ایجابات اقتصادی کشور و مصالح مردم، توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده دوازدهم

د افغانستان بانک، بانک مرکزی دولت و مستقل می‌باشند.

نشر پول و طرح و تطبیق سیاست پولی کشور، مطابق به احکام قانون، از صلاحیت بانک مرکزی می‌باشد.

بانک مرکزی در مورد چاپ پول با کمیسیون اقتصادی ولسی‌جرگه مشوره می‌نماید.

تشکیل و طرز فعالیت این بانک توسط قانون تنظیم می‌شود.

ماده سیزدهم

دولت برای انکشاف صنایع، رشد تولید، ارتقای سطح زندگی مردم و حمایت از فعالیت‌های پیشه‌وران، پروگرام‌های مؤثر طرح و تطبیق می‌نماید.

ماده چهاردهم

دولت برای انکشاف زراعت و مالداری، بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و معیشتی دهقانان و مالداران و اسکان و بهبود زندگی کوچیان، در حدود بنیه مالی دولت، پروگرام‌ها مؤثر طرح و تطبیق می‌نماید.

دولت به منظور تهیه مسکن و توزیع ملکیت‌های عامه برای اتباع مستحق، مطابق به احکام قانون و در حدود امکانات مالی، تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید.

ماده پانزدهم

دولت مکلف است در مورد حفظ و بهبود جنگلات و محیط زیست

تدابیر لازم اتخاذ نماید.

ماده شانزدهم

از جمله زبان‌های پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه‌یی، نورستانی، پامیری و سایر زبان‌های رایج در کشور، پشتو و دری زبان‌های رسمی دولت می‌باشند.

در مناطق که اکثریت مردم به یکی از زبان‌های ازبکی، ترکمنی، پشه‌یی، نورستانی، بلوچی و یا پامیری تکلم می‌نمایند آن زبان علاوه بر پشتو و دری به حیث زبان سوم رسمی می‌باشد و نحوهٔ تطبیق آن توسط قانون تنظیم می‌گردد.

دولت برای تقویت و انکشاف همه زبان‌های افغانستان پروگرام‌های مؤثر طرح و تطبیق می‌نماید.

نشر مطبوعات و رسانه‌های گروهی به تمام زبان‌های رایج در کشور آزاد می‌باشد.

ماده هفدهم

دولت برای ارتقای معارف در همه سطوح، انکشاف تعلیمات دینی، تنظیم و بهبود وضع مساجد، مدارس و مراکز دینی تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید.

ماده هجدهم

مبدأ تقویم کشور بر هجرت پیغمبر اکرم(ص) استوار است.

مبنای کار ادارات دولتی تقویم هجری شمسی می‌باشد.

روزهای جمعه، ۲۸ اسد و ۸ ثور تعطیل عمومی است. سایر رخصتی‌ها

توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده نزدهم

بیرق افغانستان مرکب است از: سه قطعه با رنگ‌های سیاه، سرخ و سبز که به صورت عمودی، به اندازه‌های مساوی، از چپ به راست، در کنار هم واقع شده و عرض هر رنگ برابر نصف طول آن است و در وسط آن نشان ملی افغانستان قرار دارد.

نشان ملی افغانستان عبارت از محراب و منبر به رنگ سفید می‌باشد که در دو گوشه آن دو بیرق و در وسط آن در قسمت فوقانی، کلمه مبارک لا اله الا الله محمد رسول الله و الله اکبر و اشعه خورشید در حال طلوع و در قسمت تحتانی آن تاریخ ۱۲۹۸ هجری شمسی و کلمهٔ افغانستان، جا داشته و از دو طرف با خوشه‌های گندم احاطه شده است.

طرز استفاده از بیرق و نشان ملی توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده بیستم

سرود ملی افغانستان به زبان پشتو و با ذکر الله اکبر و نام اقوام افغانستان می‌باشد.

ماده بیست و یکم

پایتخت افغانستان شهر کابل می‌باشد.

فصل دوم

حقوق اساسی و وجایب اتباع

ماده بیست و دوم

هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است.

اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب

مساوی می‌باشند.

ماده بیست و سوم

زندگی موهبت الهی و حق طبیعی انسان است. هیچ شخص بدون مجوز قانونی از این حق محروم نمی‌گردد.

ماده بیست و چهارم

آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حدودی ندارد.

آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می‌باشد.

ماده بیست و پنجم

برائت ذمه حالت اصلی است.

متهم تا وقتی که به حکم قطعی محکمه با صلاحیت محکوم علیه قرار نگیرد، بی‌گناه شناخته می‌شود.

ماده بیست و ششم

جرم یک عمل شخصی است.

تعقیب، گرفتاری یا توقیف متهم و تطبیق جزا بر او به شخص دیگری سرایت نمی‌کند.

ماده بیست و هفتم

هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به حکم قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد.

هیچ شخص را نمی‌توان تعقیب، گرفتار و یا توقیف نمود مگر بر طبق احکام قانون.

هیچ شخص را نمی‌توان مجازات نمود مگر به حکم محکمه با صلاحیت و مطابق با احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد.

ماده بیست و هشتم

هیچ یک از اتباع افغانستان به علت اتهام به جرم، به دولت خارجی سپرده نمی‌شود مگر بر اساس معامله بالمثل و پیمان‌های بین‌الدول که افغانستان به آن پیوسته باشد.

هیچ افغان به سلب تابعیت و یا تبعید در داخل یا خارج افغانستان محکوم نمی‌شود.

ماده بیست و نهم

تعذیب انسان ممنوع است.

هیچ شخص نمی‌تواند حتی به مقصد کشف حقایق از شخص دیگر، اگرچه تحت تعقیب، گرفتاری یا توقیف و یا محکوم به جزا باشد، به تعذیب او اقدام کند یا امر بدهد.

تعیین جزایی که مخالف کرامت انسانی باشد، ممنوع است.

ماده سی‌ام

اظهار، اقرار و شهادتی که از متهم یا شخص دیگری به وسیله اکراه به دست آورده شود، اعتبار ندارد.

اقرار به جرم عبارت است از اعتراف متهم با رضایت کامل و در حالت صحت عقل، در حضور محکمه با صلاحیت.

ماده سی و یکم

هر شخص می‌توان برای دفع اتهام به مجرد گرفتاری و یا برای اثبات

حق خود، وکیل مدافع تعیین کند.

متهم حق دارد به مجرد گرفتاری، از اتهام منسوب اطلاع یابد و در داخل میعادی که قانون تعیین می‌کند در محکمه حاضر گردد.

دولت در قضایای جنایی برای متهم بی‌بضاعت وکیل مدافع تعیین می‌نماید.

محرمیت مکالمات، مراسلات، و مخابرات بین متهم و وکیل آن، از هر نوع تعرض مصون می‌باشد.

وظایف و صلاحیت‌های وکلای مدافع توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده سی و دوم

مدیون بودن شخص موجب سلب یا محدود شدن آزادی وی‌نمی‌شود.

طرز و وسایل تحصیل دین توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده سی و سوم

اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می‌باشند.

شرایط و طرز استفاده از این حق توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده سی و چهارم

آزادی بیان از تعرض مصون است.

هر افغان حق دارد فکر خود را بوسیله گفتار، نوشته، تصویر و یا وسایل دیگر، با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی اظهار نماید.

هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون، به طبع و نشر مطالب، بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی، بپردازد.

احکام مربوط به مطابع، رادیو و تلویزیون، نشر مطبوعات و سایر وسایل

ارتباط جمعی توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده سی و پنجم

اتباع افغانستان حق دارند به منظور تامین مقاصد مادی و یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها تاسیس نمایند.

اتباع افغانستان حق دارند، مطابق به احکام قانون احزاب سیاسی تشکیل دهند، مشروط بر اینکه:

۱. مرامنامه و اساسنامه حزب، مناقض احکام دین مقدس اسلام و نصوص و ارزش‌های مندرج این قانون اساسی نباشد.

۲. تشکیلات و منابع مالی حزب علنی باشد.

۳. اهداف و تشکیلات نظامی و شبه نظامی نداشته باشد.

۴. وابسته به حزب سیاسی و یا دیگر منابع خارجی نباشد.

تاسیس و فعالیت حزب بر مبنای قومیت، سمت، زبان و مذهب فقهی جواز ندارد.

جمعیت و حزبی که مطابق به احکام قانون تشکیل می‌شود، بدون موجبات قانونی و حکم محکمه با صلاحیت منحل نمی‌شود.

ماده سی و ششم

اتباع افغانستان حق دارند برای تامین مقاصد جایز و صلح‌آمیز، بدون حمل سلاح، طبق قانون اجتماع و تظاهرات نمایند.

ماده سی و هفتم

آزادی و محرمیت مراسلات و مخابرات اشخاص چه به صورت مکتوب باشد و چه به صورت تلفون، تلگراف و وسایل دیگر از تعرض مصون است.

دولت حق تفتیش مراسلات و مخابرات اشخاص را ندارد، مگر مطابق به احکام قانون.

ماده سی و هشتم

مسکن شخص از تعرض مصون است.

هیچ شخص، به شمول دولت، نمی‌تواند بدون اجازه ساکن یا قرار محکمه با صلاحیت و به غیر از حالات و طرزی که در قانون تصریح شده است، به مسکن شخص داخل شود یا آن را تفتیش نماید.

در مورد جرم مشهود، مامور مسؤول می‌تواند بدون اجازه قبلی محکمه، به مسکن شخص داخل شود یا آن را تفتیش کند. مامور مذکور مکلف است بعد از داخل شدن یا اجرای تفتیش در خلال مدتی که قانون تعیین می‌کند قرار محکمه را حاصل نماید.

ماده سی و نهم

هر افغان حق دارد به هر نقطه کشور سفر نماید و مسکن اختیار کند، مگر در مناطقی که قانون ممنوع قرار داده است.

هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون به خارج افغانستان سفر نماید و به آن عودت کند. دولت از حقوق اتباع افغانستان در خارج از کشور حمایت می‌نماید.

ماده چهلم

ملکیت از تعرض مصون است.

هیچ شخص از کسب ملکیت و تصرف در آن منع نمی‌شود، مگر در حدود احکام قانون. ملکیت هیچ شخص، بدون حکم قانون و فیصله محکمه

باصلاحیت مصادره نمی‌شود. استملاک ملکیت شخص، تنها به مقصد تامین منافع عامه، در بدل تعویض قبلی و عادلانه، به موجب قانون مجاز می‌باشد.

تفتیش و اعلان دارایی شخص، تنها به حکم قانون صورت می گیرد.

ماده چهل و یکم

اشخاص خارجی در افغانستان حق ملکیت اموال عقاری را ندارند. اجاره‌ی عقار به منظور سرمایه‌گذاری، مطابق به احکام قانون مجاز می‌باشد.

فروش عقار به نمایندگی‌های سیاسی دول خارجی و به موسسات بین‌المللی که افغانستان عضو آن می‌باشد، مطابق به احکام قانون، مجاز می‌باشد.

ماده چهل و دوم

هر افغان مکلف است مطابق به احکام قانون به دولت مالیه و محصول تادیه کند.

هیچ نوع مالیه و محصول، بدون حکم قانون، وضع نمی‌شود.

اندازه مالیه و محصول و طرز تادیه آن، با رعایت عدالت اجتماعی، توسط قانون تعیین می گردد.

این حکم در مورد اشخاص و مؤسسات خارجی نیز تطبیق می گردد.

هر نوع مالیه، محصول و عواید تادیه شده، به حساب واحد دولتی تحویل داده می‌شود.

ماده چهل و سوم

تعیلم حق تمام اتباع افغانستان است که تا درجه لیسانس در مؤسسات تعلیمی دولتی به صورت رایگان از طرف دولت تامین می گردد. دولت

مکلف است به منظور تعمیم متوازن معارف در تمام افغانستان، تامین تعلیمات متوسطه اجباری، پروگرام مؤثر طرح و تطبیق نماید و زمینه تدریس زبان‌های مادری را در مناطقی که به آنها تکلم می‌کنند فراهم کند.

ماده چهل و چهارم

دولت مکلف است به منظور ایجاد توازن و انکشاف تعلیم برای زنان، بهبود تعلیم کوچیان و امحای بی‌سوادی در کشور، پروگرام‌های مؤثر طرح و تطبیق نماید.

ماده چهل و پنجم

دولت نصاب واحد تعلیمی را، بر مبنای احکام دین مقدس اسلام و فرهنگ ملی و مطابق با اصول علمی، طرح و تطبیق می‌کند و نصاب مضامین دینی مکاتب را، بر مبنای مذاهب اسلامی موجود در افغانستان، تدوین می‌نماید.

ماده چهل و ششم

تاسیس و اداره مؤسسات تعلیمات عالی، عمومی و اختصاصی وظیفه دولت است.

اتباع افغانستان می‌توانند به اجازه دولت به تاسیس مؤسسات تعلیمات عالی، عمومی، اختصاصی و سوادآموزی اقدام نمایند.

دولت می‌تواند تاسیس مؤسسات تعلیمات عالی، عمومی و اختصاصی را به اشخاص خارجی نیز مطابق به احکام قانون اجازه دهد. شرایط شمول در مؤسسات تعلیمات عالی دولت و سایر امور مربوط به آن، توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده چهل و هفتم

دولت برای پیشرفت علم، فرهنگ، ادب و هنر پروگرام‌های مؤثر طرح می‌نماید.

دولت حقوق مؤلف، مخترع و کاشف را تضمین می‌نماید و تحقیقات علمی را در تمام عرصه‌ها تشویق و حمایت می‌کند و استفاده مؤثر از نتایج آن را، مطابق به احکام قانون، تعمیم می‌بخشد.

ماده چهل و هشتم

کار حق هر افغان است.

تعیین ساعات کار، رخصتی با مزد، حقوق کار و کارگر و سایر امور مربوط به آن توسط قانون تنظیم می‌گردد.

انتخاب شغل و حرفه، در حدود احکام قانون، آزاد می‌باشد.

ماده چهل و نهم

تحمیل کار اجباری ممنوع است.

سهم‌گیری فعال درحالت جنگ، آفات و سایر حالاتی که حیات و آسایش عامه را تهدید کند، از وجایب ملی هر افغان می‌باشد.

تحمیل کار بر اطفال جواز ندارد.

ماده پنجاهم

دولت مکلف است به منظور ایجاد اداره سالم و تحقق اصلاحات در سیستم اداری کشور تدابیر لازم اتخاذ نماید.

اداره اجراآت خود را با بی‌طرفی کامل و مطابق به احکام قانون عملی می‌سازد.

اتباع افغانستان حق دسترسی به اطلاعات از ادارات دولتی را در حدود

احکام قانون دارا می‌باشند. این حق جز صدمه به حقوق دیگران و امنیت عامه حدودی ندارد.

اتباع افغانستان بر اساس اهلیت و بدون هیچ گونه تبعیض و به موجب احکام قانون به خدمت دولت پذیرفته می‌شوند.

ماده پنجاه و یکم

هر شخص که از اداره بدون موجب متضرر شود مستحق جبران خساره می‌باشد و می‌تواند برای حصول آن در محکمه دعوا اقامه کند. به استثناء حالاتی که در قانون تصریح گردیده است، دولت نمی‌تواند بدون حکم محکمه باصلاحیت به تحصیل حقوق خود اقدام کند.

ماده پنجاه و دوم

دولت وسایل وقایه و علاج امراض و تسهیلات صحی رایگان را برای همه اتباع مطابق احکام قانون تامین می‌نماید.

دولت تاسیس و توسعه خدمات طبی و مراکز صحی خصوصی را مطابق به احکام قانون تشویق و حمایت می‌کند.

دولت به منظور تقویت تربیت بدنی سالم و انکشاف ورزش‌های ملی و محلی تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید.

ماده پنجاه و سوم

دولت به منظور خدمات طبی و مساعد مالی برای بازماندگان شهدا و مفقودین و برای بازتوانی معلولین و معیوبین سهم‌گیری فعال آنان در جامعه، مطابق به احکام قانون، تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید.

دولت حقوق متقاعدین را تضمین نموده، برای کهنسالان، زنان

بی‌سرپرست، معیوبین و معلولین و ایتام بی‌بضاعت مطابق احکام قانون کمک لازم به عمل می‌آورد.

ماده پنجاه و چهارم

خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد و مورد حمایت دولت قرار دارد.

دولت به منظور تامین سلامت جسمی و روحی خانواده، بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین اسلام تدابیر لازم اتخاذ می‌کند.

ماده پنجاه و پنجم

دفاع از وطن وجیبه تمام اتباع افغانستان است.

شرایط اجرای دوره مکلفیت عسکری توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده پنجاه و ششم

پیروی از احکام قانون اساسی، اطاعت از قوانین و رعایت نظم و امن عامه وجیبه تمام مردم افغانستان است.

بی‌خبری از احکام قانون عذر دانسته نمی‌شود.

ماده پنجاه و هفتم

دولت حقوق و آزادی‌های اتباع خارجی را در افغانستان، طبق قانون تضمین می‌کند. این اشخاص در حدود قواعد حقوق بین‌المللی به رعایت قوانین دولت افغانستان مکلف می‌باشند.

ماده پنجاه و هشتم

دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و بهبود و حمایت از آن، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را تاسیس می‌نماید.

هر شخص می‌تواند در صورت نقض حقوق بشری خود، به این کمیسیون شکایت نماید.

کمیسیون می‌تواند موارد نقض حقوق بشری افراد را به مراجع قانونی راجع سازد و در دفاع از حقوق آنها مساعدت نماید.

تشکیل و طرز فعالیت این کمیسیون توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده پنجاه و نهم

هیچ شخص نمی‌تواند با سوءاستفاده از حقوق و آزادی‌های مندرج این قانون اساسی، برضد استقلال، تمامیت ارضی، حاکمیت و وحدت ملی عمل کند.

فصل سوم

رییس جمهور

ماده شصتم

رییس جمهور در راس جمهوری اسلامی افغانستان قرار داشته، صلاحیت‌های خود را در عرصه‌های اجرائیه، تقنینیه و قضائیه، مطابق به احکام این قانون اساسی اعمال می‌کند.

رییس جمهور دارای دو معاون، اول و دوم می‌باشد. کاندید ریاست جمهوری نام هر دو معاون را همزمان با کاندید شدن خود به ملت اعلام می‌دارد.

معاون اول رییس جمهور در حالت غیاب، استعفا و یا وفات رییس‌جمهور، مطابق به احکام مندرج این قانون اساسی، عمل می‌کند.

در غیاب معاون اول رییس‌جمهور، معاون دوم مطابق به احکام مندرج این قانون اساسی عمل می‌کند.

ماده شصت و یکم

رییس جمهور با کسب اکثریت بیش از پنجاه فیصد آرای رای‌دهندگان از طریق رای‌گیری آزاد، سری و مستقیم انتخاب می‌گردد. وظیفه رییس جمهور در اول جوزای سال پنجم بعد از انتخابات پایان می‌یابد.

انتخابات به منظور تعیین رییس جمهور جدید در خال مدت سی الی شصت روز قبل از پایان کار رییس جمهور برگزار می‌گردد.

هر گاه در دور اول هیچ یک از کاندیدان نتواند اکثریت بیش از پنجاه فیصد آرا را به دست آورد، انتخابات برای دور دوم در ظرف دو هفته از تاریخ اعلام نتایج انتخابات برگزار می‌گردد و در این دور تنها دو نفر از کاندیدانی که بیشترین آراء را در دور اول به دست آورده‌اند، شرکت می‌نمایند. در دور دوم انتخابات، کاندیدی که اکثریت آراء را کسب کند، رییس جمهور شناخته می‌شود.

هرگاه یکی از کاندیدان ریاست جمهوری در جریان دور اول و یا دوم رای‌گیری و یا بعد از انتخابات و قبل از اعلام نتایج انتخابات وفات نماید، انتخابات مجدداً مطابق به احکام قانون برگزار می‌گردد.

ماده شصت و دوم

شخص که به ریاست جمهوری کاندید می‌شود، واجد شرایط ذیل می‌باشد.

۱. تبعه افغانستان، مسلمان و متولد از والدین افغان بوده و تابعیت کشور دیگری را نداشته باشد.

۲. در روز کاندید شدن سن وی از چهل سال کمتر نباشد.

۳. از طرف محکمه به ارتکاب ضدبشری، جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد.

هیچ شخص نمی‌تواند بیش از دو دوره به حیث رییس جمهور انتخاب گردد.

حکم مندرج این ماده در مورد معاونین رییس جمهور نیز تطبیق می‌گردد.

ماده شصت و سوم

رییس جمهور قبل از تصدی وظیفه، مطابق به طرزالعمل خاص که توسط قانون تنظیم می‌گردد، حلف آتی را بجا می‌آورد:

بسم الله الرحمن الرحیم

(به نام خداوند بزرگ(ج) سوگند یاد می‌کنم که دین مقدس اسلام را اطاعت و از آن حمایت کنم. قانون اساسی و سایر قوانین را رعایت و از تطبیق آن مواظبت نمایم. از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان حراست و حقوق و منافع مردم افغانستان را حفاظت کنم و با استعانت از بارگاه پروردگار متعال و پشتیبانی ملت، مساعی خود را در راه سعادت و ترقی مردم افغانستان به کار برم).

ماده شصت و چهارم

رییس جمهور دارای صلاحیت‌ها و وظایف ذیل می‌باشد.

۱. مراقبت از اجرای قانون اساسی.

۲. تعیین خطوط اساسی سیاست کشور به تصویب شورای ملی.

۳. قیادت اعلای قوای مسلح افغانستان.

۴. اعلان حرب و متار که به تایید شورای ملی.

۵. اتخاذ تصمیم لازم در حالات دفاع از تمامیت ارضی و حفظ استقلال.

۶. فرستادن قطعات قوای مسلح به خارج افغانستان به تایید شورای ملی.

۷. دایر نمودن لویه جرگه به استثنای حالت مندرج ماده شصت و نهم این قانون اساسی.

۸. اعلان حالت اضطرار به تایید شورای ملی و خاتمه دادن به آن.

۹. افتتاح اجلاس شورای ملی و لویه جرگه.

۱۰. قبول استعفای معاونین ریاست جمهوری.

۱۱. تعیین وزرا، لوی سارنوال، رییس بانک مرکزی، رییس امنیت ملی و رییس سره میاشت به تایید ولسی جرگه و عزل و قبول استعفای آنها.

۱۲. تعیین رییس و اعضای سترهمحکمه به تایید ولسی جرگه.

۱۳. تعیین، تقاعد، قبول استعفا و عزل قضات، صاحبمنصبان قوای مسلح، پولیس و امنیت ملی و مامورین عالی رتبه مطابق به احکام قانون.

۱۴. تعیین سران نمایندگیهای سیاسی افغانستان نزد دول خارجی و موسسات بینالمللی.

۱۵. قبول اعتمادنامههای نمایندگان سیاسی خارجی در افغانستان.

۱۶. توشیح قوانین و فرامین تقنینی.

۱۷. اعطای اعتبارنامه به غرض قعد معاهدات بینالدول مطابق به احکام قانون.

۱۸. تخفیف و عفو مجازات مطابق به احکام قانون.

۱۹. اعطای مدال‌ها، نشان‌ها و القاب افتخاری مطابق به احکام قانون.

۲۰. تاسیس کمیسیون‌ها به منظور بهبود اداره کشور مطابق به احکام قانون.

۲۱. سایر صلاحیت‌ها و ظایف مندرج این قانون اساسی.

ماده شصت و پنجم

رییس جمهور می‌تواند در موضوعات مهم ملی سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی به آرای عمومی مردم افغانستان مراجعه نماید.

مراجعه به آرای عمومی نباید مناقض احکام این قانون اساسی و یا مستلزم تعدیل آن باشد.

ماده شصت و ششم

رییس جمهور در اعمال صلاحیت‌های مندرج این قانون اساسی، مصالح علیای مردم افغانستان را رعایت می‌کند.

رییس جمهور نمی‌تواند بدون حکم قانون ملکیت‌های دولتی را بفروشد یا اهدا کند.

رییس جمهور نمی‌تواند در زمان تصدی وظیفه از مقام خود به ملحوظات لسانی، سمتی، قومی، مذهبی و حزبی استفاده نماید.

ماده شصت و هفتم

در صورت استعفا، عزل و یا وفات رییس جمهور و یا مریضی صعب‌العلاج که مانع اجراء وظیفه شود، معاون اول رییس جمهور صلاحیت‌ها و وظایف رییس جمهور را به عهده می‌گیرد.

رییس جمهور استعفای خود را شخصاً به شورای ملی اعلام می‌نماید.

تثبیت مریضی صعب‌العلاج توسط هیئت طبی با صلاحیت که از طرف ستره محکمه تعیین می‌گردد صورت می‌گیرد.

در این حالات در خلال مدت سه ماه انتخابات به منظور تعیین رییس جمهور جدید طبق ماده شصت و یکم این قانون اساسی برگزار می‌گردد.

معاون اول رییس جمهور در زمان تصدی به حیث رییس جمهور موقت امور ذیل را انجام داده نمی‌تواند.

۱. تعدیل قانون اساسی
۲. عزل وزرا
۳. مراجعه به آرای عامه

معاونین رییس جمهور می‌تواند مطابق به احکام این قانون اساسی خود را به ریاست جمهوری کاندید نمایند.

در صورت غیاب رییس جمهور، وظایف معاون اول توسط رییس جمهور تعیین می‌گردد.

ماده شصت و هشتم

هر گاه یکی از معاونین رییس جمهور استعفا و یا وفات نماید عوض وی شخص دیگری توسط رییس جمهور به تایید ولسی جرگه تعیین می‌گردد.

در صورت وفات همزمان رییس جمهور و معاون اول وی، بالترتیب معاون دوم، رییس مشرانو جرگه، رییس ولسی جرگه و وزیر خارجه یکی بعد دیگری مطابق به حکم مندرج ماده شصت و هفتم این قانون اساسی وظایف رییس جمهور را به عهده می‌گیرد.

ماده شصت و نهم

رییس جمهور در برابر ملت و ولسی‌جرگه مطابق به احکام این ماده مسؤول می‌باشد.

اتهام علیه رییس جمهور به ارتکاب جرایم ضد بشری، خیانت ملی یا جنایت، از طرف یک ثلث کل اعضای ولسی جرگه تقاضا شده می‌تواند. در صورتیکه این تقاضا از طرف دو ثلث کل آرای ولسی‌جرگه تایید گردد، ولسی جرگه در خلال مدت یک ماه لویه جرگه را دایر می‌نماید. هرگاه لویه جرگه اتهام منسوب را به اکثریت دو ثلث آرای کل اعضا تصویب نماید، رییس جمهور از وظیفه منفصل و موضوع به محکمه خاص محول می‌گردد. محکمه خاص متشکل است از رییس مشرانو جرگه، سه نفر از اعضای ولسی‌جرگه و سه نفر از اعضای ستره‌محکمه به تعیین لویه جرگه. اقامه دعوی توسط شخصی که از طرف لویه‌جرگه تعیین می‌گردد صورت می‌گیرد.

در این حالت احکام مندرج ماده شصت و هفتم این قانون اساسی تطبیق می‌گردد.

ماده هفتادم

معاش و مصارف رییس جمهور توسط قانون تنظیم می‌گردد.

رییس جمهور بعد از ختم دوره خدمت، به استثنای حالت عزل، برای بقیه مدت حیات از حقوق مالی دوره ریاست جمهوری مطابق به احکام قانون مستفید می‌شود.

فصل چهارم
حکومت

ماده هفتاد و یکم

حکومت متشکل است از وزرا که تحت ریاست رییس جمهور اجرای وظیفه می‌نمایند.

تعداد وزرا و وظایف‌شان توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده هفتاد و دوم

شخصی که به حیث وزیر تعیین می‌شود واجد شرایط ذیل می‌باشد:

۱. تنها حامل تابعیت افغانستان باشد، هرگاه کاندید وزارت تابعیت کشور دیگری را نیز داشته باشد، ولسی‌جرگه صلاحیت تایید و یا رد آن را دارد.

۲. دارای تحصیلات عالی، تجربه کاری و شهرت نیک باشد.

۳. سن وی از سی و پنج سال کمتر نباشد.

۴. از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری و جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد.

ماده هفتاد و سوم

وزرا می‌توانند از اعضای شورای ملی یا خارج از آن تعیین شوند.

هرگاه عضو شورای ملی به حیث وزیر تعیین شود، عضویت خود را در شورا از دست می‌دهد و در عوض وی شخص دیگری مطابق به حکم قانون تعیین می‌گردد.

ماده هفتاد و چهارم

وزرا قبل از تصدی وظیفه حلف آتی را به حضور رییس جمهور، به جا می‌آورند.

بسم الله الرحمن الرحیم

(به نام خداوند بزرگ(ج) سوگند یاد می‌کنم که دین مقدس اسلام را حمایت، قانون اساسی و سایر قوانین افغانستان را رعایت، حقوق اتباع را حفاظت و از استقلال، تمامیت ارضی و وحدت ملی مردم افغانستان حراست کنم و در همه اعمال خود خداوند(ج) را حاضر دانسته، وظایف محوله را صادقانه انجام دهم).

ماده هفتاد و پنجم

حکومت دارای وظایف ذیل می‌باشد.

۱. تعمیل احکام این قانون اساسی و سایر قوانین و فیصله‌های قطعی محاکم.

۲. حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی و صیانت منافع و حیثیت افغانستان در جامعه بین‌المللی.

۳. تامین نظم وامن عامه و از بین بردن هر نوع فساد اداری.

۴. ترتیب بودجه، تنظیم وضع مالی دولت و حفاظت دارایی عامه.

۵. طرح و تطبیق پروگرام‌های انکشافی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تکنالوژیکی.

۶. ارائه گزارش به شورای ملی در ختم سال مالی درباره امور انجام شده و پروگرام‌های عمده سال مالی جدید.

۷. انجام سایر وظایفی که به موجب این قانون اساسی و قوانین دیگر از وظایف حکومت دانسته شده است.

ماده هفتاد و ششم

حکومت برای تطبیق خطوط اساسی سیاست کشور و تنظیم وظایف

خود مقررات وضع و تصویب می‌کند. این مقررات باید مناقض نص یا روح هیچ قانون نباشد.

ماده هفتاد و هفتم

وزرا وظایف خود را به حیث آمرین واحدهای اداری در داخل حدودی که این قانون اساسی و سایر قوانین تعیین می‌کند، اجرا می‌نمایند.

وزرا از وظایف مشخصه خود نزد رییس جمهور و ولسی‌جرگه مسؤولیت دارند.

ماده هفتاد و هشتم

هرگاه وزیر به ارتکاب جرایم ضد بشری، خیانت ملی و یا سایر جرایم متهم گردد، قضیه با رعایت ماده یکصد و سی و چهارم این قانون اساسی به محکمه خاص محول می‌گردد.

ماده هفتاد و نهم

حکومت می‌تواند در حالت تعطیل ولسی‌جرگه در صورت ضرورت عاجل، به استثنای امور مربوط به بودجه و امور مالی، فرامین تقنینی را ترتیب کند.

فرامین تقنینی بعد از توشیح رییس جمهور حکم قانون را حایز می‌شود. فرامین تقنینی باید در خلال سی روز از تاریخ انعقاد نخستین جلسه شورای ملی به آن تقدیم شود، و در صورتی که از طرف شورای ملی رد شود، از اعتبار ساقط می‌گردد.

ماده هشتادم

وزرا نمی‌توانند در زمان تصدی وظیفه از مقام خود به ملحوظات لسانی، سمتی، قومی، مذهبی و حزبی استفاده نمایند.

فصل پنجم
شورای ملی

ماده هشتاد و یکم

شورای ملی دولت جمهوری اسلامی افغانستان به حیث عالی‌ترین ارگان تقنینی مظهر اراده مردم آن است و از قاطبه ملت نمایندگی می کند.

هر عضو شورا در موقع اظهار رای، مصالح عمومی و منافع علیای مردم افغانستان را مدار قضاوت قرار می‌دهد.

ماده هشتاد و دوم

شورای ملی متشکل از دو مجلس: ولسی‌جرگه و مشرانوجرگه می‌باشد.

هیچ شخص نمی‌تواند در یک وقت عضو هر دو مجلس باشد.

ماده هشتاد و سوم

اعضای ولسی‌جرگه توسط مردم از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب می گردند.

دوره کار ولسی‌جرگه به تاریخ اول سرطان سال پنجم، بعد از اعلان نتایج انتخابات به پایان می‌رسد و شورای جدید به کار آغاز می‌نماید.

انتخابات اعضای ولسی‌جرگه در خلال مدت سی الی شصت روز قبل از پایان دوره ولسی‌جرگه برگزار می گردد.

تعداد اعضای ولسی‌جرگه به تناسب نفوس هر حوزه حداکثر دو صد و پنجاه نفر می‌باشد.

حوزه‌های انتخاباتی و سایر مسایل مربوط به آن در قانون انتخابات تعیین می گردد.

در قانون انتخابات باید تدابیری اتخاذ گردد که نظام انتخاباتی، نمایندگی عمومی وعادلانه را برای تمام مردم کشور تامین نماید و به تناسب نفوس از هر ولایت طور اوسط حداقل دو وکیل زن در ولسی‌جرگه عضویت یابد.

ماده هشتاد و چهارم

اعضای مشرانو جرگه به ترتیب ذیل انتخاب و تعیین می‌شوند.

۱. از جمله اعضای شورای هر ولایت، یک نفر به انتخاب شورای مربوط برای مدت چهار سال.

۲. از جمله اعضای شوراهای ولسوالی‌های هر ولایت، یک نفر به انتخاب شوراهای مربوط برای مدت سه سال.

۳. یک ثلث باقی مانده از جمله شخصیت‌های خبیر و با تجربه به شمول دو نفر از نمایندگان معلولین و معیوبین و دو نفر نمایندگان کوچی‌ها به تعیین رییس جمهور برای مدت پنج سال. رییس جمهور تعداد پنجاه فیصد از این اشخاص را از بین زنان تعیین می‌نماید.

شخص که به حیث عضو مشرانوجرگه انتخاب می‌شود، عضویت خود را در شورای مربوطه از دست داده، به عوض او شخص دیگری مطابق به احکام قانون تعیین می‌گردد.

ماده هشتاد و پنجم

شخص که به عضویت شورای ملی کاندید یا تعیین می‌شود، علاوه بر تکمیل شرایط انتخاب‌کنندگان واجد اوصاف ذیل می‌باشد.

۱. تبعه افغانستان بوده یا حداقل ده سال قبل از تاریخ کاندید یا تعیین

شده، تابعیت دولت افغانستان را کسب کرده باشد.

۲. از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد.

۳. اعضای ولسی‌جرگه سن بیست و پنج سالگی را در روز کاندید شدن و اعضای مشرانوجرگه سن سی و پنج سالگی را در روز کاندید یا تعیین شدن تکمیل کرده باشند.

ماده هشتاد و ششم

وثایق انتخاباتی اعضای شورای ملی توسط کمیسیون مستقل انتخابات مطابق به احکام قانون تدقیق می‌گردد.

ماده هشتاد و هفتم

هر یک از دو مجلس شورای ملی، در آغاز دوره کار، یک نفر از اعضای خود را به حیث رییس برای یک دوره تقنینیه و دو نفر را به حیث نایب اول و نایب دوم و دو نفر را به حیث منشی و نایب منشی برای مدت یکسال انتخاب می‌کند.

این اشخاص هیئت اداری ولسی‌جرگه و مشرانوجرگه را تشکیل می‌دهند.

وظایف هیئت اداری در اصول وظایف داخلی هر مجلس تعیین می‌شود.

ماده هشتاد و هشتم

هر یک از دو مجلس شورای ملی برای مطالعه موضوعات مورد بحث، بر طبق اصول وظایف داخلی، کمیسیون‌ها تشکیل می‌دهد.

ماده هشتاد و نهم

ولسی‌جرگه صلاحیت دارد به پیشنهاد یک ثلث اعضا، جهت بررسی و

مطالعه اعمال حکومت، کمیسیون خاص تعیین نماید.

ترکیب و طرزالعمل این کمیسیون در اصول وظایف داخلی ولسی‌جرگه تنظیم می‌گردد.

ماده نودم

شورای ملی دارای صلاحیت‌های ذیل می‌باشد:

۱. تصویب، تعدیل یا لغو قوانین و یا فرامین تقنینی.

۲. تصویب پروگرام‌های انکشافی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تکنالوژیکی.

۳. تصویب بودجه دولتی و اجازه اخذ یا اعطای قرضه.

۴. ایجاد واحدهای اداری، تعدیل و یا الغای آن.

۵. تصدیق معاهدات و میثاق‌های بین‌المللی یا فسخ الحاق افغانستان به آن.

۶. سایر صلاحیت‌های مندرج این قانون اساسی.

ماده نود و یکم

ولسی‌جرگه دارای صلاحیت‌های اختصاصی ذیل می‌باشد.

۱. اتخاذ تصمیم در مورد استیضاح از هر یک از وزرا مطابق به حکم ماده نود و دوم این قانون اساسی.

۲. اتخاذ تصمیم راجع به پروگرام‌های انکشافی و بودیجه دولتی.

۳. تایید یا رد مقرری‌ها مطابق به احکام این قانون اساسی.

ماده نود و دوم

ولسی‌جرگه به پیشنهاد بیست فیصد کل اعضا، می‌تواند از هر یک از

وزرا استیضاح به عمل آورد.

هرگاه توضیح ارائه شده قناعت بخش نباشد، ولسی‌جرگه موضوع رای عدم اعتماد را بررسی می‌کند.

رای عدم اعتماد از وزیر باید صریح، مستقیم و بر اساس دلایل موجه باشد. این رای به اکثریت آرای کل اعضای ولسی‌جرگه صادر می‌گردد.

ماده نود و سوم

هر یک از کمیسیون‌های هر دو مجلس شورای ملی می‌تواند از هر یک از وزرا در موضوعات معین سؤال نماید.

شخصی که از او سؤال به عمل آمده، می‌تواند جواب شفاهی یا تحریری بدهد.

ماده نود و چهارم

قانون عبارت است از مصوبه هر دو مجلس شورای ملی که به توشیح رییس جمهور رسیده باشد، مگر اینکه در قانون اساسی طور دیگری تصریح گردیده باشد.

در صورتی که رییس جمهور با مصوبه شورای ملی موافقه نداشته باشد می‌تواند آن را در ظرف پانزده روز از تاریخ تقدیم با ذکر دلایل به ولسی‌جرگه مسترد نماید. با سپری شدن این مدت و یا در صورت که ولسی‌جرگه آن را مجدداً با دو ثلث آرای کل اعضا تصویب نماید، مصوبه توشیح شده محسوب و نافذ می‌گردد.

ماده نود و پنجم

پیشنهاد طرح قانون از طرف حکومت یا اعضای شورا و در ساحه تنظیم

امور قضایی از طرف ستره محکمه توسط حکومت صورت گرفته می‌تواند.

پیشنهاد طرح قانون در مورد بودجه و امور مالی صرف از طرف حکومت صورت می‌گیرد.

ماده نود و ششم

هرگاه پیشنهاد طرح قانون، حاوی تکلیف جدید یا تنقیص در عایدات دولت باشد، به شرطی در فهرست کار داخل می‌شود که در متن پیشنهاد، مدرک جبران نیز پیش‌بینی شده باشد.

ماده نود و هفتم

پیشنهاد طرح قانون از طرف حکومت نخست به ولسی‌جرگه تقدیم می‌گردد.

ولسی جرگه پیشنهاد طرح قانون را، به شمول بودجه و امور مالی و پیشنهاد اخذ و اعطای قرضه را، بعد از بحث به صورت کل تصویب یا رد می‌کند.

ولسی‌جرگه نمی‌تواند طرح پیشنهاد شده را بیش از یک ماه به تاخیر اندازد.

ولسی‌جرگه طرح پیشنهاد شده را بعد از تصویب به مشرانوجرگه می‌سپارد.

مشرانوجرگه در ظرف پانزده روز در مورد آن تصمیم اتخاذ می‌کند.

شورای ملی به اتخاذ تصمیم در مورد طرح قوانین، معاهدات و پروگرام‌های انکشافی دولت که به اساس پیشنهاد حکومت ایجاب رسیدگی عاجل را نماید اولویت می‌دهد.

هرگاه پیشنهاد طرح قانون از طرف ده نفر از اعضای یکی از دو مجلس صورت گیرد، بعد از تایید یک پنجم اعضای مجلس که پیشنهاد به آن ارائه شده است، در فهرست کار آن مجلس داخل می‌گردد.

ماده نود و هشتم

بودجه دولت و پروگرام انکشافی حکومت از طریق مشرانو جرگه با نظریه مشورتی آن به ولسی‌جرگه تقدیم می‌شود.

تصمیم ولسی‌جرگه بدون ارائه به مشرانو جرگه بعد از توشیح رییس جمهور نافذ شمرده می‌شود.

هرگاه نظر به عواملی تصویب بودجه قبل از آغاز سال مالی صورت نگیرد تا تصویب بودجه جدید، بودجه سال گذشته تطبیق می‌گردد.

حکومت در خلال ربع چهارم سال مالی، بودجه سال آینده را با حساب اجمالی بودجه سال جاری به شورای ملی تقدیم می‌نماید.

حساب قطعی بودجه سال مالی قبل، در خلال مدت شش ماه سال آینده، مطابق به احکام قانون، به شورای ملی تقدیم می‌گردد.

ولسی‌جرگه نمی‌تواند تصویب بودجه را بیش از یک ماه و اجازه اخذ و یا اعطای قرضه را که شامل بودجه نباشد، بیش از پانزده روز به تاخیر اندازد.

هرگاه ولسی‌جرگه در این مدت راجع به پیشنهاد اخذ و یا اعطای قرضه تصمیم اتخاذ نکند، پیشنهاد تصویب شده محسوب می‌گردد.

ماده نود و نهم

در صورتی که در اجلاس شورای ملی، بودجه سالانه یا پروگرام

انکشافی یا موضوع مربوط به امنیت عامه، تمامیت ارضی و استقلال کشور مطرح باشد مدت اجلاس شورا قبل از تصویب آن خاتمه یافته نمی‌تواند.

ماده صدم

هرگاه مصوبه یک مجلس از طرف مجلس دیگر رد شود برای حل اختلاف هیئت مختلط به تعداد مساوی از اعضای هر دو مجلس تشکیل می‌گردد.

فیصله هیئت بعد از توشیح رییس جمهور، نافذ شمرده می‌شود. در صورتی که هیئت مختلف نتواند اختلاف نظر را رفع کند، مصوبه رد شده به حساب می‌رود. در این حالت ولسی‌جرگه می‌تواند در جلسه بعد آن را با دو ثلث آرای کل اعضا تصویب کند. این تصویب بدون ارائه به مشرانو جرگه بعد از توشیح رییس جمهور نافذ شمرده می‌شود.

ماده یکصد و یکم

هیچ عضو شورای ملی به علت رای یا نظریه‌ای که در هنگام اجرای وظیفه ابراز می‌دارد، مورد تعقیب عدلی قرار نمی‌گیرد.

ماده یکصد و دوم

هرگاه عضو شورای ملی به جرمی متهم شود، مامور مسؤول از موضوع به مجلسی که متهم عضو آن است، اطلاع می‌دهد و متهم تحت تعقیب عدلی قرار گرفته می‌تواند.

در مورد جرم مشهود، مامور مسؤول می‌تواند متهم را بدون اجازه مجلسی که او عضو آن می‌باشد تحت تعقیب عدلی قرار دهد و گرفتار نماید.

در هر دو حالت، هرگاه تعقیب عدلی قانوناً توقیف را ایجاب کند، مامور مسؤول مکلف است موضوع را بلافاصله به اطلاع مجلس مربوط

برساند و تصویب آن را حاصل نماید. اگر اتهام در هنگام تعطیل شورا صورت بگیرد، اجازه گرفتاری یا توقیف از هیئت اداری مجلس مربوط حاصل می‌گردد و موضوع به نخستین جلسه مذکور جهت اخذ تصمیم ارائه می‌شود.

ماده یکصد و سوم

وزرا می‌توانند در جلسات هر یک از دو مجلس شورای ملی اشتراک ورزند.

هر مجلس شورای ملی می‌تواند حضور وزرا را در جلسه خود مطالبه کند.

ماده یکصد و چهارم

هر دو مجلس شورای ملی در وقت واحد به صورت جداگانه جلسه می‌کنند.

جلسات هر دو مجلس در موارد ذیل می‌توان به طور مشترک دایر شود.

۱. در موقعی که دوره تقنینیه یا اجلاس سالانه از طرف رییس جمهور افتتاح می‌گردد.

۲. در صورتی که رییس جمهور ضروری تشخیص دهد.

رییس ولسی‌جرگه، از جلسات مشترک شورای ملی ریاست می‌نماید.

ماده یکصد و پنجم

جلسات شورای ملی علنی می‌باشد مگر اینکه رییس مجلس یا حداقل ده نفر از اعضای شورای ملی، سری بودن آن را درخواست نمایند و مجلس این درخواست را بپذیرد.

هیچ شخصی نمی‌تواند عنفاً به مقر شورای ملی داخل شود.

ماده یکصد و ششم

نصاب هر یک از دو مجلس شورای ملی، هنگام رای‌گیری با حضور اکثریت اعضاء تکمیل می‌گردد و تصامیم آن با اکثریت آرای اعضای حاضر اتخاذ می‌شود، مگر در مواردی که این قانون اساسی طور دیگری تصریح نموده باشد.

ماده یکصد و هفتم

شورای ملی در هر سال دو اجلاس عادی دایر می‌کند.

مدت کار هر دو اجلاس شورا، در هر سال نه ماه می‌باشد. در صورت ایجاب، شورا می‌تواند این مدت را تمدید کند.

جلسات فوق‌العاده شورا در ایام تعطیل به امر رییس جمهور دایر شده می‌تواند.

ماده یکصد و هشتم

در حالات وفات، استعفا و عزل عضو شورای ملی و یا معلولیت یا معیوبیتی که به طور دایم مانع اجرای وظیفه گردد، تعیین نماینده جدید برای مدت باقی مانده دوره تقنینیه، مطابق به احکام قانون صورت می‌گیرد.

امور مربوط به حضور و غیاب اعضای شورای ملی در اصول وظایف داخلی تنظیم می‌گردد.

ماده یکصد و نهم

پیشنهاد تعدیل قانون انتخابات، در یک سال اخیر دوره تقنینیه، در فهرست کار شورای ملی داخل شده نمی‌تواند.

فصل ششم
لویه جرگه

ماده یکصد و دهم

لویه جرگه عالی‌ترین مظهر اراده مردم افغانستان می‌باشد.

لویه جرگه متشکل است از:

۱. اعضای شورای ملی

۲. رؤسای شوراهای ولایات و ولسوالی‌ها

۳. وزرا، رییس و اعضای ستره‌محکمه و لوی‌سارنوال می‌توانند در جلسات لویه جرگه بدون حق رای اشتراک ورزند.

ماده یکصد و یازدهم

لویه جرگه در حالات ذیل دایر می‌گردد.

۱. اتخاذ تصمیم در مورد مسایل مربوط به استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و مصالح علیای کشور.

۲. تعدیل احکام این قانون اساسی.

۳. محاکمه رییس جمهور مطابق به حکم مندرج ماده شصت و نهم این قانون اساسی.

ماده یکصد و دوازدهم

لویه جرگه در اولین جلسه، از میان اعضا یک نفر را به حیث رییس و یک نفر را به حیث معاون و دو نفر را به حیث منشی و نایب منشی انتخاب می‌کند.

ماده یکصد و سیزدهم

نصاب لویه جرگه هنگام رای‌دهی، با حضور اکثریت اعضا تکمیل می‌گردد.

تصامیم لویه جرگه، جز در مواردی که در این قانون اساسی صریحاً

ذکر گردیده، با اکثریت آرای کل اعضا اتخاذ می‌گردد.

ماده یکصد و چهاردهم

مباحثات لویه جرگه علنی می‌باشد مگر اینکه یک ربع اعضا سری بودن آن را درخواست نمایند و لویه جرگه این درخواست را بپذیرد.

ماده یکصد و پانزدهم

در هنگام دایر بودن لویه جرگه، احکام مندرج مواد یکصد و یکم و یکصد و دوم این قانون اساسی، در مورد اعضای آن تطبیق می‌گردد.

فصل هفتم

قضاء

ماده یکصد و شانزدهم

قوه قضائیه رکن مستقل دولت جمهوری اسلامی افغانستان می‌باشد.

قوه قضائیه مرکب است از یک ستره‌محکمه، محاکم استیناف و محاکم ابتدائیه که تشکیلات و صلاحیت آنها توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ستره‌محکمه به حیث عالی‌ترین ارگان قضایی در راس قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان قرار دارد.

ماده یکصد و هفدهم

ستره‌محکمه مرکب است از نه عضو که از طرف رییس جمهور با تایید ولسی‌جرگه و با رعایت احکام مندرج فقره آخر ماده پنجاهم و ماده یکصد و هجدهم این قانون اساسی در آغاز به ترتیب ذیل تعیین می‌گردند.

سه نفر برای مدت چهار سال، سه نفر برای مدت هفت سال و سه نفر برای مدت ده سال.

تعیینات بعدی برای مدت ده سال می‌باشد.

تعیین اعضای برای بار دوم جواز ندارد.

رییس جمهور یکی از اعضا را به حیث رییس ستره‌محکمه تعیین می‌کند.

اعضای ستره‌محکمه به استثنای حالات مندرج ماده یکصد و بیست و هفتم این قانون اساسی، تا ختم دوره خدمت از وظایف‌شان عزل نمی‌شوند.

ماده یکصد و هجدهم

عضو ستره‌محکمه واجد شرایط ذیل می‌باشد:

۱. سن رییس و اعضا در حین تعیین از چهال سال کمتر نباشد.

۲. تبعه افغانستان باشد.

۳. در علوم حقوقی و یا فقهی تحصیلات عالی و در نظام قضایی افغانستان تخصص و تجربه کافی داشته باشد.

۴. دارای حسن سیرت و شهرت نیک باشد.

۵. از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد.

۶. در حال تصدی وظیفه در هیچ حزب سیاسی عضویت نداشته باشد.

ماده یکصد و نوزدهم

اعضای ستره‌محکمه قبل از اشغال وظیفه حلف آتی را در حضور رییس جمهور بجا می‌آورند.

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند بزرگ(ج) سوگند یاد می‌کنم که حق و عدالت را بر طبق احکام دین مقدس اسلام، نصوص این قانون اساسی و سایر قوانین افغانستان تامین نموده، وظیفه قضاء را با کمال امانت، صداقت و بی‌طرفی اجرا نمایم.

ماده یکصد و بیستم

صلاحیت قوه قضائیه شامل رسیدگی به تمامی دعاویی است که از طرف اشخاص حقیقی یا حکمی به شمول دولت، به حیث مدعی یا مدعی علیه در پیشگاه محکمه مطابق به احکام قانون اقامه شود.

ماده یکصد و بیست و یکم

بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین‌الدول و میثاق‌های بین‌المللی با قانون اساسی و تفسیر آنها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق به احکام قانون از صلاحیت ستره‌محکمه می‌باشد.

ماده یکصد و بیست و دوم

هیچ قانون نمی‌تواند در هیچ حالت، قضیه یا ساحه‌ای را از دایره صلاحیت قوه قضائیه به نحوی که در این فصل تحدید شده، خارج بسازد و به مقام دیگر تفویض کند.

این حکم مانع تشکیل محاکم خاص مندرج مواد شصت و نهم، هفتاد و هشتم و یکصد و بیست و هفتم این قانون اساسی و محاکم عسکری در قضایای مربوط به آن نمی‌گردد.

تشکیل و صلاحیت این نوع محاکم توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده یکصد و بیست و سوم

با رعایت احکام این قانون اساسی، قواعد مربوط به تشکیل، صلاحیت و اجراآت محاکم و امور مربوط به قضات توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده یکصد و بیست و چهارم

در مورد مامورین و سایر کارکنان قوه قضائیه، احکام قوانین مربوط به مامورین و سایر کارکنان اداری دولت نافذ می‌باشد، ولی تقرر، انفکاک،

ترفیع، تقاعد، مجازات و مکافاتشان توسط ستره‌محکمه مطابق به احکام قانون صورت می‌گیرد.

ماده یکصد و بیست و پنجم

بودجه قوه قضائیه به مشوره حکومت از طرف ستره‌محکمه ترتیب گردیده به حیث جزء بودجه دولت، توسط حکومت به شورای ملی تقدیم می‌شود.

تطبیق بودجه قوه قضائیه از صلاحیت ستره محکمه می‌باشد.

ماده یکصد و بیست و ششم

اعضای ستره‌محکمه بعد از ختم دوره خدمت برای بقیه مدت حیات از حقوق مالی دوره خدمت مستفید می‌شوند مشروط بر اینکه به مشاغل دولتی و سیاسی اشتغال نورزند.

ماده یکصد و بیست و هفتم

هرگاه بیش از یک ثلث اعضای ولسی‌جرگه، محاکمه رییس یا عضو ستره‌محکمه را بر اساس اتهام به جرم ناشی از اجرای وظیفه یا ارتکاب جنایت تقاضا نماید و ولسی‌جرگه این تقاضا را با اکثریت دوثلث کل اعضا تصویب کند، متهم از وظیفه عزل و موضوع به محکمه خاص محول می‌گردد.

تشکیل محکمه و طرزالعمل محاکمه، توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده یکصد و بیست و هشتم

در محاکم افغانستان، محاکمه به صورت علنی دایر می‌گردد و هر شخص حق دارد با رعایت احکام قانون در آن حضور یابد.

محکمه می‌تواند در حالاتی که در قانون تصریح گردیده، یا سری بودن

محاکمه ضروری تشخیص گردد، جلسات سری دایر کند ولی اعلام حکم باید به هر حال علنی باشد.

ماده یکصد و بیست و نهم

محکمه مکلف است اسباب حکمی را که صادر می‌نماید، در فیصله ذکر کند.

تمام فیصله‌های قطعی محاکم واجب‌التعمیل است مگر در حالت حکم به مرگ شخص که مشروط به منظوری رییس جمهور می‌باشد.

ماده یکصد و سی‌ام

محاکم در قضایای مورد رسیدگی، احکام این قانون اساسی و سایر قوانین را تطبیق می‌کنند.

هرگاه برای قضیه‌ای از قضایای مورد رسیدگی، قانون اساسی و سایر قوانین حکمی موجود نباشد، محاکم به پیروی از احکام فقه حنفی و در داخل حدودی که این قانون اساسی وضع نموده، قضیه را به نحوی حل و فصل می‌نماید که عدالت را به بهترین وجه تامین نماید.

ماده یکصد و سی و یکم

محاکم برای اهل تشیع، در قضایای مربوط به احوال شخصیه، احکام مذهب تشیع را مطابق به احکام قانون تطبیق می‌نمایند.

در سایر دعاوی نیز اگر در این قانون اساسی و قوانین دیگر حکمی موجود نباشد، محاکم قضیه را مطابق به احکام این مذهب حل و فصل می‌نمایند.

ماده یکصد و سی و دوم

قضات به پیشنهاد سترەمحکمه و منظوری رییس‌جمهور تعیین می‌گردند.

تقرر، تبدل، ترفیع، مؤاخذه و پیشنهاد تقاعد قضات مطابق به احکام قانون از صلاحیت ستره‌محکمه می‌باشد.

ستره‌محکمه به منظور تنظیم بهتر امور اجرایی و قضایی و تامین اصلاحات لازم، آمریت عمومی اداری قوه قضائیه را تاسیس می‌نماید.

ماده یکصد و سی و سوم

هرگاه قاضی به ارتکاب جنایت متهم شود، ستره‌محکمه مطابق به احکام قانون به حالات قاضی رسیدگی نموده، پس از استماع دفاع او، در صورتی که ستره‌محکمه اتهام را وارد بداند پیشنهاد عزلش را به رییس جمهور تقدیم و با منظوری آن از طرف رییس جمهور، قاضی متهم از وظیفه معزول و مطابق به احکام قانون مجازات می‌شود.

ماده یکصد و سی و چهارم

کشف جرایم، توسط پولیس و تحقیق جرایم و اقامه دعوی علیه متهم در محکمه، از طرف سارنوالی مطابق با احکام قانون صورت می‌گیرد.

سارنوالی جزء قوه اجرائیه و در اجراآت خود مستقل می‌باشد.

تشکیل، صلاحیت و طرز فعالیت سارنوالی توسط قانون تنظیم می‌گردد.

کشف و تحقیق جرایم وظیفوی منسوبین قوای مسلح، پولیس و موظفین امنیت ملی، توسط قانون خاص تنظیم می‌گردد.

ماده یکصد و سی و پنجم

اگر طرف دعوای زبانی را که محاکمه توسط آن صورت می‌گیرد، نداند، حق اطلاع به مواد و اسناد قضیه و صحبت در محکه به زبان مادری، توسط ترجمان برایش تامین می‌گردد.

فصل هشتم

اداره

ماده یکصد و سی و ششم

اداره جمهوری اسلامی افغانستان بر اساس واحدهای اداره مرکزی و ادارات محلی، طبق قانون، تنظیم می‌گردد.

اداره مرکزی به یک عده واحدهای اداری منقسم می‌گردد که در راس هر کدام یک نفر وزیر قرار دارد.

واحد اداره محلی، ولایت است. تعداد، ساحه، اجزاء و تشکیلات ولایات و ادارات مربوط، بر اساس تعداد نفوس، وضع اجتماعی و اقتصادی و موقعیت جغرافیایی توسط قانون تنظیم می‌گردد.

ماده یکصد و سی و هفتم

حکومت با حفظ اصل مرکزیت به منظور تسریع و بهبود امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و سهم گیری هرچه بیشتر مردم در انکشاف حیات ملی، صلاحیت‌های لازم را مطابق به احکام قانون به اداره محلی تفویض می‌نماید.

ماده یکصد و سی و هشتم

در هر ولایت یک شورای ولایتی تشکیل می‌شود.

اعضای شورای ولایتی، طبق قانون، به تناسب نفوس، از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم از طرف ساکنین ولایت برای مدت چهار سال انتخاب می‌گردد.

شورای ولایتی یک نفر از اعضای خود را به حیث رییس انتخاب می‌نماید.

ماده یکصد و سی و نهم

شورای ولایتی در تامین اهداف انکشافی دولت و بهبود امور ولایت به نحوی که در قوانین تصریح می‌گردد، سهم گرفته ودر مسایل مربوط به ولایت مشوره می‌دهد.

شورای ولایتی وظایف خود را با همکاری اداره محلی اجرا می‌نماید.

ماده یکصد و چهلم

برای تنظیم امور و تامین اشتراک فعال مردم در اداره محلی، در ولسوالی‌ها و قریه‌ها، مطابق به احکام قانون، شوراها تشکیل می‌گردد.

اعضای این شوراها از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم از طرف ساکنین محل برای مدت سه سال انتخاب می‌شوند.

سهم‌گیری کوچیان در شوراهای محلی مطابق به احکام قانون تنظیم می‌گردد.

ماده یکصد و چهل و یکم

برای اداره امور شهری، شاروالی تشکیل می‌شود.

شاروال و اعضای مجلس شاروالی از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب می‌شوند.

امور مربوط به شاروالی‌ها توسط قانون تنظیم می‌گردند.

ماده یکصد و چهل و دوم

دولت به مقصد تعمیل احکام و تامین ارزش‌های مندرج این قانون اساسی، ادارات لازم را تشکیل می‌نماید.

فصل نهم
حالت اضطرار

ماده یکصد و چهل و سوم

هرگاه به علت جنگ، خطر جنگ، اغتشاش وخیم، آفات طبیعی و یا حالت مماثل حفظ استقلال و حیات ملی از مجرایی که در قانون اساسی تعیین شده، ناممکن گردد، حالت اضطرار از طرف رییس جمهور با تایید شورای ملی در تمام یا بعضی از ساحات کشور اعلان می‌شود.

هرگاه حالت اضطرار بیش از دو ماه دوام نماید، برای تمدید آن، موافقت شورای ملی شرط است.

ماده یکصد و چهل و چهارم

در حالت اضطرار، رییس جمهور می‌تواند به مشوره رؤسای شورای ملی و سترەمحکمه، بعضی از صلاحیت‌های شورای ملی را به حکومت انتقال دهد.

ماده یکصد و چهل و پنجم

در حالت اضطرار، رییس جمهور می‌تواد بعد از تایید رؤسای شورای ملی و سترەمحکمه، تنفیذ احکام ذیل را معطل بسازد و یا بر آنها قیودی وضع نماید.

۱. فقره دوم ماده بیست و هفتم.
۲. ماده سی و ششم.
۳. فقره دوم ماده سی و هفتم.
۴. فقره دوم ماده سی و هشتم.

ماده یکصد و چهل و ششم

در حالت اضطرار قانون اساسی تعدیل نمی‌شود.

ماده یکصد و چهل و هفتم

هرگاه دوره ریاست جمهور و یا دوره تقنینیه شورای ملی، در حالت اضطرار ختم شود، اجرای انتخابات جدید ملتوی گذاشته شده، مدت خدمت رییس جمهور و اعضای شورای ملی تا چهار ماه تمدید می‌شود.

هرگاه حالت اضطرار بیش از چهار ماه دوام نماید لویه‌جرگه از طرف رییس جمهور دعوت می‌شود.

بعد از ختم حالت اضطرار، در خلال مدت دو ماه، انتخابات برگزار می‌گردد.

ماده یکصد و چهل و هشتم

در ختم حالت اضطرار، اقداماتی که بر اساس مواد یکصد و چهل و چهارم و یکصد و چهل و پنجم این قانون اساسی به عمل آمده، بلافاصله از اعتبار ساقط می‌گردند.

فصل دهم

تعدیل

ماده یکصد و چهل و نهم

اصل پیروی از احکام دین مقدس اسلام و نظام جمهوری اسلامی تعدیل نمی‌شود.

تعدیل حقوق اساسی اتباع صرف به منظور بهبود حقوق آنان مجاز می‌باشد.

تعدیل دیگر محتویات این قانون اساسی، نظر به تجارب و مقتضیات عصر، با رعایت احکام مندرج مواد شصت و هفتم و یکصد و چهل و ششم این قانون اساسی، با پیشنهاد رییس جمهور یا اکثریت اعضای شورای ملی صورت می‌گیرد.

ماده یکصد و پنجاهم

به منظور اجرای پیشنهاد تعدیل هیئتی از بین اعضای حکومت، شورای ملی و سترهمحکمه به فرمان رییس‌جمهور تشکیل گردیده، طرح تعدیل را تهیه می‌کند.

برای تصویب تعدیل، لویه‌جرگه بر اساس فرمان رییس‌جمهور و مطابق به احکام فصل لویه‌جرگه دایر می‌گردد.

هرگاه لویه‌جرگه با اکثریت دوثلث کل اعضا طرح تعدیل را تصویب کند، بعد از توشیح رییس جمهور نافذ می‌گردد.

فصل یازدهم

احکام متفرقه

ماده یکصد و پنجاه و یکم

رییس جمهور، معاونین رییس‌جمهور، وزرا، رییس و اعضای سترهمحکمه، لوی‌سارنوالی، رؤسای بانک مرکزی و امنیت ملی، والیان و شاروال‌ها در مدت تصدی وظیفه نمی‌توانند هیچ معامله انتفاعی را با دولت انجام دهند.

ماده یکصد و پنجاه دوم

رییس‌جمهور، معاونین رییس‌جمهور، وزرا، رؤسا و اعضای شورای ملی و سترهمحکمه، لوی‌سارنوال و قضات نمی‌توانند در مدت تصدی وظیفه به مشاغل دیگری اشتغال ورزند.

ماده یکصد و پنجاه و سوم

قضات، سارنوالان، صاحب‌منصبان قوای مسلح و پولیس و منسوبین امنیت ملی، در مدت تصدی وظیفه نمی‌توانند در احزاب سیاسی عضویت داشته باشند.

ماده یکصد و پنجاه و چهارم

دارایی رییس‌جمهور، معاونین رییس‌جمهور، وزرا، اعضای ستره‌محکمه و لوی‌سارنوال قبل و بعد از دوره خدمت، توسط ارگانی که در قانون تعیین می‌گردد، ثبت، رسیدگی و نشر می‌شود.

ماده یکصد و پنجاه و پنجم

برای معاونین رییس‌جمهور، وزرا، رؤسا و اعضای شورای ملی و ستره‌محکمه، قضات و لوی‌سارنوال مطابق به احکام قانون معاش مناسب تعیین می‌گردد.

ماده یکصد و پنجاه و ششم

کمیسیون مستقل انتخابات برای اداره و نظارت بر هر نوع انتخابات و مراجعه به آرای عمومی مردم در کشور مطابق به احکام قانون تشکیل می‌گردد.

ماده یکصد و پنجاه و هفتم

کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی مطابق به احکام قانون تشکیل می‌گردد.

اعضای این کمیسیون از طرف رییس‌جمهور به تایید ولسی‌جرگه تعیین می‌گردند.

فصل دوازدهم
احکام انتقالی

ماده یکصد و پنجاه و هشتم

لقب بابای ملت و امتیازاتی که توسط لویه‌جرگه اضطراری سال یک هزار و سیصد و هشتاد و یک هجری شمسی به اعلیحضرت محمد ظاهر

شاه، پادشاه سابق افغانستان، اعطا شده است با رعایت احکام این قانون اساسی مدام‌الحیات برای‌شان محفوظ می‌باشد.

ماده یکصد و پنجاه نهم

مدت بعد از انفاذ این قانون اساسی تا تاریخ افتتاح شورای ملی، دوره انتقالی شمرده می‌شود.

دولت انتقالی اسلامی افغانستان، در دوره انتقال، وظایف ذیل را انجام می‌دهد.

۱. اصدار فرامین تقنینی مربوط به انتخابات ریاست جمهوری، شورای ملی و شوراهای محلی در مدت شش ماه.

۲. اصدار فرامین در مورد تشکیلات و صلاحیت محاکم و آغاز کار روی قانون تشکیلات اساسی در خلال مدت کمتر از یک سال.

۳. تشکیل کمیسیون مستقل انتخابات.

۴. انجام اصلاحات لازم به منظور تنظیم بهتر امور اجرائی و قضایی.

۵. اتخاذ تدابیر لازم جهت آماده ساختن زمینه برای تطبیق احکام این قانون اساسی.

ماده یکصد و شصتم

اولین رییس‌جمهور منتخب، سی روز بعد از اعلام نتایج انتخابات، مطابق به احکام این قانون اساسی به کار آغاز می‌کند.

کوشش همه‌جانبه صورت می‌گیرد تا اولین انتخابات رییس‌جمهور و شورای ملی با هم در یک وقت صورت بگیرد.

صلاحیت‌های شورای ملی مندرج در این قانون اساسی تا زمان تاسیس

این شورا به حکومت تفویض می‌شود و ستره‌محکمه موقت به فرمان رییس‌جمهور تشکیل می‌گردد.

ماده یکصد و شصت و یکم

شورای ملی، وظایف و صلاحیت‌های خود را به مجرد تاسیس، مطابق به احکام این قانون اساسی، اعمال می‌کند.

بعد از دایر شدن اولین جلسه شورای ملی، در خلال مدت سی روز، حکومت و ستره‌محکمه مطابق به احکام این قانون اساسی تشکیل می‌گردند.

رییس دولت انتقالی اسلامی افغانستان تا زمانی که رییس‌جمهور منتخب به کار آغاز کند اجرای وظیفه می‌نماید.

ارگان‌های اجرایی و قضایی دولت با رعایت حکم فقره چهارم ماده یکصد و پنجاه و نهم این قانون اساسی، الی تشکیل حکومت و ستره‌محکمه به وظایف خود ادامه می‌دهند.

فرامین تقنینی که از آغاز دوره موقت به بعد نافذ گردیده است به اولین جلسه شورای ملی ارجاع می‌گردند.

این فرامین تا زمانی که از طرف شورای ملی لغو نگردیده باشند نافذ می‌باشند.

ماده یکصد و شصت و دوم

این قانون اساسی از تاریخ تصویب لویه‌جرگه نافذ و از طرف رییس دولت انتقالی اسلامی افغانستان توشیح و اعلام می‌گردد.

با انفاذ این قانون اساسی، قوانین و فرامین تقنینی مغایر احکام آن ملغی می‌باشد.